

کارگران

و

فعالیت کمونیستی

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

www.hekmatist.com

کارگران و فعالیت کمونیستی

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com



مجموعه نوشته ها و سخنرانی هایی از منصور حکمت و کوروش مدرسی
انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)
مارس 2019 - فروردین 1398
www.hekmatist.com

فهرست مطالب

3 مقدمه
4 کورش مدرسی: اصول فعالیت کمونیستی ۲۰۱۱
97 منصور حکمت: درباره خطر آکسیونسم در حوزه‌های حزبی ۱۳۶۲
105 منصور حکمت: نگاهی به برخی جنبه‌های امنیتی فعالیت حوزه‌های حزبی - شهریور ۱۳۶۳
114 منصور حکمت: مبانی کارسازماندهی ما (حوزه‌ها و محافل)
121 منصور حکمت: حوزه‌ها و مبارزات جاری کارگران - بهمن ۱۳۶۳
129 منصور حکمت: حوزه‌های حزبی و آکسیون‌های کارگری - خرداد ۶۴
158 منصور حکمت: در مورد کار قانونی و علنی - بحث در سمینار حزب کمونیست ایران
172 منصور حکمت: مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی ۱۳۶۴
190 منصور حکمت: سیاست سازماندهی ما در میان کارگران - مهر ۱۳۶۵
220 منصور حکمت: حزب کمونیست و عضویت کارگری ۱۳۶۸
245 کورش: یاداشتهائی در باره مبارزه قانونی ۱۹۹۸
254 کورش: سازمان و سبک کار کمونیستی - ژانویه ۲۰۰۶

در معرفی کتاب "کارگران و فعالیت کمونیستی"

کتابی که از نظر شما میگذرد شامل بخشی از بحثهای جریان ما در مورد شیوه های فعالیت کمونیستی است که انتخاب و در این کتاب جمع آوری و در اختیار خوانندگان قرار میگیرد. این مباحثات که از اصول فعالیت کمونیستی، تا حوزه های حزبی و مبارزات جاری، کار علنی و قانونی، سیاست سازماندهی، سازمان و سبک کار کمونیستی و... را شامل میشود در حقیقت تلاش برای جواب به موانع و مشکلات، گره گاههای فعالیت کمونیستی و همزمان نقد سنتهای رایج غیر کارگری و غیر کمونیستی در فعالیت کمونیستها در ایران و از جمله فعالین حزبی جریان ما در یک پروسه تاریخی است.

هدف ما از انتشار این مجموعه در یک کتاب، تسهیل دسترسی به این مباحث برای فعالین کمونیست و فعالین حزبی در ایران است. این مجموعه که تنها بخشی از مباحثات ما در زمینه فعالیت کمونیستی را شامل میشود، حاوی بحثهای ارزنده ای است که در جواب به فعالیت زنده کمونیستی در تاریخ جنبش ما تهیه و تدوین شده است و از زاویه مارکسیستی و یک کمونیسم پراتیک و دخالتگر به آن پرداخته شده است.

بر کسی پوشیده نیست که تحولات اخیر ایران، پا پیش گذاشتن طبقه کارگر و فعالین کمونیست این طبقه همراه خود جایگاه برجسته تشکیلات و اتحاد کمونیستهای طبقه کارگر و دخالتگری متشکل در اوضاع را به جلو میراند و روی میز هر کمونیستی قرار میدهد. بی تردید ایفای نقش کمونیستها در این دوره و جواب به معضلات جنبش ما در ایران و دخالت متشکل و متحزب در آن، افزایش نفوذ کمونیستها و ظاهر شدن به عنوان پیشقراولان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه، رمز هر نوع پیشروی جنبش عدالتخواهانه و سوسیالیستی در ایران است. امروز بیش از هر زمانی باید پایه های اصلی جنبش کمونیستی طبقه کارگر بر شانه های جمع های متحزب کمونیست در اشکال مختلف استوار شود. جمع کمونیستهای متشکل و متحزبی که ستون فقرات جنبش کمونیستی و کارگری ایران و حزب کمونیستی طبقه کارگر در این جامعه است. حزب حکمتیست به عنوان بخش متحزب این جنبش در تلاش دائمی برای اتحاد کمونیستهای طبقه کارگر از مراکز کار تا محلات و شهر و همه مراکز تحصیلی و کاری است. در همین راستا این مجموعه یک کتاب خواندنی و ارزشمند برای هر فعال کمونیستی است که نه فقط بر ضرورت تحزب کمونیستهای ایران که بر سنت و سبک کار کمونیستی تاکید دارد، و خود در این راه در تلاش است. ما خواندن این مجموعه را به همه کمونیستها توصیه و تاکید میکنیم.

اصول فعالیت کمونستی

یک بحث آموزشی

اصول فعالیت کمونیستی یک بحث آموزشی

فهرست

قسمت اول

- پیشگفتار
- مقدمه
- فصل ۱- اصول فعالیت کمونیستی در باره چیست؟ ۹
 - ۱- بحث فعالیت کمونیستی در باره چه چیز نیست
 - ۲- فعالیت کمونیستی در باره چیست؟
 - الف- بحث فعالیت کمونیستی بحث سازمان دادن یک طبقه معین است
 - ب- تأکید بر محل کار و محل زیست
 - پ- هدف فعالیت کمونیستی
 - ۳- فعالیت کمونیستی بخشی از هویت کمونیستی ما است.
 - الف- هدف و وسیله
 - ب- از سوسیالیسم عرفانی تا تر پوپولیستی "رهبری توده ها در انقلاب"
- فصل ۲- فعالیت کمونیستی و قدرت سیاسی ۱۷
- فصل ۳- شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی ۲۰
- فصل ۴- طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست: وحدت و گسل های دو پدیده ۲۱
- فصل ۵- فعالیت کمونیستی نیازمند چه سازمانی است؟ ۲۵
- فصل ۶- قابلیت های بورژوازی ۲۸
 - ۱- امکانات دولتی
 - ۲- امکانات فرا قانونی یا غیر دولتی
 - ۳- فرهنگ، مذهب، جنبش ها و افق ها؛ ژورنالیسم و آکادمیسم
- فصل ۷- امکانات طبقه کارگر ۳۳
 - ۱- سازمان تولید
 - ۲- مکانیسم روابط اجتماعی
 - ۳- سازمان انقلابیون حرفه ای
- فصل ۸- مشخصات سازمانی فعالیت کمونیستی ۴۱
 - ۱- قابلیت سازمان دهی از مبارزه سنگر به سنگر با بورژوازی تا سازمان دادن قیام
 - ۲- حزب مدرن: استفاده از شیوه ها و مکانیسم های جامعه مدرن

- ۳ - کارائی در سازمان دادن مبارزه برای رفرم و مبارزه برای انقلاب
- ۴ - امنیت: پنهان کاری و اصل حداقل اطلاعات
- ۵ - دیسیپلین، رهبری جمعی و وحدت اراده
- ۶ - حزب توده ای و حزب انقلابیون حرفه ای: حزب اعضا و حزب کادرها
- ۷ - حزب سیاسی یا محفل کسانی که همدیگر را قبول دارند.
- ۸ - خط روشن مارکسیستی

• توضیحات

قسمت دوم

- فصل ۹ - اصول فعالیت کمونیستی ۵۱
 - ۱ - هدف از فعالیت کمونیستی
 - ۲ - تسمه نقاله های مبارزه کمونیستی
 - ۳ - محل رشد و پاگیری فعالیت کمونیستی
 -
- فصل ۱۰ - کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی ۵۶
 - ۱ - آگاه گری
 - ۲ - متحد کردن
 - ۳ - رهبری
 -
- فصل ۱۱ - فعالیت کمونیستی: روشنگری یا مبارزه ۷۳
- فصل ۱۲ - چشم اسفندیار سرمایه دار - نقطه قدرت کمونیسم ۷۸
- فصل ۱۳ - کمیته های کمونیستی و حوزه های حزبی ۸۰
- فصل ۱۴ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در جنبش ها و در میان طبقات دیگر ۸۳
- فصل ۱۵ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در شرایط ویژه ۸۸
 - ۱ - کار در خارج کشور
 - ۲ - گارد آزادی

پیشگفتار

وقتی در حال ادیت این بخش بودم انقلابات و اعتراضات در کشورهای عربی در جریان بود. این رویدادها بیش از هر چیز کارگر و فعال کمونیست در ایران را با این سوال روبرو میکند که اگر فردا انقلابی در ایران شکل گرفت چه بر سر طبقه کارگر خواهد آمد؟

آیا طبقه کارگر ایران با همان سازمان و آگاهی در انقلاب شرکت خواهد کرد که طبقه کارگر مصر، تونس، لیبی یا یمن و سوریه شرکت کردند؟ آیا طبقه کارگر از قبل میداند که چه پرچم‌های سیاسی و چه آلترناتیو‌هایی را بورژوازی در آستین دارد؟ آیا طبقه کارگر قدرت آن را دارد که به عنوان یک طبقه در سیاست ایران و در انقلاب آتی ایران اعمال قدرت کند و این انقلاب را در یک پروسه انقلاب مداوم بسوی انقلاب سوسیالیستی سوق دهد؟ آیا بورژوازی نخواهد توانست یکی از آلترناتیو‌های رنگارنگ و متنوع خود را به جامعه و به طبقه کارگر به قبولاند؟ مثل انقلاب ۵۷ ایران یا انقلاب مصر؟ آیا انقلاب ایران همچون لیبی به لجن کشیده نخواهد شد؟ آیا... .

واقعیت این است که کسی نمیتواند جواب تضمینی به این سوالات بدهد. اما یک حکم قطعی وجود دارد. طبقه کارگر به هر اندازه که پرچم کمونیستی در آن نیرو جمع کرده باشد، به هر اندازه که فعالیت کمونیستی محمل اتحاد و مبارزه پرولتاریای ایران شده باشد، به همان اندازه شانس طبقه کارگر بیشتر است. ما نمیتوانیم انقلاب را بوجود بیاوریم. انقلاب پدیده پیچیده تری از آن است که وقوع آن در اراده کسی باشد. اما ما میتوانیم تضمین کنیم که هر وقت انقلابی به وقوع پیوست طبقه کارگر آماده به دست گرفتن ابتکار، آماده است تا طیف وسیع کارگر و زحمتکش جامعه را با خواست انقلاب کارگری بسیج کند و قیام پیروزمند علیه حاکمیت بورژوازی را سازمان دهد. فعال کمونیستی که امروز مشغول این کار نباشد در رویا زندگی میکند، به کار کمونیستی مشغول نیست.

انقلابات کشورهای عربی بیش از هر چیز مبرمیت سازمان‌یابی کمونیستی طبقه کارگر را در مقابل ما قرار میدهد. امری که تاکنون کل چپ ایران از آن ناتوان مانده است.

کوروش مدرسی

۸ آوریل ۲۰۱۱

مقدمه

موضوع این سلسله جلسات با بحث در مورد اصول سازمانی یا بحث درباره اساسنامه متفاوت است. بحث اساسنامه و اصول سازمانی به معرفی ارگانها، حقوق، وظایف، اختیارات نهاد های حزبی مربوط است. که البته بحث های مهمی هستند؛ اما موضوع این جلسات به جنبه دیگری، جنبه پایه ای تری، از فعالیت کمونیستی معطوف است. موضوعی که بیشتر تحت عنوان "سبک کار" کمونیستی شناخته شده است. این موضوع در ادبیات مارکسیستی به کرات مورد جدل و بحث بوده است. به عنوان نمونه و به عنوان مراجع از شما دعوت میکنم که به نوشته های زیر مراجعه کنید:

- لنین: - "چه باید کرد"
- لنین: "یک گام به پیش دو گام به پس"
- لنین: "بیماری چپ روی"
- منصور حکمت: "کمونیستها و پراتیک پوپولیستی"
- منصور حکمت: سمینار های اول و دوم کمونیسم کارگری
- منصور حکمت: سازماندهی ما در میان کارگران
- منصور حکمت: آژیتاتور پرولتر
- کورش مدرسی: کمیته های کمونیستی
- کورش مدرسی: در باره کار قانونی و غیر قانونی
- کورش مدرسی: باز خوانی مانیفست کمونیست
- کورش مدرسی: حزب کمونیستی و قدرت سیاسی

اینجا باید توضیح دهم که حزب در نظر دارد که جزوه کاملی در باره اصول فعالیت کمونیستی را منتشر کند. امیدوارم بزودی این کار انجام شود. به هر حال، در فرصت کوتاهی که اینجا داریم نمی توانیم به همه نکاتی که در چنین جزوه و سندی خواهد آمد پردازیم. در نتیجه این سلسله بحث ها را باید بیشتر به عنوان یک ابزار کمک آموزشی در ترویج اصول فعالیت کمونیستی گرفت تا توضیح کامل و تفصیلی آن. بعلاوه، مطالعه نوشته های لنین و منصور حکمت، که در بالا لیست شده اند برای هر فعال کمونیستی طبقه کارگر امری واجب است. بدون آگاهی و تسلط بر این مباحث فعال کمونیست به ناچار دید روشن و شفافی نسبت به تئوری های سازمانی و سبک کاری کمونیستی نخواهد داشت، ابزار شناختن جنبش خود و جنبش بورژوائی از دسترس او دور خواهند ماند و مجبور به تکرار همه شکست های گذشته خواهد بود.

فصل ۱ - اصول فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

۱ - بحث فعالیت کمونیستی در باره چه چیز نیست

ما در شرایط خاصی فعالیت میکنیم. از منظر بحث فعلی مان مهمترین ویژگی شرایط کنونی ضعف مطلق فعالیت کمونیستی در پایه‌ای ترین شکل آن است. به جرات میتوان گفت که کمونیسم بورژوائی و سبک کار آن سنت غالب در جریاناتی که خود را، چه در ایران و چه در دیگر کشورها، کمونیست میخوانند است.

در نتیجه بسیاری از کسانی که بالقوه مخاطب این بحث هستند غالباً درگیر فعالیت کمونیستی نیستند. مشغول فعالیت در چارچوب سازمان یابی ویژه اند. مثلاً درگیر فعالیت در میان دانشجویان، معلمان، زنان، فعالیت فکری و فرهنگی، سازمان نظامی، فعالیت در خارج کشور و حتی فعالیت در چارچوب تشکل های توده‌ای کارگری مثل سندیکاها و غیره هستند و از سر پاسخ دادن به سؤالات مربوط به فعالیت در این عرصه ها وارد بحث فعالیت کمونیستی میشوند. فعالیت کمونیستی را جمع جبری چنین فعالیت هائی میدانند. فکر میکنند که اگر کمونیست هائی که در چنین فعالیت هائی درگیرند را کنار هم بگذارید میرسید به فعالیت کمونیستی. این نقطه ی شروعی تماماً نادرست است. فعالیت کمونیستی فعالیت دیگری است و باید روی پای خود مورد بحث قرار گیرد.

جدائی تاریخی و جهانی چپ از طبقه کارگر معضلات فعالیت های دیگری، به جز فعالیت کمونیستی به معنی پایه‌ای آن، را به معضل و مشغله چپ در دنیا تبدیل کرده است. از فعالیت در میان تحت ستم ها بطور کلی، تا فعالیت علیه مذهب، از فعالیت برای دفاع از محیط زیست، تا مبارزه علیه امپریالیسم، از مبارزه برای رفرم تا مبارزه علیه اختناق و غیره و غیره.

این عرصه ها البته عرصه های مهمی در فعالیت کمونیست هستند، اما به هیچ وجه هویت و مضمون فعالیت کمونیستی را تعریف نمی کنند. جایگزینی این فعالیت ها با فعالیت کمونیستی مانند جایگزینی یک استراتژی کمونیستی با مجموعه‌ای از تاکتیک های بطور کلی انقلابی یا بشر دوستانه است. برای یک حزب کمونیستی اینها عرصه های ویژه هستند اما فعالیت کمونیستی را تعریف نمی کنند.

بعلاوه باید توجه کرد که احزاب کمونیستی همیشه با سازمان دهی در شرایط غیر متعارف یا "خود ویژه" رو به رو می شوند و باید به آنها پاسخگو باشند. شرایط متعارف، مانند هر تعریف دیگری یک مفهوم آبستره است که هیچ گاه در دنیای واقعی بدون خود ویژگی ها وجود ندارد. در نتیجه اگر پایه و چارچوب اساسی فعالیت کمونیستی را شناسیم و آن ها را از اشکال متعین فعالیت هر دوره یا هر جا تمیز ندهیم عملاً به یک کار حاشیه‌ای. گروه فشاری و عملاً در چارچوب چپ سنتی و پوپولیست میرسیم.

در نتیجه با توجه به برداشت عمومی ای که در چپ، در میان کمونیستها در اروپا و ایران و سایر نقاط دنیا هست، قبل هر چیز باید با این موضوع تعیین تکلیف کنیم که فعالیت کمونیستی راجع به چه چیز نیست.

برای توضیح روشن تر، اجازه بدهید استعاره‌ای را بکار بگیرم. اگر بخواهید علم ساختمان را بیاموزید، از توضیح نحوه ساختن و طرح در و پنجره ساختمان شروع نمی کنید. هرچه راجع به در و پنجره توضیح بدهید و مسائل آن

را حل کنید، هنوز بحث ساختمان را نمی پوشانید. کسی که می خواهد ساختمان بسازد باید از بحث خود ساختمان، از فونداسیون آن، از اسکلت آن و از این قبیل شروع کند. آن مهندس ساختمانی که تنها متخصص ساختن در و پنجره باشد، هر چه که هست مهندس ساختمان نیست. ساختمان حتما در و پنجره، ایوان و بالکن دارد. اما ساختمان عبارت از در و پنجره نیست اینها اجزا مکمل ساختمان هستند و هنوز چیزی درباره خود ساختمان به ما نمی گویند. در مورد فعالیت کمونیستی هم همین رابطه برقرار است. کمونیستها حتما در میان دانشجویان و دانش آموزان، دهقانان، زنان و غیره فعالیت میکنند، ولی فعالیت کمونیستی راجع به فعالیت در بین دانشجویان و دانش آموزان، دهقانان، زنان و غیره نیست. جمع جبری این فعالیت ها هم نیست. کیفیت یا پدیده دیگر و متفاوتی است. این فعالیت ها، اگر بخواهم از استعاره مان استفاده کنیم، جزو در و پنجره ساختمان فعالیت کمونیستی هستند و نه تئوری یا خود فعالیت کمونیستی.

در جدل هایی که در میان کمونیستها در باره فعالیت کمونیستی و سبک کار کمونیستی وجود داشته است، در واقع اختلاف بر سر همین تفاوت در تعریف از فعالیت کمونیستی بوده است. جریاناتی که این اشکال ویژه و ثانوی فعالیت کمونیست ها را هویت و مشغله خود تعریف میکنند، ناچار نیازمند آن می شوند که مارکسیسم، علم فعالیت کمونیستی، را "چکش کاری" کنند تا بر اهداف و مشغله های طبقاتی و سیاسی خود منطبق نمایند. از جمله به این دلیل، در کنار دلایل دیگر، میرسند به مثلاً چپ نو، سوسیال-فمینیسم، گواریسم، کاستریسم و غیره. از اینجا است که فعالیت کمونیستی به نحوه فعالیت در میان "مردم"، علم سازمان دهی خلق یا ستمدیدگان، تئوری مبارزه ضد امپریالیستی و غیره تبدیل می شود. نیاز به تئوری های پوپولیستی، خلق گرایانه، و انواع جنبش های بورژوائی با "حسن نظر به طبقه کارگر" پیدا میشوند. میگویند نیاز مادر اختراع است. نیاز به تعریف خود به عنوان یک سازمانده "دمکراتیک"، مادر اختراع انواع کمونیست های غیر کارگری و دمکراتیک است.

۲ - فعالیت کمونیستی در باره چیست؟

بحث فعالیت کمونیستی، بحث سازمان دادن یک طبقه معین، طبقه کارگر در محیط کار و زندگی برای انقلاب پرولتری است.

طبقه کارگر، محیط کار، محیط زیست و انقلاب پرولتری مفاهیم پایه ای هستند که فعالیت کمونیستی را تعریف میکنند. هر کدام از این ها را نادیده بگیرید و یا چیز دیگری را جای آن بنشانید به یک نوع از کمونیسم بورژوائی میرسید. در نتیجه باید به نکات زیر توجه کرد:

الف - بحث فعالیت کمونیستی بحث سازمان دادن یک طبقه معین است

بحث سازماندهی طبقه کارگر در محیط کار و در محیط زیست او است. فعالیت کمونیستی بحثی در مورد سازمان دادن مردم علی العموم، خلق، زنان، کودکان، فقرا، بیماران و ستمدیدگان جامعه نیست. همه این ها اجزای مکمل

فعالیت کمونیستی هستند اما خود این فعالیت نیستند. در و پنجره ی عمارت حزب کمونیستی هستند و نه خود عمارت. جریان و حزبی که کانون فعالیتش در عمق طبقه کارگر و پرولتاریای صنعتی ایران، که الزاما فقیرترین و محرومترین بخش جامعه هم نیست، نباشد هرچه که هست نه کمونیستی است و نه کارگری.

ب - تأکید بر محل کار و محل زیست

تأکید بر محل کار و محل زیست، تأکید بر این واقعیت است که کارگر تنها یک کار کن در کارخانه یا کارگاه نیست. بحث بر سر طبقه ای است که خانواده کارگری جز مهم آن محسوب میشود. طبقه کارگر تنها شامل کارگر شاغل و یا فرد کارگر نیست. کل این طبقه از شاغل و بیکار از همسر و فرزند تا خانواده وسیع تر را شامل میشود. کارگر در محیط کار ارزش اضافه تولید میکند. اما در محل زندگی کارگر است که او این نیروی کار را باز تولید میکند. محله کارگری و آنچه در آن میگردد جزئی از جغرافیا و فعل و انفعالی است که پروسه تولید و باز تولید سرمایه داری را تضمین میکند. کارگر در محل زیست اش غذا میخورد، استراحت میکند و نسل آینده کارگران را متولد و بزرگ میکند تا ارتش همیشه آماده به کار برای استثمار سرمایه تضمین شود.

این واقعیت تنها توسط جریانات بورژوائی بلکه توسط گرایش اکونومیستی و صنفی گرای درون خود طبقه کارگر نادیده گرفته میشود. از نظر هر دو این سنتها کارگر صنف است، مثل بقال. تفاوت در این است که بقال مثلاً نخود میفروشد اما کارگر نیروی کارش را. در نتیجه از نظر همه این جریانات محل کار، مثل دکان، تنها محل تحقق کارگر بودن یا صنف بودن کارگر است.

پ - هدف فعالیت کمونیستی

هدف فعالیت کمونیستی سازمان دادن انقلاب پرولتری است نه جنبش ملی، جنبش زنان، جنبش ارتقا فرهنگی، و هر جنبش دیگری.

هدف فعالیت کمونیستی بالا بردن فرهنگ یا مثلا عقل و شعور طبقه کارگر نیست. فعالیت فرهنگی و مبارزه با خرافات جای بسیار حیاتی مبارزه کمونیستی دارد اما هدفی در خود نیست. نهادها و تشکل های بسیاری در خدمت ارتقا فرهنگی طبقه کارگر میتوانند بوجود بیایند و حتی احزاب کمونیستی آنها را ایجاد کنند. اما فعالیت کمونیستی بحثی در مورد ارتقا فرهنگی طبقه کارگر نیست، درباره سازمان دادن انقلاب پرولتری است. جایگزین کردن تلاش دائم برای سازمان دادن طبقه کارگر برای انقلاب پرولتری با هر تلاش دیگری آن تلاش را تبدیل به یک سنت بورژوائی میکند که در نهایت سبک کار و هدفش را، فعلا و تا آینده ای قابل پیش بینی، روی ادامه استثمار سرمایه داری قرار میدهد.

۳ - فعالیت کمونیستی بخشی از هویت کمونیستی ما است.

معضل دیگر این است که غالباً، حتی در جریانات کمونیستی، وقتی از فعالیت کمونیستی صحبت می‌شود بحث بر آرایش و یا سازمان متمرکز می‌گردد. فعالیت کمونیستی به مجموعه‌ای از نکات یا طرح‌ها و نقشه عمل‌های فنی - سازمانی تقلیل می‌یابد.

در این برداشت فعالیت، سازمان و تئوری سازمان بعنوان یک امر فنی تبیین میشوند. بورژوازی جامعه را در دست دارد، و این موقعیت ویژه‌ای است که بر متن وجود رابطه سرمایه داری روش‌های عملی را در دستور قرار میدهد. اگر کتاب‌های علم مدیریت را بخوانید متوجه می‌شوید که در آن‌ها سازمان بیشتر از هر چیز به عنوان یک تکنیک مورد بحث قرار می‌گیرد. انگیزه و هدف سازمان، محرکه انسان‌ها، چارچوب و حدود و ثغور فعالیت سازمانی همه داده شده و مفروض اند.

فلسفه فعالیت کمونیستی از پایه علیه داده‌های موجود اجتماعی است و فراتر از آن فلسفه فعالیت کمونیستی از طریق فرهنگ، سنت، داده‌های "طبیعی" جامعه، و جنبش‌ها و باورهای بورژوائی بطور دائم زیر فشار طبقاتی و عملی بورژوازی قرار دارد. در این رابطه از جمله میتوان به نکات زیر اشاره کرد:

الف - هدف و وسیله

آنچه که فعالیت کمونیستی را از همه اشکال دیگر فعالیت اجتماعی و سیاسی متمایز میکند در هدف آن است. این هدف وسیله، شیوه فعالیت و موضوع فعالیت متفاوتی را لازم میکند. شیوه و ابزار فعالیت کمونیستی همانقدر با شیوه و ابزار فعالیت بورژوائی متفاوت است که اهداف این دو جنبش.

با شیوه فعالیت احزاب و جریانات بورژوائی نمیتوان به اهداف یک فعالیت کمونیستی دست یافت. عدم توجه به این حکم بدیهی یک از مشخصات بارز اپورتونیسیم و کمونیسیم بورژوائی است. هدف و وسیله پدیده واحدی هستند، به هم چفت اند. اگر عده‌ای را برای "انقلاب بطور کلی" یا "سرنگونی" بطور کلی "جمع کنید، آنوقت هدف آن‌ها با دست به دست شدن قدرت در بالا، با کودتا، با محاصره شهرها از طریق روستا، با تحت فشار قرار دادن سیستم حاکم، با زندگی در شکاف میان دولت‌ها، یا با مبارزه مسلحانه (۱) (قابل تحقق است. این روش‌ها برای جنبش‌های بورژوائی غلط نیستند. این جنبش‌ها مکرراً با استفاده از این شیوه‌های فعالیت به قدرت میرسند. در این چارچوب، آنوقت موضوع کار شما، مخاطب شما، نحوه فعالیت شما، افق و برنامه و اولویت‌های تان بر این دیدگاه و بر این افق منطبق میشود. در نتیجه سؤال پایه‌ای این است که سازمان و فعالیت سازمانی را برای چه امری میخواهید؟ و بحث سبک کار کمونیستی و در نقد سبک کار پوپولیستی یا بورژوائی دقیقاً از اینجا شروع شد.

ب - از سوسیالیسم عرفانی تا تز پوپولیستی "رهبری توده ها در انقلاب"

جدل در مورد شیوه فعالیت کمونیستی در مقابل شیوه فعالیت غیر کمونیستی منظم، در تاریخ مبارزه کمونیستی، در میان کمونیست ها بالا گرفته است و پاسخ های متنوعی را با خود به همراه آورده است. ناتوانی کمونیست ها در سوق دادن شرایط انقلابی و یا تحولات گسترده اجتماعی به سمت یک انقلاب سوسیالیستی و یا عقب زدن دولت های بورژوا یک پدیده داده در ۶۰-۷۰ سال اخیر است. کمونیست ها چه در ایران و چه در هیچ جای دنیا، نتوانسته اند این نقش را بازی کنند. سؤالی که بعد از هر شکست پیش می آید این است که چرا؟ چرا کمونیسم به وضع کنونی دچار شده اند. و گفتم، پاسخ های متعدد و متنوعی به این سؤال داده میشود.

بخش مهمی از چپ خود را با این پاسخ راضی میکند که "شیطان" رویزیونیسم و بورژوازی در کالبد کمونیست ها نفوذ میکند و در نتیجه این چپ، مثل فرقه های مذهبی، دائماً در حال کشف اجنه رویزیونیست، افشای عناصر نفوذی بورژوازی در صف پرولتاریا، تذکیر نفس، خود زنی، سینه زنی و قمه زنی ایدئولوژیک - روانی و به اصطلاح انتقاد و انتقاد از خود می شوند و نهایتاً به یک فرقه نیمه مذهبی تبدیل می شوند.

بخش رادیکال تر و اجتماعی تر اما، چه در ایران و چه در سایر کشورها، غالباً این ناتوانی را تحت عنوان "ناتوانی در رهبری توده ها در انقلاب" توضیح میدهد. تزی که قطعاً از جمع بندی های چپ مایخولیا اجتماعی تر، زمینی تر و عاقلانه تر است. اما به همان اندازه بورژوائی و غیر کمونیستی است.

این جدل در میان کمونیست های ایران در بحث های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۱۳۶۱ شروع شد و در بحث های کمونیسم کارگری منصور حکمت جمع بندی شده است که در نوشته کمونیست ها و سبک کار پوپولیستی تلخیص شده است.

در آن مباحثات جدال بر سر شیوه فعالیت کمونیست ها حول همین تز "رهبری توده ها در انقلاب" متمرکز شد. تئورسین این خط و مدافع آن، حمید تقوایی، پیگیر ترین نماینده پوپولیسم در چپ ایران، است. خطی که امروز حزب کمونیست کارگری ایران را واقعا در مسیر "رهبری توده ها در انقلاب" قرار داده است. تلاشی که به ناچار بجای رهبری توده ها به دنباله رو آنها تبدیل میشود. سرانجامی که در همان کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست منصور حکمت پیش بینی میکند.

برای نشان دادن مضمون فعالیت کمونیستی و تفاوت آن با سبک کار و یا فعالیت پوپولیست ها، ناسیونالیسم چپ و کمونیسم بورژوائی بطور کلی بد نیست که خلاصه وار به "گیر" های تز "رهبری مردم یا توده ها در انقلاب" به پردازیم.

ببینید، گفته می شود که کمونیست ها باید "رهبر توده ها در انقلاب باشند". و این باور اکثریت قریب به اتفاق کسانی است که امروز خود را کمونیست میخوانند. این باور ساده حول دو کلمه فرموله شده است. "توده ها یا مردم" و "انقلاب". اما هر دو این مفاهیم، به عنوان مفاهیم سیاسی، نه تنها غیر مارکسیستی بلکه ضد مارکسیستی هستند.

مارکسیسم و کمونیسم قبل از هر چیز بر اساس به رسمیت شناختن جامعه طبقاتی استوار است. این البته نقطه شروعی است که مختص به مارکسیسم نیست. کشف جامعه طبقاتی همانطور که مارکس در نامه اش به آنکوف تأکید میکند متعلق به مارکس نیست. آنچه مارکسیسم را از بورژوازی جدا میکند فراتر رفتن از این حکم است. مارکس تأکید میکند که آنچه کشف اوست این است که مکانیسم حرکت جامعه معاصر در پایه‌ای ترین سطح آن بر اساس مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی استوار است و پایان این بردگی مزدی تنها با سرنگونی بورژوازی توسط طبقه کارگر، از میان برداشتن نظام سرمایه داری و کل جامعه طبقاتی ممکن است.

در مقابل این کشف مارکس، کمونیسم بورژوائی و پوپولیسم درست از نفی نظری و یا عملی این احکام شروع میکنند. در جنبش های بورژوائی نه تنها هسته محرک تعارضات جامعه از تعارض میان پرولتاریا و بورژوازی جدا می شود بلکه اساساً نفس طبقاتی بودن جامعه علناً یا عملاً انکار میشود. جای صف بندی پرولتاریا با بورژوازی را جدال مردم با رژیم، خلق با ضد خلق، توده ها با رژیم و جای انقلاب سوسیالیستی را انقلاب ملی، انقلاب بطور کلی، انقلاب مذهبی، انقلاب ضد امپریالیستی، انقلاب دمکراتیک، سرنگونی رژیم و غیره میگیرد. ایده "رهبر توده ها در انقلاب" یا "رهبری مردم در انقلاب" همه این مختصات را دارد. هر مارکسیست و هر فعال کمونیست طبقه کارگری باید از این کمونیست های بورژوا و از این پوپولیست ها به پرسد که کدام توده ها؟ در کدام انقلاب؟

واقعیت این است که در این تز "توده ها" یک آمورف یا آمالگام غیر طبقاتی فرض میشود که منفعت و محرکه واحدی دارند و "انقلاب" پدیده ای داده و غیر طبقاتی است که منفعت این "توده ها" را منعکس میکند. وقتی جدال در جامعه غیر طبقاتی باشد، انقلاب لازم هم غیر طبقاتی، مردمی، انسانی و غیره خواهد بود. این تز، ایده یا افق، نه تنها قادر نیست که منشاء ناتوانی مدام کمونیسم واقعاً موجود در دنیای معاصر ما را نشان دهد، بلکه به عکس، پایه فکری وجود و ادامه آن است.

جنبش یا حرکتی که هدف خود را تضمین "رهبری توده ها در انقلاب" گذاشته باشد، شیوه فعالیت متناسب با آن را اتخاذ میکند. شیوه ای که طبقه کارگر و انقلاب کارگری در توده ی در هم جوش "مردم" یا "توده ها" و انقلاب پرولتری را در انقلاب ملی، همگانی، ضد رژیمی، خلقی و غیره منحل میکند. چنین جنبشی بنا به تعریف نیازمند شیوه فعالیت کمونیستی نیست. جای نیاز به فعالیت کمونیستی را نیاز به فعالیت دمکراتیک، خلقی، ملی و غیره میگیرد که در آن یا طبقه کارگر جای ویژه ای ندارد و یا در بهترین حالت عنصر پیگیر و انقلابی تر (انقلابی تر در چه؟) همان توده مردم است. این شیوه فعالیت بنا به تعریف ناتوان از به میدان کشیدن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی است. این افق، شیوه فعالیت شامل اشکال فعالیت، مخاطب، زبان تبلیغاتی و مشغله های خود را به همراه دارد. دلیل نا مفهوم بودن، به حال نزدن تبلیغات و شیوه فعالیت کمونیسم بورژوائی در این نهفته است و نه در ضعف سواد یا ایرادات سازمانی و معرفتی آنها.

گفتیم بحث فعالیت کمونیستی بحث رابطه هدف و وسیله است. هدف فعالیت کمونیستی وسیله این فعالیت، شیوه فعالیت کمونیستی را ایجاب میکند. با توجه به این واقعیت است که میگوئیم شیوه فعالیت همانقدر برای یک کمونیست هویتی است که اصول اعتقادی او. اگر شیوه فعالیت چنین کمونیستی با نیازهای مبارزاتی و طبقاتی طبقه کارگر چفت نمیشود معضل از ایرادت فنی، تکنیکی، پریها دادن ها و کم بها دادن ها نیست. باید به منشاء جنبشی و آرمانی این کمونیسم توجه کرد. همانطور که کمونیسم مجموعه ای از اصول اعتقادی نیست فعالیت کمونیستی هم مجموعه ای از آرایش ها و اشکال سازمانی نیست.

کمونیسم پرولتری مایه و ریشه اش را از اعتراض پایه ای طبقه کارگر به بردگی مزدی میگیرد. اعتراضی که به جز زحمتکشان و بخش های بسیار پائینی خرده بورژوازی کل طبقات دیگر را در مقابل خود بسیج میکند. در نتیجه فعالیت کمونیستی هم از همین اعتراض شروع میکند و نه از نارضایتی عمومی، نارضایتی دهقانان و حتی فقر یا اختناق. البته اعتراض به فقر یا برای نارضایتی های دمکراتیک هم بعداً وارد تصویر می شود، اما تنها براساس یک فونداسیون محکم اعتراض کمونیستی طبقه کارگر، به موجودیت خود و لذا موجودیت بورژوازی، میتوان تازه تاکتیک های لازم در این اعتراضات را تعریف کرد.

اعتراض به فقر، اعتراض به ظلم، اعتراض به ستم نه تنها نقطه شروع و پایه کمونیسم و فعالیت کمونیستی نیست بلکه نقطه اشتراک کمونیسم با بسیاری از جنبش های ضد ظلم، بشر دوستانه، انسانی سایر طبقات و جنبش ها است. هنگامی که این تفکیک انجام نشده باشد است که فعالیت کمونیستی به یک فعالیت علی العموم پوپولیستی و یا "کم بها دادن" به طبقه کارگر و پر بها دادن به مثلاً دهقان یا دانشجو و یا فقرا تبدیل میشود.

اما علاوه بر این کمونیسم پرولتری و فعالیت ناشی از آن حتی در درون طبقه کارگر یک گرایش معین را نمایندگی میکند. تفاوت گرایش یا جنبش کمونیستی با گرایشهای دیگر را مانیفست این گونه معرفی میکند:

"از طرفی، کمونیست ها در مبارزات پرولتاریا های ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع مینمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریا پی برده اند. نزدیک ترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاریا در پی آنند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

صفت ممیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت بطور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی. کمونیستها برای رسیدن به نزدیکترین هدفها و منافع طبقه کارگر مبارزه میکنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه مینمایند. “

درست با توجه به همین تعاریف دقیق مانیفست است که ما منظمأ تأکید کرده‌ایم که کمونیسم جنبش حق طلبانه علی العموم نیست، کمونیسم جنبش آدم‌های خوب نیست، کمونیسم جنبش آدم‌های خوش اخلاق نیست. کمونیسم جنبش اعتراض طبقه ای خاص به موقعیت طبقاتی خود است. و این تعریف است که مبنای فعالیت کمونیستی را تشکیل میدهد. تازه بر این اساس است که طبقه کارگر آگاه میتواند رابطه اش را با جنبش‌ها و اعتراضات دیگر تعریف کند.

هدف فعالیت کمونیستی انقلاب بطور کلی نیست. هدف یک انقلاب معین است. هدف این است طبقه کارگر را علیه کل بورژوازی برای این انقلاب آماده کند. بر این اساس اگر در مسیر با انقلابات دیگری روبرو شد میتواند تاکتیک مناسب را از زاویه منفعت انقلاب پرولتری تعریف و اتخاذ کند.

میخواهم تأکید کنم که فعالیت کمونیستی و نقد سبک کار کمونیسم بورژوائی یک نقد فنی نیست. به ریشه این جنبش‌ها در جامعه گره میخورد. با هیچ دستور العمل سازمانی و با هیچ آرایش تشکیلاتی نه میتوان فعالیت کمونیستی را به فعالیت پوپولیستی تقلیل داد و نه فعالیت پوپولیستی را می‌شود به فعالیت کمونیستی تبدیل کرد. سبک کار کمونیستی و یا اصول فعالیت کمونیستی همانقدر هویتی است که برنامه و یا اصول هویتی یک جریان. راستش، در دنیای امروز ما اینکه یک حزب یا یک سازمان چگونه فعالیت میکند و باز تاب آن در طبقه کارگر چیست از همه اسناد سیاسی و ایدئولوژیک هویتی آن حزب و یا سازمان گویا تر و هویتی تر است.

سبک کار همان قدر هویتی است که برنامه حزب، سبک کار همان قدر پایه ای است که اصول هویتی یک حزب، سبک کار همان قدر به کمونیسم شما مربوط میشود که تبلیغات شما. سبک کار یک حزب موضوع کار و هدف فعالیت آن حزب را تعیین میکند. دیکته میکند که برای چه کسی مینویسید، مخاطب او کیست و چه فعالیتی را سازمان میدهد.

فصل ۲ - فعالیت کمونیستی و قدرت سیاسی

همانطوری که مانیفست اعلام میکند کمونیست‌ها و فعالیت کمونیستی منفعت کل طبقه کارگر را نمایندگی میکند. در نتیجه روشن است که کمونیسم و فعالیت کمونیستی آنتی تز سرمایه داری و کل بورژوازی است.

اما نکته‌ای که مارکس و انگلس، بخصوص، بعد از تجربه کمون اضافه میکنند ضرورت سرنگونی بورژوازی، استقرار حکومت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا)، به عنوان پیش شرط دست بردن به مالکیت بورژوائی و استقرار روابط تولیدی سوسیالیستی و یا کمونیسم است. سوسیالیسم و قدرت کارگری نمی تواند مانند شیوه های تولیدی پیشین در بطن شیوه تولیدی فعلی شکل بگیرد.

با قدرتی که بورژوازی دارد، حتی پیش شرط جذب و به میدان کشیدن توده وسیع طبقه کارگر علیه بورژوازی تصرف قدرت سیاسی است.

وقتی مثلاً تحول جامعه از برده داری به فئودالیسم را نگاه میکنید، پروسه شکل گیری فئودالیسم یک پروسه تدریجی و گام به گام است. فئودال ها و فئودالیسم به تدریج در طی یک پروسه نزدیک به صد ساله، در بطن جامعه برده داری رشد میکنند تا جائی که کلاً برده داری بر می افتد و فئودالیسم حاکم میشود. مثلاً در رم، و حتی در ایران، پروسه واگذار کردن زمین از جانب برده داران و یا دولت برده دار تدریجی است. به تدریج زمین ها فروخته یا واگذار میشوند، کسانی که روی زمین کار میکنند دیگر نه برده هستند و نه برده دار. توده دهقان و طبقه فئودال شکل میگیرد. تا به جایی میرسد که دیگر سیستم برده داری قادر به حفظ خود نیست. رم سقوط میکند، بدون اینکه کسی آن را آشغال کرده باشد.

مورد شکل گیری سرمایه داری هم همین است. در متن جامعه فئودالی، با پیشرفت تکنیک، با کشف راه های تجارت دریایی و غیره، کم کم تجار قدرتمند بوجود می آیند، کارگاه ها درست میشوند، طبقه کارگر مدرن متولد میشود، بورژوازی روز به روز از نظر مالی و لذا سیاسی قدرتمند تر می شود، شهرها رشد میکنند، و وقتی که انقلابی شبیه انقلاب فرانسه روی میدهد، فی الحال بورژوازی بخش وسیعی از قدرت تولیدی و ثروت جامعه را در دست دارد. حتی در کشورهایی شبیه انگلیس بعضاً در قدرت سیاسی شریک شده است.

این پروسه برای پرولتاریا و جامعه سوسیالیستی قابل تحقق نیست. پرولتاریا نمی تواند در متن جامعه سرمایه داری کالا و تولید کالائی را از میان بردارد، مکانیسم تولید برای سود را بر اندازد و یا استثمار را از میان بردارد. عده ای چنین تصویری را داشتن (سوسیالیست های تخیلی مانند فوریه و یا اوئن) که شکست خوردند، جزیره های سوسیالیستی شان ورشکست شدند. اینها رفتند در مناطقی کمون هائی را درست کردند که کارگران در آنها با هم و اشتراکی تولید را راه انداختند. ورشکست شدند. حتی نمی توانستند به لحاظ اقتصادی خود را روی پا نگاه دارند. ثابت شد که مارکس حق دارد: شما نمی توانید تولید را برای سود از بین ببرید بدون اینکه کنترل جامعه را از دست بورژوازی خارج کنید. این یعنی ضرورت انقلاب پرولتری، ضرورت قیام علیه حکومت بورژوائی، یعنی دست بردن به قدرت سیاسی.

انقلاب پرولتاریائی اولین انقلاب در تاریخ است که باید آگاهانه و از قبل نقشه ریزی و انجام شود. انقلاب اکتبر بهترین نمونه است. بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ حزب بلشویک، به ابتکار و اصرار لنین، با دست بردن به قدرت چنین انقلابی را برنامه ریزی و اجرا میکند.

میخواهم بگویم که فعالیت کمونیستی بعلاوه به آماده کردن صف پیشروان طبقه کارگر برای انجام این انقلاب است. فعالیت کمونیستی، همانطور که مانیفست میگوید، برای سرنگون ساختن دولت بورژوائی و تبدیل پرولتاریا به دولت حاکم است. انقلاب پرولتری را با سوار شدن بر انقلاب طبقات دیگر نمیتوان متحقق کرد. طبقات دیگر (بورژوازی) آگاه تر، قدرتمند تر و بخصوص بعد از تجربه انقلاب اکتبر، از نظر سیاسی، فکری و عملی، آماده تر از آن است که بشود به اصطلاح سرش کلاه گذاشت. البته بورژوازی و سنت های بورژوائی میتوانند سوار موج خود بخودی شوند. پرولتاریا تنها با نقد این جنبش ها می تواند جنبش دیگری، جنبش خود، را خود آگاهی به بخشد و شکل دهد. بحث من اینجا تبلیغ عدم دخالت در تحولات جامعه نیست. بحث بر سر سجده کردن به محدوده این تحولات و آماده نکردن طبقه کارگر برای نبرد قطعی و نهائی با همه بخش های طبقه بورژوا است.

هدف فعالیت کمونیستی تصرف قدرت سیاسی است. و برای این کار باید پرولتاریا را از نظر آگاهی، اتحاد و تشکل برای آن آماده کند. تا نتنها این قدرت را بگیرند بلکه بتوانند از آن دفاع کنند. مارکس، انگلس و لنین بارها تأکید میکنند که مقاومت بورژوازی بعد از سرنگونی قدرت سیاسی اش صد چندان میشود. در دنیای امروز ما باید این صد چندان را چند میلیون برابر دید. دولت پرولتری با مقاومت تا پای جان همه بخش های بورژوازی روبرو می شود. چون دارید مایه زندگی یعنی سودشان را می زنید. از بورژوازی کوچک تا بورژوازی بزرگ مقاومت میکنند. هر جایی که دست به مالکیت ببرید علیه شما جهاد راه میاندازند. و طبقه کارگری که آماده نباشد و از همین امروز خود را آماده رودروئی با چنین شرایطی نکند، شکست میخورد

این تفاوت مارکس است با آنارشیست ها و این تفاوت مارکس و کمونیسم طبقه کارگر است با بقیه کمونیست های بورژوائی. در نتیجه هدف فعالیت کمونیستی آماده کردن طبقه کارگر برای این کارزار و آگاهی بخش پیشرو آن به این واقعیت است که انقلاب پرولتری توسط اقلیت طبقه کارگر انجام می شود که در بحث های مربوط به "حزب و قدرت سیاسی" به تفصیل به آن پرداخته ام.

به این ترتیب آیا حکومت کارگری با کودتا میتواند قدرت را بگیرد؟ مگر نمیگوئیم که اقلیتی قدرت را میگیرد؟ پاسخ منفی است. انقلاب پرولتری بدون حمایت بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی قابل دفاع، قابل انجام نیست.

در مقابل بورژوازی ای که با تمام قوا علیه کسی که دست به مالکیت اش بزند می جنگد و قدرت طبقه اش را بسیج میکند، تنها شانس انقلاب و حکومت کارگری داشتن پشتوانه قدرت متشکل طبقه کارگر است.

کودتا بنا به تعریف، توطئه یک عده ای است که مستقل از رابطه شان با جامعه و طبقه در یک فرصت مناسب میریزند فلان کاخ و پادگان و رادیو تلویزیون را تصرف میکنند. این تفاوت بحث حزب و قدرت سیاسی

کمونیست‌ها با آنارشیست‌ها و سایر جریاناتی است که کیسه برای یک تصرف قدرت سیاسی در فقدان پشتوانه کارگری ریخته‌اند. برای یک انقلاب پرولتری، یعنی تصرف قدرت سیاسی، احتیاج دارید که بخش مهمی از طبقه را بسیج کرده باشید. و البته اگر طبقه کارگر می‌خواهد دست به قدرت ببرد و یا می‌خواهد انقلاب کند، ابزارش تحزب سیاسی است. حزب سیاسی ابزار این کار است و نه هیچ تشکل و سازمان توده‌ای دیگر.

گفتیم انقلاب پرولتری انقلاب برنامه‌ریزی شده و نقشه‌مند علیه کل نظام موجود است. طبقه کارگر و جریان کمونیستی آن نمیتوانند قدرت را بگیرند یا نگاه دارند بدون اینکه حزبی داشته باشند و بدون اینکه از نظر سیاسی آگاه و متشکل باشند. فعالیت کمونیستی باید این مسئله را پوشاند.

در نتیجه بازهم باید تأکید کنم که این بحث فراتر از یک بحث سازمانی، بحثی در باره تئوری سازمانی احزاب کمونیست است. بحث رابطه این احزاب با طبقه کارگر و با پیشروان آن است.

حزب "خوب"، حزب انقلابی، حزب "آدم‌های خوب"، حزب آدم‌های مترقی، حزب آدم‌های برابری طلب و غیره جواب این معضل نیست. فعالیت کمونیستی نقطه رجوعش به یک طبقه خاص و یک جنبش خاص در این طبقه است.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را حزب بلشویک وقتی انجام داد، وقتی قیام را سازمان داد، که فی الحال بخش مهم و کلیدی طبقه کارگر صنعتی را با خود داشت. لنین بارها و بارها علیه سازمان دادن قیام زودرس یا تصرف قدرت سیاسی قبل از جلب بخش مهم پرولتاریای صنعتی هشدار داد و مبارزه کرد. بلشویک‌ها، در روز قیام، قطعاً اکثریت طبقه کارگر را با خود نداشتند و یکی از اولین عکس‌العمل‌های منفی به تصرف قدرت سیاسی از جانب حزب بلشویک را کارگران راه آهن از خود نشان دادند. اما حزب بلشویک بخش کلیدی طبقه کارگر را با خود داشت.

تأکید بر این واقعیت و اصل مهم در فعالیت کمونیستی به این دلیل لازم است که مسأله تصرف قدرت سیاسی از جانب کمونیست‌ها از دو جانب تماماً غیر کمونیستی کش داده میشود. یکی از طرف کسانی که فکر میکنند قیام کارگری وقتی مجاز است که اکثریت طبقه کارگر با آن همراه باشند. در این دیدگاه چون در دوره حکومت بورژوازی چنین اتفاقی محال است، تصرف قدرت سیاسی موکول به محال می‌شود. از جانب دیگر، کمونیست‌هایی هستند که ضرورت آگاهی، سازمان‌یابی و حمایت بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی مورد بی توجهی قرار میدهند. در این دیدگاه تصرف قدرت سیاسی عملاً از جانب یک حزب (اجتماعی یا غیر اجتماعی و چریکی) تصور میشود، لذا اساساً این فعالیت نیازی به تعریف فعالیت کمونیستی به عنوان یک فعالیت طبقاتی و اجتماعی طبقه کارگر را نمی‌بیند و سیاست و پراتیک پوپولیستی را در پیش می‌گیرد.

فصل ۳ - شرایط عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی

حلقه بعدی در روشن کردن فعالیت کمونیستی این است که از خود پرسیم که شرایط انقلاب سوسیالیستی چیست؟ چرا امروز انجام نمیشود و موانع آن کدام‌اند. این بحث هم یکی از نقاط انشقاق در کمونیسم است.

یکی از پایه‌های پوپولیسم، لیبرالیسم و ناسیونالیسم چپ این است که انجام انقلاب سوسیالیستی منوط به رشد نیروهای مولده و رشد سرمایه داری میکند. در نتیجه انجام امروز انقلاب سوسیالیستی برای این‌ها در دستور نیست، تدارک آن در دستور است، انجام انقلاب موقوف به رشد بیشتر سرمایه داری است.

در فلسفه مارکس تحقق هر تحول اجتماعی نیازمند دو سلسله شرایط است. اول شرایط عینی یا ابژکتیو است. این شرایط اشاره به وجود امکان مادی، تکنیکی و تولیدی جامعه جدید دارد، شرایطی که مستقل از ذهن افراد در جامعه وجود دارد. دوم شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. این شرایط اشاره به ذهن فاعل چنین این تحول یا انقلابی دارد. در جامعه ممکن است مدت‌ها شرایط عینی یک تحول تولیدی و اجتماعی وجود داشته باشد اما این تحول به دلیل ناآمادگی فاعل آن به تأخیر بیفتد. مثال بارز این اتفاق انقلابات بورژوائی است. این انقلابات معمولاً وقتی انجام می‌شود که مدت‌ها است جامعه و نظام تولیدی جامعه آن را امکان‌پذیر کرده‌اند.

در دوره برده داری یا فئودالی شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی وجود نداشت. حتی اگر عده‌ای می‌خواستند جامعه‌ای سوسیالیستی را سازمان دهند امکانات عملی آن موجود نبود. برای مارکس شرایط ابژکتیو انقلاب سوسیالیستی وجود جامعه سرمایه داری است. از نظر مارکس و مانیفست کمونیست با سلطه سرمایه داری بر جامعه شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم گردیده است، انقلاب سوسیالیستی میتواند و باید انجام شود. مانیفست کمونیست، در اساس، اعلام این واقعیت و فراخوان به انجام انقلاب سوسیالیستی از جانب طبقه کارگر است. مانیفست شرط انقلاب سوسیالیستی را انکشاف و گسترش بیشتر نیروهای مولده و یا تولید سرمایه داری در جوامع سرمایه داری میداند. این یکی از تفاوت‌های اساسی مارکس با رفرمیست‌های بورژوا و یکی از تفاوت‌های اساسی لنین با منشویک‌ها است.

گفتیم در کنار شرایط ابژکتیو برای هر تحول اجتماعی (و از جمله انقلاب پرولتری)، مارکس قائل به شرایط ذهنی یا سوژکتیو است. از نظر مارکس هر تحول اجتماعی یک فاعل دارد و شرط سوژکتیو و یا ذهنی انجام این تحول آگاهی و خواست فاعل یا تغییر در "ذهن" انجام دهنده تحول یا انقلاب است.

در نتیجه، از نظر مارکس، تنها مانع انقلاب سوسیالیستی عدم تحقق شرایط ذهنی این انقلاب یعنی ناآمادگی فاعل آن، طبقه کارگر است. تنها مانع انقلاب سوسیالیستی پراکندگی، ناآگاهی و وجود خرافات بورژوائی در میان طبقه کارگر است. کل سیاست‌های بورژوازی در قبال طبقه کارگر، از جمله اختناق، مذهب، جنبش‌ها و فرهنگ بورژوائی و غیره، در خدمت متفرق نگاه داشتن و تحمیق طبقه کارگر برای ممانعت از انجام انقلاب سوسیالیستی است.

در نتیجه فعالیت کمونیستی فعالیتی است مستقیماً برای فایق آمدن بر این ناآمادگی. نباید تردید کرد که کل دستگاه سرکوب دولت، کل صنعت مذهب، کل آکادمیسم بورژوائی و فلاسفه و فرهنگ بورژوائی و ارتجاعی علیه این فعالیت کمونیستی بکار گرفته خواهد شد. این فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست، یک فعالیت سیاسی است که در مقابل خود کل دستگاه سرکوب و تحمیق بورژوازی را دارد. تمام تاکتیک‌ها و تمام اشکال

سازمانی کمونیست‌ها فلسفه خود را از هدف این فعالیت میگیرند. برای آن است که طبقه کارگر متشکل تر، متحد تر، آگاه تر و قدرتمند تر شود. این فلسفه کل تاکتیک‌ها در فعالیت کمونیستی است.

فصل ۴ - وحدت و گسل‌های دو پدیده: طبقه کارگر و روشنفکران کمونیست

جنبش کمونیستی طبقه کارگر دو پایه دارد. یک پایه عینی و مادی که از موقعیت عینی طبقه کارگر در تولید ناشی میشود. و یک پایه فکری علمی و تئوریک که خارج از طبقه کارگر شکل میگیرد.

اعتراض خودبخودی طبقه کارگر بطور خودبخودی به تئوری کمونیسم نمی‌رسد. تئوری کمونیسم محصول مدرنترین و پیشرفته‌ترین نقد به جامعه سرمایه‌داری و همه تئوری‌های بورژوائی است. طبقه کارگر روی پای خود و تنها از طریق تعمیم تجربه روزمره اش امکان دستیابی به این تئوری را ندارد. تئوری مارکس تعمیم تجربه جنبش اتحادیه‌ای نیست. همانطور که لنین در سه منبع و سه جز مارکسیسم توضیح میدهد تئوری مارکس نقد پیشرفته‌ترین تئوری‌های بورژوائی است. در آن دوره نقد فلسفه هگل و ماتریالیسم مکانیکی فوئرباخ، نقد سوسیالیسم تخیلی، نقد اقتصاد دانان بورژوازی مانند آدام اسمیت و ریکاردو بود. امروز فلسفه علم اقتصاد، سوسیالیسم بورژوائی و کل سیستم تولید خرافه آن بشدت از دوره مارکس پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر شده است.

کسی نمیتواند با اتکا به پایه طبقاتی و یا غریزه طبقاتی و یا تجربه روزمره در کارخانه و محله پاسخ این تئوری‌ها. جنبش‌ها و خرافات بورژوائی را بدهد و یا با اتکا به تجربه روزمره طبقه کارگر. کاپیتال، مانیفست، ایدئولوژی آلمانی، دو تاکتیک، امپریالیسم و غیره را بنویسد. از این ساده‌تر حتی شارلاتانیسم بورژوائی از احمدی نژاد تا بوش و اوباما و یا جنبش‌های بورژوائی را برای طبقه کارگر روشن کند و به جنگ آن‌ها برود.

آگاهی کمونیستی طبقه کارگر تنها با تئوری کمونیستی مارکس ممکن است. این تئوری گرچه خود محصول وجود جامعه سرمایه‌داری است و پایه مادی اش را از وجود جنبش یا غریزه کمونیستی در طبقه کارگر میگیرد اما در خارج از این طبقه متولد میشود. تئوری کمونیسم برای جدال با جنبش‌ها و تئوری‌های بورژوائی، که یک بخش پایه‌ای فعالیت کمونیستی و فایق آمدن بر تفرقه در صفوف طبقه کارگر لازم است. تئوری - علم و دانش کمونیستی قابلیت و انسجام خود را از پشت دادن به پیشرفته‌ترین دست‌آورد های فکری و عملی بشر میگیرد. کمونیسم علم است و همچون همه علوم، تسلط به آن و به کارگیری آن در چالش‌های روزمره از دسترس طبقه کارگر خارج است. بورژوازی تنها آن بخش و آن مقدار از علم و دست‌آوردهای فکری و مادی بشریت را برای طبقه کارگر قابل دسترس میکند که کار با ابزار تولید ضروری میکند. اما مهمتر از آن دور نگاه داشتن طبقه کارگر از دسترسی به دست‌آوردهای فکری بشری کارائی خرافه‌های بورژوائی از مذهب تا ناسیونالیسم و از کمونیسم بورژوائی تا لیبرالیسم را تضمین میکند. بدون تئوری کمونیستی مارکس تشخیص درست و غلط در سیاست و در مقابله با تاکتیک‌های بورژوازی نا ممکن است. مانند این است که بخواهید بدون تسلط به علم پرواز هواپیما بسازید. یا بدون دانش پزشکی بیماری را درمان کنید. مارکسیسم علم رهائی طبقه کارگر است.

گفتم که تئوری کمونیسم در بیرون از طبقه کارگر و در میان آن بخش از جامعه شکل میگیرد که موقعیت طبقاتی اش امکان دسترسی و تسلط به این تئوری را برایش فراهم میکند. و این بخش از جامعه، بخشی از تحصیل کردگان برخاسته از بورژوازی است که دست شان به دهانشان میرسد. بخشی از تحصیل کردگان بورژوازی در پروسه رادیکالیزه شدن شان در متن جدال های فکری و اجتماعی جامعه به کمونیسم طبقه کارگر میرسند. مارکس، نگلس، لنین، تروتسکی، حکمت و اکثریت قریب به اتفاق تئوریسین ها، تاکتیسین ها و مروجین جنبش کمونیستی به این بخش از جامعه تعلق دارند. این وضع انعکاس موقعیت اجتماعی و اقتصادی طبقه کارگر است. اما در کنار روشنفکران مارکسیست بخش وسیع تری از این تحصیل کردگان در مقطعی از زندگی خود از سر بی قراری و انقلابی گری یا از سر اوضاع و احوال دنیا خود را متعلق به کمونیسم و یا جنبش طبقه کارگر اعلام میکنند و یا میدانند. کسی که تاریخ جنبش ناسیونالیستی در جهان را تعقیب کرده باشد میداند که در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی بخش اعظم ناسیونالیست ها خود را سوسیالیست یا حتی کمونیست اعلام میکردند.

اما به هر حال فعالیت کمونیستی تاریخاً تنها از انتگره شدن این دو عنصر، یعنی بخش پیشرو عملی طبقه کارگر و روشنفکران مارکسیست، شکل گرفته است و تنها از طریق این امتزاج یا انتگره شدن امکان شکل گیری دارد. امتزاج جنبش یا غریزه طبقاتی و کمونیستی در طبقه کارگر و تئوری ای که بیرون از آن شکل میگیرد. فعالیت کمونیستی، به معنی مارکسیستی آن، همیشه وحدت این دو پدیده بوده است.

در نتیجه فعالیت کمونیستی با امتزاج دو پدیده روبرو است: طبقه ای که موقعیت اش در تولید کمونیسم را برایش ضروری میکند و غریزتا به آن میگرود و روشنفکرانی که در بیرون از این طبقه، از کانال فکری و منطقی تئوری آن را انکشاف میدهند و بکار میگیرند. یکی نیاز طبقاتی اش آن را ایجاب میکند دیگری سیر منطقی فکری اش. این دو با هم گره میخورند و یک هویت، یک جنبش، یک افق، یک حرکت و یک فعالیت واحد را تشکیل میدهند.

این امتزاج در عین حال گسل های خود را نیز دارد و این جنبش از سر همین گسل ها به کرات و غالباً میشکند، به کج راه می رود و از کار می افتد. یک سر این گسل در طبقه کارگر قرار دارد. مبنای این گسل این توهم است که کمونیسم، به عنوان یک علم، به عنوان قابلیت مبارزه با خرافات بورژوائی میتواند بطور خودبخودی از دورن طبقه کارگر و فعالین عملی آن سبز شود. این گرایش عقب مانده است و عملاً کمونیسم را برای طبقه کارگر غیر قابل دسترس میکند.

اما سر مهمتر و غالباً مهلک تر این گسل در صف روشنفکران قرار دارد.

برای توضیح این گسل که بنا به خصلت روشنفکری آن پیچیده تر هم هست قبل از هر چیز باید به تفاوت میان برداشت خود به خودی کارگر و روشن فکر از نظر مبارزه دقت کنید.

برای کارگر مبارزه کردن امری اختیاری نیست. برای روشن فکر هست. کارگر صبح که سر کار می رود، و مجبور است هر روز این کار را بکند، با سیستم سرمایه داری روبرو است. یکی میخواهد از حقوقش را بزند، یکی میخواهد

اخراج اش کند، یکی می‌خواهد بیمه اش را بزند یا بالا بکشد، یکی ریتم و ساعت کارش را بالا می‌برد، یکی دستمزد اش را نمی‌دهد و غیره. هر روز برای کارگر با جدال و مبارزه و مقاومت شروع میشود. زندگی روزمره کارگر با مبارزه ممزوج و غیر قابل جدا کردن است. کارگر هر روز مجبور است برای بهبود شرایط زندگی اش، برای دفاع از موجودیتش مبارزه کند. و همین مبارزه طبقاتی است. مارکس میگوید مبارزه طبقاتی فقط آن نیست که اعتصاب میکند و یا به خیابان می‌آید و شعار میدهد. مارکس میگوید مبارزه گاه پنهان گاه آشکار پرولتاریا، حتی غرولندی که کارگر به سرمایه دار و سرمایه داری میکند و میگوید این حق من نیست بخشی از مبارزه طبقاتی است. کارگر مانند برده ای است که هر روز با برده دار روبرو است و هر روز باید زندگیش را از طریق کار برای برده دار از نو شروع کند.

میخواهم بگویم طبقه کارگر روزمره زندگی اش همین است. مثل دهقان نیست که بایستد ببیند باران می‌آید یا نمی‌آید، ارباب و کدخدا سر و کله شان پیدا می‌شود یا نه و مثلاً کارش فصلی باشد یک فصل مبارزه کند و یک وقت هایی استراحت کند. کارگر حتی وقتی به خانه بر میگردد زندگی تولیدی اش ادامه می‌باید و مبارزه ادامه دارد. طبقه کارگر تنها فرد کارگر نیست. خانواده کارگری محل باز تولید نیروی کار و بخشی از محدوده‌ای است که پروسه استثمار سرمایه داری را ممکن میکند. برای فرزند طبقه کارگر، یعنی نسل آینده کارگران، از همان ابتدای کودکی بیکاری، ساعت کار، اخراج، دستمزد های پرداخت نشده، اضافه کاری، سرمایه دار و کارگر و بالاخره اعتراض، اعتصاب و بچه‌های کارخانه مفاهیم آشنائی هستند. با آنها بزرگ میشود. زن خانه دار در خانوار کارگری میبند که کار و رسالتش این است که مرد خانواده را برای فردا آماده به کار کند، فرزندان را برای کارگر شدن در آینده آماده کند و دستمزدی نگیرد که هیچ همیشه مورد تحقیر و سرکوب باشد. حتی توسط مرد کارگر از زندگی بیزار شده ناآگاه، آلوده به خرافاتی که بورژوازی تولید میکند تحت ستم قرار گیرد. و البته علی‌رغم همه این‌ها غالباً مجبور است که خود نیز کار کند. می‌خواهم بگویم برای طبقه کارگر، اعم از خود کارگر یا خانواده کارگری، مبارزه نکردن یک انتخاب نیست. طبقه کارگر با مبارزه علیه سرمایه دار زندگی میکند.

برای روشن فکر، که غالباً منشاء بورژوائی دارد یا میتواند به عنوان بورژوا در جامعه کار کند اصلاً چنین نیست. روشن فکر میتواند تصمیم بگیرد حوصله ندارم، از مبارزه کنار میکشم، کرکره دکانم را امروز پایین میکشم، مرخصی میگیرم، مدتی کار نمیکنم، فعلاً میروم زندگی ام را جور میکنم، درس را میخوانم و غیره. مهم این است که انتخاب دارد. بحث من در باره خوبی و بدی این انتخاب نیست. کاش طبقه کارگر هم این انتخاب را داشت و میتوانست استراحتی بکند. روشنفکر، خرده بورژوا یا بورژوا سازمان درست میکند اما یک جا میتواند بگوید رفتم فردی کارکنم، استراحت کنم. اصلاً مبارزه را کنار میگذارم.

کارگر نمی تواند خود را از مبارزه علیه بیکاری معاف کند، نمیتواند بگوید خداحافظ من دیگر در مبارزه برای بیمه، برای بالا بردن دستمزدها نیستم. نمیتواند از فعالیت کمونیستی یا از حزبی کمونیستی که در راس چنین مبارزه ای است کنار بکشد. زندگی به قهقرا میرود.

کار فکری غالباً کاری فردی است و روشن فکر به طور خود بخودی یا غریزی دنیا را فردی مبیند. برای تحصیل کرگان و روشنفکران فرد محور همه چیز است. آن ها خود به تنهایی به چیزی میرسند، چیزی را کشف یا تولید میکنند. رابطه روشن فکر با محصول کارش درست مانند رابطه خرده بورژوا با محصول کارش است و همین ذهنیت را به کار متشکل و فعالیت سیاسی هم منتقل میکند.

برای کارگر زندگی و مبارزه یک امر جمعی است، قهرمانی و دیسپلین جمعی است، نزدیکی ها و دوری ها با شاخص های جمعی، چه بصورت کار جمعی و چه بصورت مبارزه جمعی معنی پیدا میکند. زندگی و مبارزه طبقه کارگر اجتماعی است. این تفاوت ها اصطکاک ها و گسل های خود را وارد فعالیت کمونیستی هم میکند.

خرده بورژوا و ذهنیت منفرد به سادگی عصیان فردی را جای مبارزه جمعی میگذارد، قهرمانی فردی را جای قهرمانی جمعی مینهد، دیسپلین و انضباط در فعالیت متشکل برایش خفه کننده است. اعلام موضع جای تلاش برای متحد کردن و به پیروزی رساندن را میگیرد. برایش پیروزی مهم نیست مبارزه و قهرمانی رمانتیک جذاب میشود. میلیتانیسم فردی و اصالت من و لذا ماجراجویی و انفراد منشی محور و مرکز همه چیز میشود. همانطور که کارگر در مقابل عقب ماندگی ضد روشنفکری مصون نیست، روشن فکر هم در مقابل این گرایشات فرد گرایانه کاملاً آسیب پذیر است و غالباً به شکل گیری حرکات به شدت ضد کارگری کشیده میشود.

به هر حال، این گسل ها، هر دو، پیچیدگی های مهمی به فعالیت کمونیستی چه در بعد سازمانی و چه در بعد سیاسی و اجتماعی میدهد که باید دائماً و آگاهانه جواب بگیرند.

فصل ۵ - فعالیت کمونیستی نیازمند چه سازمانی است؟

تا اینجا گفتیم که فعالیت کمونیستی یک فعالیت علی العموم و فنی نیست. یک بحث تئوریک و جنبشی است. گفتیم هدف و وسیله، آرمان و سبک کار پدیده های انتگره ای هستند که نمی توانند در تناقض با هم قرار گیرند. هدف و وسیله، جنبش و سبک کار به هم چفت هستند.

فعالیت کمونیستی، همانطور که مانیفست تأکید میکند، فعالیتی یک بعدی نیست. این فعالیت مشخصات عمومی واحدی دارد که پیشتر به آن اشاره کردیم و البته با تغییر در ویژه گی های جامعه چه در طی زمان و چه از نظر تاریخی و جغرافیائی مجبور است مشخصات ویژه ای را هم داشته باشد. اینجا بحث ما در مورد مشخصات عمومی و ویژه فعالیت کمونیستی در اوائل قرن بیست و یک و در ایران است.

روشن است که فعالیت کمونیستی یک فعالیت متشکل است و تشکل تنها با سازمان معنی پیدا میکند. در نتیجه سؤالی که مطرح می‌شود این است که فعالیت کمونیستی در دنیای امروز ما باید چه معضلاتی را پاسخ دهد و چه مشخصاتی داشته باشد.

وقتی به یک جنگ وارد می‌شوید اول باید پیروزی در آن را معنی کنید. در قدم بعد باید ارزیابی درستی از نیروی خود و نیروی دشمن داشته باشید و بالاخره باید سازمان و تاکتیک‌های خود را در این جنگ تعریف کنید. هر کس که در هر نبرد، مبارزه و یا جنگی شرکت کرده باشد میداند که ابهام در این تاکتیک‌ها و یا تعریف آن‌ها در پروسه (به قول لنین با تاکتیک پروسه و یا هدف پروسه و یا سازمان پروسه و غیره) مهلک است. به اعتقاد من همین ابهامات باعث شد که ما در حزب کمونیست ایران و کومه له در مقابل جمهوری اسلامی، در ضعیف‌ترین موقعیت رژیم، شکست خوردیم.

پیش‌تر در مورد اهداف جنگ پرولتاریا با بورژوازی صحبت کردیم سؤال این است که برای پیروزی در این جنگ به چه سازمانی نیازمندیم؟ منظورم از سازمان تنها آرایش تشکیلاتی و یا موازین آن نیست. مهم‌تر از این جنبه‌ها باید قابلیت‌های لازم در صحنه‌های مختلف این جنگ را روشن کرد. هر جنگ طبعاً شامل مجموعه‌ای از نبردهای مختلف است آنچه که باید به آن توجه کرد این است که پیروزی در یک نبرد به معنی پیروزی در جنگ نیست. لذا تعریف پیروزی در هر نبرد باید شامل رابطه آن با پیروزی در جنگ باشد. اگر نبردها را جدا از جنگ تعریف کنید به مجموعه‌ای از فعالیت میرسید که مستقل از هم هستند، رابطه‌ی ارگانیک و نهادینه‌ای آن‌ها را به هم وصل نمی‌کند و لذا سر از آکسیونسم در می‌آورد. در نتیجه باید سازمانی که برای فعالیت کمونیستی تعریف میکنیم بتواند هم در نبردها و هم در جنگ پیروز شود. لذا لازم است که علاوه بر سازمان به معنی فنی آن، در مورد کارائی‌ها و نحوه کارکرد سازمانی مان موانع تاکتیکی و استراتژیک مقابل آن دقت کنیم و طرح یا پلان عمومی برای چنین سازمانی را تعریف کنیم که به نیاز هدف نهائی جنگ دره دوره ما پاسخگو باشد. یک جنگ از زمانی شروع نمیشود که اولین گلوله شلیک می‌شود و یا یک جنگ را تنها فعالیتی نگه در صحنه نبرد صورت میگیرد تصویر نمیکند. جنگ مجموعه‌ای بسیار متنوع از فعالیت‌ها و فعل و انفعالاتی است که بسیار قبل از شلیک گلوله شروع شده است و بعلاوه سرنوشت یک جنگ را مجموعه‌ای بسیار وسیع از کارها در جبهه و در خارج جبهه بسیار قبل از جنگ نهائی تعیین میکند. آموزش، تدارکات، شناختن دشمن، تاکتیک درست، و ... تنها نمونه‌هایی از این فعل و انفعالات هستند.

جنگ برای سرنگون ساختن بورژوازی هم از هر جنگی پیچیده‌تر و پیروزی در آن از هر جنگ متعارفی نامتقارن‌تر، یعنی دو طرف از امکانات و ابزارهای تماماً غیر مشابه استفاده میکنند، است. در نتیجه باید به همه جنبه‌های این جنگ دقت کرد. کسی که ادعا میکند که طبقه کارگر در یک روز آفتابی به خیابان میریزد و حکومت خود را برقرار میکند یا ساده لوح است و یا دارد سعی میکند طبقه کارگر را چشم بسته به میدانی بکشد که این یا آن جناح

بورژوازی از آن پیروزمند بیرون می آیند. گفتم فعالیت کمونیستی طبقه کارگر ناچار است انقلاب پرولتری را آگاهانه و از پیش سازمان بدهد و حکومت کارگری یا دیکتاتوری طبقه کارگر را سر کار بیاورد. این یعنی سرنگون کردن کل بورژوازی از اریکه قدرت.

اینجا می‌خواهم بر یک تحریف سیستماتیک چپ که از جنبش‌های بورژوائی به ارث برده است انگشت بگذارم. تحریف این است که معنی سرنگونی از نظر طبقه کارگر را به سرنگونی دولت، به سرنگونی "رژیم" و حتی گاه به سرنگونی بخشی از رژیم یا بخشی از بورژوازی تقلیل می‌دهد. روشن است که سرنگونی بورژوازی حتماً سرنگونی جمهوری اسلامی را به عنوان پیش شرط خود به همراه دارد اما تعریف هدف انقلاب پرولتری به سرنگونی جمهوری اسلامی در ضمن چنین القاء میکند که حاصل این سرنگونی حکومت سوسیالیستی است. پوپولیسم در این شکل جنبش طبقه کارگر را در جنبش‌های وسیعتر بورژوائی حل میکند. جنبش‌هایی که هدفشان نه سرنگونی بورژوازی بلکه نوعی از حاکمیت بورژوازی است. طبقه کارگر وقتی میتواند قدرت را بگیرد که بورژوازی را در کل قامت آن بشناسد، خود را علیه آن تعریف کند، جنگ خود را در تمام قامت آن در مقابل سرمایه داری را بشناسد تا بتواند نبرد‌های خود، از جمله نبرد برای حقوق دمکراتیک و یا حتی مطالبات اقتصادی طبقه کارگر را دقیق برنامه‌ریزی کند.

این تحریف در طول تاریخ یکی از موثرترین ابزارهای به بیراه بردن جنبش طبقه کارگر بوده است. یکی از مهمترین ابزارهای بورژوازی برای نگاه داشتن طبقه کارگر در چارچوب جنبش‌های بورژوائی دقیقاً همین تقلیل بورژوازی به رژیم یا دولت حاکم است.

جریانات بستر اصلی بورژوازی (مانند جنبش سبز یا احمدی نژاد) نظام حاکم را به عنوان رژیم یا دولت حاکم تعریف میکنند. از این کانال کل رفرمیسم بورژوائی، ناسیونالیسم، کمونیسم بورژوائی و پوپولیسم، به عنوان پادوهای جریانات بستر اصلی بورژوائی همین خط را دنبال میکنند. با تقلیل نظام سرمایه داری به رژیم و یا دولت حاکم، اعتراض و آلترناتیو هم همین خصلت غیر سوسیالیستی را می‌گیرد. انقلاب سوسیالیستی جایش را به انقلاب خلقی، انقلاب مردم، انقلاب انسانی، انقلاب ملی و غیره می‌دهد. و از این طریق مبارزه طبقه کارگر از مبارزه کمونیستی به یک مبارزه ضد رژیمی تقلیل می‌یابد و فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی به یک فعالیت و سازمان صرفاً ضد رژیمی تنزل داده میشود. رابطه سازمان کمونیسم غیر کارگری با طبقه کارگر یا بگوئیم فقدان رابطه امروزی آن ناشی از این افق است و نه اشتباهات سازمانی یا ندانستن‌ها. این دانسته‌ها است که عمل ما را شکل می‌دهد. تغییر دانسته‌ها کنه کمونیسم بورژوائی است. نقطه مشترک همه رویکردها و جنبش‌ها بورژوائی این‌ها است که دولت را از مضمون طبقاتی آن تهی میکنند، دولت سرمایه داری در ایران با مفاهیمی چون رژیم اسلامی، جمهوری اسلامی نه چندان سرمایه داری، دولت احمدی نژاد، دولت رانت خوار، دولت نفت خوار و غیره تبیین میکنند. به این ترتیب آن بخش از بورژوازی که بیرون از دولت حاکم است و یا منافع ویژه خود را در مقابل بخش‌های دیگری بورژوازی دنبال میکند سعی میکند با این تئوری‌ها و جنبش‌ها بیشترین نیرو، بخصوص

از طبقه کارگر، را به خود جلب کند و در همان حال ماهیت سرمایه دارانه نظام حاکم را زیر فرش بزند. این بویژه بخشی از هویت جنبش تحصیلکردگان ناراضی در جوامعی شبیه ایران است. همه اینها تنها از تحول بورژوائی بیرون نمیروند بلکه تمام تلاششان را معطوف به این میکنند که نگذارند طبقه کارگر هم از این محدوده بیرون برود. این واقعیت در سازمان مورد نیاز آن‌ها و یا سازمان و تحزبی هم که برای طبقه کارگر توصیه میکنند منعکس است.

اگر هدف نهائی شما سرنگونی رژیم یا دولت، بدون مضمون طبقاتی باشد به یک نوع فعالیت و سازمان متناسب با این فعالیت نیاز دارید و اگر هدف سرنگونی بورژوازی، به عنوان یک طبقه و در هر قامت و شکل حکومتی، باشد فعالیت و سازمان دیگری مورد نیاز است.

فعالیت کمونیستی و انقلاب کمونیستی در بهترین حالت میتواند زحمتکشان و تهیدستان شهری و بخشهای پایین خرده بورژوازی را به طبقه کارگر و انقلاب پرولتری جلب کند. اما روشن است که بقیه بخش‌های جامعه، که اساساً در موقعیت بورژوا (بزرگ یا خرد) قرار میگیرند با تمام قوای عملی، فکری و تبلیغی علیه این فعالیت و این انقلاب خواهند ایستاد، علیه آن اسلحه بر خواهند داشت. هر توهمی در این مورد مهلک است. جنگ پرولتاریا برای سرنگونی سرمایه داری جنگ نهایی طبقاتی است و همانطور که سرود انترناسیونال میگوید این جدال، آخرین و قطعی ترین جدال است. آخرین جدال دو طبقه در مقابل همدیگر است. اینکه بخش‌های پایینی بورژوازی که به آن اشاره کردیم به درجه‌ای و در پروسه‌ای به انقلاب پرولتری میپیوندند و یا موضع بی طرف میگیرند نباید بر این واقعیت اساسی و ماکرو سایه بیندازد. وقتی جامعه به سمت انقلاب پرولتری می‌رود به شدت پلاریزه میشود و کل بورژوازی در مقابل پرولتاریا خواهد ایستاد. اگر پرولتاریا توهمی در این مورد داشته باشد یا از قبل برای آن آماده نباشد قطعاً شکست خواهد خورد.

فعالیت کمونیستی سازمانی را لازم دارد که جوابگوی این نیاز باشد. فعالیت و سازمانی بخواهد از طریق شکاف بین دولتها به قدرت برسد، فعالیت و سازمانی که فکر کند که "زیر جُلکی" و با "زیرکی سیاسی" همراه جنبش ملی میتواند ناگهان و با کمک مردم انقلاب سوسیالیستی راه بیندازد، یا خود فریبی میکند و یا حقه بازی. غالباً حقه بازی است چون جنبش‌های بورژوائی این توهم را تاریخاً به طبقه کارگر "انداخته اند". در سیاست و مبارزه طبقاتی "زبلی" و "کلک" تنها سر پرولتاریا کلاه میگذارد و بس.

برای اینکه بتوانیم از قابلیت‌هایی که سازمان کمونیستی به آن نیاز دارد باید از توضیح قابلیت‌ها بورژوازی شروع کنیم. بینیم بورژوازی چه اهرم‌های اصلی را در دست دارد، طبقه کارگر چه قابلیت‌هایی دارد و چگونه میتواند با استفاده از این قابلیت‌ها به جنگ بورژوازی برود و او را شکست دهد. دو فصل آینده را به این موضوع اختصاص میدهیم و بعداً به مشخصات سازمانی لازم برای فعالیت کمونیستی خواهیم پرداخت.

فصل ۶ - قابلیت‌های بورژوازی

ابتدا از قابلیت‌های بورژوازی در مقابله با فعالیت کمونیستی شروع میکنیم. بورژوازی طبقه کارگر را با ابزارهای بسیار متنوعی مورد تعرض قرار میدهد و تلاش میکند تا فعالیت کمونیستی را کند یا ناممکن کند.

یک مشکل این است که اکثریت چپ و بعضاً فعالین کمونیست ابزارهای بورژوازی را غالباً محدود به اختناق و سرکوب میفهمند و در نتیجه از یک طرف فکر میکنند به محض اینکه اختناق از میان رفت فعالیت کمونیستی ساده و سرراست می‌شود و از طرف دیگر با ندیدن کل ابزارهای دیگر بورژوازی که غالباً اگر از اختناق مؤثرتر نباشند کم‌تأثیرتر نیستند را نادیده میگیرند و در نتیجه در جنگ با بورژوازی می‌بازند. البته که اختناق یکی از مهمترین ابزارهای بورژوازی است. اما محدود دیدن ابزارهای بورژوازی به اختناق دو "معضل" بوجود می‌آورد. اول اینکه نمی‌توان توضیح داد که چرا در کشورهای سرمایه‌داری ای که آزادی‌های دمکراتیک وجود دارد طبقه کارگر پراکنده است و انقلاب سوسیالیستی خارج از دسترس اوست. دوم اینکه چنین برداشتی مبارزه طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را به دایره مبارزه دمکراتیک محدود میکند و عملاً در خدمت جریان‌های رفرمیست بورژوائی و یا کمونیسم بورژوائی، خلق‌گرایی و غیره قرار میگیرد.

در نتیجه اینجا سعی میکنیم مهمترین ابزارهای بورژوازی را مورد اشاره قرار دهیم. البته با توجه به محدودیت وقت نمی‌توانیم همه ابزارهای و قابلیت‌های بورژوازی را مورد بحث قرار دهیم اما به مهمترین آنها اشاره میکنیم. از میان امکانات و ابزارهای بورژوازی اینجا به سه دسته از این امکانات، که پراکندگی و ناآگاهی در طبقه کارگر را پایدار نگاه میدارد و فعالیت کمونیستی باید آنها را خنثی کند، اشاره میکنیم. این سه دسته عبارتند از

- امکانات دولتی
- امکانات غیر دولتی و فراقانونی
- فرهنگ، افق، احزاب، جنبش‌ها و آرمان‌ها

این سه دسته البته به هم مربوط و در هم تنیده هستند. اما جدا کردن آنها به روشن کردن جنبه‌های مهمی از فعالیتی که باید سازمان داده شود کمک میکند.

۱ - امکانات دولتی

اولین دسته را باید در چارچوب دولت دید. دولت ابزار سرکوب است هر فعالیت کمونیستی و یا کارگری در قدم اول با موانعی که دولت در مقابل آن قرار میدهد روبرو میشود. مهمترین این موانع قوانین موجود در دفاع از مالکیت بر ابزار تولید، در محدود کردن دامنه عمل سازمان‌یابی و مبارزه کارگری وجود دارد است. پشتوانه این قوانین نیروی قهریه و سرکوب دولت است. بدون این نیرو این قوانین قابل اجرا نیستند. این را هر کارگر و اصولاً هر فردی در جامعه میداند.

قانون در تمام دنیا این است: مالکیت فردی بر ابزار تولید مقدس است، استثمار و بهره‌کشی از کارگر قانونی است، سرمایه‌دار حق دارد مطابق نرم موجود در جامعه سود ببرد و اگر نبرد میتواند در کارخانه را ببندد و کارگران را

اخراج کند. هر فعالیتی که این قوانین را نفی کند، یعنی هر مبارزه روزمره طبقه کارگر که دائماً با این قوانین روبرو است و یا آنها را مورد تعرض قرار می دهد با قدرت سرکوب دولت روبرو میشود. از این فراتر، بورژوازی دائم و بطرق مختلف در حال پیشگیری از فعالیت کارگری و کمونیستی و مبارزه دائم برای جلوگیری از شکل گیری این مبارزت و تشکل ها است. فعالیت کمونیستی و فعال کمونیست دائم با دستگاه دولت و پلیس رو به رو است، تحت نظر است و در شرایط لازم مورد تعرض مستقیم قرار میگیرد. هر فعالیتی که طبقه کارگر را متحد کند بنا به تعریف ارکان سود دهی سرمایه را به خطر می اندازد و با عکس العمل دولت روبرو میشود. پلیس، قوه قضائیه، قوه مقننه و در صورت لزوم ارتش و سایر نیروهای مسلح دولتی. سرکوب، تعقیب، شناسائی، ارباب فعالیت کمونیستی صورت مساله است. فعالیت کمونیستی باید در مقابل این سیستم بتواند دوام بیاورد و آنرا شکست دهد.

۲- امکانات فرا قانونی و غیر دولتی

بورژوازی همیشه علاوه بر امکانات قانونی یا دولتی، از طیف وسیعی از امکانات فرا قانونی برخوردار بوده است. امروز اما این امکانات ابعاد بسیار وسیع تری را پیدا کرده است. علاوه بر دارو دسته های فوق قانونی نظیر بسیج و حزب الله و انصار الله و غیره ما با طیف وسیعی از احزاب مسلح بورژوائی روبرو هستیم که ظاهراً در اپوزیسیون هستند اما آماده اند تا اگر بتوانند فعالیت کمونیستی را مورد تعرض نظامی و ارباب توسط دارو دسته های متعلق به خود قرار دهند. این احزاب از احزاب مذهبی تا ناسیونالیستی را شامل میشود.

این پدیده تنها شامل ایران نیست، در بسیاری از کشور های جهان، پلیس های بازنشسته و یا باز خرید شده در قالب دار و دسته های مسلح سازمان دارند و از منفعت بورژوازی دفاع می کنند. در آمریکا کارگران کمونیست سنتا مورد سرکوب، اخراج و ترور پلیس خصوصی بورژوازی قرار میگیرند. در برزیل هنوز پلیس های بازنشسته یا استعفا داده و باز خرید شده را سرمایه دارها استخدام میکنند که در خیابان بچه های بی سرپرست را شکار میکنند، اعتراضات کارگری را سرکوب میکنند و فعالین کمونیست با نفوذ در طبقه کارگر را شکار میکنند.

میخواهم بگویم که ما تنها با دارودسته های مسلح دولت روبرو نیستیم. سرمایه دارها و یا احزاب و جریانات بورژوائی و مذهبی دار و دسته های خودشان را درست می کنند. از سازمانهایی که نیروی مسلح دارند استفاده میکنند، از مافیا بگیر تا جریانهای ناسیونالیستی که علاوه بر تبلیغ و گسترش خرافات مذهبی، ملی و سیاسی، سعی میکنند کارگر و فعال کمونیست طبقه کارگر، بخصوص آنجا که علیه این خرافات مبارزه میکند را مرعوب کنند، سازمان های شان را بهم بریزند و غیره. نمونه عمل حزب دمکرات کردستان ایران در مقابل حزب کمونیست و احزاب چپ، نمونه عمل سلفی ها و نیروهایمانند حماس و حزب الله و غیره تنها مشت نمونه خروار است. فعالیت کمونیستی ناچار است که این پدیده، که در قرن ما وسعت بی سابقه ای گرفته است را مد نظر داشته باشد و در مقابل آن قابلیت دفاع از خود را شکل بدهد.

۳- فرهنگ، مذهب، جنبش‌ها و افق‌ها؛ ژورنالیسم و آکادمیسم

اما مهمترین ابزار بورژوازی برای انقیاد طبقه کارگر، از اختناق مهمتر، سیستم عظیم تولید خرافه اعم از سیاسی، اقتصادی، مذهبی، ملی-ناسیونالیستی، جنسی و غیره است. حکومت بورژوازی به دلیل تفرقه در طبقه کارگر به زندگی خود ادامه می‌دهد، و مهمترین خاصیت این خرافات حفظ و تضمین این تفرقه در صفوف طبقه کارگر است. اهمیت مبارزه با این خرافات نه در صرف رد علمی آن‌ها بلکه در مبارزه با ما به ازای تفرقه افکنانه آن در صفوف طبقه کارگر است.

صنعت مذهب، صنعت ناسیونالیسم دستگاه تولید و بازتولید فرهنگ بورژوائی حاکم افکار، فرهنگ، ژورنالیسم و آکادمیست‌هایی که "حقیقت وارونه"، تئوری‌ها و عقاید توجیه‌گر سیستم موجود را صبح تا شب از طریق تلویزیون و رسانه‌ها، مدرسه و آموزش و پرورش، از طریق فرهنگ حاکم، از طریق افسانه‌ها، قهرمان‌ها و ضد قهرمان‌ها، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، از طریق تئوری‌سازی‌ها سیاسی، فلسفی و اقتصادی تولید میکنند دنیایی وارونه را به خورد جامعه و بخصوص طبقه کارگر می‌دهند. دنیایی که در آن طبقه کارگر می‌پذیرد که در اساس قانون دنیا همین است و به عنوان طبقه و در مقابل بورژوازی پراکنده میماند.

در دنیای ما از روزی که فرد متولد میشود این سیستم عظیم شستشوی مغزی روی آن کار میکند. شما هزار بار تبلیغ سوسیالیستی هم برای فرزندان بکنید او پیش از هر چیز شاخص خوب و بد را از جامعه و از فرهنگ حاکم بر جامعه، از تلویزیون و محیط اطرافش می‌گیرد.

ژورنالیسم و سیستم سرگرمی (Entertainment)، مشهور شدن (celebertyism)، پول دار شدن و موفقیت دنیای امروز ما را در سیطره خود گرفته است. ژورنالیسم امروز ما همان نقش را در تحمیل بشریت دارد که کلیسا در اوج عصر سیاه در قرون وسطی. امروز بی‌سی و سی‌ان‌ان، اسکای و تلویزیونهای مختلف هر چیزی که در دنیا روی می‌دهد را زنده و با تفسیر و تبیین سیستماتیک ژورنالیسم نوکر در همان اتاق نشیمن خانه به خورد شما و فرزندان‌تان می‌دهد. در دوره مارکس و لنین، و تا نزدیک اواخر قرن بیست، چنین وضعی را نداشتیم.

امروز بورژوازی بیش از هر زمان امروز صاحب دستگاه عظیم تولید خرافه و تحمیل تعمیم یافته است که غالباً آن را از سرکوب مستقیم بی‌نیاز میکند. آموزش و پرورش، مدارس و دانشگاه‌ها قبل از اینکه دستگاه تولید روشنگری باشند، دستگاه تولید خرافه هستند. آنجا که بورژوازی به علم به معنی فیزیکی‌اش در پروسه تولید سرمایه‌داری نیاز دارد منفعت‌اش ایجاب میکند که ابژکتیو بماند. اما به محض اینکه پا به عرصه جامعه می‌گذارد، کل سیستم دستگاه تولید خرافه است، دستگاه مفروض قالب کردن سیستم موجود است. مثلاً مدیریتی که به شما در دانشگاه درس می‌دهند براساس این فرض "بدیهی" است که کسی از برای کس دیگری کار میکند و آن کس معیشت از را تأمین میکند. مزد بگیری مبنای حقیقت جهانی است. با انواع این حقیقت‌ها بزرگ میشود.

از هر آدمی که در مدرسه و دانشگاه درس میخواند پرسید آیا مزد گرفتن و مزد دادن طبیعی است یا نه؟ ببینید چند درصد از اینها میگویند خوب معلوم است که آدم بلاخره کار میکند یکی مزد میگیرد و آن یکی هم مزد میدهد. انسان در جامعه بورژوائی بطور عادی این را طبیعی میداند و اصلاً مورد سوال قرار نمی دهد. استعمار را جامعه سخیف نمی داند. مذهب هم توجیه کننده همین حقیقت و تریاکی برای فراموشی آن است. سیستم مدرسه و سیستم مسجد، نظام دانشگاه و حوزه علمیه صورت های مختلف مکانیسم تحمیق هستند.

این سیستم تنها با فعالیت نشریاتی و توزیع حقیقت کمونیستی پاسخ نمی گیرد. فعالیت کمونیستی ضمن اینکه باید از این مکانیسم ها استفاده کند، نیازمند راه کار و مکانیسم های خاص خود است.

این حکم ماتریالیسم تاریخی مارکس، است که "فرهنگ حاکم در جامعه فرهنگ طبقه حاکم بر جامعه است". در نتیجه آنچه که به عنوان فرهنگ مردم، فرهنگ توده ها و فرهنگ خلق تقدیس می شود چیزی جز بیان احساسات و ادراکات و ارزش ها در چارچوب فرهنگ طبقه حاکم نیست. حتی خصوصی ترین رابطه بین انسانها، مانند رابطه میان زن و مرد، رفتار با کودکان، توقع از دنیا، تابع فرهنگ طبقه حاکم در جامعه است.

و این فرهنگ را دستگاه عظیم بورژوازی با دولت و مذهب و جنبش های سیاسی و اجتماعی و جنبش های هنری و فکری منظمًا باز تولید میکند. و سیستم تولیدی جامعه آن را طبیعی می نماناند. و طبقات زحمتکش جامعه با دسترسی محدود تری که به دست آوردهای فکری، فرهنگی و علمی جامعه دارند معمولاً در موقعیت عقب مانده تر نگاه داشته میشوند. این فرهنگ در جامعه مرتب توسط کل میدیا، دولت، مذهب، دانشگاه ها، جنبش های ناسیونالیستی و جریانات دیگر بورژوائی بالاخره آموزش و پرورش باز تولید می شود و به عنوان بدیهیات به خورد کل جامعه داده میشود. این دستگاه عظیم به کارگر و زحمتکش میقبولاند که تغییر دنیا تنها در چارچوب این داده ها "طبیعی" است.

امروز در اروپا، بعضاً در تمام دنیا، راه خوشبخت شدن اینگونه نمایانده می شود که معروف شوی، آوازه خوان ، فوتبالیست یا هنرپیشه شوی. امروز دیگر حتی مانند دوره قدیمی تر جامعه بورژوائی، کسی پیدا کردن داری سرطان، مفید بودن برای جامعه، دانشمند خوبی یا چیزی هائی از این دست شدن را دنبال نمیکند. خوشبختی علناً خارج از روابط تولید جامعه دنبال میشود.

اتحاد درونی طبقه کارگر و مبارزه علیه پراکندگی ای که در کل این سیستم بازتولید میکند به یک امر مبارزاتی سیاسی بسیار پیچیده تبدیل کرده شده است که تنها با روشن بینی مارکسیستی و زدن محک طبقاتی به همه و هر چیز ممکن است. در این متن است که این سیستم فعالیت کمونیستی را مورد هجوم قرار میدهد تا پراکندگی طبقه کارگر و حاکمیت طبقه سرمایه دار را تضمین کند.

رهائی کامل جامعه و از جمله طبقه کارگر منوط به از میان رفتن رابطه تولیدی است که این فرهنگ و این ارزش ها را لازم و باز تولید میکند. اما جای دیگری توضیح میدهم که چگونه طبقه کارگر، در متن مبارزه روزمره اش،

که او دائماً بورژوازی را در چهره‌ها و در صور مختلف در مقابل خود دارد، میتواند تا حدی خود را از این سیستم رها سازد.

از این رو و از این زاویه باید مبارزه علیه مذهب، مبارزه علیه ستم بر زن، مبارزه علیه ناسیونالیسم، مبارزه علیه جنبه‌های مختلف فرهنگ حاکم که اتحاد همه جانبه، سراسری و طبقاتی طبقه کارگر، و بویژه فعالین و رهبران آن، را مختل یا محدود میکند از نقد منطقی، انسانی و دمکراتیک فراتر برود، به یک نقد سوسیالیستی که رابطه این‌ها را با تولید و بازتولید سرمایه داری و تضمین پراکندگی درونی طبقه کارگر ارتقا یابد. فعالیت کمونیستی فقط بحث راجع به دستمزد و مبارزه اقتصادی نیست، فعالیت کمونیستی این مبارزه را مبنا قرار میدهد تا کل این خرافه را عقب براند. درجه اتحاد درونی طبقه کارگر مستقیماً به درجه آگاهی او به خصلت طبقاتی فرهنگ حاکم بستگی دارد.

فرق طبقه کارگر با سایر زحمت کشان یا محرومین در این است که این طبقه در هر لحظه از زندگیش با سیستم حاکم، با حقیقت کارگر بودن خود و بورژوا بودن طرف مقابل روبرو است و آن را تجربه میکند. واقعیت نقش دسته جمعی اش در تولید و واقعیت مبارزه روزمره اش مبنای مادی عقب زدن فرهنگ بورژوازی را به دست میدهد. این موقعیت را نه دهقان دارد و نه خرده بورژوازی حتی تهیدست. کارگر اگر بخواهد زندگی را بهبود دهد، دستمزد اش را بالا ببرد و غیره باید بگوید این حق نیست، استثمار شدن حق من نیست و استثمار کردن حق هیچ کس نیست. که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اینجا می‌خواستم تأکید کنم که فعالیت کمونیستی نمی‌تواند به این جنبه‌ها بی‌توجه باشد و عرصه وسیعی را علیه بورژوازی باز نکند و این جزء لایتنجری مبارزه اش نداند.

در نتیجه فعالیت کمونیستی از جمله به این بر میگردد که نه تنها بتوانید جواب پلیس و دستگاه سرکوب بورژوازی را بدهید بلکه نقد فرهنگ و سیاست حاکم، جواب دانشگاه و مدرسه، جواب مذهب، جواب ژورنالیسم نوکر را نه تنها از سر استدلالی و انسان دوستانه، بلکه از سر منفعت مستقیم بورژوازی و طبقه کارگر بدهید. و این تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست. یک جنگ است. جنگ در همه عرصه‌ها است، در عرصه کارخانه، در محله و در عرصه تصرف ذهنیت طبقه کارگر و بخصوص پیشروان، رهبران و فعالین آن.

اگر انقلاب سوسیالیستی انقلابی آگاهانه و از پیش طرح ریزی شده است، و اگر مانع این انقلاب عنصر ذهنی و آمادگی فاعل این قضیه است، آنوقت جنگ از موضع منفعت روزمره طبقه کارگر با این سیستم بخش لایتنجری فعالیت کمونیستی است.

فصل ۷ - امکانات طبقه کارگر

در قسمت قبل راجع به امکانات بورژوازی صحبت کردیم که بسیار ترسناک بنظر می‌آید. وقتی که میسینید بورژوازی این همه امکانات دارد؛ دولت، پارلمان، قانون، دادگاه، زندان، وزارت اطلاعات، مسجد، کلیسا و کشیش و آخوند دارد، آیت الله دارد، حماس دارد، حزب الله دارد، ناسیونالیست، فاشیست و لیبرال و هر رقم آدم و دستگاهی که

بخواهید دارد. گفتیم که فعالیت کمونیستی را نمی شود به جایی رساند مگر اینکه امکانات دشمن را به حساب آورد. در بحث قبل تمرکز بر امکانات دشمن، امکانات بورژوازی برای سرکوب مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بود، چه در ابعاد سرکوب فیزیکی و چه در حیطه دستگاه تحمق اش.

سوال این است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی چه امکاناتی در مقابل این امکانات بورژوازی دارد؟ به چه چیز و چه مکانیسم هائی میتواند اتکا کند؟ واقعیت این است که در مقابل این امکانات عظیم بورژوازی، طبقه کارگر نیز امکانات عظیمی، از نوع دیگر، را دارد. طبقه کارگر باید از امکانات شبیه امکاناتی که بورژوازی دارد، مانند نشریه، رسانه های جمعی، امکانات اینترنتی و غیره بهره بگیرد. اما همه این ها را هم که به کار بگیرد هنوز نمی تواند یک میلیونیم بورژوازی به این امکانات دسترسی داشته باشد. امکانات طبقه کارگر، امکانات فعالیت کمونیستی عظیم است و بورژوازی قادر به مقابله با آن نیست، اگر به سمت دیگری نگاه کنیم. اگر جامعه بورژوائی را بشناسیم. اگر بدانیم که این جنگ نا متقارن است. یعنی هر طرف با سلاح های ویژه خود وارد آن میشود. با مسابقه و رقابت با بورژوازی و جریانات بورژوائی طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی نمی تواند پیروز شود. برای انداختن نور بر این امکانات شاید به توان امکانات طبقه کارگر را بصورت زیر دسته بندی کرد.

۱- سازمان تولید

برای نشان دادن اهمیت سازمان تولید در مبارزه طبقه کارگر شاید بد نباشد که مثلاً به یک طبقه دیگر دقت کنیم. اگر شما خرده بورژوا باشید، در دنیای واقعی موقعیت مناسبی برای مقابله با بورژوازی ندارید. چکار میکنید؟ دکانتان را تعطیل میکنید؟ بلاخره یک دکان تعطیل میشود؟ دو تا یا ده تا تعطیل می شود. واقعیت این است که خرده بورژوازی یک جمع متمیزه و فردی است که هر کس در یک پروسه تولید یا توزیع فردی قرار دارد که قدرت مقابله دسته جمعی آن با سیستم ضعیف است.

طبقه کارگر موقعیتی تماماً متفاوت دارد. موقعیتی بسیار قدرتمند دارد. قدرت طبقه کارگر اساساً از کثرت آن نیست؛ از نقش آن در جامعه است. مهم نیست طبقه کارگر در جامعه اکثریت است یا اقلیت. مهم نیست در جامعه چند نفر دهقان و یا چند نفر کارگر اند. مهم این است که اولاً ثروت جامعه اساساً در رابطه میان کارگر و سرمایه دار تولید و توزیع می شود و کارگر بعکس دهقان یا خرده بورژوا منفرد نیست. نقشش در جامعه را بصورت اشتراکی و دستجمعی انجام میدهد.

جامعه سرمایه داری هستی اش به وجود کارگر گره خورده است. نعمت در این جامعه توسط کارگر تولید میشود. شما حتی اگر دهقان هستید احتیاج به برق دارید. محصولی که کارگر کشاورزی تولید میکند چندین برابر محصولی است که دهقان یا کشاورز منفرد تولید میکند. شرکت های کشت و صنعت تولیدات شان بسیار وسیعتر است از نهادهای کوچک کشاورزی است.

در جامعه سرمایه داری ثروت و نعمت اساساً از کانال روابط تولیدی سرمایه داری میگذرد. در این سیستم یکی مزد میدهد یکی مزد میگیرد. این وضعیت طبقه کارگر را در یک موقعیت استثنایی ای قرار میدهد که هیچ طبقه ای ندارد. طبقه کارگر، میتواند حتی در غیر انقلابی ترین شرایط، جامعه را بخواباند. دهقان، کشاورز یا دکانداران و یا حتی کارمندان نمی توانند این کار را انجام دهند. از نظر ذهنی و از نظر موقعیت عینی در سازمان تولید این امر اگر نه ناممکن، بسیار نامحتمل است. دهقان و خرده بورژوا نمی توانند جامعه را بخوابانند. دانشجو هم نمی تواند این کار را بکند. هیچ بخشی از جامعه نمی تواند به این سررستی و سادگی جامعه را بخواباند، حتی خود بورژوازی به آن شکلش نمی تواند این کار را انجام دهد. کافی است در جایی مثل ایران کارگر نفت و برق دست از کار بکشند. ماشین عظیم سرکوب بورژوازی از کار میافتد. موتور بسیجی هم دیگر بنزین ندارد، ماشینها نمی توانند از پادگان بیرون بیایند، تانک‌های دیگر حرکت نمی کند و حتی مهماتش هم تولید نمی شود. روشن است ذخیره دارد اما مصرف میشود و بعد دیگر هیچ چیز نیست. یا فرض کنید روزی کارگرهای شرکت واحد تصمیم بگیرند دست از کار بکشند، فرض کنید یک روزی در تهران کارگران اتوبوس رانی و مترو دست از کار بکشند و سرکار نروند، شهر فلج است، آنچنان ترافیک و راه بندانی میشود و آنچنان همه چیز فلج میشود که نه بچه ای مدرسه میرود، نه کسی سرکار و نه اصلاً در آن جامعه زندگی می چرخد. این قدرت عظیمی است که طبقه کارگر دارد و این قدرت عظیمی است که جنبش های دیگر و بخصوص جنبش های خرده بورژوائی متوجه آن نیستند.

در نتیجه، برای خرده بورژوائی که قدرتش در قهرمانی و قابلیت فردی او است، اینکه کارگر نحیفی که در تمام عمرش یک شکم سیر غذا نخورده است و چه بسا از نظر فردی هم از خرده بورژوا کمتر قهرمان است، در یک عمل اشتراک قهرمانانه و باهم میتواند جامعه را بخواباند قابل فهم نیست.

این قدرتی بسیار عظیمی است. کارگری که میخواهد در مقابل بورژوازی بایستد با اتکا به این قدرت، یعنی اتکا به واقعیت کارگر بودنش در جامعه، که در سازمان تولید، و نه در خیابان، نهفته است، می تواند در مقابل بورژوازی بایستد، فعالیت کمونیستی را سازمان دهد. سازمانی که محمل تحقق فعالیت کمونیستی است نمی تواند بر زندگی و شبکه های جاری در زندگی و مبارزه طبقه کارگر سوار نباشد، جز انتگره و یک پارچه آن نباشد.

مبارزه کمونیستی جدا از اینموجودیت عینی معنی ندارد. سازمان کمونیستی نمیتواند منفصل از این دم و باز دم زندگی روزمره طبقه کارگر باشد. این را محیط دانشجویی، محیط دهقانی، حتی اگر از نظر تعداد بیشتر از کارگران باشند نمی توانند تأمین کنند. گفتم قدرت. کارگر به تعدادش نیست به نقش اش در سازمان تولید در جامعه است. قدرت کارگر در خیابان تنها در موارد معین و غالباً در یک پروسه انقلابی متعین می شود تازه اگر کارگر قبل از آن سازمان کمونیستی اش را در سازمان تولید داشته باشد میتواند از خیابان بهره خود را بردارد و حمل آرمانهای جنبش های دیگر نشود.

طبیعی است که طبقه کارگر در راس توده وسیع زحمتکشان باید ارتش، نیروی سرکوب و دستگاه دولت بورژوازی را در هم بشکند و این در خیابان و در سنگر انقلاب ممکن است. اما پیش شرط این قابلیت و این برهه از مبارزه

طبقه کارگر این است که کارگر بتواند بورژوازی و دستگاه سرکوب و دولتش را فلج کند. با بستن شیر نفت، با قطع برق، با بستن جاده ها، با اینکه هیچ یک از امکانات بورژوازی که متکی به طبقه کارگر است کار نکند، با اینکه هواپیماها پرواز نکنند، با اینکه فرودگاه و کارگران فرودگاه کار نکنند هواپیمای جنگی پرواز نکنند یا اگر ده تایی آنها بلند میشود، صد تایی آن روی زمین بماند.

میخواهم بگویم که اگر شما این افق را نگاه کنید آنوقت میبینید که طبقه کارگر آنچنان ذخیره ای از قدرت دارد که تمام قدرت بورژوازی در مقابل اش رنگ می بازد. این قدرت طبقه کارگر پایان ناپذیر است. بورژوازی از سر منفعت طبقاتی اش و خرده بورژوازی از سر نفهمی طبقاتی اش و تمام ایدئولوژی و جنبش های بورژوایی و تمام دستگاه تحمیق بورژوازی، که راجع به آن صحبت کردیم، متوجه این است که طبقه کارگر را از این اهرم قدرتش دور بکند، ذهنش را از اهمیت حیاتی و مماتی نقش سازمان طبقه کارگر به عنوان طبقه و در بطن سازمان تولید جامعه دور کند. یکی این استفاده از مکان تولیدی، یعنی اعتصاب، را ممنوع اعلام میکند، دیگری میخواهد طبقه کارگر را قانع کند که صرفاً در خیابان و یا اساساً از طریق مبارزه مسلحانه میتواند بورژوازی را شکست بدهد، باید روش چه گوارا یا پیشمرگان ناسیونالیسم کرد را در پیش گیرد.

بورژوازی دست از کار کشیدن توسط کارگر را بزرگترین جرم و هر جنبش و سازمان کارگری ای که به این اهرم نیاز داشته باشد را ممنوع اعلام میکند. خرده بورژوا و جنبش های بورژوایی اصولاً به این جایگاه تولیدی تعلق ندارند و قرار دادن آن را در استراتژی شان نا لازم می یابند. واقعیت این است که فعالیت و سازمان کمونیستی ای که مبنایش بر سازمان طبقه کارگر در تولید نباشد با هیچ قهرمانی ای نمی تواند در جنگ علیه بورژوازی پیروز شود. سازمان کمونیستی نمی تواند در شکاف دولت ها، با اتکا به قهرمانی فردی و یا با این توهم که میتواند در دنیای مبارزه طبقاتی "پولیتیک" بزند پیروز شود.

کسانی که تاریخ حزب کمونیست ایران و جنگ کومه له و حزب دمکرات را به یاد دارند، میتوانند تصور کنند که اگر آن زمان حزب کمونیست ایران چنین خاصیت پایه ای یک سازمان کمونیستی کارگری را داشت، اگر در اعتراض به حزب دمکرات می توانستیم جامعه کردستان را متوقف کنیم، حزب دمکرات، اگر نه از نظر نظامی بلکه از نظر ایدئولوژیک، سیاسی و جنبشی متواری می شد، از درون منفجر می شد. آنوقت حتی لازم نبود که بخشی از بهترین کمونیست های کردستان به دست بورژوازی کرد کشته شوند.

مکانیسم های دفاع و تعرض سازمان کمونیستی طبقه کارگر با مکانیسم های تعرض و دفاع بورژوازی متفاوت است. این جنگ نا متقارن است. با رقابت با سازمان ها و احزاب بورژوایی در میدان خود آن ها طبقه کارگر قادر به پیروزی نیست. بورژوازی هر چقدر هم که طبقه کارگر را سرکوب کند نمیتواند کارگر سازمان یافته حول تولید یا توزیع را منحل کند. این کار بورژوازی را منحل میکند. سحر قدرت کارگر این است که بورژوازی در پروسه

توسعه سود بردی خود، در پروسه خود گستری سرمایه، طبقه کارگر و قدرت طبقه کارگر در سازمان تولید را دائماً افزایش میدهد.

روشن است که وقتی جنگی در میگیرد هر کس، از جمله طبقه کارگر، ناچار است با هر وسیله‌ای که در اختیار دارد در آن جنگ شرکت کند. بحث بر سر این است که طبقه کارگر با چه ابزاری میتواند در چنین جنگی بورژوازی را شکست دهد؟ بحث بر سر این است که بدون وجود یک سازمان کمونیستی که در بطن روابط تولیدی جامعه ریشه دوانده باشد طبقه کارگر شانس زیادی ندارد. سازمان کمونیستی ای که بر متن روابط تولیدی جامعه قرار دارد بزرگترین امکان و اهرم قدرت طبقه کارگر است. این روابط مهمترین و پایه‌ای ترین رکن فعالیت کمونیستی است. درست است که فعالیت کمونیستی عبارت است فعالیت یکی از گرایش‌های درون طبقه کارگر و در نتیجه راجع به کل جامعه است اما پایه اش باید در طبقه کارگر باشد. پایه قدرت و پایه عمل سازمان کمونیستی پشت چرخ تولید جامعه است. این قدرت میتواند و باید به کل جامعه، از جمله به خیابان تابانده شود.

خیابان و باریکاد های قیام البته تکلیف قدرت سیاسی را روشن میکنند. قیام در خیابان اتفاق میافتد نه پشت چرخ کارخانه. بورژوازی با اعمال قهر طبقه کارگر، قیام، سرنگون می‌شود نه با اعتصاب. اما طبقه کمونیسم کارگر به شرطی در این جنگ پیروز می‌شود که در بطن سازمان تولید جامعه متشکل و متحد شده باشد و دشمن را بشدت تضعیف کرده باشد. در غیر این صورت حتی اگر انقلاب بورژوازی را در قالب رژیم حاکم شکست بدهد در صحنه عمومی تر جامعه جنگ را به بخش دیگری از بورژوازی خواهد باخت. سنت‌ها و جنبش های بورژوائی، بنا به خصلت و جایگاه و تجربه طبقاتی شان، قدرت طبقه کارگر را نه میفهند و نه باور دارند. بخش بزرگی از دستگاه تحمیق بورژوازی متوجه این است که طبقه کارگر را از توجه به این قدرت باز بدارد.

در نتیجه در پاسخ به این سؤال که امکانات طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی چیست؟ باید گفت در وهله اول سازمان تولیدی جامعه. بورژوازی حول سازمان یافتن جمعی و اشتراکی طبقه کارگر برای تولید یا توزیع ثروت زنده است. کارگر در چارچوب روابط تولیدی به هم بافتگی ای را دارد که هیچ طبقه دیگری ندارد و بورژوازی نه تنها قادر به از میان بردن آن نیست بلکه بدون آن نابود میشود. این پاشنه آشیل و چشم اسفندیار بورژوازی است. در نتیجه فعالیت کمونیستی نمی‌تواند بر سازمان تولید طبقه کارگر متکی نباشد. یک حزب کمونیستی نمی‌تواند مرکز قدرت اش پرولتاریای صنعتی نباشد، و مثلاً اساساً معطوف به دانشگاه و مدرسه یا دهقانان و جنبش همگانی باشد.

گفتم یک حزب کمونیستی باید در دانشگاه و در میان دهقانان و در همه نوع جنبش حق طلبانه ای قدرتمند باشد. بحث بی توجهی کردن به این‌ها نیست. باید در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی قدرتمند بود، باید هر اعتراض آزادی خواهانه و برابری طلبانه در جامعه به فعالیت و سازمان کمونیستی گره بخورد اما باید توجه داشت که سازمانی که متکی به سازمان تولید طبقه کارگر نباشد نه سازمان کارگری است، نه کمونیستی و نه حتی اگر سازمان

خیر خواهان سوسیالیست باشد شانس در رسیدن به این آرزو دارد. سرکوب اش می کنند، شکست اش میدهند و حتی امکان دست یابی به خواست های رفاهی را ندارد.

ما نمی توانیم وارد جنگی شویم که میدانش میدان اصلی قدرت ما نیست. جنگ مسلحانه با بورژوازی جدا از چنین اتصالی به طبقه کارگر در بطن روابط تولیدی به جنگ در کوه و بیابان با بورژوازی میکشد که همیشه امکانات و قدرت بیشتری دارد. علی رغم هر قهرمانی، علی رغم هر حق طلبی، علی رغم اینکه نیروی بورژوازی غالباً یا مزدور هستند یا تحمیق شده، و غالباً هر دو، و ما آدم ایدئولوژیک بسیار آرمانخواه و برابری طلب، ولی می بازیم. گفتم جنگ میان پرولتاریا و بورژوازی یک جنگ تماماً نامتقارن است. طرفین با ابزار های و تاکتیک های تماماً متفاوت و نامتقارنی در این جنگ شرکت میکنند. رقابت و کپی برداری از امکانات ابزار ها و تاکتیک های بورژوازی برای طبقه کارگر مهلک است چون به چنین امکاناتی دسترسی ندارد و وارد یک جنگ نابرابر و خود شکست دهنده میشود.

طبقات دیگری که نمی توانند بنا بر فلسفه وجودی شان، بنا بر سنت و جنبش شان پایه های قدرت شان را بر سازمان تولید طبقه کارگر قرار دهند، غریزتا و اتوماتیک تئوری آن را هم می آورند که احتیاجی به این نیست، سؤال میکنند کارخانه چیست؟ خیابان محل مبارزه است، من خودم در خیابان کارگر هستم و قدرت را میگیرم. این تصویری ساده اندیشانه یا شیادانه از انقلاب کارگری است که طبقه کارگر در آن شکست میخورد.

وقتی حزب بلشویک را، بعنوان یک نمونه موفق از سازمان کمونیستی، نگاه میکنید. وقتی حرف از حزب بلشویک میزنید حرف از وایبورگ میزنید، حرف از صنعتی ترین منطقه پترزبورگ و مسکو میزنید، حرف از دهقانان دورافتاده نمی زنید. هر چند حزب بلشویک دهقانان فقیر دورافتاده را همراه خودش کشید، هر چند قسمت وسیعی از اقشار پایین خورده بورژوازی را همراه خود کرد اما پایه نفوذ و امکانات اش را کارگر و پرولتر صنعتی روسیه فراهم کرده بود. وقتی تزار تصمیم گرفت برای سرکوب انقلاب با ارتشش از جبهه به پترزبورگ برگردد، کارگران راه آهن ریلها را عوض کردند کل تزار و تزاریس را روانه یک روستای پرت کردند و تزار و کل ضد انقلاب نتوانست متوجه شود که از کجا سر در آورده است. بدون چنین پایه ای در عمق پرولتاریای صنعتی روسیه حتی تزه های آوریل لنین بایگانی می شد.

۲- مکانیسم روابط اجتماعی

اما تنها اهرم قدرت طبقه کارگر و جنبش کمونیستی وجود کارگر در بطن روابط تولیدی نیست. همراه با قرار گرفتن طبقه کارگر در این روابط تولیدی، طبقه کارگر به ناچار روابط اجتماعی و مبارزاتی ویژه خود را شکل میدهد. همانطور که بورژوازی به هیچ وسیله و تمهیدی نمی تواند وجود کارگر در روابط تولیدی را از میان ببرد و منطق سود او را مجبور میکند که این روابط را گسترش دهد، به همین شکل بورژوازی نمی تواند رابطه اجتماعی و مبارزاتی که طبقه کارگر، که به حکم قرار گرفتن در چنین روابط تولیدی را بوجود می آید، را از میان ببرد.

بورژوازی همراه روابط تولیدی سرمایه داری، کارگر و شبکه های اجتماعی و مبارزاتی، بخصوص میان رهبران و فعالین کارگری را بوجود می آورد و از دست آن خلاصی ندارد.

کارگر چه در محل کار و چه در محل زیست خود یعنی محله "اتوماتیک" وارد چنین روابطی میشود. گفتم خانواده کارگری خود یک واحد کارگری است. در نتیجه محله کارگری هم جزئی از سازمان تولیدی و اجتماعی طبقه کارگر است. اشتباه است فکر کنیم کارگر تنها در محیط کار کارگر است. القای این شبهه اتفاقاً یکی از شگرد های جریانات بورژوائی و سندیکالیستی است که طبقه کارگر را از سازمان طبقاتی خود محروم میکند. در دنیای واقعی محله کارگری و خانواده کارگری همان قدر مهم است که کارخانه.

متحد کردن کارگر، پایه فعالیت کمونیستی نمی تواند این واقعیت را نادیده بگیرد. حضور کمونیست ها در این شبکه اجتماعی و مبارزاتی و حضور کمونیست ها در تجربه روزمره کارگر و خانواده کارگری در تقابل با جامعه سرمایه داری یکی از مهمترین اهرم های مقابله با بورژوازی و دور زدن کل دستگاه تحمیق آن است. در نتیجه سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی ناچار است بر مکانیسم روابط اجتماعی ای، سیاسی و مبارزاتی ای که طبقه کارگر شکل میدهد قرار گیرد. سازماندهی دانشجو، دهقان، خرده بورژوا و غیره هر کدام روش و مکانیسم های خود را دارد. سازمان دهی طبقه کارگر، به حکم قرار داشتن آن در یک موقعیت یگانه در جامعه روش یگانه خود را دارد. اتکا به روابط اجتماعی ای و مبارزاتی ای که طبقه کارگر، بعنوان یک طبقه ویژه، در سازمان تولید دارد. فعالیت کمونیستی نمی تواند مستقل از این روابط شکل بگیرد. اینجا باز هم سر نخ بحثی که قبلاً داشتیم را می بینید: فعالیت کمونیستی یک فعالیت فنی - سازمانی نیست، سازمان کمونیستی باید مکانیسم های عمل طبقه کارگر را در خود جای داده باش، باید با آن انتگره و یکپارچه باشد. به این بحث بعداً مفصل تر بر می گردیم.

روابط اجتماعی و تجربه روزمره مهمترین مکانیسم آگاهی و خنثی کردن تبلیغات بورژوازی است. طبقه کارگر در متن روابط اجتماعی اش هر لحظه با حقیقت کارگر بودن خود و سرمایه دار بودن طرف مقابل روبرو است. این واقعیت به فعالیت کمونیستی مجال میدهد تا تبلیغات بورژوازی چه در قامت مسجد و آخوند، چه در قامت ناسیونالیسم و لیبرالیسم و چه در قامت ژورنالیسم و آکادمیسم نوکر را خنثی کند. این تبلیغات در زندگی و تجربه روزمره طبقه کارگر بیش از هر جای دیگری پوچ بودن و خرافه بودن خود را نشان میدهد. اینجا است که تبلیغات و فعالیت کمونیستی میتواند موثرتر از هر جای دیگری به مقابله با بورژوازی برود. در محل کار و محل زیست کارگر کرد بهتر و بیشتر از هر جا میتوان ماهیت ناسیونالیسم کرد، بورژوازی کرد و تاریخ اختراع شده را خنثی کرد. در محل کار و در جدال روزمره بهتر از هر جا میتوان خاصیت زن ستیزی، خاصیت خانواده کارگری برای بورژوا و خاصیت مذهب را نشان داد و غیره. اینجا جایی است که ما میتوانیم کمبود هزاران رسانه و مسجد و حزب و جنبش بورژوائی را خنثی کنیم. اینجا پایگاه و نقطه قدرت فعالیت کمونیستی است.

اینجا لازم است به یک اهرم بسیار حیاتی دیگر در فعالیت کمونیستی اشاره کنیم. اهرمی که هیچ فعالیت کمونیستی پابرجائی نمیتواند آن را نادیده بگیرد. اگر چنین کند هیچ شانس در مقابله ی با بورژوازی نخواهد داشت. این اهرم سازمان یا شبکه انقلابیون حرفه ای است.

گفتیم امکانات بورژوازی دو بُعد دارد، بُعد سرکوب و بُعد تحمیق و دامن زدن به خرافات سیاسی و فرهنگی مانند مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، سندیکالیسم و غیره. و گفتیم طبقه کارگر در مقابل هر دو بُعد آسیب پذیر است. ابزار های بورژوازی هم از هر دو بعد مبارزه کارگری، فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی را مورد تعرض قرار میدهد. فعالیت کمونیستی، اگر بخواهد شانس داشته باشد، باید بتواند تعرض بورژوازی را در هر دو بعد خنثی کند.

بعد سرکوب را در نظر بگیرد. بورژوازی امروز متکی به پیشرفته ترین ابزارها، پیشرفته ترین متدها و روشها است. از استراق سمع بگیرد تا نفوذ در شبکه ها و سازمان های کارگری و کمونیستی. از بازجویی تا پیچیده ترین جنگ های روانی، تبلیغاتی و فرهنگی. از لمپنیسم آشکار تا لمپن روشنفکران و ژورنالیسم و آکادمیسم جیره خور سیستم. بورژوازی متکی به پیشرفته ترین این امکانات است.

سابقاً اگر می خواستند جاسوسی فعالین کارگری را بکنند مجبور بودند جاسوس و اطلاعاتی را در این فعالیتها نفوذ بدهند. امروز همه جا دوربین مدار بسته کار گذاشته اند حتی از رد یابی تلفن های موبیل و امکانات ماهواره ای استفاده میکنند تا روابط را ببینند و تعقیب کنند. امروز در ایران در دانشگاه، در کارخانه، در محله و خیابان دوربین های مخفی مدار بسته کار میکنند. امروز اینترنت را کنترل میکنند، اطلاعات را کنترل میکنند. بازجویی های امروز در جمهوری اسلامی بسیار پیشرفته تر و پیچیده تر از شیوه های ساواک است. امروز میتوانند حتی بدون شکنجه جسمی قربانی یا متهم را بشکنند.

در مقابله با این دستگاه سرکوب و جاسوسی، در مقابله با این دستگاه تولید خرافه و حماقت فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی باید به شبکه ای از فعالین متکی باشد حرفه ای هستند. حرفه ای نه به این معنی که به خرج سایر فعالین کمونیست زندگی میکنند یا حقوق بگیر یک حزب هستند. حرفه ای به این معنی که علم و روش و تکنیک مقابله با پلیس و دستگاه سرکوب و مقابله با کل دستگاه تولید جهل بورژوازی را با بالاترین استاندارد ها و با موثرترین شیوه ها بلد اند. حرفه ای مانند یک مکانیک حرفه ای که به کارش مسلط است و میتواند آخرین مدل ماشین ها امروزه را درست یا تعمیر نماید.

در غیاب چنین شبکه ای از کمونیست های حرفه ای کل فعالیت کمونیستی کم تأثیر و موقتی خواهد بود. شبکه ای که متکی به سازمانی از انقلابیون حرفه ای نباشد نه قدرت مقابله با موج خرافه و حماقت را دارد و نه میتواند در مقابل دستگاه پلیسی بورژوازی مقاومت کند. به سادگی تأثیر پایدار و ادامه کاری نخواهد داشت. بورژوازی منظمآ آن را در هم میشکند و طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را مجبور میکند که از نو شروع کند. طبعاً در بسیاری از

موارد این انقلابیون باید توسط سازمان کمونیستی مورد حمایت مالی قرار گیرند. اما سنت چپ انقلابی حرفه‌ای را به کسی تبدیل کرده است که به خرج بقیه زندگی میکند.

لنین در کتاب "چه باید کرد؟" این بحث را در مقابل اکونومیست‌ها به تفصیل باز میکند. توضیح می‌دهد که فعالیت کمونیستی بدون وجود شبکه انقلابیون حرفه‌ای ممکن نیست. شبکه‌ای که حرفه‌اش را بلد است. مهم نیست که از سازمان یا حزبش حقوق می‌گیرد و یا نمی‌گیرد. حرفه‌ای است چون بلد است با پلیس مبارزه کند، بلد است سیستم را خنثی کند، بلد است تناسب قوا را در نظر بگیرد، بلد است کار مخفی و علنی را تلفیق بکند، بلد است سخنرانی کند و جواب مزخرفات بی بی سی و تلویزیون ایران و جمهوری اسلامی سبز و غیره را بدهد.

انقلابیون حرفه‌ای باید این‌ها را یاد بگیرند. هر کدام باید متخصص یکی از این عرصه‌ها بشوند. یاد گرفتن این‌ها زمان می‌خواهد، با آوردن این انقلابیون انرژی، اشتیاق و وقت لازم دارد. هیچ کس بطور خود بخودی و از شکم مادر این کاره متولد نمی‌شود. این یک علم است. تکنیک است باید یاد گرفت و البته باید تجربه کرد. تنها وجود چنین شبکه‌ای به فعالیت کمونیستی شانس پیروزی را می‌دهد. اینجاست که باز هم اهمیت جذب انتگره بودن کمونیست‌هایی که از منشاء غیر کارگری هستند و غالباً بیش از کارگران فرصت و امکان تسلط به علم و تکنیک زمانه خود را دارند برجسته می‌شود. اینجاست که باز هم می‌بینیم که طبقه کارگر تنها با اتکا به کارگر و در غیاب وجود روشنفکران و متخصصین بورژوازی چقدر در عمل آسیب‌پذیر است.

فصل ۸ - مشخصات سازمانی فعالیت کمونیستی

در این بخش به مشخصات عمومی سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی می‌پردازیم. در فصل‌های بعد وارد تفصیل بیشتر بعضی از این مشخصات خواهیم شد. اینجا مشخصات پایه‌ای یک سازمان کمونیستی، برای داشتن قابلیت مقابله با بورژوازی، را ردیف می‌کنیم.

۱ - قابلیت سازمان دهی از مبارزه سنگر به سنگر با بورژوازی تا سازمان دادن قیام

گفتیم که فعالیت کمونیستی فعالیتی است برای سازمان دادن انقلاب اجتماعی طبقه کارگر. و گفتیم این انقلاب، همانطور که سرود انترناسیونال می‌گوید آخرین جنگ است و جنگی است که بورژوازی تا آخرین قطره خون و آخرین ریال امکاناتش در آن مایه می‌گذارد. همه امکاناتش را بر علیه ما به میدان می‌کشد. این مقاومت یا مقابله بورژوازی هم در دوره حکومت بورژوازی انجام می‌شود، هم در مقابل قیام پرولتری و مهمتر از آن هم بعد از آن در دوران حکومت کارگری.

مارکسیسم، و راستش عقل سلیم، به ما می‌آموزد که شکل‌گیری بحران انقلابی و خود انقلاب، که قیام یک نقطه از آن است، در اختیار و کنترل کسی نیست. انقلاب مانند زمین لرزه و آتش فشان به فاکتورهای بسیار متنوع و پیچیده‌ای مربوط می‌شود که خارج از کنترل ما قرار دارد.

اما، و این یک امای مهم است، سرنوشت یک انقلاب و به خصوص سیر آن بسمت یک انقلاب پرولتری تماماً به نقشی بستگی دارد که کمونیست ها و طبقه کارگر در آن بازی میکنند. سؤال این است که طبقه کارگر با چه درجه از آگاهی و تشکل و یا با چه درجه ای از پراکندگی و نا آگاهی وارد چنین انقلابی میشود؟

طبقه کارگری که بدون سازمان کمونیستی خود و پراکنده وارد چنین انقلابی شود، بخصوص امروزه که بورژوازی مقابله با انقلاب ها و به میدان آمدن طبقه کارگر را به یک هنر ارتقا داده است، شانس کمی خواهد داشت.

در این رابطه دو استراتژی میتوان داشت: اول منتظر ماندن تا انقلاب فرا برسد و بعد امیدوار بود که آنجا طبقه کارگر خواهد توانست خود را منسجم کند. این یعنی استراتژی انتظار و استراتژی "تدارک" انقلاب پرولتری. دوم تلاش کرد تا هرچه سریع تر طبقه کارگر برای ورود هرچه منسجم تر، هرچه سازمان یافته تر و هرچه تحزب یافته تر به هر تحول و انقلابی که در جامعه شکل بگیرد آماده کرد. یعنی استراتژی سازمان دادن انقلاب پرولتری و واگذار نکردن آن به یک لاتاری سیاسی. این یعنی سیاست کمونیستی. روشن است که در شرایط انقلابی طبقه کارگر هر روز به اندازه صد سال می آموزد. اما این در مورد بورژوازی هم صادق است. مساله این است که امروز بورژوازی با تجربه تر از همه دوران های گذشته وارد چنین انقلابی میشود. سؤال به سادگی این است که با کدام استراتژی شانس طبقه کارگر بیشتر است؟ با انتظار یا با آماده شدن برای ورود به انقلاب و پیش بردن آن بسمت یک انقلاب پرولتری؟ کمونیسم هرچه که باشد علم انتظار نیست. هنر و کل فلسفه سازمانی فعالیت کمونیستی این است که چگونه طبقه کارگر و جامعه را به سمت این رویارویی نهایی سوق دهد و تضمین کند که با شکل گرفتن دوره انقلابی طبقه کارگر در موقعیت قدرتمندی قرار دارد و بورژوازی در موقعیتی ضعیف. این یعنی هنر سازمان کمونیستی دادن و تحزب بخشیدن، لاقل، به پیشروان و فعالین کمونیست طبقه کارگر در دوره غیر انقلابی. فعالیتی که طبقه کارگر را برای این رویاروی آماده نکرده باشد، در دنیای واقعی کارگر را به جنگی خواهد برد که شانس کمی در بردن آن دارد.

در این پروسه متحد کردن و آماده کردن طبقه کارگر، فعالیت و سازمان کمونیستی باید به تهدیدات و معضلات و پیچیدگی ها ای که بورژوازی و قابلیت های آن بوجود می آورد جوابگو باشد.

سازمان کمونیستی نمی تواند سازمانی باشد قابلیت سازماندهی مبارزه سنگر به سنگر طبقه کارگر در مقابل بورژوازی و قابلیت متحد کردن لاقل شبکه رهبران و فعالین طبقه کارگر را نداشته باشد. سازمان کمونیستی باید بتواند طبقه کارگر را در مبارزه روزمره و در بطن رابطه تولیدی و شبکه های اجتماعی سنگر به سنگر از نا آگاهی و پراکندگی در آورد.

مبارزه روزمره و سنگرهایی که نه فقط در کارخانه بلکه در کل صحنه جامعه شکل میگیرد و از مبارزه برای آزادی تا مبارزه علیه جنگ، از مبارزه برای رهائی زن تا مبارزه اقتصادی را در بر میگیرد. طبقه کارگر علاوه بر صحنه کارخانه، با مبارزه ای در ابعاد وسیعتری در صحنه جامعه درگیر است. پروسه آماده کردن و بردن طبقه کارگر به

آن نبرد نهایی یک پدیده جاری است. بعداً رابطه مبارزه برای اصلاحات و مبارزه برای انقلاب پرولتری را بیشتر باز خواهیم کرد. اینجا باید تأکید کنیم که سازمان کمونیستی نمی تواند در رسیدن به اهداف خود موفق باشد مگر اینکه ماهرانه و مارکسیستی مبارزه برای اصلاحات، از خواست های روزمره تا خواست های عمومی تر، را با مبارزه برای انقلاب کارگری ممزوج کند.

قبلاً اشاره کردیم و بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد که این فعالیت کمونیستی صرفاً یک پروسه آموزش و روشنگری نیست، بسیار بیشتر و بسیار مهم تر از آن یک مبارزه سیاسی و عملی است. طبقه کارگر قبل از هر چیز سازمانی را لازم دارد که بتواند، آمادگی ذهنی و عملی، عقل و تدبیر، قابلیت تصمیم گیری، قابلیت مانور و قابلیت انطباق خود با شرایط را داشته باشد.

در نتیجه یکی از مشخصات پایه ای فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی قابلیت سازماندهی مبارزه سنگر به سنگر و قابلیت بردن طبقه کارگر به سمت انقلاب و قابلیت سازمان دادن قیام پرولتری است.

۲ - حزب مدرن: استفاده از شیوه ها و مکانیسم های جامعه مدرن

دنیای ما با دنیای قرن های ۱۹ و ۲۰ از هر لحاظ تغییر کرده است. همانطور که مبارزه به شیوه عشایری و سرخپوستی نمیتوانست شانس در پیروزی بر بورژوازی داشته باشد، امروز نیز بدون استفاده از تکنولوژی مدرن، فعالیت کمونیستی شناسی در پیروزی بر بورژوازی را ندارد.

اوائل قرن بیست ابزار های بورژوازی و لذا ابزار های پرولتاریا به نسبت امروز عقب مانده بودند. نوشتن و توزیع نشریه، جزوه و کتاب و استفاده از تلفن بالاترین استفاده از تکنولوژی مدرن به حساب می آمد. و کمونیست ها به وسعت از آن استفاده میکردند.

امروز گرچه از استفاده از آن ابزارها کماکان هم برای بورژوازی و هم کمونیست ها اصل است، اما به تنهایی جوابگو نیست. بورژوازی امروز تنها خود از آخرین تکنولوژی در وسائل ارتباط جمعی، در تمرکز و بهره برداری از اطلاعات و در آموزش استفاده میکند، بلکه بطور اجتناب ناپذیر آن را در دسترس طبقه کارگر و کمونیست ها هم قرار داده است. بدون استفاده از این ابزارها فعالیت کمونیستی نمیتواند نه صدایش را به گوش کسی برساند و نه حتی میتواند به سایر فعالین کمونیست و طبقه کارگر دست رسی داشته باشد.

اما، وقتی از ضرورت مدرن بودن فعالیت کمونیستی حرف میزنیم، نباید خود را تنها به ابعاد تکنولوژیک قضیه محدود کرد. مدرن بودن در امر سازمان و روش ها، مدرن بودن در دسترسی و انعکاس پیشرفت های فرهنگی و عملی بشریت، قابلیت در شناختن و پاسخ دادن معضلات جدیدی که جامعه بورژوائی در مقابل فعالیت کمونیستی قرار داده است، مثلاً خطر سناریو سیاه، و تغییر ابعاد رابطه حزب کمونیستی با قدرت و غیره و غیره همه در ردیف اهمیت درک دنیای مدرن ماست.

اینجا باید بر یک نکته تأکید بگذاریم. وقتی چاپ در ابعاد توده‌ای برای جامعه قابل دسترس شد و نشریات انقلابی شروع بر تأثیر گذاری وسیع بر جامعه کردند، بسیاری، طبق معمول، تصور کردند که این خاصیت نشریه است، همانطور که فکر میکردند که عینک سواد می آورد. امروز هم، بخصوص در میان سطحی نگری خرده بورژوائی، تصور این است که تکنولوژی مدرن، تلویزیون، اینترنت، فیس بوک و غیره انقلاب میکند. اینطور نیست. به این جماعت باید گفت عینک سواد نمی آورد. خاصیت این ابزارها وقتی در فعالیت کمونیستی روشن می شود که محمل یا تسمه نقاله یک سیاست کمونیستی باشند. جزئی از آن فعالیت و ابزارهای فعالیت در زمین جامعه، بر متن روابط تولیدی و در بطن روابط اجتماعی طبقه کارگر باشند.

به هر صورت، اینجا تأکید این است که فعالیت کمونیستی مانند هر فعالیت دیگری تابع ابزارهای تولید و توزیع زمانه خود باید باشد. این فعالیت نمیتواند از پیشرفته ترین امکانات و روش های جاری در جامعه بهره نگیرد، نمی توانید به شیوه قرن گذشته به جنگ بورژوازی بروید. باید قابلیت استفاده از امکانات جدید، شیوه های جدید سازمانی را داشته باشد. باید بتواند در قرن بیست و یکم صدایش را به گوش طبقه کارگر برساند، صدای طبقه کارگر را بگوش هم طبقه ای اش برساند، سازمان بدهد و متحد کند.

فعالیت کمونیستی باید بتواند کمونیست های با چنین قابلیت هائی را به خود جلب کند. جلب کانون های فکری، فرهنگی و اجتماعی به حول فعالیت کمونیستی یکی از روش های ادغام این قابلیت ها در فعالیت کمونیستی است. محدود ماندن به محیط کارگری، ضدیت با روشنفکران، عدم قابلیت در جلب و جذب پیشرو ترین عناصر فکری و فرهنگی در جامعه نسخه متحجر ماندن فعالیت کمونیستی و شکست آن است.

۳ - کارائی در سازمان دادن مبارزه برای رفم و مبارزه برای انقلاب

سازمان کمونیستی باید بتواند مبارزه برای اصلاحات را با مبارزه برای انقلاب همراه هم انجام بدهد. و این کاری ساده نیست. بخصوص برای جریانی که سنت مبارزاتی خود را از خرده بورژوازی اخذ کرده است.

بهبود شرایط کار و زیست طبقه کارگر، چه در بعد اقتصادی و چه در بعد سیاسی و فرهنگی نه تنها شرایط زیست طبقه را بهبود میبخشد، که منطبق هر جریان کارگری است، بلکه خاصیت اتحاد را به خود آگاهی طبقه کارگر تبدیل میکند و امکان مبارزه، تشکل و آگاهی را در طبقه کارگر افزایش میدهد.

این در مقابل تصور خرده بورژوازی است که فقر و بدبختی را منشاء انقلابی گری میداند و تصور میکند هرچه جامعه محنت تر و فقیر تر باشد انقلاب پرولتری در آن ممکن تر است. بعلاوه، گفتیم مبارزه برای آگاه و متحد کردن طبقه کارگر یک فعالیت مبارزاتی سیاسی و عملی است نه صرفاً یک فعالیت روشنگرانه. در نتیجه پروسه مبارزه برای اصلاحات بستر مهمی در پروسه بارور شدن آگاهی و تشکل طبقه کارگر است. پروسه گره خوردن کمونیسم طبقه کارگر به زندگی و مبارزه توده طبقه و رهبران آن است، پروسه بار آمدن و رشد رهبران عملی و فعالین کمونیست در درون طبقه کارگر است.

در مقابل برداشت خرده بورژوائی از مبارزه برای اصلاحات، برداشت سندیکالیستی و رفرمیستی از این مبارزات وجود دارد که مبارزه برای رفرم را هدف نهائی و غائی خود میدانند. در این سیستم کارگر همیشه کارگر است و فروشنده نیروی کار و رسالت مبارزه کارگری تنها بهبود شرایط کار کارگر است و نه از بیخ برافکندن بردگی مزدی و جامعه سرمایه داری.

این تنها فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی است که میتواند این دو پدیده را به هم بافد و در دنیای واقعی نه تنها هر اعتصاب کارگری بلکه هر مبارزه کارگری را به یک مدرسه انقلاب پرولتری تبدیل کند، هر پیروزی در مبارزه برای رفرم را به تخته پرشی در قابلیت مبارزه و در آگاهی و اتحاد طبقه برای انقلاب پرولتری تبدیل نماید.

۴ - امنیت: پنهان کاری و اصل حداقل اطلاعات

گفتیم که گرچه مبارزه توده طبقه کارگر همیشه علنی است، فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی برای حفاظت خود در مقابل دستگاه سرکوب بورژوازی نیازمند پنهانکاری اکید و استفاده از موثرترین شیوه‌های مقابله با پلیس بورژوازی است.

پنهان کاری و امنیت یک موضوع بسیار وسیع و چند جانبه است که اینجا نمیتوان به آن پرداخت. شاید مهمترین پایه امنیت که لازم است اینجا مورد تأکید قرار گیرد اصل حداقل اطلاعات است. مطابق این اصل هر کس باید به اطلاعاتی دسترسی داشته باشد که برای انجام وظیفه اش به آن نیاز دارد.

این به نظر اصل ساده‌ای می‌آید اما اینطور نیست. مهمترین پایه کسب اطلاعات توسط پلیس نشت این اطلاعات در کانال‌های محفلی است. در این سیستم نشتها یک نفوذی میتواند به همه اطلاعات دسترسی پیدا کند و یک اشتباه در عضوگیری را به فاجعه تبدیل نماید، بلکه در نتیجه این نشت اطلاعات، هر کس که توسط پلیس دستگیر شود میتواند همه اطلاعات را لو بدهد. این واقعیت هم دستگیر شده را در موقعیت بسیار بد تری قرار میدهد (کسی که اطلاعات زیادی ندارد را نمیتوان به اعترافات زیاد کشاند) و هم سازمان را از هم میپاشد.

واقعیت این است که محفل بنا به تعریف بر اساس اعتماد های فردی شکل میگیرد و این طبیعی است. اما، مشکل، از نظر امنیتی، این می‌شود که در این شبکه که بر اعتماد های فردی استوار است، اطلاعات ندادن تبدیل به شاخص اعتماد یا بی اعتمادی میشود. اگر شما اطلاعاتی را به کسی ندهید این کار علامت به اعتمادی به فرد مذکور تلقی میشود. یکی از دلایلی که شبکه های محفلی در مقابل پلیس ادامه کاری ندارند و یا نمیتوانند فعالیت خود را گسترش دهند، همین است.

اگر شبکه های محفلی ضوابط و روابط پیشا حزبی را با خود حمل میکنند، کنجکاوی و فضولی خاصیت خرده بورژوا است. خرده بورژوا بنا به تعریف نا امن است. فضولی و کنجکاوی مکانیسم دادن احساس امنیت به خرده

بورژوا است. از آن بدتر درز دادن اطلاعات مکانیسمی است که خرده بورژوا و یا کارگر کم تجربه و کم نفوذ با آن خود را مهم و دارای اطلاعات بسیار مهم معرفی میکند. فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی بارها و بارها به سادگی قربانی این روابط محفلی، این بی تجربگی ها و این اخلاقیات خرده بورژوائی شده است.

۵ - دیسیپلین، رهبری جمعی و وحدت اراده

دیسیپلین و انضباط یکی از مفاهیم کلیدی در زندگی و در مبارزه طبقه کارگر است و بخصوص یکی از شاخص های بلوغ سیاسی و طبقاتی کارگر و فعال کمونیست است. قبلاً اشاره کردم که در زندگی روزمره کارگر در محیط کار، زندگی دستجمعی است. کارگر، به عکس خرده بورژوا که با کار و خلاقیت فردی زندگی میکند، با کار و خلاقیت جمعی روبرو است. هر چیزی که طبقه کارگر تولید میکند، میسازد یا انجام میدهد محصول کار جمعی است. خرده بورژوا در رقابت با هم زندگی و کار میکنند، کارگران در تعاون و همکاری با هم. این واقعیت دو خصلت تماماً متفاوت به این دو طبقه میدهد.

برای کارگری که تازه به صف این طبقه پیوسته است، و معمولاً از یک گذشته دهقانی یا خرده بورژوائی به این طبقه پیوسته است، هضم این موجودیت دستجمعی پروسه ای، گاه طولانی، است. میگویند مارکس یک نسل زندگی کارگری و نین چیزی حدود سه سال را مینا گرفته اند. اینکه این تخمین ها چقدر دقیق است و چقدر به شرایطی که در آن این اظهار نظر ها شده است مربوط اند، مورد بحث ما نیست. آنچه که هست این است که اگر کارگر در محیط کار زودتر متوجه می شود که دیسیپلین و تعهد به انجام یک کار مشترک شرط بقا است، در مبارزه فرا کارگاهی یا کارخانه ای، کسب این آگاهی پروسه طولانی تر را طی میکند. جا انداختن ضرورت مبارزه جمعی، در مقابل اعتراض فردی و یا تخریب وسائل کار، جا انداختن مثلاً ضرورت مبارزه علیه بیکاری توسط کارگر شاغل و امثالهم، یکی از چالش های مهم است که هر فعال کارگری در سازمان دادن مبارزه در محیط های کار با آن روبرو میشود. منشاء طبقاتی کارگری که تازه وارد محیط کارگری شده سدی در راه متشکل شدن کارگر است.

در فعالیت کمونیستی دیسیپلین و انضباط داشتن و نداشتن فرق میان مرگ و زندگی است. اگر هر کس هرکاری را که خود درست میدانند انجام دهد، فعالیت کمونیستی ای را نمیتوان سازمان داد. این یک جنگ است اگر در این جنگ دیسیپلین و فعالیت باهم و مطابق یک نقشه و سیاست واحد انجام نگیرد، خیلی ساده شکست را به همراه خواهد داشت. نمیشود روز اعتصاب یکی اعتصاب کند یکی نکند، روز قیام یکی قیام کند و یکی نکند. این نسخه شکست است.

دیسپلین چیزی جز اراده واحد نیست. وحدت اراده مبانی زندگی و مبارزه مؤثر کارگر است. اما این دیسپلین در مبارزه یک دیسپلین دلبخواه و اختیاری هم نیست. این دیسپلین تنها زمانی میتواند عملی شود که آگاهانه و متکی به یک پروسه بحث و تصمیم گیری جمععباشد.

واقعیت این است که در زندگی روزمره آدم ها سیاست ها، روش ها، و تاکتیک های متفاوتی را درست میدانند و یا به نظرشان میرسد. سؤال این است که این تعدد در نظر را چگونه می شود به وحدت اراده یا دیسپلین در انجام یک روش، سیاست یا تاکتیک واحد تبدیل کرد؟ خرده بورژوازی تنها راهش یک راه نیمه مذهبی است که در آن لازم می آید همه مثل هم فکر کنند، تحلیل و اعتقاداتشان یکی باشد. این روش منجر به ایجاد فرقه ها و سکت های ایدئولوژیک و نیمه مذهبی می شود که مبنای اتحادشان نه موجودیت اجتماعی در مبارزه بلکه اعتقادات مشترک است.

سازمان لازم برای فعالیت کمونیستی نمی تواند از این روش استفاده کند باید یک مکانیسم سیاسی غیر ایدئولوژیک، فرقه ای و سکتی برای تبدیل تعدد نظر به وحدت اراده را داشته باشد. مکانیسمی که طی آن همه طرف های درگیر بحث، طی یک زمان محدود و معین، نظراتشان را مطرح میکنند، و بعد برای آنچه که باید انجام گیرد رأی بگیرند. بعد از این تصمیم گیری، همه به انجام تصمیم جمعی متعهد میشوند. همه به مسئولیت و اختیارات مسئولینی که برای هماهنگی و پیش برد این تصمیم، نقشه و یا کار انتخاب شده اند احترام میگذارند. این همان مکانیسمی است که مجمع عمومی، و هر سازمان اجتماعی، بر اساس آن کار میکند.

روشن است که سازمان کمونیستی به شیوه مجمع عمومی قابل اداره نیست. هم سازمان خاصی است و هم زیر فشار بورژوازی این پروسه قابل انجام نیست. اما فلسفه تعدد نظر، تصمیم گیری و بعد از آن وحدت اراده در انجام سیاست مصوب یکسان است: تعهد مان به این است که وقتی بحث کردیم و بحث را به نتیجه رساندیم، نتیجه ای که با رأی گیری معلوم میشود، را همه با هم میرویم اجرا می کنیم. به این میگویند وحدت فرماندهی. شما نمی توانید در صحنه جنگ پنج نفر فرمانده داشته باشید و هر کس چیزی بگوید. اینجا البته باید به این پیچیدگی توجه کرد که وقتی سازمان کمونیستی مخفی به یک تصمیم باید بتواند آن را به تصمیم همه فعالین و رهبران کارگری خارج از سازمان هم تبدیل کند. این کار، بخصوص در شرایط اختناق و حاکمیت بورژوازی، پروسه پیچیده تری است.

نکته این است که فعالیت کمونیستی بدون دیسپلین قابل انجام نیست. بدون تأمین وحدت فرماندهی در جنگ می بازید. گفتم نمیتوان وقتی اعتصاب را فراخوان میدید یکی بگوید برویم اعتصاب کنیم یکی هم بگوید نه. چنین اعتصابی همان روز اول شکست میخورد. طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را نمیتوان با معیارها و زندگی خرده بورژوا، دکانداران و دهقانان سازمان داد. باید بر زندگی طبقه کارگر منطبق باشد. جمعی بودن و اجرای یک نقشه واحد.

اگر به یاد داشته باشید، گفتم قدرت طبقه کارگر در سازمانش در تولید است. کارگر بدون همکاری کارگر بغل دستی اش معنی ندارد. دکاندار و دهقان و سایر بخش‌های خرده بورژوازی، تنها بدون بغل دستی اشان معنی دارند، زندگی‌شان از طریق رقابت با دکاندار یا خرده بورژوازی دیگر میگذرد. در نتیجه سازمان مبارزه کارگری و فرهنگ مبارزه کارگری با سایر طبقات، بویژه خرده بورژوازی فرق می‌کند. اگر برای خرده بورژوا دیسیپلین جمعی یک امر فوق‌العاده و غیر عادی است، کارگر زندگی روزمره اش توأم با دیسیپلین است. باید صبح سر ساعت دقیقی سر کار حاضر باشد، و در پروسه کار همه چیز باید مطابق مقررات هماهنگ با هم باید انجام شود، در غیر این صورت یا کار انجام نمیشود و یا دست ریفش زیر ماشین پرس له میشود. انضباط برای کارگر اصلاً چیز فوق‌العاده ای نیست. منطق زندگی روزمره است.

گفتم یکی از گسلهایی فعالیت کمونیستی تناقض میان افراد منشی روشنفکران با انضباط لازم در فعالیت جمعی طبقه کارگر است. این یکی از آن گسل‌ها است که دیسیپلین، امنیت، ادامه کاری، کار با هم و دستجمعی را میتواند مختل کند. کارگر با دیسیپلین زندگی میکند با دیسیپلین متولد میشود و با دیسیپلین می‌میرد. دیسیپلین جزئی از زندگی کارگر است و منطق اش برای او غریبه نیست.

۶ - حزب توده ای و حزب انقلابیون حرفه ای: حزب اعضا و حزب کادرها

گفتم که یک مشخصه فعالیت و سازمان کمونیستی وجود شبکه انقلابیون حرفه‌ای است. اسکلت این فعالیت را کسانی تشکیل میدهند که کارشان را بلد اند. کسانی که نه تنها مبارزه با پلیس را میدانند، بلکه میتوانند جواب تبلیغات مذهبی، تبلیغات ناسیونالیستی، جواب بورژوازی را در هر شکل و قامتی بدهند. کسانی که میتوانند قانع کنند، متحد کنند، همه جنبه‌های فعالیت را سازمان بدهند. البته تأکید کردیم که هیچ تک فردی نمیتواند در همه این کارها خبره باشد. این خاصیت را جمع متخصصین که این شبکه‌ها و این کمیته‌ها و فعالیت کمونیستی را بوجود می‌آورند، تضمین میکنند. این انقلابیون حرفه‌ای را ما کادر مینامیم. اساس هر کار و هر فعالیتی بر دوش کادرهای آن قرار دارد.

این طیف سخت بار می‌آیند و تعدادشان محدود است. اما، فعالیت کمونیستی محدود به این سطح از فعالین نیست. توده بسیار وسیع تری از کارگر و غیر کارگر کمونیست وجود دارند، و دائم باید تولید شوند، که محمل انجام فعالیت کمونیستی هستند.

اینجا به نوع دیگری از فعالین کمونیست میرسیم، کسانی که بدون آنها فعالیت کمونیستی بی‌معنی است. بدون آنها شبکه انقلابیون حرفه‌ای و یا کادرها تبدیل به فرماندهان بی‌سپاه می‌شوند که تنها میتوانند به مدال‌های شان افتخار کنند. این توده وسیع فعالین کمونیست در واقع، در تمایز از کادرها و انقلابیون حرفه‌ای، اعضای یک سازمان کمونیستی هستند.

سازمان کمونیستی باید یک سازمان توده‌ای باشد. باید دور شبکه کادر های اش را اعضای آن گرفته باشند، همانطور که دور اعضای آن را باید طیف وسیع دستداران و فعالین مستعد گرفته باشند. اصولاً شاخص یک کادر خوب این است که توانسته است چنین متحد کننده و معتمد توده ای باشد.

از این مهمتر این است که به عکس رابطه فرمانده با سرباز، اتوریتیه و رابطه میان این کادرها با اعضا بر اساس نفوذ و اعتبار کادر ها است تا رتبه و موقعیت تشکیلاتی آنها. به همین دلیل در اساسنامه حزب حکمتیست کادر ها از حقوق و اختیارات و امتیازها ویژه ای، نسبت به اعضا، برخوردار نیستند. وظایف بیشتر و پیچیده تری دارند. وقتی که بدنه یک سازمان کمونیستی رأی می‌دهد همه رأی یکسان دارند. اینکه چگونه این رأی داده می‌شود و به کدام سمت می‌رود دیگر به درجه زیادی به اعتبار و نفوذ معنوی کادرها مربوط میشود.

در نتیجه مشخصه هر سازمان کمونیستی این است که توده وسیعی از کمونیست‌ها را بدور یک اسکلت کادری متشکل میکند. بدون این اسکلت کادرها، سازمان حزبی مانند یک توده ژله ای روی زمین پهن می‌شود و بدون این توده اعضا، اسکلت کادرها، درست مانند اسکلت لخت انسان، کار زیادی نمیتواند انجام دهد. میخواهم تأکید کنم که تمایز میان کادر (انقلابیون حرفه ای) با اعضا تمایز میان خوب و بهتر یا مهم و مهم تر نیست. یک تقسیم کار و یک نقشه سازمانی بر اساس واقعیت موجود ماست. بدون این تقسیم کار اصولاً کاری نمیتواند سازمان داده شود. فعالیت کمونیستی بدون تفکیک و انتگره کردن همزمان این دو سطح قابل انجام نیست.

بدون این تفکیک و امتزاج، فعالیت کمونیستی به یا به کادر های حرفه ای منتهی می‌شود که نفوذی ندارند، یا به اعضایی که کاری از آن‌ها ساخته نیست و یا هر دو اینها. آنوقت سازمان کمونیستی نه میتواند جواب بورژوازی را بدهد، نه میتواند از خود در مقابل پلیس دفاع کند و نه اصولاً مبارزه مؤثر و یا موفق را سازمان بدهد.

۷- حزب سیاسی یا محفل کسانی که همدیگر را قبول دارند.

رابطه محفلی مبنای شکل گیری هر شبکه مبارزاتی است و سازمان کمونیستی ای که طیف وسیعی از شبکه های محفلی را در دور خود نداشته باشد فلج است.

اما محدود ماندن در این روابط و ادامه همان روابط و ضوابط محفلی به کار سازمان کمونیستی مهلک است. لنین به تفصیل در "چه باید کرد؟" و "یک گام به پیش دو گام به پس" در این مورد صحبت کرده است. اینجا ما تنها میتوانیم به جنبه هائی اشاره کنیم.

محفل بر اساس اعتماد شخصی، نزدیکی خلق و خو، همشهری گری و هم ولایتی بودن، فرهنگ یکسان، از هم خوش آمدن ها و غیره تشکیل می‌شود و طبیعی هم هست این گونه باشد. اما گذار از محفل به سازمان کمونیستی باید با گذار از این شاخص ها به شاخص های سیاسی و اجتماعی همراه باشد. در غیر این صورت امکان سازمان دهی فعالیت کمونیستی که اینجا به آن اشاره کردیم وجود نخواهد داشت. محفل قابلیت گسترش محدودی دارد و تنها یک سازمان کمونیستی غیر محفلی میتواند این سد ها را بشکند.

در سازمان کمونیستی همه روابط باید بر اساس ضوابط و مقررات توافق شده باشند. همه تصمیمات باید مطابق نرم و پروسه و مقررات مدون و روشن اتخاذ و اجرا شوند. این واقعیت ضوابط و روابط جامعه و طبقه کارگر را هم منعکس میکند. طبقه کارگر و سازمان اش در جامعه متکی به یک رابطه تولیدی و اجتماعی است و نه دوستی ها و نزدیکی های فردی. کارگرانی که اتومبیل یا فولاد تولید میکنند یا کارگرانی که حتی یک نانوائی با هم کار میکنند یک موجودیت واحد دارند درحالی که غالباً خلیقات و مشخصات فردیشان شبیه هم نیست. مبارزه کارگری مبارزه ای کاملاً غیر شخصی است؛ یک مبارزه طبقاتی است. به محض اینکه عنصر قومیت، ملیت، مذهب، جنسیت، صنفیت و اخلاقیات و فرهنگ را وارد آن کنید تفرقه ایجاد می کنید. سازمان کمونیستی سازمانی برای خاتمه دادن به تفرقه درون طبقه کارگر است نه ابدی کردن یا رسمیت دادن به آن. موجودیت طبقه کارگر، مستقل از مذهب، ملیت، جنسیت، صنفیت و اخلاقیات پایه قدرت طبقه کارگر است و بخش اعظم خرافه ای که بورژوازی تولید میکند برای دامن زدن به این تفرقه قومی، جنسی، صنفی، اخلاقی، فرهنگی و غیره است.

۸ - خط روشن مارکسیستی

گفتیم که پایه فعالیت کمونیستی تلاش برای اتحاد طبقاتی طبقه کارگر است. گفتیم این تلاش یک امر مبارزاتی است و نه صرفاً آموزش و روشنگری. در این مبارزه تبیین درست از روابط اقتصادی و سیاسی طبقات و جنبش های مختلف حیاتی است. بدون چنین تحلیل یا روشن بینی عمیق سیاست، تاکتیک و استراتژی درستی را نمیتوان اتخاذ کرد. به این جنگ نمیتوان با چشمان بسته، با توهم، با تحلیل تخیلی یا سطحی وارد شد و امید پیروزی داشت. بعلاوه گفتیم که یک پای مهم تلاش برای اتحاد طبقه کارگر خنثی کردن تبلیغات و تبیین های بورژوائی از اوضاع جامعه و از جمله وضعیت طبقه کارگر است. مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم و همه سنت ها و جریانات بورژوائی تلاش میکنند تا تبیینی وارونه را به خورد جامعه و طبقه کارگر بدهند. تبیین هایی که خرافات است و تفرقه درون طبقه کارگر را اذلی و ابدی میکند. و گفتیم که در این راه بورژوازی پیچیدین ترین تئوری ها و تبلیغات خود را بکار میبندد تا اغتشاش فکری بوجود آورد، چشم بندی کند و سفید را سیاه و سیاه را سفید به نمایاند. این تبلیغات و این یورش فکری و فرهنگی هر روز و هر لحظه و در مورد هر مساله ای، حتی در مورد خصوصی ترین رابطه انسان ها از رابطه دوستی تا رابطه با همسر و رابطه با کودکان، تصویر از خود، رابطه میان کارگران در جامعه را در بر میگیرد. به مذهب، به ناسیونالیسم، به لیبرالیسم بورژوائی، به اینکه چه چیز را خوب و چه چیز بد معرفی میکنند، به آرزو ای که هر کس، حتی هر کودک، دارد نگاه کنید تا عمق نفوذ فرهنگ طبقه حاکمه (بورژوازی) را در این یا آن شکل ببینید. مارکس به ما می آموزد که فرهنگ حاکم بر هر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه و فرهنگ مناسبات حاکم است.

شرکت در این مبارزه چه در بعد عملی و چه سیاسی و فرهنگی بدون یک تئوری روشن، بدون یک مارکسیسم زلال عملی نیست.

فعالیت کمونیستی، سازمان کمونیستی و کمونیست هائی که به این میدان آمده‌اند بدون داشتن یک خط روشن مارکسیستی کور عمل خواهند کرد. از این رو باید ارتقا دانش مارکسیستی، توجه به خرافات و اراجیفی که به اسم مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، مردسالاری، و غیره و چه بسا به اسم مارکسیسم به خورد جامعه و طبقه کارگر داده می‌شود حیاتی است. مبارزه با اینها به اندازه مبارزه در هر عرصه دیگری حیاتی است. در نتیجه یک مشخصه بارز فعالیت کمونیستی باید توجه به تئوری مارکسیسم، تلاش برای افشای همه جنبه‌ها زندگی انسانی از دید بورژوازی متمرکز باشد. و گفتیم که در بسیاری از اوقات این کار باید صبورانه، پیگیر و در بستر مبارزه و تجربه روزمره طبقه کارگر انجام شود.

قسمت دوم

فصل ۹ - اصول فعالیت کمونیستی

در این قسمت ما به جنبه‌های مختلف فعالیت کمونیستی بر میگردیم. ابتدا مجدداً نکاتی در باره هدف فعالیت کمونیستی را، به عنوان مقدمه برای موضوعات بعدی مورد تأکید قرار می‌دهیم. سپس در باره سه موضوع صحبت میکنیم. یکی تسمه نقاله‌های فعالیت کمونیستی، دوم محل پایه‌ای رشد و پاگیری فعالیت کمونیستی و بالاخره سوم کارکرد پایه‌ای سازمان یابی کمونیستی یا یک حزب کمونیستی

۱ - هدف از فعالیت کمونیستی

گفتیم هدف از فعالیت کمونیستی آگاه کردن، متحد کردن و رهبری طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است. و گفتیم آنچه که امروز مانع انقلاب کارگری است موانع ذهنی است و نه پیش شرط عینی. مانع ذهنی یعنی عدم آمادگی ذهنی فاعل چنین انقلابی یعنی طبقه کارگر. انعکاس این موانع ذهنی را در دو بعد میبینیم. یکی در اتحاد طبقه کارگر و دیگری در آگاهی این طبقه. البته این دو بهم مربوط اند و در هم بافته شده‌اند. اتحاد به درجه زیادی انعکاس آگاهی است، اما این انعکاس یک به یک نیست. یعنی یک نوع اتحاد میتواند درجات مختلف ای از آگاهی را برساند. مثلاً در شرایط اختناق اتحاد کارگران در یک سندیکا بیش از آنکه محدودیت در درجه آگاهی آنها را برساند، میتواند تناسب قوا را منعکس کند و بعکس، اگر امروز کارگران یک کارخانه مجامع عمومی، یکی از شاخص‌ترین اشکال اتحاد، را تشکیل دهند، انعکاس آگاهی همه جانبه آنان به موقعیت طبقه کارگر نیست. ممکن است این کارگران شرکت کننده هنوز آگاه نباشند که باید در پی انقلاب کارگری بود هنوز آگاه نباشند که باید قدرت سیاسی را گرفت و غیره. به این نکته باید توجه داشت و گرنه در عمل در مقابل تشکل‌های موجود کارگری دچار چپ روی یا راست روی میشویم.

گفتیم آن چیزی که بیش از همه این نا آمدگی را نشان میدهد نا متحد بودن و پراکنده بودن طبقه کارگر است. بخشی از این پراکندگی را بورژوازی با سرکوب و اختناق تحمیل میکند و بخش دیگری، که چه بسا مهمتر از سرکوب است، را با موج تحمیق یا ضد آگاهی ای که در طبقه کارگر می دواند تأمین میکند. بورژوازی این دو ابزار را دارد که در بخش های قبل در باره آنها صحبت کردیم.

نکته ای که باید به آن دقت کرد این است که نا آگاهی طبقه کارگر علامت فقدان آگاهی نیست. علامت داشتن آگاهی بورژوائی یعنی اعتقاد به خرافات بورژوائی در مورد زندگی و جامعه است. علامت داشتن ضد آگاهی است. ضمیر طبقه کارگر مانند ضمیر کودک تازه بدنیا آمده پاک و بدون محتوا نیست. محتوا دارد و آلوده است. آلوده به خرافات و تحمیق بورژوازی است. فرهنگ طبقه حاکم ذهن طبقه کارگر را هم شکل میدهد.

۲ - تسمه نقاله های مبارزه کمونیستی چیست؟

اینجا، مقدماتاً، میخواهم در مورد مفهوم رابطه با طبقه کارگر در فعالیت کمونیستی صحبت کنم. ببینید، وقتی از بسیاری از احزاب چپ پرسید نقش شما در طبقه کارگر چیست؟ پاسخ میدهند که "ما با طبقه کارگر خیلی ارتباط داریم". ممکن است درست هم بگویند و خیلی ارتباط داشته باشند. ولی بحث فعالیت کمونیستی محدود به بحث حزب مرتبط با کارگران نیست. بگذریم که بخش اعظم چپ اصولاً ارتباطی با طبقه کارگر ندارد. اما بحث فعالیت کمونیستی محدود به این نیست. احزاب بورژوائی کم با طبقه کارگر رابطه ندارند. ناسیونالیستها کم با کارگران ارتباط دارند و نه کم در طبقه کارگر نفوذ دارند.

در فعالیت کمونیستی کارگران بعنوان کارگر متشکل میشوند. این فعالیت به زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر، از ساعتی که سر کار میرود تا آن ساعتی که از کار بر میگردد، از ساعتی که بیدار است تا ساعتی که می خوابد گره خورده است. فعالیت کمونیستی بحثی درباره جمع کردن علی العموم کارگران نیست. در باره متشکل کردن آنها حول هویت قومی، مذهبی، جنسی، صنفی و غیره نیست. مبارزه روزمره کارگر با سرمایه دار، از هر قومیت، جنسیت، مذهب و رشته تولیدی در خدمت مبارزه برای امر ملی یا مذهبی نیست، جزئی از فعالیت کمونیستی است. حتی مبارزه برای سرنگونی دولت از این کانال وارد تصویر می شود و از این کانال معنی پیدا میکند. اگر این کانال یا رابطه را قطع کنید به ارتباط یا سازماندهی بورژوائی طبقه کارگر میرسید. بورژوازی هم کارگر را متشکل میکند اما نه به عنوان کارگر و در رابطه با جدالش با سرمایه داری، بلکه به عنوان یکی از اصناف جامعه و در خدمت جنبش های بورژوائی.

میخواهم بگویم حزب و اتحاد کمونیستی طبقه کارگر فراتر از ارتباط با کارگران، حزب طبقه کارگر است. حزب مرتبط با کارگران میتواند صرفاً یک حزب ضد رژیم باشد. میتواند ناسیونالیستی، سبز یا محافظه کار و سلطنت

طلب باشد. کارگرانی که به تلویزیونهای لس آنجلس زنگ میزنند و در چارچوب داده های آنها خود را بیان میکنند میزنند کم نیستند.

حزب طبقه کارگر حزبی است که در همه لحظات زندگی آن طبقه، در زندگی روزمره اش معنی و حضور دارد. در این که من دستمزد چه شد؟ اضافه کاری ام چه شد؟ چرا مدرسه ندارم؟ چرا بچه ام در این شرایط زندگی میکند؟ تا اینکه اصلاً چرا سرمایه دار و دولت اش بر گرده من سوار است؟ حضور و معنی دارد. فعالیت کمونیستی بخشی از زندگی روزمره طبقه کارگر است. همانطور که فعالیت سندیکائی بخشی از زندگی طبقه کارگر است. همانطور که شما نمی توانید سندیکای واحد را در اروپا درست کنید و یا خارج از شرکت واحد درست کنید، همانطور که نمی روید سندیکای کارگران ذوب آهن را در نفت درست کنید. تحزب کمونیستی در ذوب آهن هم تحزب کمونیستی ذوب آهن است.

میخواهم تأکید کنم که کارگر یک پدیده کنکرت است. تحلیلی و ایدئولوژیک نیست. کارگر کسی نیست که ایدئولوژی من را قبول دارد. کارگر کارگر است. بحث این است که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی خود طبقه کارگر است نه کسانی که از سر ایدئولوژیک خود را کارگر یا کارگری میدانند. طبقه کارگر و سازمان یابی آن از شبکه کارگران مبارز تا حزب کمونیستی همه پدیده های کنکرت و ایزکتیوی هستند و نه سوپزکتیو و ذهنی. و این پدیده ایزکتیو است که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی است.

اگر این پدیده ایزکتیو را ببینید تازه میتوانید در مورد معضلات آن کاری بکنید. بخش مهمی از تصویر چپ که طبقه کارگر سازمان ندارد، از همین برداشت سوپزکتیو از کارگر ناشی میشود. اگر معنی کارگر اعضا یا هواداران سازمان من باشد، آنوقت چون کارگرانی که با من هستند کم هستند طبقه کارگر بی سازمان بنظر میرسد. از نظر ۹۹ درصد چپی ها طبقه کارگر مطلقاً سازمان ندارد. اگر کارگر در بطور ایزکتیو در کارگر بودن آن و در متن جامعه سرمایه داری ببینید، آنوقت متوجه می شوید که کارگر نمیتواند بی سازمان باشد.

برای هر کارگری کارگر بودن یک مفهوم داده است. مبارزه روزمره یک پدیده داده است. این مبارزه نوعی سازمان و اتحاد را بطور خودبخودی بوجود می آورد. این سازمان الزاماً کمونیستی نیست. اما سازمان است و طبقاتی است. این پدیده ها همان قدر برای کارگری که سرکار است مفهوم است که برای فرزندان خانواده کارگری. همانطور که فرزندان خانواده دهقانی با پدیده خشکسالی، سهم ارباب، کدخدا و مباشر ارباب و غیره آشنا هستند، در خانواده کارگری، فرزندان آنها هم از وقتی که چشم باز میکند با بیکاری، خطر بیکاری، اخراج، دستمزد کم، مبارزه برای دستمزد ها و ساعت کار، سرمایه دار، اعتصاب، بچه های کارخانه، رهبران کارگری و غیره آشنا میشود. با همه اینها بزرگ میشود. و همه اینها را میشناسد. با دلهره اعتصاب، چه شد فلانی را بیرون کردند، اعتصاب به سر انجام رسید یا نرسید؟ تاکتیک های سرمایه دار و مدیریت را میشناسد.

گفتیم طبقه کارگر در زندگی روزمره اش در تقابل با بورژوازی است و این زندگی روزمره او را به سمت متشکل شدن سوق میدهد. در کار و در مبارزه متشکل است. بلاخره من و شما و حسن و حسین و مریم و تقی با هم در

یک کارخانه ای کار میکنیم. وضع ما شبیه وضع دکان داری نیست که تنها سر کار می رود و ورشکست شدن دکان بغلی کار او را رونق میدهد. با هم کار میکنیم و اخراج هر کس، پایین آمدن دستمزد هر کس، بالارفتن ساعت کار هر کس وضع همه ما را بدتر میکند. در این متن شرط بقا و ابتدائی ترین غریزه ما را به هم میافد. بر می گردیم و مثلاً به حسن یا مریم میگوییم تو خوب حرف میزنی، تو خوب دفاع میکنی بیافت جلو و دورش جمع می شویم و مریم یا حسن باید نقش رهبر را بازی کنند، غالباً بازی میکنند و در این متن بطور اتوماتیک جذب سایر رهبران می شود و غیره. این پدیده هر روزه در طبقه کارگر است که سازمان بوجود می آورد. اگر برای دهقان این وضع در یک قالب فردی سالی یکبار، وقت خرمن، روی میدهد برای کارگر پدیده روزمره و دسته جمعی است. در نتیجه طبقه کارگر بطور اجتناب ناپذیری در خود سازمان بوجود می آورد. و سازمان درونی طبقه کارگر اساساً حول شبکه ای از کارگران پیشرو شکل میگیرد. ما به این طیف از فعالین کارگر ستانام شبکه آژیتاتورهای پرولتر را داده ایم.

طبقه کارگر مجبور است نوعی سازمان مقاومت و مبارزه را در درون خود بوجود آورد. حتی در بدترین شرایط سرکوب هم یک نوع آرایش و سازمان را دارد. در بدترین و سیاه ترین سرکوب ها در کارخانه یا محله کارگری کارگرانی پیشرو هستند، معتمد سایر کارگران هستند و بقیه دورشان جمع میشوند. در محلشان آب نیست میروند دور آنها جمع میشوند و در خانه آنها با هم جلسه میگیرند. معتمد شان هستند. و اینها شبکه معتمدین درون طبقه کارگر را شکل میدهند. منتهی این معتمدین کدخدا و ملا ده نیستند. اساساً کارگرهای چپی و شبکه کارگران سوسیالیست اند.

میخواهم بگویم که تسمه نقاله فعالیت کمونیستی و سازماندهی طبقه کارگر ناچار است از این شبکه کارگران مبارز شروع شود. این واقعیت همه سازمان های کارگری است. همه جریانات درون طبقه کارگر بر این شبکه ها استوار هستند. جنگ بر سر تصرف جنبشی طبقه کارگر؛ بر سر تصرف جنبشی این بخش از کارگران است. فعالیت کمونیستی در درون طبقه کارگر نمی تواند مستقل از این شبکه ها صورت بگیرد. این شبکه ها تسمه نقاله فعالیت کمونیستی هستند. در میان این کارگران البته آلودگی های مذهبی، ناسیونالیستی، مرد سالارانه، عقب ماندگی فرهنگی و غیره هست. همه رقم هست. فایق آمدن بر این آلودگی ها، روبرو شدن با معضلات آنها در بعد سیاسی، فکری، تئوریک و عملی و بخصوص بر متن تجربه روزمره است که باید موضوع کار فعالیت کمونیستی باشد.

۳ - محل رشد و پاگیری فعالیت کمونیستی

موضوع دیگری که در اینجا به آن میپردازیم محل رشد و پاگیری فعالیت کمونیستی است. کلاً در میان کسانی که خود را کمونیست میدانند یک برداشت رایج است و آن این است که طبقه کارگر برای آنها نه یک موجودیت عینی بلکه یک مفهوم ایدئولوژیک است. از بسیاری اگر پرسید شما چرا خود را کارگر

میدانید؟ پاسخ ارجاع به موقعیت شان در سازمان تولید جامعه نیست. جواب میدهند که من کارگرم چون ایدئولوژی من کمونیستی است، چون ایدئولوژی ام کارگری است.

از این دیدگاه طبقه کارگر آن موجودیت ابژکتیو و عینی در جامعه نیست. روشن است که شما با اشاره یک فیلی که در آنجا هست فیل که نمی شوید! اگر کاری قرار است طبقه کارگر انجام دهد، طبقه کارگر ابژکتیو موجود در جامعه باید انجام دهد نه کسانی که از سر عقیده خود را کارگر میدانند.

بخش زیادی از کسانی که به اسم طبقه کارگر حرف میزنند انقلاب طبقات دیگر را میخواهند. طبقه کارگر را برای آن انقلاب میخواهند نه برای انجام انقلابی که کارگر میخواهد و باید روی پای خود انجام دهد. به این ترتیب میتوانند خود را از شر معضلات مبارزه روزمره کارگر در بعد سیاسی، فرهنگی، معیشت روزمره و همه عرصه هائی که کارگر روزمره با بورژوازی طرف است خلاص میکنند. در اساس بورژواهایی هستند که اصولاً اینها برایشان جائی ندارد.

حالت افراطی آن این است که بگویید من خودم کارگرم چون ایدئولوژی ام خوب است. هر چه بگویم برای طبقه کارگر است و خیر طبقه کارگر است. در سازمان تولید جامعه کارگر نیستم اما این مهم نیست. من کارگرم! در نتیجه به تشکل طبقه کارگر نیازی ندارم من متشکلم پس طبقه کارگر متشکل است. میخواهم بگویم که برداشتی مذهبی به کارگر میدهند تا بتوانند کارگر واقعی را از سیستم شان کنار بگذارند. در نتیجه از نظر اینها سازمان کمونیستی میتواند سازمانی باشد که ربط ابژکتیوی به طبقه موجود در جامعه ندارد.

از نظر مارکسیسم و از نظر فعالیت کمونیستی، طبقه کارگر یک موجودیت ابژکتیو اقتصادی-اجتماعی است. این طبقه شامل کسانی نیست که صرفاً دستمزد میگیرند. خیلی ها دستمزد میگیرند. حتی ارزش اضافه تولید میکنند. طبقه کارگر آن بخش از جامعه است که نه تنها دستمزد میگیرد، ننتها ارزش اضافی تولید میکند، بلکه بعلاوه بخشی از جامعه است که هر روز باید این کار را انجام دهد. در غیر این صورت معاشی ندارد. مجبور است هر روز نیروی کار خودش را بفروشد. بخش بزرگی از کسانی که دستمزد میگیرند یا حتی ارزش اضافی تولید میکنند، مانند مهندس یا کارمندان اداری و غیره صاحب سرمایه، بصورت پس انداز یا املاکی که درآمد دارند هستند. میتوانند بدون کار، لااقل برای مدتی، زندگی کنند. فعالیت کمونیستی در اساس درباره متشکل کردن این بخش نیست. درباره انقلابی که این بخش از جامعه میخواهد نیست.

طبقه کارگر را کاپیتال تعریف میکند. طبقه کارگر یک موجودیت اقتصادی-اجتماعی است و نه فقط اقتصادی. اقتصادی اش این است که نیروی کارش را میفروشد و ارزش اضافه تولید میکند. اجتماعی اش این است که صاحب سرمایه در هیچ شکلی از آن نیست. در نتیجه تنها ممر درآمد او فروش نیروی کارش است.

محل تمرکز و رشد فعالیت کمونیستی در درون این طبقه کارگر است نه در میان دانشجویان یا کارمندان یا دکانداران یا دهقانان و غیره.

گفتیم که علاوه بر محل کار، محل زیست طبقه کارگر هم جزئی از مکان تولید و باز تولید سرمایه است. درست است که طبقه کارگر قدرتش را با متوقف کردن چرخ تولید در کارخانه بروز میدهد. اما زندگی در محله هم بخشی از موجودیت اجتماعی طبقه کارگر است.

محله و کارخانه کانون های استقرار طبقه کارگر هستند و این ها کانون های فعالیت کمونیستی هستند. بعداً اشاره میکنم، که ما حتماً باید در محیط های دیگر، مانند دانشگاه، در میان زحمت کشان، در جنبش زنان، و خیلی محیط های دیگر فعالیت کنیم، اما اگر بخواهم به استعاره ای که در ابتدای این بحث استفاده کردم برگردم، این ها در و پنجره عمارت فعالیت کمونیستی است. ساختمان فعالیت کمونیستی سازمان و تشکل کمونیستی در درون طبقه کارگر است. اگر این ساختمان را نداشته باشیم، بقیه عرصه ها مثل در و پنجره هائی هستند که به ساختمان خاصی وصل نیستند و شکست می خورند.

فصل ۱۰ - کارکرد پایه ای فعالیت کمونیستی

فعالیت کمونیستی کارکرد های بسیار متنوع و گوناگونی دارد. از فعالیت نظامی، در شرایط خاص تا فعالیت در خارج کشور و یا هر عرصه دیگری که لازم باشد. اما در میان این کارکرد ها یکی هست که نه تنها پایه ای است بلکه به کل کارکرد های دیگر معنی یا جهت میدهد و شاید باید گفت آن ها را در متنی درست قرار میدهد. بدون این کارکرد پایه ای، فعالیت های دیگر بدون لنگر، بدون سکان و بدون قطب نما خواهند شد.

اینجا من گاهی از کلمه حزبی بجای فعالیت کمونیستی استفاده میکنم چون به نظر من فعالیت کمونیستی در اساس یک فعالیت حزبی است نه مثلاً فعالیت محفلی، سندیکائی یا شورائی ها هر نوع دیگر. فعالیت کمونیستی در اساس یک فعالیت سیاسی است و ابزار فعالیت سیاسی حزب است. در نتیجه من اینها را به جای هم به کار می برم.

بعلاوه گفتیم که فعالیت کمونیستی در اساس از آرایش شروع نمیشود. آرایش تابع فونکسیون یا کارکرد و تابع شرایط است. اما کارکرد پایه آن فعالیتی است که مستقل از زمان و مکان و شرایط توسط تجمع، حزب یا سازمان کمونیستی انجام میشود. یعنی فعل و انفعالی که باید در هر حال انجام شود. آرایش سازمانی بستگی به شرایط دارد. مثلاً در شرایط استبدادی یک آرایش لازم است و در شرایط دمکراتیک آرایش دیگر. در شرایط بحران انقلابی آرایش سازمانی و وظایفی برجسته می شود و در شرایط غیر انقلابی آرایش و وظایف دیگری. و غیره. اما در هر حال کارکرد هائی وجود دارد که پایه ای و مشترک هستند. بحث بر سر این کارکرد پایه ای است. بحث بر سر آن متر یا شاخص یا بهتر بگویم شاقولی است که فعالیت کمونیستی را عمود نگاه میدارد.

این کارکرد پایه ای در هدف فعالیت کمونیستی مستتر است. گفتیم هدف از فعالیت کمونیستی سازمان دادن و متحد کردن طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. در این صورت کارکرد پایه ای که از این هدف ناشی می شود عبارت خواهد بود از آگاه کردن، متحد کردن و رهبری کردن است. اینها پایه ی فعالیت کمونیستی هستند و هم به یکدیگر بافته شده و غیر قابل تفکیک هستند و هم مستقیماً از هدف فعالیت کمونیستی ناشی میشوند.

جمعی که این فعالیت پایه را نداشته باشد، هر فعالیت دیگری را هم که انجام دهد هنوز به فعالیت کمونیستی نپرداخته است. خاصیت تحزب کمونیستی طبقه کارگر در این فعل و انفعال نهفته است. آرایش سازمانی در این سطح از بحث یک موضوع تبعی است.

سازمان های کمونیستی، در جغرافیا و شرایط مختلف، آرایش ها و وظایف متفاوتی دارند. اما این فونکسیون پایه ای در همه آنها مشترک است. آن چه که بیش از هر چیز در فعالیت سازمانها در همه کشورها و همه دنیا یکسان است مشترک بودن در این فعالیت پایه است. نوع سازمان و وظایف و کارکرد های دیگر از رابطه فعالیت و سازمان کمونیستی با دولت، جامعه، با تاریخ آن جامعه و هزار فاکتور دیگر تأثیر میپذیرد. اما در نهایت کارکرد پایه یک فعالیت کمونیستی و کارکرد پایه ی یک حزب کمونیستی متحد کردن، رهبری کردن و آگاه کردن طبقه کارگر برای انقلاب کارگری است.

اینجا به خطوط عمده این عناصر فعالیت کمونیستی، که گفتیم به هم تنیده و از هم غیر قابل تفکیک هستند میپردازیم.

۱ - آگاه گری

بسیاری از اوقات آگاه گری به اعلام یک موضع و یا صدور یک اعلامیه یا سند تقلیل داده میشود. فعلاً به مضمون آگاه گری های رایج نمی پردازیم و توجه خود را به کل چارچوب این کارکرد محدود میکنیم. با روشن شدن در مورد این چارچوب است که تازه میتوان متوجه شد چرا آگاه گری های رایج در اکثریت اوقات نمی تواند واقعاً آگاه کند. بیشتر شبیه فتوا از کار در می آید.

در اولین قدم باید متوجه بود که منظور از آگاه گری تنها توضیح حقیقت از یک موضع منطقی، فلسفی یا ایدئولوژیک روشنگرانه نیست. آگاه گری یک عمل سیاسی است. جنگ بر سر حقیقت یک جدال سیاسی است. جنگ بر سر جذب طبقه کارگر به تبیین درست و طبقاتی از کل اتفاقات، جریانها، شخصیتها و روبنای فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک حاکم است.

این آگاه گری بحثی در مورد ظلم، ظالم و مظلوم نیست. همه جنبش های سیاسی و اجتماعی در این باره حرف میزنند. از آن مهمتر همه جنبش های غیر کارگری، خرده بورژوائی، مذهبی سوسیالیسم ارتجاعی و غیره مبنای خود را بر اساس دادن تصویر جامعه بر اساس ظالم و مظلوم قرار میدهند.

آگاه گری یعنی متعین کردن کل این سه قطبی ظالم، ظلم و مظلوم در قالب سرمایه دار، استثمار و کارگر است. تفاوت کمونیسم با پوپولیسم همین است. پوپولیسم هم پدیده ای است که خود را در قالب افشای ظالم و دفاع از حق مظلوم بیان میکند. پوپولیسم و کل جنبش های دیگری که در بالا به آنها اشاره کردیم با دورزدن این پدیده کنکرت سرمایه دار - کارگر و استثمار سرمایه داری و چپاندن آن در کیسه ظلم، ظالم و مظلوم، سرمایه داری را از مقابل طبقه کارگر دور میکنند. این فعالیتها ضد آگاهی هستند، خرافات هستند و در نهایت جنبش های

بورژوائی میباشند. جنبش هائی هستند که به دنبال پیدا کردن چاره مشقات روابط استثمارگرانه و انقیاد اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه داری هستند.

اما از این پوپولیست های غیر کارگری و غالباً ضد کارگری که بگذریم، به نوعی از آگاه گری میرسیم که ضد کارگری نیست. غیر سیاسی است. در این سنت آگاه گری بیان حقیقت از یک زاویه منطقی (rational) و مکتبی (اسکولاسیک) است. در این سیستم آگاه گری اشاعه حقیقت است و نه یک مبارزه سیاسی. در این پروسه مخاطب یک نیروی سیاسی برای یک امر سیاسی (یعنی طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی) نیست. بخشی از یک پروژه معین سیاسی نیست. پاشیدن بذر آگاهی است به این امید که در آخرت ثمر خواهد داد.

و البته طیف وسیع تری از این فعالیت های آگاه گرانه هست که مخلوط یا امتزاجی از این دو رویکرد هستند. به هر صورت، بعداً، در ضمن بحث، سعی میکنیم در این مورد بیشتر توضیح بدهیم.

به خود بحث آگاه گری برگردیم، باید از خود پرسیم که آگاه گری در مورد چه؟ و برای چه؟ در دنیا هزاران و میلیون ها موضوع وجود دارد که می شود در مورد آنها آگاه گری کرد. از نظام فیزیکی دنیا تا مبارزه با انواع متافیزیک، از آموزش سلامت و بهداشت تا تکامل و تاریخ. سؤال این است که آگاه گری، به عنوان یک پایه فعالیت کمونیستی بر چه موضوعاتی متمرکز است و هدف سیاسی آن چیست؟ از چه زاویه ای باید سراغ موضوع آگاه گری رفت؟ مخاطب آن را باید چه کسی گرفت؟ شاخص موفقیت این آگاه گری کدام است؟

در اساسی ترین سطح، آگاه گری در خدمت آگاه کردن طبقه کارگر نسبت به ضرورت و امکان سرنگونی بورژوازی و نظام سرمایه داری است. آگاه گری، علاوه بر اینکه باید در پایه ای ترین سطح خرافاتی که نظام سرمایه داری را توجیه میکند مورد نقد قرار دهد، برای اینکه به هدف خود برسد باید دلائل ذهنی پراکنده درون طبقه کارگر را هدف قرار دهد. از این زاویه مثلاً باید شکاف های مذهبی، جنسی، ملی، قومی، فرقه ای، صنفی و غیره را هدف قرار دهد. باید تئوری ها، بینش ها، و داده های فکری جنبش و سنتی ای که در ذهن طبقه کارگر تأثیر می نهد را هدف نقد قرار دهد و نشان داده شود که چگونه این ها بردگی مزدی را ازلی و ابدی میکنند. چگونه سرمایه دار را بر کرده کارگر سوار نگاه میدارد. باید از این موضع و با این هدف به جنگ مذهب رفت، با ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فالتالیسم (قضا و قدر گری)، با مکتب فرانکفورت و انواع تئورسین های بورژوازی و غیره در افتاد.

چنین رویکردی هم مخاطب آگاه گری را تعریف میکند و هم چارچوب آن را برای یک حزب سیاسی طبقه کارگر ترسیم مینماید. مانیفست، برنامه دنیای بهتر، همه نوشته های مارکس، انگلس و لنین همه با این هدف و در این چارچوب نوشته شده اند.

مثلاً ما سعی کردیم که در سند "آنچه باید آموخت" بر این جنبه از آگاه گری تأکید کنیم. تأکید کردیم که جامعه ما یک جامعه طبقاتی است. نمیتوان مبانی تخصصات و استطکاک های جامعه را بر اساس اینکه جامعه به

انسان و حیوان، به زن و مرد، به کرد و فارس، به خوب و بد، و از این دست تبیین کرد. توضیح دهیم که جامعه حول تقابل و رابطه کار و سرمایه میچرخد، نه به دور انسانیت و عدم انسانیت، خیر خواهی و شر خواهی، کرد و فارس و ترک عرب و عجم یا آدم های خوب و بد. رژیم و غیر رژیم و غیره. خیلی از بورژواها آدم های بدی نیستند. ولی رابطه ای که یکی دستمزد میگیرد و یکی دستمزد میدهد و سود میبرد را طبیعی میدانند. آدم های خیرخواهی هستند و ممکن است به فقرا هم کمک کنند.

تلاش ما این بود که طبقه کارگر را متوجه کنیم که بورژوازی متری و دمکرات نداریم. هر کس که خلاف این را تبلیغ میکند به شما دروغ میگوید. منفعت طبقه کارگر در برابر منفعت کل بورژوازی قرار میگیرد. روزی که طبقه کارگر دست به قدرت ببرد، هر کس که به او بشود بورژوا گفت، کسی که با نیروی کار یک عده دیگر زنده است، در مقابل طبقه کارگر دست به اسلحه خواهد برد. اگر امروز در قالب دولت و پلیس و نیروی نظامی این کار را میکنند، آن روز همه علیه طبقه کارگر بر میخیزند.

این آگاه گری ناچار است همه اعضا و جوارح جنبش های بورژوائی و کانالها و استدلالها و مکانیسم هائی که از طریق آن بر ذهن طبقه کارگر تأثیر میگذارند را موضوع نقد خود قرار دهد و آنها را خنثی کند و نشان دهد که همه جنبش های بورژوائی منفعت طبقه بورژوازی را نمایندگی میکنند. در فعالیت آگاه گرانه این واقعیت باید مضمون افشاگری علیه جریانات بورژوائی باشد. خواه این جریان انواع ناسیونالیسم کرد باشد چه انواع ناسیونالیسم ایرانی، چه حزب دمکرات، چه سلطنت طلب ها، چه کمونیسم بورژوائی، غیره و غیره

در این پروسه باید به طبقه کارگر نشان داد و ثابت کرد که این ها منفعت بورژوازی را نمایندگی میکنند. نه اینکه نشان دهیم که از اصولی تخطی کرده اند، کافر یا ریویزیونیست شده اند یا صرفاً مثلاً قوم پرست هستند. اگر بخواهید در کردستان حزب دمکرات و ناسیونالیست ها را افشا کنید تنها نمیتواند از سر منطق کلی که خون ریز هستند و غیره وارد شوید. باید در هر قدم و در هر لحظه نشان دهید که منفعت بورژوازی کرد را در مقابل طبقه کارگر نمایندگی میکنند. در غیر این صورت صرفاً به نقد سازشکاری با دولت یا خوب نجنگیدن و غیره محدود میمانید که در هر حال نه دقیق است، نه عمیق، نه طبقاتی و نه مؤثر در امری که دارید.

یا مثلاً زدن این ایده که دولت نماینده طبقه بورژوا نیست یا نمایند کل جامعه است یا اصلاً نماینده دار و دسته ای است، یا نماینده فارس ها است و غیره. چنین رویکردی کل تبلیغات از زبان تا مضامین را تغییر میدهد.

یا این ایده که انقلاب کارگری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را از بین میبرد و تولید برای سود را از بین میبرد، پول و کل اشکال استثمار را بر میاندازد. و بلاخره اینکه انقلاب کارگری همین امروز ممکن و لازم است. اگر همین چند قلم را ده درصد طبقه کارگر ایران قبول کرده باشند انقلاب کارگری همین امروز عملی خواهد بود. طبقه کارگر میتواند سر راست قدرت سیاسی را تصرف کند. می شود فرمان قیام پرولتری را داد. چنین انقلابی را با آژیتاسیون علته ستم و ظلم و چپاول و غیره نمیتوان توضیح داد و تا تبلیغ کرد.

آگاه‌گری باید معضلات واقعی در ذهن و سنت سیاسی حاکم بر طبقه کارگر را مورد هدف قرار دهد. مثلاً ایده‌هایی نظیر اینکه انقلاب کارگری فعلاً ممکن نیست ولی فعلاً باید صنعت را رشد بدهیم! انقلاب کارگری ممکن است ولی حالا باید فرهنگمان را بهتر بکنیم! انقلاب کارگری ممکن است ولی الان شرایط انقلابی نیست! انقلاب کارگری مهم است ولی فعلاً وقت جدال با سبز نیست، انقلاب کارگری مهم است ولی فعلاً ما گرد هستیم، یا ایرانی هستیم، یا ترک و عرب و غیره هستیم، اول باید ستم‌های ملی یا فشار امپریالیسم را حل کنیم، انقلاب کارگری ممکن است ولی فعلاً باید به فکر معاشمان باشیم و از سیاست دوری کنیم و غیره و غیره. چنین ایده‌هایی آگاهانه یا نا آگاهانه بر ذهن توده وسیعی از طبقه کارگر سنگینی میکند و تنها در یک جدال پیگیر و دائمی و در متن تجربه روزمره طبقه کارگر می‌شود مبارزه موثری علیه آن‌ها را انجام داد.

بخش مهمی از آگاه‌گری مبارزه با ضد آگاهی یا مبارزه با تحمیق است. این کار ساده‌ای نیست. آگاهی‌ای که بورژوازی، در قالب مذهب و فرهنگ آموزش و پرورش، تلویزیون و سایر رسانه‌های جمعی به داده‌های معمولی و بسیار "طبیعی" در ذهن طبقه تبدیل میکند. کل سیستمی که تحمیق میکند و برای تحمیق ایجاد شده است. کل دستگاه آموزش و پرورش، از کلاس اول دبستان تا سطح دکترا و بعد از آن، آنجایی که بعد اجتماعی پیدا میکند در اساس تحمیق است. آنجایی که بعد شیمی و فیزیک و از این قبیل است بلاخره بورژوازی برای منفعت خودش باید فیزیکدان و شیمیدان داشته باشد و به مبانی عملی آن می‌چسبد. ولی آن چیزی که بعنوان علم جامعه، علم روابط انسان‌ها (چه در قدیم به عنوان تاریخ و چه امروزه به عنوان علوم اجتماعی و سیاسی) می‌آموزد تحمیق است و در خدمت نگاه داشتن وضع کنونی. در یک کلام فرهنگ، سیاست و علوم اجتماعی طبقه حاکمه را جا می‌اندازند.

می‌خواهم بگویم فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه است. ما اگر هزار بار هم در گوش بچه‌هایمان دعای سوسیالیستی بخوانیم در نهایت جلو تلویزیون مینشیند به مدرسه میرود و خوب و بد یا مهم و نا مهم را از این کانال‌های می‌گیرند. اگر دختر باشید و مثلاً "مد روز" را نپوشید در مدرسه پرت شناخته می‌شوید و مثل آدم عوضی به شما نگاه میکنند. در نتیجه برای داشتن یک روابط اجتماعی قابل تحمل معیارها را قبول میکنید. از هر صد هزار دختری که میتواند بگوید نه. پسر هم همینطور است. اگر گردن کلفت، بزنی بهادر نباشید و زن را تحقیر نکنید و متلک نگوئید "عوضی" اعلام می‌شوید و در نهایت تنها و منزوی.

تحصیل‌کرده‌گان ناراضی و جنبش تحصیل‌کردگان ناراضی خود منشأ بخش زیادی از سیستم تحمیقی است که وجود دارد. من اسم روشنفکر را برای اینها بکار نمی‌برم به این خاطر که روشنفکر یک بار مثبت دارد که گویا فکرشان روشن است. اگر در زمان فنودالیسم چنین بوده امروزه اصلاً اینطور نیست. امروز تنها باید گفت تحصیل‌کرده هستند. مدرک تحصیلی دارند. اما محتوای آنچه آموخته‌اند و می‌آموزند تماماً خرافه و تحمیق است. این‌ها بیش از هر چیز ابزارهای جا انداختن فرهنگ حاکم هستند. نه تنها اصلاً فکرشان روشن نیست، عامل گسترش

خرافه هستند. این ها جنبش هائی را راه می اندازند و تئوری هائی برای جنبش شان تولید میکنند که حفظ بردگی مزدی و سیستم استثمار سرمایه داری در آن داده است. بورژوازی قادر شده است که به قدرت این تحصیلات و تخصص ها در ابعاد "توده ای" تئورسین و ضد آگاهی تولید کند. این ها بخشی از دستگاه تولید ضد آگاهی و کمونیسم بورژوایی هستند. کمونیسم بورژوایی، از نظر فکری، دستگاه تولید خرافه است. دستگاه تحمیق طبقه کارگر است.

عمل آگاه گرانه اگر از این زاویه و در این متن وارد جدال با جنبش ها، سیاست ها و تئوری های بورژوازی نشود قادر نخواهد بود که طبقه کارگر را نسبت به آن ها واکنسینه کند و اتحاد درونی طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی شکل دهد و به کار بیندازد. عمل آگاه گرانه اگر در این متن وارد جدال نشود نقدش به بورژوازی پوپولیستی خواهد بود. از مبارزه و روشنگری علیه فقر و بدبختی بجای مبارزه و روشنگری علیه سرمایه داری و بورژوازی سر در می آورد، جائی که همه پوپولیست ها از احمدی نژاد تا پوپولیست های چپ به آن تعلق دارند.

اگر آگاه گری از نقطه عزیمت مارکسیستی و کمونیستی شروع نکند نمیتواند تفاوت مدرنیسم طبقه کارگر را با مدرنیسم بورژوایی، تفاوت فمینیسم را با سوسیالیسم توضیح دهد، یا ضد مدرنیست و متمایل به مرد سالاری می شود و یا طبقه کارگر را دست بسته تحویل ناسیونالیسم عظمت طلب مدرنیست و ضد اسلامی ایرانی میدهد. این درست تفاوت ما با کمونیسم بورژوایی در نقد نیمپزشان به جریان سبز بود. این تفاوت قطب نمای ما در جدال های سیاسی اجتماعی با جریانات بورژوایی موافق و مخالف سبز در سیاست ایران بود. ما تنها جریان مخالف سبز نبودیم. بخشی از بورژوازی، چه آنهایی که در صف احمدی نژاد ایستادند و چه بخشی از ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کرد، هم یا سبز نرفت یا به عقیده خود صف "مردم" را از صف سبز جدا کرد. ما یک جریان مارکسیست و کمونیست مخالف سبز بودیم که دنیا را از منظر طبقه کارگر نگاه میکند و سبز و موافق و مخالف آن را از این دیدگاه به طبقه کارگر معرفی کردیم. ما صرفاً منقد سبز نبودیم. منقد مخالفین بورژوای سبز هم بودیم.

همین رابطه در برخورد به رفرمیسم هم صادق است. رفرمیسمی که پشتش را به محدود نگری درون طبقه کارگر میدهد نفوذ عملی بسیار قوی ای در ذهنیت طبقه کارگر دارد. نفوذی که اهمیت اتحاد طبقاتی را زیر سایه قرار میدهد. تصویری که طبقه کارگر را به این قناعت میرساند که ما فعلاً قاچ زین را بچسبیم و دستمزدمان را با بالا ببریم انشالله یک روزی هم انقلاب (کدام انقلاب؟) میشود.

آگاه گری کمونیستی اگر نتواند در متنی که به آن اشاره کردیم وارد این بحث شود، یا از موضع گیری علیه رفرم و فعالین آن سر در می آورد، که او را در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد، و یا خود رفرمیست میشود. تنها با آگاه گری و از یک موضع کمونیستی طبقه کارگر میتوان هم خواستار رفرم و در صف اول مبارزه برای آن بود و هم خواستار انقلاب کارگری و مبارزه صف اول آن. تنها از این زاویه میتوان اتحادی را در طبقه کارگر شکل داد که آن هم چنین خاصیتی داشته باشد. هم مبارزه راه رفرم و هم مبارز راه انقلاب کارگری به عنوان یک سیاست یا آگاهی یا موضع واحد.

یک جنبه مهم دیگر در فعالیت آگاه گرانه در افتادن یا مبارزه علیه آگاهی معوج یا ضد آگاهی است. البته این بعد را ممکن است در چارچوب جنبه‌های دیگری که قبلاً اشاره کردیم گنجانند. اما مایلم اینجا روی چند نکته تأکید بگذارم. به این دلیل آن را جداگانه مورد اشاره قرار می‌دهیم.

جریانات زیادی هستند که در درون خود جنبش کارگری آگاهی معوج تولید میکنند. راستش باید گفت آگاهی خود بخودی طبقه کارگر از موقعیت اش کمابیش معوج است و درست به دلیل همین اعوجاج است که تئوری مارکسیستی و تسلط بر آن ضروری میشود.

مثلاً تاندانس یا گرایش به سندیکالیسم پدیده‌ای داده و خود بخودی در جنبش کارگری است که موقعیت اقتصادی کارگران و مشقات ناشی از آن و مبارزه روزمره اقتصادی، بطور خود بخودی، آن را تولید میکند. دوری گزیدن از دخالت در سیاست از موضع منفعت طبقه کارگر، صنفی گری، رشته ای گری و غیره از این جمله اند. بویژه غالباً تناسب قوا سیاسی در جامعه در شرایط غیر انقلابی تنها شکل های صنفی و به اصطلاح محدود را ممکن میکنند. این امکانی است که قطعاً باید از آن استفاده کرد و بدون آن اصولاً کار علنی یا "قانونی" ممکن نیست. اما این چارچوب میتواند به امکان گرائی تبدیل شود. یعنی محدود ماندن به امکان و ایدالیزه کردن امکان و ایدالیزه کردن شکل های پراکنده کارگری.

بورژوازی میتواند بنا به شرایط با انواع شکل های رفرمیستی کارگری که خود را محدود به این نوع امکانات میکنند کنار بیاید. خاصیت آگاه گری کمونیستی، خاصیت فعال و رهبر کمونیستی این است که نه تنها بداند که شکل ها را نباید ایدالیزه کرد بلکه در هر قدم اجازه ندهد که چنین تصویری در ذهن طبقه کارگر نهادینه و جاگیر شود. این درست یکی از آن تفاوت هائی است که مانیفست کمونیست میان کمونیست‌ها با سایر احزاب کارگری قائل میشود. کمونیست‌ها نماینده منفعت امروز و فردای کل طبقه کارگر هستند.

فعالینی که آلوده به این تاندانس های صنفی گری یا سندیکالیستی هستند غالباً تلاش میکنند که در صف طبقه کارگر نوعی از اتحاد را بوجود بیاورند و می‌آورند. اما در همان حال این گرایش ها باعث می‌شوند که محدود نگریشان همزمان در صف طبقه کارگر جدائی یا شکاف را نهادینه شود. ما تأکید کردیم که یک فعال کمونیست دست هر کس که هر درجه از اتحاد را در درون طبقه کارگر بوجود بیاورد می‌فشارد و دست در دست او می‌گذارد. اما همزمان محدودیت‌ها و عدم تکافوی این تلاش‌ها را صمیمانه روشن میکنند. در این تلاش‌ها اگر آگاهی عمیق طبقاتی و کمونیستی حاکم نباشد این تلاش‌ها به نهادینه کردن شکاف ها می‌انجامد.

اینجاست که باید میان درست کردن سندیکا و شکل صنفی با سندیکالیسم و صنفی گرائی تمایز قائل شد. ایجاد سندیکا، صندوق تعاون، اتحادیه های صنفی و غیره قطعاً اقدام مهمی در بوجود آوردن اتحاد در میان طبقه کارگر است که کمونیست‌ها باید در صف اول مبارزه برای آن‌ها باشند. اما اگر این کار به هدفی در خود و نه اقدامی در جهت متحد کردن صفوف تمام کارگران تبدیل شود، آنوقت به سندیکالیسم و صنفی گری و رفرمیسم میرسید.

حاصل سلطه چنین گرایشی را در کشورهای غربی یا شورهای که در آن‌ها فعالیت اتحادیه ای آزاد یا نسبتاً آزاد است را میتوان دید. کارگران را به صنف‌های مختلف به ملیت‌های مختلف و گاه به جنسیت‌های مختلف تقسیم کرده‌اند و این تقسیم را ابدی نگاه داشته‌اند. عده‌ای ماشین‌کار هستند عده‌ای راننده، عده‌ای پرس‌کار، عده‌ای در اتحادیه ترانسپورت، عده‌ای راننده مترو و اتوبوس، عده‌ای بلیت‌فروش، سوزن‌بان و غیره. راننده‌ها اعتصاب میکنند، بلیت‌فروش‌ها سرکارند، تراش‌کارها اعتراض میکنند رانندگان دخیل نیستند و غیره. این سازمانبندی قدرت طبقه کارگر را عملاً بشدت محدود میکند. تفرقه را ابدی کرده است.

فعالیت آگاه‌گرانه کمونیستی نمیتواند این آگاهی معوج را که بطور خود بخودی در طبقه کارگر تولید می‌شود و توسط بورژوازی، از هر رقم آن، دامن زده می‌شود را موضوع کار خود قرار ندهد.

یک جنبه مهم دیگر که اعوجاج در آگاهی را، بخصوص، در صف رهبران و آژیتاتورها پرولتر بوجود می‌آورد و شاید جنبه دیگری از آن صنفی‌گری باید تعریف شود، عدم توجه به اهمیت آموختن مارکسیسم به عنوان علم رهائی طبقه کارگر است. مارکسیسم را مانند هر علم دیگری باید آن آموخت. هیچ کس هیچ علمی، از جمله مارکسیسم، را بطور خود بخودی و از روی غریزه نمی‌آموزد. همانقدر تسلط بر علم پرواز برای ساختن هواپیما ضروری است که تسلط بر مارکسیسم برای رهائی پرولتاریا. همانقدر یک فرد علاقمند به پرواز از روی غریزه میتواند هواپیما بسازد که فرد علاقمند به رهائی پرولتاریا میتواند از روی غریزه سیاست درست در رهائی طبقه کارگر را بیابد. بی توجه به تئوری مارکستی، به توجهی به اهمیت حیاتی آموختن آن گاه تا حد ضدیت با روشنفکران کمونیست عمیق میشود.

کم نیستند جریان‌هایی که تنها به آموختن مارکسیسم عملاً یا رسماً علاقه‌ای ندارند بلکه پرچم ضدیت با روشنفکران کمونیست را بر میدارند. در دوره انقلاب ۵۷ به آن‌ها نام کارگر کارگری داده شده بود. و البته تئورسین‌هایشان همه خود روشن‌فکر بودند! این تاندانس با سیاست و سنت‌های غیر کارگری و ضد کارگری ای که بر ذهن اکثریت بخش روشن‌فکر جامعه حاکم است خود را موجه میکند و از آن تغذیه می‌نماید. همانطور که اختناق صنفی‌گری را تقویت میکند. به هر صورت این اعوجاج طبقه کارگر و رهبران آن را از تسلط بر علم رهائی خود محروم نگاه میدارد.

به هر صورت فعالیت آگاه‌گرانه کمونیستی باید نسبت به این گرایش حساس باشند و طبقه کارگر را نسبت به آن واکنش‌ناگه دارند.

۲ - متحد کردن

کارکرد پایه‌ای دوم فعالیت کمونیستی متحد کردن صفوف طبقه کارگر است. در این مورد هم باز سوال پایه ای این است که متحد کردن برای چه؟ طبقه کارگر را برای چه و به چه عنوان باید متحد کرد؟

اشاره کردیم که می‌شود کارگران را برای انجام انقلاب ملی متحد کرد. یا کارگر را حول هویت ملی، مذهبی، برای احقاق حق ایرانیان، کردها و غیره متشکل کرد. ناسیونالیسم و ناسیونالیست‌ها در این مورد کم تلاش نمیکنند. یا میتوان کارگر را برای دمکراسی و سرنگونی متحد کرد. کل کمونیسم بورژوائی، پوپولیست‌ها و جریان‌های خلق گرا این کار را میکنند. یا میتوان کارگر را تنها برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کارش متحد کرد. این کاری است که سندیکالیست‌ها میکنند.

فعالیت کمونیستی، بنا به تعریف و در پایه‌ای تری سطح، کارگر را به عنوان کارگر در کل ابعاد آن و علیه بورژوازی در کل اشکال آن متحد میکند و به میدان میکشد. یعنی به عنوان موجودیت ضد بورژوا، طبقه‌ای که علیه بورژوازی ایستاده است. طبقه‌ای که میخواهد قدرت سیاسی را از دست بورژوازی خارج کند و کل نظام سرمایه داری را براندازد.

اگر این قطب نما را در فعالیت کمونیستی نداشته باشیم در عمل به دنباله روی از سیر خودبخودی و جنبش‌های بورژوائی در می‌غلطیم. در دنیای ما احزاب ناسیونالیستی، مذهبی و یا احزاب سندیکالیستی مانند سوسیال دمکرات‌ها و یا حزب کارگر انگلیس ارتباط و نفوذ کمی در طبقه کارگر ندارند. هر کدام تلاش میکنند که طبقه کارگر را مطابق نیازهای جنبش خود متحد کنند. میتوان کارگر را بعنوان نیروی سرنگونی رژیم متحد کرد. مگر خمینی و جریان اسلامی کم کارگر را در این چارچوب به میدان کشیدند؟ این به میدان کشیدن و یا اتحاد در متن جدال میان جریان‌های بورژوازی بود و نه در متن تقابل طبقه کارگر با کل بورژوازی. انقلابی گری خرده بورژوائی و پوپولیسم هم همینطور است، کمونیسم بورژوائی هم همینطور است.

همه این‌ها اساساً کارگر را خارج از موجودیت اجتماعی - طبقاتی اش، به عنوان یک صنف، یک نیروی لازم برای قدرت جنبش خودشان متحد میکنند.

میخواهم تأکید کنم که در هر لحظه و هر مقطع و هر تاکتیک در فعالیت کمونیستی باید این قطب نما را داشته باشیم که در آن لحظه یا مقطع و یا در نتیجه آن تاکتیک طبقه کارگر در این متن و با این هدف متحد تر میشود. در نتیجه وقتی میگوییم کارکرد پایه‌ای فعالیت کمونیستی متحد کردن است، باید برای مان روشن باشد که منظور متحد کردن بعنوان طبقه در مقابل طبقه دیگر است. این تلاش برای اتحاد میتوان در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره معنی کرد.

اشتباه مهلکی است که فکر کنیم که تنها کمونیست‌ها و احزاب کارگری به طبقه کارگر کار دارند، روی آن کار میکنند و در آن سازمان‌های خود را بوجود می‌آورند. تمام جریان‌های بورژوائی از لیبرال تا ناسیونالیست و فاشیست از اسلامی تا مسیحی و یهودی و هندو و از سندیکالیست تا هر جانور سیاسی بورژوائی دیگر به طبقه کارگر روی می‌آورد. وقتی که میان جریان‌های سیاسی جدال حاد می‌شود (چه در خیابان و چه در مقابل صندوق‌های رای)

بورژوازی به نیروی کثرت طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه نیاز دارد. هیچ جنگی را تنها بورژواها نه میکنند و نه به سرانجام میرسانند.

به هر صورت، اگر متحد کردن به معنی اتحاد به عنوان طبقه است، آنوقت این تلاش نمیتواند خارج از پروسه کار و زندگی طبقه کارگر انجام شود. کمونیست‌ها قطعاً در موقعیت مناسب نیاز دارند که طبقه کارگر را به خیابان و به باریکادهای قیام یا جنگ مسلحانه بکشند. اما به درجه‌ای در این کار موفق می‌شوند که طبقه کارگر را به عنوان طبقه متشکل کرده باشند و به میدان آورده باشند.

این قطب نما در ایجاد سازمان‌های مختلف کارگری که برای گسترش اتحاد طبقه کارگر ایجاد می‌شوند بسیار حیاتی است. کمونیست‌ها باید پیش قدم ایجاد هر نوع تشکیلی که اتحاد درونی طبقه کارگر را افزایش میدهد باشند. از هیات نمایندگی تا مجمع عمومی، از سندیکا تا اتحادیه و از صندوق تعاون تا صندوق اعتصاب و تیم فوتبال و غیره و غیره. اما بر همه این تلاش‌ها باید آن افق کلی یعنی متحد کردن طبقه کارگر علیه بورژوازی و برای سرنگونی نظام سرمایه داری حاکم باشد. اشاره کردیم که همه این تشکلهای سنگر هستند. سندیکا، اتحادیه، و غیره سنگر هائی هستند برای دفاع مقاومت در مقابل بورژوازی. اما کسی که این‌ها را ایدئولیزه میکند و آن‌ها را از متن تلاش برای اتحاد طبقاتی کارگر جدا میکند سندیکالیست است نه کمونیست. سندیکالیسمی که از درون آن دولت تونی بلر انگلیس و سوسیال دمکرات سوئد بیرون می‌آیند که دست راستی تر از احزاب محافظه کار هستند.

سازمان طبقه کارگر سازمان فقرا نیست. لابد فعالیت کمونیستی تلاش میکند که فقرا و تهیدستان و محرومین را دور خود جمع کند ولی سازمان آدم‌های فقیر نیست. کارگر غالباً وضع زندگی اش بهتر از فقرای جامعه و بسیاری از دهقان است. انقلابی گری و اتحاد طبقاتی کارگر از فقر کارگر ناشی نمیشود. از جایگاه او در تولید و رابطه اش با سرمایه دار می‌آید. این اشتباهی است که بسیاری از پوپولیست‌ها و خیر اندیشان میکنند. جنبش فقرا را میخواهند راه بیاندازند. که در نهایت در متن جنبش‌های بورژوائی قرار میگیرند. جنبش متحد کردن کارگر اساساً متحد کردن پرولتاریای صنعتی است برای انجام انقلاب پرولتری است.

مفاهیمی مانند متحد کردن بعنوان طبقه کارگر و متحد کردن بعنوان نیروی پیگیر یک جنبش دیگر را باید تماماً از هم متمایز کرد. باید روشن بود که طبقه کارگر میخواهند رژیم سرمایه داری نماند و میدانند که اولین قدم در این راه سرنگون کردن انقلابی جمهوری اسلامی است. اما کارگر وقتی میتواند آن نقش را بازی کند که بعنوان کارگر و با هدف انقلاب پرولتری در این جدال درگیر شود و تمایز خود را با کل جریانات و سنت‌های بورژوائی را بشناسد.

گفتم طبقه کارگر یک پدیده تحلیلی نیست یک واقعیت عینی است. یک مقوله ایدئولوژیک نیست در نتیجه اتحاد کارگری، تلاش متحد گرانه در فعالیت کمونیستی باید موضوع اتحادش خود طبقه کارگر باشد. لذا فعالیت کمونیستی و سازمان کمونیستی نمیتواند مرکز تلاش اش برای اتحاد طبقه کارگر کانون‌های فعالیت پرولتاریای

صنعتی نباشید. نمیتوان هیچ بخشی از جامعه را جایگزین طبقه کارگر کرد. نمیشود حزب کمونیست طبقه کارگر ایران در فنلاند باشد. بحث من نقطه شروع یک فعالیت کمونیستی نیست. محل تمرکز فعالیت آن در پروسه رشد آن است. سازمان کمونیستی باید سازمان کارگران باشد.

طبقه کارگر ایران جای معینی کار میکند و جای معینی نیروی کارش را تجدید میکند و جایی که کار میکند کارخانه است و جایی که نیروی کارش را تجدید میکند به آن میگویند محله. و این دو کانون های پایه ای متحد کردن طبقه کارگر هستند. اتحاد پرولتری این نوع اتحاد است، بلشویک ها اینطور بودند. احزاب کارگری اینگونه بودند.

با مصادر شدن کمونیسم توسط جنبش های بورژوائی به تدریج کشف شده است که اصولاً فعالیت کمونیستی و حزب کمونیستی احتیاجی به کارگر ندارد. طبیعی هم هست که به اینجا میرسید. این ماهیت جنبش های بورژوائی است که به اینجا برسند. در دهه شصت میلادی اصولاً تئوری چپ نو این بود که دانشجو و جوان نیروی محرکه جامعه است و نه کارگر. به این دلیل که به اندازه دانشجو انقلابی نیستند و یا اصولاً دیگر در جامعه اکثریت ندارند. کتاب "ده روزی که جهان را لرزاند" تصویر زنده ای از نوع اتحادی که بلشویک ها در طبقه کارگر روسیه بوجود آورده بودند را بدست میدهد. جان رید در این کتاب صحنه ای را تصویر میکند که جالب است. در ایستگاه قطار یک منشویک دارد با کارگر بحث میکند. منشویک میگوید آخر سوسیالیزم شرط دارد و شروع میکند تئوری های عجیب غریب گفتن که اثبات کند بلشویک ها اشتباه میکنند. کارگر بلشویک جواب میدهد که البته شما خیلی باسواد هستید من که نمیتوانم جواب شما را بدهم منتها من به این نتیجه رسیده ام که جامعه دو طبقه است: بورژوا و پرولتر و بلشویکها طرفدار پرولترها هستند. طرف باز توضیح میدهد و از اقتصاد و تکامل تاریخ و گفتن اینکه سوسیالیسم پیش شرط میخواهد و حدود ده دقیقه حرف میزند. کارگر بلشویک دوباره میگوید واقعا شما خیلی آدم باسوادی هستید ولی جامعه فقط دو طبقه است، بورژوا و طبقه کارگر. آدم یا مدافع این است یا مدافع آن. و آنقدر این استدلال را تکرار میکند که طرف شروع به فحاشی به کارگر بلشویک میکند و او را متهم به عقب مانده بودن میکند. منظور این است که آن کارگری است که به هویت و به ماهیت طبقاتی خود در مقابل بورژوا آگاه شده است.

یا کارگری که در کردستان میگوید که حزب دمکرات حزب بورژوائی است، میخواهد قوم پرست باشد یا نباشد، میخواهد فدرالیست باشد یا نباشد، میخواهد خوب جنگ کند یا نکند. حزب بورژوازی است، حزب صاحب کارم است. اگر در کوره کار میکنم این حزب صاحب کوره است و اگر در کارخانه کار میکنم این حزب صاحب کارخانه است. این دولت هم با همه اختلافاتش با حزب دمکرات حافظ منافع سرمای دار است و نماینده حزب دمکرات در دفاع از کارفرما، دولت هم نباشد حزب دمکرات یا ناسیونالیست های دیگر این دفاع را بر عهده میگیرند. رسیدن به این هدف باید فعالیت آگاه گرانه و متحد کننده ما را تشکیل دهد.

متحد کردن طبقه کارگر به عنوان طبقه کارگر در مقابل بورژوازی. در صحنه سیاسی، در صحنه اقتصادی، در صحنه فرهنگی، در صحنه جنبشی و در هر عرصه‌ای که قابل تصور باشد. این کلید متحد کردن و آگاهی طبقه کار است.

گفتیم به محض اینکه ده در صد از طبقه کارگر در ایران متحد باشد و این آگاهی را داشته باشد، دیگر انقلاب کارگری پدیده امروز و فردا است. این اتحاد معجزه می‌آفریند. در چنین شرایطی انقلاب پرولتری و تدارک قیام دستور روز است. چون بورژوازی دیگر نمیتواند در برابر این مقاومت کند.

۳- رهبری

گفتیم که فعالیت کمونیستی در پایه‌ای ترین سطح وحدت فعالیت آگاه‌گرا، متحد کننده و رهبری کننده است. و گفتیم که این وجوه از فعالیت کمونیستی تنها جنبه تکنیکی ندارد. هویتی هستند که از هیچ کتاب، استدلال یا علم مدیریتی نمیتوان آن‌ها را استنتاج کرد.

در مورد وجوه آگاه‌گرا و متحد کننده فعالیت کمونیستی صحبت کردیم. اینجا میرسیم به جنبه رهبری کننده. در توضیح این جنبه از فعالیت کمونیستی هم دوباره باید همان رشته استدلال طبقاتی‌ای که در جنبه‌های دیگر دنبال کردیم را تعقیب کرد.

گفتیم یک مشخصه فعالیت کمونیستی، که بعداً بیشتر در مورد آن حرف میزنیم، این است که فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت فکری یا فرهنگی یا ترویجی نیست. یک جدال عظیم سیاسی است. در جنگ رهبری محور میشود. بدون داشتن مفهوم رهبری و بدون تعریف دقیق این مفهوم در متن یک جنگ نمیتوان حرفی از پیروزی در آن جنگ زد. در نتیجه از این حکم که در فعالیت کمونیستی ما درگیر یک جنگ عظیم ننتها با لشکریان مسلح سرمایه داری، با پلیس و زندان، بلکه بعلاوه با لشکر عظیم تر فرهنگی و فکری بورژوازی روبرو هستیم، به نیاز به تعریف مشخصات پایه‌ای رهبری کمونیستی در این جنگ میرسیم.

اینجا هم باید سوآلی که در مورد جنبه‌های دیگر از خود کردیم را دوباره مطرح کنیم. رهبری در چه جنگی و در چه چیزی؟ با چه هدفی؟

در پاسخ به این سؤال میتوان لیست طولانی‌ای را ردیف کرد که اینجا من به بعضی از آن‌ها میپردازم. رهبری در تعمیق آگاهی طبقاتی: تعمیق آگاهی طبقاتی یک جنگ است و مثل هر جنگی مجموعه‌ایست بشمار از نبرد های کوچک و بزرگ. فعالیت کمونیستی نمیتواند در این هدف خود موفق شود مگر اینکه در هر و همه این نبردها شرکت کند، قدم به قدم آگاهی طبقاتی طبقه کارگر را تعمیق دهد، از هر تجربه‌ای برای تعمیق این آگاهی استفاده نماید. هیچ چیز جای تجربه را در زندگی و مبارزه طبقه کارگر نمی‌گیرد. این نبرد باید بر متن همه مسائل و تحریک‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره انجام شود، درست آن داده‌هایی که کارگر را آلوده میکند مخاطب قرار دهد و این نبردها را به پیروزی برساند. فلامن مبارزه مشخص بر سر مطالبه مشخص ممکن

است حتی شکست بخورد اما درس های آن قدمی مهم در بالابردن آگاهی طبقه کارگر بشود. رهبر کمونیستی از جمله باید بتواند حتی شکست را به تعمیق آگاهی طبقاتی کارگران تبدیل کند. همانگونه که مارکس در مورد شکست عظیمی مانند کمون پاریس این کار را میکند.

رهبری در گسترش اتحاد طبقاتی: داده های بورژوائی مانند چشم بندی هستند که بینائی طبقاتی کارگر نسبت به منفعت مشترک طبقه کارگر در مقابل بورژوازی کم سو میکنند. یک حکم پایه ای مانیفست اعلام جنگ علیه این فرهنگ، تفکر و داده بورژوائی است. جمله آخر مانیفست کارگران جهان متحد شوید است. اثبات اینکه نتنها کارگران رشته های مختلف در ایران در مقابل بورژوازی درگیر یک جنگ واحد هستند و باید صف واحدی را داشته باشند بلکه کارگر کرد، فارس، ترک، افغانی، عرب، آمریکائی، اسرائیلی و غیره و غیره، کارگران جهان در مقابل سرمایه داری در تمام دنیا درگیر یک جنگ واحد هستند. به نیروی یکدیگر نیاز دارند و باید دست در دست هم در مقابل بورژوازی به ایستند، همه و همه نیازمند یک فعالیت متمرکز، با رهبری کاردان حاضر در همه صحنه های این جنگ است.

رهبری در گام برداشتن به سوی قدرت سیاسی: فعالیت کمونیستی در ماهیت و محتوا یک فعالیت سیاست است. فعالیت برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریای انقلابی. بحث حزب و قدرت سیاسی زیر مجموعه این هدف است. به این معنی که پرولتاریای انقلابی قدرت را توسط حزب خود به تصرف در می آورد. در مورد اینکه این اقدام در چه شرایطی، توسط چه حزبی و در چه ابعادی انجام می شود را جای دیگری نسبتاً به تفصیل توضیح داده ایم که اینجا مورد بحث نیست. اینجا مضمون پایه ای این فعل و انفعال مورد بحث ماست. بعداً به جایگاه مکانیسم هائی مانند گار آزادی در این قدم برداشتن به سوی قدرت سیاسی را توضیح خواهیم داد.

اینجا می خواهیم تأکید کنیم که فعالیت کمونیستی فعالیتی در عرصه مبارزه سیاسی است. فعالیت کمونیستی فقط فعالیت راجع به مسائل یک کارخانه نیست. گفتیم انقلاب کارگری قبل از هر چیز ابزارش تحزب سیاسی است. در این چارچوب به بسیاری از محور ها می شود اشاره کرد. اما مضمون همه آنها قرار دادن طبقه کارگر در موقعیت مناسب تر برای انجام انقلاب پرولتری است. این قطب نما را نداشته باشید به صنفی گری، نیکوکاری اجتماعی و غیره میرسید که خوب یا بد به هر حال جامعه سرمایه داری را سر جای خود نگاه میدارد. در این متن است که میتوان به مبارزه در عرصه های مختلف جهت و جایگاه درست آنها را داد.

رهبری در بهبود شرایط زیست و کار: کارگر هرچه وضع زندگی اش بهتر باشد امکان مبارزه اش برای سوسیالیسم بیشتر میشود. بعکس تصور طرفداران فقرا و سوسیالیزم فقر که فکر میکنند آدم هرچه فقیرتر و بدبختتر باشد مبارزه اش سوسیالیستی تر میشود، کارگر هرچه مرفه تر باشد سطح توقع اش بالاتر میرود.

کارگری که به جای پانزده ساعت در روز هشت ساعت کار میکند، وقتی که به خانه می آید بجای اینکه عرق از هفت جای بدنش جاری باشد و حتی فرصت رسیدن به خانواده اش را نداشته باشد، میتواند زندگی خانوادگی اش

را از جهنی که در آن گرفتار آمده نجات دهد، میتواند به بچه اش برسد، میتواند کتاب بخواند، میتواند جمع بشود با رفقایش جلسه بگیرد، میتواند مبارزه اش را سازمان بدهد و غیره.

این پدیده ای است که خرده بورژوا آنرا نمی فهمد. فکر میکند آدم هرچه فقیرتر باشد انقلابی تر میشود. آدم فقیر مستاصل میشود، آدم مستاصل به هر چیزی دست می اندازد. ناچار است این کار را بکند. عملاً و در دنیای واقعی انتخابی ندارد. به سادگی میتواند جذب ارتجاعی ترین ایده ها شود. به سادگی امکان گرامی شود و به کم رضایت میدهد.

نمیدانم چند مصاحبه با کارگرانی را دیده یا خوانده اید که سراغ کسی مانند احمدی نژاد و سیاست اش تعلق ندارند رفته اند که چرا به او رأی داده ای؟ من با یک نفر حرف میزدم پرسیدم چرا بعضی از کارگران به احمدی نژاد رأی داده اند؟ گفت "آخر من باید اول شکم بچه هایم را سیر کنم تا بعد بتوانم مبارزه کنم. من طرفدار سبز نیستم، اما این بابا بالاخره پول یارانه را به من میدهد و فعلاً از خانه ام را بیرون نمیکنند." این استیصال کامل ناشی از فقر است. این رأی یا این حمایت ضمنی از احمدی نژاد در مقابل سبز از سر این نیست که از احمدی نژاد خوشش میآید یا سبز را درست میشناسد. از سر این است که نمیخواهد با چهار یا پنج تا بچه از خانه اش بیرونش کنند. میگوید طلبکارها آمده اند در خانه اش را گرفته اند.

در نتیجه رهبری در بهبود شرایط کار، رهبری در مبارزه علیه استیصال که به بخش اعظم طبقه کارگر تحمیل کرده اند تنها یک مبارزه انسانی و طبیعی است، بلکه مستقیماً به مبارزه برای سوسیالیسم وصل است. به شرطی که قطب نمائی که به آن اشاره کردیم را داشته باشد. بدون آن قطب نما سر از حمایت عملی یا ضمنی از یک جناح از بورژوازی در می آورد.

رهبری در دادن قدرت دفاع از خود: گفتیم فعالیت کمونیستی تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست. یک فعالیت اجتماعی است که موضوع کار آن آدم های مشخص و معین در جامعه است. اگر چنین است آنوقت شاخص پیشرفت و موفقیت آن، مثل هر فعالیت اجتماعی دیگری، باید یک شاخص اثرکتیو اجتماعی باشد.

این شاخص ساده است. فعالیت کمونیستی، در هر سطحی، باید در نهایت به این واقعیت ترجمه شود که طبقه کارگر را در دفاع از خود قدرتمند تر کرده است. کارگری که به فعالیت کمونیستی و یا سیاست کمونیستی جذب می شود و یا موضوع کار فعالیت کمونیستی است، باید از کارگری که در این شرایط قرار نگرفته است در دفاع از خود، در هر عرصه ای، قوی تر و قدرتمند تر باشد. همانطور که وقتی کارگری که به اتحادیه یا سندیکا میبوندند از کارگر بدون سازمان قوی تر است.

در نتیجه شاخص اثرکتیو و عینی موفقیت فعالیت کمونیستی این است که به طبقه کارگر در دنیای واقعی امکان مقاومت و تعرض بیشتری در مقابل بورژوازی بدهد. خواه در سطح اقتصادی، خواه سیاسی، خواه فرهنگی و خواه هر عرصه دیگری.

اگر ما نتوانیم با اشاره به این شاخص ها نشان دهیم که موفق بوده ایم، هر کار خارق العاده و قهرمانانه ای هم که کرده باشیم موفق نبوده ایم و لابد فعالیت ما ایراد دارد.

حتی اگر اکثریت کارگران را با خود داشته باشید اما نتوانید به این اکثریت قدرت دفاع از خود را بدهید به فعالیت کمونیستی مشغول نیستید. آن رهبری ای که فعالیت کمونیستی ایجاب میکند را نمیکنید. کار دیگری را انجام میدید. من قضاوت در مورد خوبی یا بدی آن کار نمیکنم. لابد کار خیر میکنید. اما در نهایت در جدال میان طبقه کارگر و سرمایه داری آب در هاون میکوبید.

بحث این است که فعالیت و شکل کمونیستی یک نوع فعالیت و شکل کارگری است و مانند سایر تشکل های کارگری موفقیت یا عدم موفقیت خود را باید با متر ابرکتیو تغییر در دنیای بیرون به نفع دادن قدرت به طبقه کارگر بسنجد نه با گفته ها و کرده های علی العموم.

رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا بعنوان یک طبقه و یک طبقه جهانی در تمام وجوه آن: بورژوازی با اتکا به ناسیونالیسم تلاش میکند تا طبقه کارگر یک کشور را در مقابل طبقه کارگر کشورهای دیگر قرار دهد. با بحث "ورود بی رویه کالاهای خارجی" و خواست محدودیت یا ممنوعیت آن آشنا هستید. با این ایده که کارگران افغانی کار کارگران ایرانی را میدزدند یا کارگران ایرانی کار کارگران سوئدی و یا کارگران ترک کار کارگران آلمانی، کارگران زن کار کارگران مرد را میگیرند و غیره حتماً آشنا هستید و درجه نفوذ چنین خرافات بورژوائی را طبقه کارگر میدانید؟

برایتان مثالی زدم و گفتم در انگلیس ب ام و که صاحب کارخانه اتومبیل سازی روور هم بود میخواست این کارخانه را به این دلیل که به اندازه کافی سود نمی دهد ببندد. نماینده جناح چپ و به اصطلاح رادیکال اتحادیه های انگلیس فراخوان داد که مردم انگلیس خرید ماشین ب ام و را تحریم کنند تا کارگران آلمانی ب ام و بیکار شوند تا "آلمانی ها" بفهمند که بیکاری چه دردی دارد!

از دید این رهبر سندیکالیست آلمانی، آلمانی است چه کارگر و چه سرمایه دار و انگلیسی هم انگلیسی است چه کارگر و چه سرمایه دار. این رهبر سندیکالیست در واقع نماینده بورژوائی است که قدرت رقابت با مثلاً ب ام و را ندارد. دارد بر عرق ملی برای دفاع از کارگر سرمایه میگذارد و از این کانال کارگر انگلیسی را به سربازان بورژوای در حال ورشکستگی انگلیس تبدیل میکند. بجای خواست بیمه بیکاری مکفی، بجای خواست بالابردن دستمزد کارگران ارزان در سایر نقاط دنیا خواست بیکار کردن کارگران آلمانی را پیش میگذارد. به این میگویند ناسیونالیسم.

رهبری کمونیستی، همانطور که مانیفست اعلام میکند، رهبری تلاش برای اتحاد جهانی طبقه کارگر است. رهبری تلاش برای اثبات هم سرنوشتی کارگر از زن و مرد، کرد و فارس و ترک و بلوچ و افغانی تا سوئدی و آلمانی و انگلیسی است. رهبر تلاش علیه خرافات بورژوائی در هم کیسه کردن کارگر و سرمایه دار یک ملت است.

رهبری در همه عرصه ها و مسائل متنوع زندگی و مبارزه طبقه کارگر: گفتیم مبارزه و فعالیت کمونیستی تنها بحث در مورد مسائل تئوریک یا سیاسی نیست و بخصوص تنها علام موضع در مورد مسائل متنوع نیست. این اعلام موضع ها البته لازم اند اما مطلقاً کافی نیستند. مبارزه کمونیستی باید درگیر مسائل مختلفی باشد که چه در ابعاد ذهنی و چه عملی طبقه کارگر و جامعه، در ابعاد عمومی تر، با آن‌ها روبرو است. و بویژه فعالیت کمونیستی باید معطوف به ایجاد اتحاد در صف طبقه کارگر روی زمین واقعی جامعه و ایجاد قدرت در صف طبقه کارگر باشد. این اهداف نیازمند آن است که فعالیت کمونیستی رهبری همه وجوه مبارزه و همه مسائلی که طبقه کارگر با آن‌ها روبرو است را وظیفه خود بداند. چه در ابعاد سیاسی، چه در ابعاد اقتصادی، چه در ابعاد ایدئولوژیک، چه در بعد فرهنگی و غیره. فعالیت کمونیستی نیازمند آن رهبری است که تحت فشار نیازهای مرحله ای جنبش، افق و دورنمای سیاسی کار و وظایف خودش را محدود نکند.

واقعیت این است که فرد وقتی رهبر عملی است، مسائلی که روزمره روی میزش قرار میگیرد میتواند خیلی از تصاویر اساسی تر را از جلو چشمش دور کند. خاصیت فعالیت و رهبری کمونیستی این است که نگذارد این اتفاق بیفتد. سدی در مقابل این تاندانس خودبخودی بوجود آورد. تضمین کند که هر لحظه فعالیت کمونیستی همه این وجوه را تأمین میکند.

رهبری ای کمونیستی ناچار است که با هر گرایش و جریانی به بهانه ویژگی های این یا آن مرحله جنبش عملی به تعویق انداختن و یا دست شستن از این اصول را تبلیغ و موعظه میکند، قاطعانه مقابله کند. سازشکار نباشد. رهبری ای که در درجه اول یک رهبر سیاسی است نه رهبر تئوریک. ما نقش تئوری را در فعالیت کمونیستی گفتیم، منتها شناخت تئوریک از مسائل مبارزه طبقاتی نسبی است. مبارزه تا خاتمه مطالعات من منتظر نمی ماند. رهبر کمونیستی، مانند هر رهبر دیگری مجبور است که در هر جدال بر اساس دانسته هایش عمل کند. اگر نیاز دارد متخصص دعوت کند و مشورت کند اما در هر حال ناچار است در حالی که جنگ در جریان است، مثل هر رهبر و فرمانده دیگری، تصمیم بگیرد.

اشاره کردم که ما باید از موضع کارگری که درگیر این جنگ است به مسائل نگاه کنیم. وسط اعتصاب نمیشود گفت نمیدانم چه باید کرد باید اول آنتی دورینگ را بخوانم یا چند سالی احتیاج به فکر یا استراحت دارم. ما ناچاریم مارکسیسم را در متن خود جنگ بیاموزیم. این امتیاز افسران و تئوریسین های بورژوائی را نداریم که اول در دانشگاه به آن‌ها درس میدهند بعد آن‌ها را به جنگ میفرستند. امیدوارم روزی ما هم این امکان را داشته باشیم. اما تا آن روز مجبوریم مارکسیسم و تئوری را در حال جنگ بیاموزیم. این دیوار البته دو طرف دارد. می شود از یک طرف دیوار افتاد و گفت اصلاً فعلاً وقت تئوری ندارم و کور وارد یک جنگ شد و یا گفت تا تئوری را تمام نکنم وارد جنگ نمیشوم. این بالانسی است که رهبری کمونیستی باید بتواند در شرایطی که قرار گرفته است نگاه دارد.

در همین رابطه است که به این نتیجه میرسیم که رهبری کمونیستی یک رهبری میانجی گرانه نیست، جانب دار است. مصلحت گرا نیست، روشن حرف میزند و روشن تصمیم میگیرد. رهبری آینده نگر است و به استقبال مسائل آتی میرود.

رهبری در تعریف پیروزی طبقه کارگر در هر نبرد: جنگ مجموعه‌ای از نبردها است. جنگ طبقاتی پرولتاریا هم مجموعه‌ای از نبردهای مختلف است که در جبهه‌های مختلف و در زمان‌های مختلف که غالباً مستقل از اراده ما شکل میگیرد است.

رهبری کمونیستی لازم است که در هر یک از این نبردها پیروزی قابل تحقق طبقه کارگر با اتکا به نیروئی که در آن نبرد دارد را خیلی ابژکتیو تعریف کند. مثلاً در بحث سرنگونی جمهوری اسلامی. باید تعریف کند که در هر مقطع با توجه به نیروهای در صحنه از نظر طبقه کارگر سرنگونی چه معنی ای دارد. اگر انقلابی دمکراتیک در جریان است پیروزی طبقه کارگر در این انقلاب دمکراتیک یعنی چه؟

تعریف پیروزی به معنی اعلام موضع در مورد آرزوهایمان نیست. باید پیروزی را با توجه به زور و نیروئی که دارید تعریف کنید. درست مانند فرمانده ای که نیروی دشمن و نیروی خود را میبیند و در هر نبرد پیروزی را تعریف میکند. از جمع این نبردها در یک جنگ میشود پیروز بیرون آمد. نمیشود شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را شعار اعتصاب بر سر فلان خواست کرد و بعد هم اعلام کرد که شکست خوردیم. باید هر جا و در هر نبردی، از یک اعتصاب تا یک انقلاب پیروزی را بر اساس نیروئی که میتواند آن را متحقق کند تعریف کرد. موانع عملی و ذهنی تحقق این پیروزی را نشان داد و بخصوص راه عملی و نه خیالی و آرزوها، را پیش پا گذاشت و تلاش کرد که عملی شود.

جدال علیه سبز است، جدال علیه سیاه است، جدال برای دستمزد است، جدال برای اضافه کار است، جدال در متن مسئله ملی است، و جدال برای هر چیز دیگری که هست، در این جدالها پیروزی پرولتاریا، در مقابل پیروزی جنبش‌های بورژوائی باید تعریف کرد و مانند رهبر و فرمانده هر نبردی دست به کار متحقق کردن آن پیروزی شد. این ما را میرساند به نکته بعدی.

رهبری در به پیروزی رساندن هر مبارزه: رهبری تنها شعار دادن نیست. تنها نوشتن نیست. رهبری عملی یک جنگ یا نبرد است. فعالیت کمونیستی رهبری اش هدایت کننده یک جنگ برای به پیروزی رساندن آن است. شما نمیتوانید بروید در صحنه جنگ و بگویید من مواضع درست را گفتم. باید پیروزی را سازمان داد. مانند یک فرمانده نظامی که میدانند باید این یا آن موضع، این یا آن ارتفاع و این یا آن نقطه کلیدی را گرفت و نبرد برای تصرف این مواضع را سازمان میدهد و رهبری میکند، رهبری کمونیستی باید در همه عرصه‌هایی که درگیر است فرمانده به پیروزی رساندن قدم به قدم آن نبرد باشد.

اشاره کردم که یکی از شکاف های یا ترک های موجود در صف کمونیستی خصلت فردی، ذهنی روشنفکران است. این خصلت در میدان جنگ میتواند رهبری کمونیستی را از یک امر عملی-فکری بی یک امر تماماً ذهنی تبدیل کند. در این صورت رهبری تبدیل می شود به اعلام موضع. اگر به پرسید که در فلان جدالی که طبقه کارگر یا جامعه با آن روبرو بود چه کردید پاسخ اش این است که "گفتم!!!". ما در حزب حکمتیست مجبور شدیم قراری تصویب کنیم که "گفتم" گزارش نیست. کردم، نکردم، میشود، نمیشود و غیره گزارش است. و بلاخره رهبر حرفه ای است: گفتیم یک پای ثابت فعالیت کمونیستی وجود شبکه انقلابیون حرفه ای است. و گفتیم که حرفه ای بدین معنی نیست که از حزب حقوق میگیرند. به این معنی است که متخصص حرفه شان هستند. و اگر حقوقی از حزب میگیرند به دلیل این تخصص شان است. و در این رابطه هیچ چیز جای رهبری که فن رهبری بلد است را نمیگیرد. خاصیت هر رهبر عملی کارگری همین است. با تجربه این را می آموزند. اما باید این تجربه را عملی کنند و گسترش بدهند و مهمتر اینکه یاد بدهند.

فصل ۱۱ - فعالیت کمونیستی: روشنگری یا مبارزه؟

جلسات قبل گفتیم فعالیت پایه ای کمونیستی عبارت است از آگاه کردن، متحد کردن و رهبری پرولتاریا در انجام انقلاب پرولتاری، و نه انقلاب طبقات دیگر. در مورد جنبه هائی از این فعالیت صحبت کردیم. اینجا و آنجا اشاره کردیم که این فعالیت تنها یک فعالیت روشنگرانه نیست، بلکه اساساً یک مبارزه است. جلسه امروز در مورد دو موضوع صحبت خواهیم کرد. یکی روی این سؤال که آیا فعالیت کمونیستی روشنگری است یا مبارزه متمرکز می شویم و دوم از این بحث خود را به این سؤال میرسانیم که چه سازمانی برای این مبارزه لازم است؟

در پاسخ به این سؤال که آیا فعالیت کمونیستی روشنگری است یا مبارزه؟ جواب این است که این فعالیت قطعاً روشنگرانه هست. اما دسته بندی آن بعنوان روشنگری میتواند ما را به نتیجه گیری نادرست برساند. سر از آکادمیسم در بیاوریم. روشنگری قطعاً یک وجه فعالیت کمونیستی است. اما این روشنگری در چارچوب، به عنوان یک جز و در خدمت یک جدال سیاسی معین باید فهمیده شود. اجازه بدهید در این مورد کمی مکث کنیم. دوباره تأکید میکنم که این بحث هم قاعدتاً مفصل تر در جزوه فعالیت کمونیستی خواهد بود اینجا من صرفاً مقدمه ای به آن بحث را ارائه میدهم.

بخش وسیعی از کسانی که خود را چپ یا مارکسیست میخوانند غالباً فعالیت کمونیستی، به هر معنی که آن را میفهمد، را در روشنگری خلاصه میکنند. در بهترین حالت علیه خرافه مبارزه میکنند، نصیحت میکنند، حرف های حکیمانه میزنند و غیره و در اغلب موارد حتی این جنگ را هم نمیکنند تنها به اعلام موضع و صدور فتوا های سیاسی و تئوریک بسنده میکنند. روشنگری را به اعلام موضع خلاصه کرده اند. البته از ابزارهای این روشنگری مثل نشریه، کتاب، تلویزیون، رادیو، و امروز سایت و اینترنت هم استفاده میکنند. روشن است آن بخشی از این

فعالیت که با بورژوازی جنگ فکری میکند، کار مفیدی را انجام میدهد. جنگ فکری با بورژوازی بخش مهمی از فعالیت کمونیستی است. اما این کار هنوز با تغییر دنیای بیرون، که مضمون و هدف فعالیت کمونیستی است، بسیار فاصله دارد.

ما میتوانیم سال‌ها و سال‌ها روشنگری کنیم و تأثیر قابل اعتنائی در دنیای بیرون خود نگذاریم. همه چیز در دنیای ما به جدال طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی گره می‌خورد. این جدال نه تنها در نهایت بلکه روزمره به سیاست، مبارزه سیاسی، تناسب قوای سیاسی و از آن مهمتر به موقعیت ابژکتیو و روزمره‌ای که طبقه کارگر، که قاعدتاً موضوع یا مخاطب روشنگری است، در آن قرار دارد گره می‌خورد.

از این بگیرد که اگر کارگر بخواهد سر سوزنی از این روشنگری استفاده کند با قوه قهریه بورژوازی، با دستگاه مذهب و ناسیونالیسم و غیره رو به رو می‌شود تا اینکه اصولاً بخش اعظم طبقه کارگر از امکان و فرصت مادی برای استفاده از این روشنگری محروم اند. بورژوازی و موقعیت زندگی این را از او دریغ میکند.

این چپ تاریخی پیامبران حقیقت بوده اند. وظیفه خود را این دانسته اند که حقیقت را به مردم ابلاغ کنند. ممکن است حرف غلطی هم نزنند ولی در غیاب یک مبارزه سیاسی و با اتکا به نیروهای ابژکتیو آن مبارزه و آن ابلاغ حقیقت ما بی ثمر یا کم ثمر خواهد ماند و روشنگر حقیقت جوی ما به ایفای نقش حکیم و یا در بهترین حالت نیکوکار اجتماعی محدود میماند.

منظور از روشنگری آگاه کردن طبقه کارگر نسبت به کل خرافه‌ای است که جامعه سرمایه داری و تمام ابزارهای تحمیق آن تولید میکنند و بعلاوه اتکا به مکانیسم‌هایی که دسترسی به این روشنگری و اتخاذ نتایج عملی آن توسط طبقه کارگر را محدود یا ناممکن میکند به اندازه خود این روشنگری اهمیت دارد. موانعی که دسترسی طبقه کارگر به این آگاهی را ناممکن و یا عملی کردن آن را در هر قدم غیر عملی میکند. پرسیدن این سؤال که روشنگری یا آگاه کردن با چه موانعی ابژکتیوی روبرو می‌شود و چگونه میتوان آن‌ها را خنثی کرد بخشی از صورت مساله فعالیت کمونیستی است.

شما نمیتوانید روشنگری موثر را از شکستن دیوار محدود کننده آن جدا کنید. فرق یک آکادمیست با یک فعال کمونیست در همین است. حتی اگر بورژوازی اجازه روشنگری را به شما بدهد، که در جایی مانند ایران نمیدهد، قابلیت تأثیر گذاری آن توسط موقعیت اجتماعی طبقه کارگر محدود میشود. به اروپا و کشورهایی که در آن اختناق و استبداد وجود ندارد نگاه کنید متوجه منظور من میشوید. مارکس است که میگوید آگاهی بخشی از روبنای جامعه است و به سیاست و قدرت سیاسی گره می‌خورد. به زبان ساده نه تنها به دستگاه زندان و پلیس بورژوازی بلکه به کل امکانات بورژوازی و بی‌امکانی پرولتاریا گره می‌خورد.

در نتیجه باید از خود پرسیم که این روشنگری یا آگاهی با چه موانعی روبرو است؟

برای اینکه توضیح دهیم که چرا توضیح و نشر حقیقت کافی نیست. حجم عظیم ضد آگاهی یا خرافه ای که کل این دستگاه بورژوازی تولید میکند را در نظر بگیرید. از مذهب تا دانشگاه، از مدرسه تا تلویزیون و سینما و نشریات اش، همه دستگاه تولید خرافه هستند. دستگاه تولید آگاهی وارونه. دستگاهی که میخواهد به طبقه کارگر حقه کند که این زندگی ات است. کمونیسم تمام شد، مبارزه برای برابری تمام شد، معلوم شده تنها راه سرمایه داری است و برابری و رفاه را باید در چارچوب این سیستم تعریف و محدود کرد. کارگر حق دارد مبارزه کند بشرطی که در چهار چوب سرمایه داری باشد.

و آگاه گری که فکر کند در مقابل این سیستم عظیم جهانی میتواند با چند نشریه به ایستد بازنده است. شما یک نشریه منتشر کنید، بورژوازی ده هزار نشریه منتشر میکند، شما یک ساعت برنامه تلویزیونی داشته باشید بورژوازی در عوض صد کانال تلویزیونی دارد. امکانات، چه از نظر کمیت و چه از نظر جذابیت، به معنی رایج آن، اصلاً قابل مقایسه نیست.

بورژوازی جهانی است، بی بی سی و سی ان ان و همه اینها را دارد. شما امروز اگر از هر کس پرسید سبز در ایران چیست، از آرژانتین تا چین از احزاب چپ اروپائی تا ایرانی همه یک چیز به شما میگویند یک تصویر به شما میدهند.

دستگاه ضد آگاهی بورژوازی ظرف چهل و هشت ساعت دنیا را فرموله میکند که در ایران، از دید منفعت بورژوازی، چه اتفاقی دارد می افتد و این جهان بینی را به جهان بینی همه، از جمله طبقه کارگر، تبدیل میکند. انتشار یک نشریه یا یک تلویزیون اصلاً قادر به مقابله با این سیستم نیست.

در بعد دیگر، هر ناصح و پیامبر حقیقتی فوراً با تکفیر دستگاه مذهب از مسجد و کلیسا تا کنیسه و معبد راهبان روبرو میشود. شما فعالیت کمونیستی را جایی شروع کنید قبل از پلیس اول با آخوند و کشیش و کاهن روبرو میشوید. آن هم نه در سطح جدل روشنگرانه بلکه با تکفیر و با توسل به زور متدین ها.

بعد از این تازه به سرکوب دولت و محدودیت آزادی بیان و غیره میرسید. آزادی بیان ممنوع است. ناصحان حقیقت نمیتوانند حرفشان را بزنند. آدم های خیلی خوبی هستند اما پیامبران حقیقت، نود و نه درصد حرفشان را نمیتوانند بزنند اگر مسجد و کلیسا و معبد کتاب هایشان را نسوزانند دولت این کار را میکند.

در کنار این سرکوب و ارباب دارو دسته های غیر رسمی بورژوازی. بسیج، دارو دسته هایی بورژوای مسلح. چند نفر یادشان هست که در سال های قبل وقتی، حتی اگر کارگران در کردستان اعتصاب میکردند، حزب دمکرات رسماً از بورژوا حمایت میکرد و کارگران را سرکوب میکرد؟ در تاریخ جنبش کارگری آمریکا، این درو دسته های مسلح بورژوازی بیش از پلیس در سرکوب، ترور و ارباب فعالین طبقه کارگر نقش بازی کرده و میکنند. بورژوای همیشه آدمهای مسلح خودش را سازمان میدهد. قبل از اینکه پای دولت به میان برسد بخش زیادی از کارگران مبارز و چپی و کمونیست را همین دار و دسته های مسلح خود صاحب کار سرکوب میکنند.

تازه این‌ها تنها ابزارهای سرکوب فکری است. انقیاد اقتصادی طبقه کارگر موانعی به همین جدیت را در مقابل روشنگری قرار می‌دهد. بورژوازی طبقه کارگر را از نظر اجتماعی و انقیاد اقتصادی در موقعیتی قرار می‌دهد که ضرورت کار برای معیشت را تبدیل به سدی در مقابل فعالیت روشنگرانه می‌کند.

شما چگونه می‌توانید از کارگری که روزی پانزده ساعت کار میکند انتظار داشته باشید که کاپیتال که هیچ نوشته‌های من و شما را بخواند؟ مانیفست را بخواند، کمونیسم را به عنوان یک علم یاد بگیرد؟ کارگری که پانزده ساعت کار میکند باید دو ساعت هم از خواب اش بزند با رفاقیش جلسه بگیرد، کتابی بخواند و فرصت رسیدن به فرزندان و خانواده اش را صرف این کار کند؟ چند نفر از ما اگر در چنین موقعیتی قرار بگیریم این کار را می‌کنیم؟ بخشی از رهبران کمونیست کارگر البته این کار را میکنند اما آن‌ها قهرمانان واقعی و گمنام زمانه ما هستند و تعدادشان، به نسبت جمعیت کارگری، محدود.

محدودیت‌های فرهنگی بعد دیگری از این موانع است که بورژوازی طبقه کارگر را در آن حبس می‌کند. مارکس می‌گوید فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکمه است. در همه نظام‌های طبقاتی چنین است. بورژوازی با تمام امکانات خود با استفاده از پیشرفته‌ترین دست‌آورد‌های بشری فرهنگ خود را به جامعه حقه می‌کند. تصویر خود از دنیا را به تصویر کل جامعه از دنیا تبدیل می‌کند. طبقه کارگر هم جزئی از این جامعه است و فرهنگ حاکم بر آن جزئی از این فرهنگ. اینکه در زندگی طبقه کارگر این فرهنگ روزمره در تناقض با نیازهای او قرار می‌گیرد مسئله مهم دیگری است که بعداً به عنوان یکی از اهرم‌های مقابله با بورژوازی به آن خواهیم پرداخت. اما طبقه کارگر هدف اصلی و قربانی اصلی فرهنگ بورژوازی است.

کارگر، بنا به تعریف مارکس، تمام زندگی‌اش گذراندن از امروز به فردا است. طبقه کارگری که بنا به تعریف هر روز باید از نو نیروی کارش را بفروشد و هر روز ممکن است بیکار شود و در دنیای کار طاقت فرسا و زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی جهنمی گیر کرده است، بیش از هر چیز دنبال افیون است. مذهب و ناسیونالیسم بخشی از این فیون‌ها هستند، کل دنیا و انتظار از دنیائی که بورژوازی در مقابل او قرار می‌دهد افیونی از همین قبیل است. افیونی که از تلویزیون، از مدرسه، از موقعیت خود در جامعه می‌گیرد.

مثلاً تصویر کارگر از زن همان است که جامعه بورژوائی به او می‌دهد. زن خانه دار در زندگی طبقه کارگر جزئی از پروسه تولید سرمایه داری است. سرمایه دار قیمت نیروی کار کارگر را بر اساس قیمت مواد خام نیاز برای باز تولید کارگر حساب می‌کند. آن کس که این مواد خام را به غذا یا مواد قابل مصرف تولید می‌کند غالباً زن خانه دار است یا فرض سرمایه دار این است که زن خانه دار کارش این است. در نتیجه کارگر برای باز تولید نیروی کار خود، برای اینکه فردا بتواند سر کار برود به یک برده بی‌مزد در خانه، به یک هم‌خوابه برای تولید مثل احتیاج دارد.

بورژوازی کارگر را در این موقعیت قرار میدهد. در این دنیا فضا برای جاگیر شدن یا مطلوب شدن تبلیغات مذهبی و بورژوائی در مورد فرودستی زن، ایده زن فرمانبر پارسا، جا پیدا میکند، فضای پذیرش پیدا میکند. افیونی دیگر برای توجیه موقعیت کنونی زندگی. این تنها یک نمونه است. میتوان همین را به رابطه کارگر با خود و فرزندانش تسری داد.

سؤال دیگر این است که این پروسه آگاه‌گری یا روشنگری چند سال طول میکشد؟ کی ثمر میدهد؟ باید توجه کرد که اولاً مارکسیسم علم است و هر کس باید آن را بیاموزد و در ثانی بالاخره چند سال طول میکشد که فعالیت روشنگرانه این علم را به کارگر بیاموزد؟

برای یک کارگر چند سال تحقیق و تفحص لازم است تا متوجه کل سیستم سرمایه داری شود؟ پاسخ به همه خرافاتی که بطور دائم در ذهن طبقه کارگر میکارند را بیابد؟

اگر فعالیت کمونیستی را تنها به یک امر روشنگرانه ترجمه کنیم آنوقت در دنیای ما عمر کارگر، اگر اعدام نشود یا زندانی یا بیکار نشود، به تسلط بر این علم کفاف نمیدهد.

مارکسیسم، مانند هر علم دیگری آموختنی است. مارکسیسم را همان قدر می‌شود سینه به سینه و ارثی به کسی تحویل داد که فیزیک یا پزشکی را میشود. آگاهی آموختنی است ارثی نیست. سینه به سینه منتقل نمیشود. من و شما هر چقدر مارکس را بخوانیم نمیتوانیم آن را سینه به سینه به فرزندان یا همکاران منتقل کنیم. نمی‌توانیم مارکس را به بچه‌هایمان انتقال بدهیم. هر کس باید خود مارکسیسم را بیاموزد همانطور که فیزیک دان باید فیزیک را بیاموزد. کارگری که بیست سال یاد گرفته وقتی از دنیا می‌رود، نسل جدید کارگر باید دوباره از صفر شروع کند. چگونه میتوان این دور باطل را تمام کرد؟

میخواهم بگویم که تبدیل کردن مبارزه کمونیستی به یک فعالیت آموزشی به همه این تناقضها بر می‌خورد. انتها ندارد و انقلاب سوسیالیستی را موکول به محال میکند.

این‌ها البته تنها گوشه‌هایی از موانعی است که روشنگری صرف با آن روبرو میشود. در نتیجه پیغمبر حقیقت بودن جواب معضلات فعالیت کمونیستی را نمی‌دهد. بحث من مطلقاً کم‌قدر کردن کار روشنفکران یا روشنگری نیست. در دنیای پر از حماقت ما، دست هر روشنفکر یا روشنگری که علیه خرافه می‌ایستد را باید فشرد. روشنگری جزئی از فعالیت کمونیستی است اما فعالیت کمونیستی تفسیر نیست. تلاش سازمان یافته برای تغییر است.

نکته این است اگر بخواهید در چارچوب اهداف فعالیت کمونیستی روشنگری کنیم باید راه مقابله با ارتش جهل، زور و زر را داشته باشید.

فصل ۱۲ - چشم اسفندیار سرمایه دار - نقطه قدرت کمونیسم

در مقابل کل دستگاه قدرتمند بورژوازی برای تضمین تفرقه در صفوف طبقه کارگر با اتکا به خرافه و زور، این سیستم در مقابل کمونیسم چشم اسفندیاری دارد که کل این سیستم را در مقابل فعالیت کمونیستی آسیب‌پذیر

میکند. این چشم اسفندیار خود پروسه تولید سرمایه داری و نفس کار و زندگی طبقه کارگر است. پروسه و زندگی ای که مثل مغناطیس آهن کمونیسم را می قاپد و سرمایه داری در مقابل آن بشدت آسیب پذیر است. در جامعه سرمایه داری یک چیز قابل تعطیل کردن نیست. پروسه تولید سرمایه داری، پروسه سود بری سرمایه و درگیری بلاانقطاعی که این پروسه میان کارگر و کارفرما در هر لحظه از پروسه تولید و در هر لحظه از زندگی کارگر حاکم میکند است. درگیری در اشکال بسیار کنکرت، بر سر دستمزد، ساعت کار، مطالبات کارگران و این سؤال ساده چرا حاصل کار من گیر کسی می آید که هیچ نقشی در تولید ثروت ندارد؟ سؤالی که نقطه شروع آگاهی به جامعه طبقاتی و آگاهی سوسیالیستی است. هیچ درجه ای از سرکوب و اختناق این رویارویی، این مبارزه گاه آشکار و گاه پنهان را از میان نمیرد. این کشاکش همزاد سرمایه داری است و تنها با از میان رفتن سرمایه داری خاتمه می یابد.

مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی در محیط کار، در محیط باز تولید نیروی کار (محل زندگی) تقابل دائم دو طبقه در تمام لحظات زندگی اجتماعی منطق جامعه ماست. مبارزه ی طبقاتی ای که مانیفست به آن اشاره میکند. مبارزه ای بلاانقطاع گاه آشکار و گاه پنهان. از دندان قروچه کارگر در مقابل کارفرما تا اعتصاب و تاقیام پرولتری را در برمیگیرد.

این دنیا، دنیایی که کارگر در آن کار میکند، تجربه ای که کارگر در هر لحظه از زندگی و کارش میکند و سؤالاتی که چه در ذهن اش و چه در مبارزه اش پیش می آید پاسخ کمونیستی را می بلعد. بشرطی که فعال کمونیستی آنجا حاضر باشد. به شرطی که روشنگر کمونیست ما خود را به این زندگی، سؤالات و سؤال کنندگان آن معطوف کند. اینجا زندگی کل سیستم عظیم تبلیغات و سرکوب سرمایه داری را دور میزند یا دامنه عمل آن را محدود میکند، بهترین امکان برای ختنی کردن خرافات بورژوائی را بدست میدهد.

اگر دستگاه کوچک تبلیغات کمونیستی، در قیاس با دستگاه عظیم بورژوازی، مخاطب، موضوع و تمرکز خود را این دنیای کارگری قرار دهد هر ساعت آن به اندازه هزاران ساعت تبلیغات بورژوازی نفوذ خواهد داشت. اما چنین دستگاه تبلیغاتی وقتی میتواند این کار را انجام دهد که پشتش به شبکه کارگران کمونیست باشد. تبلیغاتش در هر سطحی فشرده و ارتقا یافته تبلیغات های محلی باشد و از آن ها تغذیه کند. در غیر این صورت تبلیغات کمونیستی و روشنگری ما تبدیل به انشاهائی می شود که باید در خلوت خود در مورد فوائد گوسفند بنویسیم، حتی اگر یک گوسفند هم در زندگی ندیده باشیم.

اگر در این دنیای کارگری فعالیت کنید آنوقت هر کارگر ناراحت مبلغ شما، تکثیر کنند نشریه شما، مبلغ برنامه تلویزیونی و سایت شما خواهد بود. و پر تیراژ ترین نشریه، پربیننده ترین برنامه تلویزیونی و یا سایت را خواهید داشت. و این تنها راه فایق آمدن بر امکانات عظیم بورژوازی است.

این فعالیت کمونیستی هم سراسری است و هم محلی. چنین فعالیت کمونیستی از یک مرکز غیبی و یا محدود قابل انجام نیست. این فعالیت بشدت بر فعالیت محلی اتکا دارد. باید بتواند در هر چارچوب جغرافیائی به سؤالات و معضلات کارگران در آن محدود جواب بدهد، راه نشان بدهد، تاکتیک برای مبارزه پیش بگذارد و نشان دهد که کمونیسم جواب کل مسائل طبقه کارگر است. از خرد تا کلان. هر مرکزی همانقدر میتواند بر این ارابه زندگی کارگری سوار شود که ما به از خود را در سطح پایین تر خود داشت باشد. در غیر این صورت تبلیغات ما برد محدودی خواهد داشت و تاکتیک‌های ما به عبارات حکیمانه کلی تقلیل پیدا خواهد کرد.

در چنین پروسه‌ای است که کارگر ظرف یک روز میتواند به اندازه چند سال مارکسیسم را جذب کند. در تجربه زندگی و مبارزه در دنیای کارگری کارگر با سرعت بیشتر و بیش از هر جا کمونیسم را میشناسد، متحد و آگاه میشود، رهبران اش را میشناسد، به آنها توکل میکند. و همان صحنه ای را خلق میکند که ده روزی که جهان را لرزاند توصیف میکند.

در خلال چنین پروسه‌ای است که طبقه کارگر طبقات دیگر را میشناسد، نتنها از پیروزی‌ها بلکه از شکست هایش می آموزد، اهمیت اتحاد سراسری را میبیند و حقانیت کمونیسم را درک میکند. حتی اگر در مبارزه‌ای به راهی که فعالین کمونیست پیش گذاشته‌اند گوش ندهد و شکست بخورد برمیگردد و میگوید کمیته کمونیستی کارخانه حق داشت. این پیروزی عظیمی برای فعالیت کمونیستی است.

این فعالیت البته با فعالیت جنبش‌ها و کسانی که فکر میکنند فعالیت کمونیستی یعنی فعالیت ضد رژیمی فرق دارد. فعالیت ضد بورژوازی، ضد کارفرما، از سطح کارگاه چند نفره تا سطح جامعه بیشتر از هر چیز محمل خود آگاهی طبقه کارگر است.

یکی از دوران‌های درخشان فعالیت حزب کمونیست ایران در اواخر دهه شصت و هفتاد شمسی در ایران است که این حزب تبدیل به سخنگوی بخش عظیمی از کارگران کردستان شد. در آن سالها هر کارگر کردی بنا به تعریف طرفدار حزب کمونیست ایران بود. رفقائی که درگیر بوده‌اند میدانند حزب کمونیست و کومه له در آن زمان بر عمیق‌ترین ارتباط را با همه کانون‌های کار و زندگی کارگری، که بخش مهمی از آنها معطوف به کارگران فصلی بودند، متکی بود. تفاوت کومه له قبل از کنگره دو حزب کمونیست که در آن بحث‌های کمونیسم کارگری مطرح می‌شود و کومه له بعد از کنگره دو (و کنگره پنجم کومه له) در ایجاد این تغییر عمیق در سبک کار و نحوه فعالیت در محل کار و زیست طبقه کارگر بود. حتی اگر به تجربه حزب توده نگاه کنید همین واقعیت را میبینید.

بر متن چنین رابطه‌ای است که تازه در دوره‌های تحول انقلابی و تلاطم‌های اجتماعی به قول لنین کارگر در هر روز به اندازه ده سال چیز یاد میگیرد. این یادگیری در دوره انقلابی حقیقت دارد اگر حزبی داشته باشید که بخش انتگره کار و زندگی و مبارزه طبقه کارگر باشد. در غیر این صورت حتی در دوره‌های انقلابی هم بخش حقیقت دردی را دوا نخواهد کرد.

از زمان افلاطون که فکر میکرد مدینه فاضله اش را میتواند با اتکا به روشن شدگان بنا بگذارد و از سوسیالیسم تخیلی که فکر میکرد میتوان با ارشاد و سازمان دادن آلترناتیو روشن شدگان در کنار نظام تولیدی کنونی از دنیای فقر و بندگی نجات پیدا کرد فاصله زیادی گرفته ایم. اما هنوز آن توهمات بجای خود باقی است.

فصل ۱۳ - کمیته های کمونیستی و حوزه های حزبی

موضوع بعدی که به آن میپردازیم این است که سازمان مناسب برای فعالیت کمونیستی چیست؟ قبلاً اشاره کردیم که در سطح عمومی فعالیت کمونیستی یک جدال، یک مبارزه و یک فعالیت سیاسی است و ابزار دخالت در سیاست حزب است. گفتیم که با همه اهمیتی که هر نوع اتحاد و سازمان در طبقه کارگر دارد این فعالیت خاص توسط یک سازمان خاص قابل انجام است. اتحادیه، سندیکا، شورا، مجمع عمومی، صندوق تعاون و... با همه اهمیتی که در اتحاد طبقه کارگر دارند نمیتوانند فعالیتی را انجام دهند که نیازمند نوع دیگری از اتحاد در طبقه کارگر است. و این اتحاد، اتحاد کمونیستی است. تحزب کمونیستی که میتواند تکلیف سرمایه داری را روشن کند.

اما این در سطح عمومی است. سؤالی بعدی که باید از خود کرد این است که اساس این فعالیت در محل چیست؟ آیا هر عده ای جمع شوند و اسم خود را حزب بگذارند قادر به انجام اینکار خواهند بود؟ یا این حزب باید به یک فونکسیون یا کارکرد پایه ای در طبقه کارگر متصل باشد و بر آن استوار باشد؟ در فرهنگ سیاسی معمولاً به این فونکسیون نام سلول پایه را داده اند. اما این نام گذاری گرچه ابعادی از واقعیت را در سطح سازمانی نشان میدهد در سطح عملی اغتشاشاتی به وجود آورده است.

در یک سطح سلول پایه حزب را میتوان حوزه تعریف کرد. بالاخره میتوان تصور کرد که حوزه حزبی پایه ای ترین جایی است که اعضای حزب در آن جمع میشوند. به هر حال این نوع تعریف از سلول معطوف به آرایش است که درست هم هست و البته اشکال دیگری نظیر خانه حزب و غیره را هم می شود وارد این تصویر کرد. به هر حال این سلول چه حوزه باشد و چه خانه حزب. مبنای تعریف سازمان حزب است.

اما عدم توجه به چارچوب سازمانی و نه کارکردی این تعریف سنتا، در تاریخ اخیر کمونیسم، سازمان حزب را از فونکسیون اساسی فعالیت کمونیستی که رهبری طبقه کارگر است و همچنین از مکانیسم های این رهبری جدا کرده است و حزب را تبدیل به جمع هر عده ای کرده است که آروزی رهبری طبقه کارگر را دارند اما فاقد پایه ای ترین سلول اعمال این رهبری هستند.

حوزه اعضا بخصوص در دوران اختناق میتواند بخش مهمی از سازمانی هر حزب کمونیستی باشد. اما تحزب کمونیستی و فعالیت کمونیستی چیزی فراتر از حوزه و خانه حزب است. فعالیت کمونیستی جایی جاری و مؤثر است که نوع دیگری از سازمان برای فعالیت کمونیستی وجود دارد. سازمانی که پایه ای ترین کارکرد فعالیت کمونیستی را در خود منعکس میکند. بالاخره سلول پایه ساختمان بدن هر حیوانی است. اما ده میلیون سلول را هم

که جمع کنید هنوز یک حیوان یا یکی از اعضای بدن آن حیوان را ندارید. موجودیت یک حیوان معطوف به وجود کارکردی است که متمایز از کارکرد یک سلول است. در مورد حزب و فعالیت کمونیستی هم همین شباهت را میتوان برقرار کرد.

ایده حوزه سلول پایه‌ای در فعالیت کمونیستی به پروسه استاندارد کرد حزب بلشویک، بعد از تصرف قدرت سیاسی و بعداً به پروسه استاندارد کردن سازمان‌های تابع انترناسیونال سوم برمیگردد. این دسته بندی گرچه در یک سطح درست است اما وقتی جایگزین کارکرد پایه در فعالیت کمونیستی می‌شود نشان از اولین بارقه‌های تئوریزه کردن جدائی کمونیسم از طبقه کارگر است. روندی که لنین در دوره آخر عمر خود نسبت به آن هشدار میدهد.

به هر صورت، وقتی که به تاریخ تنها انقلاب پرولتری پیروزمند دنیا، یعنی انقلاب اکتبر نگاه میکنید و به حزبی که این انقلاب را سازمان داد دقت میکنید متوجه می‌شوید که قبل از پیروزی انقلاب بحثی از حوزه‌ها نیست. تاریخ سازمانی حزب بلشویک به تاریخ کمیته‌های آن، کمیته باکو، کمیته وایبورگ، کمیته پوتیلف و غیره برمیگردد. این کمیته‌های، در دوره اختناق سازمان ثابتی از اعضا را زیر دست خود ندارند. کارگران و کمونیست‌های زیادی اعضا و جوارح این کمیته‌ها هستند اما سلول پایه‌ای بنام حوزه را ندارند و ما جایی نمیتوانیم از نقش چنین حوزه‌های ردی پیدا کنیم.

در نتیجه تشخیص تفاوت میان سلول پایه سازمانی حزب و سلول پایه فعالیت کمونیستی مهم است. این نکته را در معرفی ایده کمیته‌های کمونیستی به تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده ایم.

سلول پایه سازمان حزبی یعنی اینکه اعضای یک حزب چگونه بهم متصل می‌شوند. این سلول قطعاً چیزی مانند حوزه یا خانه حزب است. اما سلول پایه فعالیت کمونیستی نمیتواند حوزه یا جمع اعضای حزب در یک محل باشد. سلول پایه کارکردی حزب، یعنی آگاهگری، متحد کردن و رهبری طبقه کارگر در چارچوبی که اینجا راجع به آن صحبت کردیم و در محیط معین توسط جمع اعضا قابل انجام نیست.

عضویت در حزب کمونیستی و یا در فعالیت کمونیستی باید ساده باشد. باید بتواند هر کارگر و هر کمونیستی که خود را در اهداف این فعالیت شریک میداند و میخواهد در قالب آن کاری بکند را متحد کند. اما فونکسیون پایه فعالیت کمونیستی از چنین جمع علاقمندانی ساخته نیست.

اگر این تفکیک را قائل نشویم آنوقت به جای سازمان دادن این فعالیت کمونیستی میرسیم به درست کردن جمع‌ها و هسته‌هایی که کاری از آنها ساخته نیست. عملاً کارشان به روشنگری و پخش حقیقت محدود می‌شود که البته بد نیست اما جواب معضل ما نیست.

به این معنی بحث کمیته‌های کمونیستی در مقابل حوزه کمونیستی یا هر سازمان دیگری از اعضا قرار نمیگیرد. حوزه کمونیستی جمع آدمهای کمونیست است. کمیته کمونیستی جمع آن کمونیستهایی است که میتوانند اجرای

آن فونکسیون پایه‌ای در فعالیت کمونیستی را در یک جایی تضمین کنند. کمیته‌های کمونیستی مجبورند برای انجام کار خود سازمان‌های پایه اعضای خود، مانند حوزه، را ایجاد کنند.

بحث سازمان دادن فعالیت کمونیستی را باید از بحث سازمان دادن کارکرد پایه‌ای آن شروع کرد نه از بحث آرایش. از سر آرایش میتوان اشکال بسیار متنوعی را در دوره‌های مختلف و با توجه به شرایط بوجود آورد. جایی این سازمان حوزه است، جایی خانه حزب، جایی واحد کشوری در خارج کشور، جایی هسته و غیره و غیره. آنچه این اشکال را موجه میکند وجود فونکسیون فعالیت کمونیستی، یعنی کمیته‌های کمونیستی است. اشکال مختلف سازمان پایه اعضای حزب هیچکدام فی‌الذمه غلط نیستند. آنجا غلط می‌شود که آن را جای آن سازمانی قرار دهیم که قرار است فعالیت کمونیستی، در ابعادی که اینجا به آن‌ها پرداختیم، را انجام دهند.

برای اینکه بدانیم فعالیت کمونیستی پایه در جایی انجام می‌گیرد یا نه باید نگاه کنیم که اتحاد و سازمان این فعالیت، یعنی کمیته‌های کمونیستی وجود دارند یا نه. ندیدن این واقعیت بخشی از انعکاس جدائی کمونیسم از طبقه کارگر و فونکسیون‌های پایه آن است. انعکاس فرمالیسمی که است که بخش وسیعی از آنچه خود را کمونیست میداند در آن اسیر است یا به آن نیاز دارد. همه چیز برایش آرایش است و کارکرد که به پایه آن کارکرد که طبقه کارگر است اصولاً نیازی ندارد.

از نظر ما سلول پایه فعالیت کمونیستی کمیته کمونیستی است. جایی که کمیته کمونیستی وجود ندارد، آنجا فعالیت کمونیستی هنوز به شیوه سازمان یافته وجود ندارد. هر تجمعی از اعضا هم وجود داشته باشد مانند موجودات تک سلولی یا چند سلولی در اقیانوس هستند که دست و پا و سر ندارد. هزار بار گفته ایم که بچه شیر از همان بچگی شبیه شیر است. بچه شیر شبیه یک موجود تک یاخته ای نیست، بچه شیر، شیر است گیرم که بچه باشد.

کمیته‌های کمونیستی ناچارند جغرافیایی باشند، کمیته علی‌العموم معنی ندارد. کمیته کمونیستی معطوف به کارخانه، محله، شهر و غیره است. بلاخره به یک جغرافیا معین مربوط است. قبلاً اشاره کردیم که امر رهبری کردن و متحد کردن طبقه کارگر، در پایه‌ای ترین سطح یک رهبری محلی است. نمیتواند باشد. نمیتوان از آرژانتین برای کارگران ذوب آهن تاکتیک تعیین کرد. کمیته‌های ذوب آهن و یا راه آهن مسئول سازمانیابی، اتحاد و رهبری طبقه کارگر در آن محیط هستید.

روشن است که ابعادی از مبارزه بیرون از این جغرافیا قرار می‌گیرند فقط با ذوب آهن نمیشود انقلاب کرد. آنوقت پای کمیته‌های با دایره عمل جغرافیائی وسیعتر به میان می‌آید تا سطح حزب کشوری که خود البته یک سازمان جغرافیائی است.

فصل ۱۴ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در جنبش‌ها و در میان طبقات دیگر

از ابتدای این بحث ما تمام تأکیدمان بر این بود که فعالیت کمونیستی راجع به متشکل کردن طبقه کارگر برای انقلاب پرولتری است. فعالیت کمونیستی درباره متشکل کردن مردم یا دانشجویان یا روشنفکران یا آدم‌های ناراضی نیست. راجع به طبقه کارگر به معنی اخص آن است و این پایه هویتی ماست.

ولی آیا این تأکید به معنی آن است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی به جنبش‌های دیگری که توده وسیعتری را (که کارگر هم غالباً جزو آن است) یا جنبش‌هایی که در مضمون سوسیالیستی نیستند ربطی ندارد؟ پاسخ قطعاً منفی است. بدون تعریف دقیق و دخالت طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی در این جنبش‌ها، اگر بخواهم از استعاره اول این بحث استفاده کنم، ساختمان بی درو پنجره، بی آب و برقی را میماند که یا قابل سکونت نیست و یا در هر حال ساختمان درستی نیست. بحث ما کم ارزش کردن جنبش‌های دیگر نیست، بحث قرار دادن هر کدام از این مولفه‌ها در جای خود است.

نه طبقه کارگر در مبارزه موجود در جامعه تنهاست و نه جنبش کمونیستی تنها جنبشی است که در جامعه مشغول مبارزه برای زندگی بهتر یا دنیای بهتری است. این بحث به قدمت مانیفست کمونیست است که یک فصل خود را به توضیح این واقعیت اختصاص داده است.

جنبش‌های حق طلبانه و یا آزادی خواهانه غیر سوسیالیستی نه تنها در جامعه کم نیستند بلکه به وفور وجود دارند. این جنبش‌ها در بسیاری از اوقات در این حق طلبی و یا آزادی خواهی با طبقه کارگر و با فعالیت کمونیستی شریک هستند. تفاوت جنبش کمونیستی طبقه کارگر از این جنبش‌ها در رابطه‌ای که جنبش کمونیستی با نفس وجود جامعه سرمایه داری دارد است.

انسان‌ها در جامعه الزاماً برای خواست سوسیالیستی به حرکت در نمی‌آیند. جنبش‌های دیگری را شکل میدهند. مثلاً جنبش‌های زن. جنبش‌های خلاصی فرهنگی علیه عقب ماندگی و ارتجاع مذهبی، جنبش دفاع از حق کودک، جنبش دفاع از حق پناهندگان، جنبش ضد مذهبی و بی‌خدائی، جنبش‌های دفاع از آزادی‌های سیاسی و فرهنگی، جنبش دهقانان علیه فئودالیسم، جنبش علیه مجازات اعدام، جنبش دفاع از محیط زیست یا حتی جنبش سرنگونی رژیم و غیره و غیره.

وقتی می‌گوییم این جنبش‌ها سوسیالیستی نیستند، و جنبش‌های دمکراتیک هستند به این معنی است که تحقق مطالبه آن‌ها در مضمون نیازمند برانداختن سرمایه داری نیست، در چارچوب سرمایه داری هم قابل تحقق هستند. به جوامع غربی اگر نگاه کنیم می‌بینیم که بسیاری از این خواست‌ها متحقق شده‌اند. این تفاوت ماهوی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر با این جنبش‌ها است. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در چارچوب سرمایه داری قابل تحقق نیست.

جنبش برابری حقوقی زن و مرد را در نظر بگیرید. وقتی می‌گوییم این جنبش سوسیالیستی نیست، دمکراتیک است یعنی پیروزی آن الزاماً کار مزدی را بر نمی‌اندازد. اینکه بورژوازی فعلاً در جایی به نفعش نیست این برابری را

تأمین کند، موضوع دیگری است. این جنبش به معنی لغو کار مزدی و یا برداشتن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید نیست. بخش مهمی از نیروهای این جنبش در مقابل جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر هستند. بورژوا هستند. یا جنبش برای آزادی‌های سیاسی، آزادی تشکل و غیره را در نظر بگیرد. این‌ها همه می‌توانند در چارچوب سرمایه‌داری هم متحقق شوند. توده‌ای که به این جنبش‌ها جذب می‌شود برای این امر به میدان آمده‌اند. پیروزی این جنبش‌ها به نفع طبقه کارگر است، زندگی، مبارزه و اتحادش را ساده‌تر می‌کند. اما نفس کارگر بودن، و در نتیجه بورژوا بودن را زیر سوال نمی‌برند.

آیا چون موضوع فعالیت کمونیستی طبقه کارگر است به معنی است که مثلاً دانشگاه‌ها دیگر مهم نیستند؟ اینطور نیست. ما جای دیگری گفتیم که دانشگاه‌ها، بویژه در کشورهایی نظیر ایران، یکی از حلقه‌های مهم در مبارزه سیاسی طبقه کارگر هستند. دانشگاه‌ها از کانون‌های مهم‌اند که هم می‌توانند علیه طبقه کارگر نقش بازی کنند و هم برعکس در خدمت انقلاب پرولتری طبقه کارگر باشند.

گفتیم روشنفکران یکی از عواملی هستند که نقش مهمی در آگاهی کمونیستی طبقه کارگر، در جدال فکری علیه بورژوازی ایفا می‌کنند. روشنفکران جامعه اساساً در دانشگاه بار می‌آیند. در کارخانه فرصت چندانی برای چنین کاری وجود ندارد. جلب این روشنفکران به کمونیسم و فعال کردن آن‌ها برای مبارزه کمونیستی مهم است. جنبش‌هایی زن، توضیح دادم که جنبش‌هایی زن جزء لاینجزای مبارزه طبقه کارگر است که نمی‌تواند نسبت به آن بی تفاوت بماند. حتی در زندگی و مبارزه روزمره طبقه کارگر دفاع از حق زن در مقابل همه خرافاتی که بورژوازی علیه زن باز تولید می‌کند و مقابله با همه آن تولیدات ضد آگاهی‌ای که بورژوازی در جامعه تولید می‌کند جز مهم مبارزه کمونیستی است.

همینطور جنبش خلاصی فرهنگی. بلاخره جوان ایرانی، اعم از کارگر یا غیر آن، می‌خواهد همان قدر از نعمات زندگی فکری و معنوی دنیا برخوردار باشد که هر کسی دیگر در اروپا برخوردار است. این جدال علیه عقب ماندگی به نفع طبقه کارگر است، طبقه کارگر در آن ذی نفع است.

رهبر کمونیستی در یک کارخانه نمی‌تواند به گسترش خرافه و عقب ماندگی فرهنگی، که قربانی اول و مهم آن طبقه کارگر است، بی تفاوت باشد و بگوید این به کارگر مربوط نیست. نمی‌تواند به ستم بر زن بی توجه بماند و بگوید این به کارگر مربوط نیست. ستم بر زن مبنای مهمترین شکاف و تفرقه در طبقه کارگر است که درست از وسط آن را نصف می‌کند. یا نمی‌تواند به آن چیزی که در دانشگاه‌ها می‌گذرد به سیطره دست راستی‌گری و فاشیسم فکری در دانشگاه بی تفاوت باشد. همانطور که نمی‌تواند به توده وسیعی از زحمتکشانی که دست و پا می‌زنند، بیکارند، یا به کارگران بیکار، زحمتکشان شهری، جمع وسیع تهیدستان شهری یا روستایی بی تفاوت بماند. کل تأکیدی که ما بر این حقیقت مهم گذاشتیم که مرکز و موضوع فعالیت کمونیستی اساساً فعالیت در درون طبقه کارگر است، به معنی این نیست که نسبت به این بخش‌های جامعه و اعتراضات آن‌ها می‌توان یا باید بی تفاوت ماند.

تفاوت بحث ما با کمونیسم بورژوائی این است که بیرون طبقه نشسته و نگاه میکند که وظایفش در قبال طبقه کارگر چیست، جنبش کمونیستی در طبقه کارگر است و نگاه میکند که چه رابطه ای را باید میان خود و سایر جنبش ها برقرار کند. از این موضع متوجه میشود که طبقه کارگر باید پیشتاز و رهبر همه این مبارزات باشد. منتهی باید پیروزی در هر کدام از اینها را از سر منفعت خود تعریف کند.

صرف نظر از اینکه سوسیالیسم نجات از کلاً هر نوع استثمار و سرکوب است، حتی از نظر منفعت اقتصادی هم بگیرد، برابری زن و مرد به نفع طبقه کارگر است. به دلایل خیلی روشنی حقوق زن و مرد را مساوی اعلام میکند، زن خانه دار را شاغل اعلام میکند و یا به او بیمه بیکاری بدهند، بلاخره زندگی را راحت تر میکند و به زن کارگر، به نصف طبقه کارگر اجازه مبارزه مؤثرتری را میدهد.

جنبش سرنگونی رژیم، به شکل انقلابی و غیر انقلابی آن فعال کاری نداریم ولی سرنگونی جمهوری اسلامی، چه در شکل انقلابی یا غیر انقلابی آن به معنی انقلاب سوسیالیستی نیست. انقلابات همگانی همه از این دست هستند. مثل زمان شاه که در نتیجه آن انقلاب آزادی های وسیع دمکراتیک، آزادی تشکل، برای یک دوره ای بوجود آمد.

این جنبش ها و این مبارزات هر چند مستقیماً سوسیالیستی نیستند ولی مستقیماً به مبارزه طبقه کارگر مربوط هستند و مستقیماً بر روی مبارزه طبقه کارگر تأثیر می گذارند. طبقه کارگر، کمونیستها و فعالیت کمونیستی مجبور است با اینها درگیر باشد. اینها هم یکی از ابزارها و یکی از کانالهای بسیار مهم در امر آگاهگری و متحد کردن و رهبری طبقه کارگر هستند.

در نتیجه در رابطه با این جنبش ها و این حرکات باید نکاتی را در نظر داشت:

۱ - مبارزه روزمره طبقه کارگر، بجز در دوره های انقلابی، خود در این قالبها ظاهر میشود. مبارزه برای آزادی تشکل، مبارزه برای برابری حق زن و مرد، برای دستمزدها، علیه زدن خدمات اجتماعی و غیره. اعلام اینکه این مبارزات در جامعه ربطی به طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی آن ندارد نه تنها تیری به پای طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی است بلکه طبقه کارگر را در همان مبارزه روزمره هم به پیروزی نمیرساند.

گفتیم که یک محمل، یک کانال مهم آگاه و متحد شدن طبقه کارگر تجربه است و یک بُعد مهم از تجربه، تجربه روزمره از زندگی در کارخانه و در مقابل سرمایه دار است و بعد دیگر تجربه در ابعاد اجتماعی است. در این تجربه است که طبقه کارگر تفاوت خود با جنبش های دمکراتیک را میشناسد.

فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر باید پیشتاز، مبتکر و رهبر این مبارزات، سازمانده این تحرکات باشند. این حکمی است که از مانیفست تا خطابه مارکس به کمیته مرکزی جامعه کمونیستها در مورد انقلابات ۱۸۴۸ و لنین از چه باید کرد و دو تاکتیک تا ترهای آوریل و چپ روی و از اولین نوشتهها تا آخرین نوشتههای منصور حکمت بر آن پای فشرده شده است.

۲ - جنبش‌ها و اعتراضات همگانی بدون بر و برگرد فضا را برای انواع ناسیونالیسم و پوپولیسم، از انواع سکولار تا مذهبی و از شرق زده تا غرب زده، باز میکند. بورژوازی و جنبش‌های بورژوائی با نشان دادن منافع مشترک طبقات و جنبش‌های مختلف سازش طبقاتی، حل کردن طبقه کارگر را در این جنبش‌ها موعظه میکند و خرافه تولید میکند. نفس وجود این جنبش‌ها و اعتراضات همگانی و درگیر بودن طبقه کارگر (غالباً در شکل احاد کارگری) طبقه کارگر را بشدت در این عرصه آسیب پذیر میکند.

اینجاست که سیاستی که مارکس و انگلس، لینن و بعداً حکمت روی آن پای میفشند و به عنوان رکن اساسی سیاست کمونیستی تصویر میکنند پا پیش میگذارد. این سیاست این است که به از هر قدم که فعالیت کمونیستی در این عرصه‌ها بر میدارد باید صد برابر در توضیح تفاوت سیاست و منفعت طبقه کارگر با طبقات و جنبش‌های دیگر برداشت. باید دائماً تفاوت میان جنبش کمونیستی با سایر جنبش‌ها را در مقابل طبقه کارگر قرار دهد. باید این طبقه را نسبت به پوپولیسم و چپاندن همه طبقات در یک کیسه ملت، زن، ترک، کرد، فارس و عرب و عجم واکسینه کند. این یک تلاش دائم است که وجود جنبش‌ها فرا طبقاتی و منفعتی که طبقه کارگر در این مبارزات دارد آن را هزار بار مبرم تر میکند.

۳ - در این مبارزات و در این جنبش‌ها باید پیروزی را از زاویه منفعت طبقه کارگر تعریف کرد. پیروزی ای که به قدرت همان جنبش قابل حصول است و نه لیست آرزوها و این تز حکیمانه و غیر مارکسیستی و غیر اجتماعی که پیروزی تنها با انقلاب سوسیالیستی ممکن است.

باید تاکتیک برای پیروزی این مبارزات در هر محدوده‌ای را نشان داد. باید این پیروزی خاص را به تعریف بدنه اصلی توده مبارزه کننده از پیروزی تبدیل کرد. فعالیت کمونیستی باید تلاش کند که از این زاویه رهبری این مبارزات را بدست گیرد. این معنی هژمونی پرولتاریا بر این مبارزات است.

هر یک از این پیروزی‌ها باید طوری تعریف شود که در آن طبقه کارگر آگاه تر، متحدتر و قویتر بیرون بیاید. اینها شاخصها هستند. شاخص این نیست که امپریالیسم شکست میخورد، آخوند شکست میخورد و غیره، که خیلی هم خوب است شکست بخورند.

مثلاً فرض کنید در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی باید به پیروزی یک معنی مشخص دارد. فرض کنید سرنگونی ای که آزادی تشکل، آزادی بیان، بیمه بیکاری همگانی و چند فقره از این نوع خواستها، که در منشور سرنگونی ما آمده است را تأمین کند. معلوم باشد که از دل این ماجرا بورژوازی دوباره سوار بر گرده کارگر بیرون نیاید، طبقه کارگر در یک موقعیت بسیار مساعد تری برای سرنگونی بورژوازی قرار می گیرد.

در چنین صورتی است که میتوان تضمین کرد که طبقه کارگر به جزئی از نزاع‌های دورنی بورژوازی تبدیل نمیشود. بورژوازی تمام تلاشش را میکند که طبقه کارگر را به عنوان نیروی این جناح یا آن جناح خود به میدان بکشد و می کشد. کارگر در جامعه زندگی میکند و اگر جامعه به حرکت در آید طبقه کارگر هم به حرکت در

می آید. اما این حرکت اصلاً به این معنی نیست که طبقه کارگر با پرچم و خواست های مستقل خود وارد این میدان میشود. بر عکس جنبش همگانی طبقه کارگر به سمت حل شدن در طبقات دیگر سوق میدهد. مگر اینکه فعالیت کمونیستی را بر اساس آنچه مارکسیسم پیش برده باشیم.

باید مثلاً سرنگونی را طوری تعریف کرد که از دل آن طبقه کارگر متحد تر، آگاه تر بیرون بیاید، توده وسیع تری از جامعه از زحمتکشان گرفته تا روشنفکران چپ، از مبارزین رهائی زن گرفته تا مبارزین برای خلاصی فرهنگی را بیشتر به دور خود جمع و متحد کرده باشد. این بخش های جامعه و این جنبش ها به نفع طبقه کارگر پلاریزه تر کرده باشد.

در چنین حالتی است که طبقه کارگر و بخش بزرگی از جامعه تفاوت طبقه کارگر با بورژوازی را مثلاً در برخورد به ستم بر زن میفهمد و متوجه می شود که رئیس جمهور شدن هیلری کلینتون یا ولی فقیه شدن خانم رهنورد پیشرفی برای بشریت نیست. برای جنبش زنان موقعیت طلب پیشرفت هست. برای دنیای طبقه کارگر و بخش اعظم زنان جامعه پیشرفتی نیست. چه فرق میکند زن بورژوا کارگر را استثمار کند یا مرد بورژوا؟ این ها مثال هائی بودند. میخوام بگویم اینها همه عرصه های مهمی است که طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی باید در آن حضور، و حضور فائده داشته باشد.

فصل ۱۵ - اصول فعالیت کمونیستی: کار در شرایط ویژه

این جلسه آخرین جلسه بحث فعالیت کمونیستی است تا اینجا من سعی کردم یک سیستم پایه ای از اینکه فعالیت کمونیستی را تصویر کنم. این جلسه از میان کل بحثهایی که بجا مانده، که بحثهای بسیار زیادی است و میشود به آنها پرداخت، ترجیح دادم راجع به دو مساله صحبت کنم و هر دو این مسائل به کار در شرایط ویژه مربوط میشود. و هر دو برای فعالیت کمونیستی نقشی مهم دارند و هر دو در قالب کلی اصول فعالیت کمونیستی، در چارچوبی که به آن اشاره شد نمی گنجند. طبعاً از آن متأثر هستند اما با آن یکی نیستند. اول کار در خارج کشور است و دوم گارد آزادی. که هر دو این فعالیت ها مهم هستند. اما اشکال ویژه ای از فعالیت کمونیستی هستند که در قالب مبانی کار کمونیستی قابل پوشش نیستند. مخلوط کردن آنها در این سطح فقط به اغتشاش فکری، جنبشی و سازمانی تبدیل میشود.

اینجا، با توجه به وقت، در رابطه با هر یک از این دو موضوع ده دقیقه ای صحبت میکنم.

۱ - کار در خارج کشور

یک حزب کمونیستی یا فعالیت کمونیستی در خارج کشور به چه کاری مشغول است؟ این سؤال مهمی است چون با توجه به شرایط ایران خارج کشور به محلی امن یا امن تر برای فعالیت کمونیستی تبدیل شده است و تعداد زیادی از کمونیست ها در تبعید در خارج کشور زندگی میکنند. تشخیص اهمیت این عرصه مهم است چون در غیاب آن

امکانات زیادی از دست داده می‌شود و رد کردن فعالیت در خارج کشور به شغل جریانات سیاسی، داخل و خارج کشوری تبدیل شده است که در واقع اگر دقت کنید در داخل کشور هم کاری نمیکنند.

از طرف دیگر جایگزین کردن آن با فعالیت کمونیستی در داخل کشور پوشش چپ تبعیدی بریده از جامعه برای ادامه زندگی در خارج و توجیه بی‌ربطی خود به جامعه و به طبقه کارگر است. بعداً به پدیده انقلابیون تبعیدی و شرایط روحی و فکری که غالباً بر آن تحمیل می‌شود اشاره میکنم. انقلابیون تبعیدی ای که ذهناً هم تبعیدی شده‌اند خارج کشور را عملاً و یا رسماً تنها محدوده فعالیت خود و یک عرصه در خود می‌بینند.

در خارج کشور میتوان به سطوح مختلفی از فعالیت اشاره کرد. بخشی از این فعالیت‌ها همان فعالیت‌های داخل کشور هستند که به دلایل امنیتی و امکانات به خارج منتقل شده‌اند یا آنجا سازمان داده میشوند. مثل محل انتشار نشریات تا تلویزیون و رادیو یا دفتر ارتباطات تشکیلاتی، بخش‌هایی از رهبری، یا تدارکات و غیره که لازم است زیر دست جمهوری اسلامی نباشد. این‌ها را من اینجا نمیپوشانم چون حدود و ثغور کارشان قاعدتاً معلوم است و کمتر در این باب اختلاطی بوجود می‌آید. معلوم است که بخشی از کار داخل کشور هستند.

بخش دیگر از این فعالیت‌ها به تبلیغات و فعالیت‌های سیاسی ای بر میگردد که کمک میکند که یک پرچم، یک خط، یک سیاست و یا یک حزب برجسته شود، بر فضای خارج کشور تأثیر بگذارد و غیره. این آن بخش است که اینجا مورد اشاره قرار خواهیم داد.

اولین نکته‌ای که فوراً متوجه آن می‌شویم این است که از فعالینی حرف میزنیم که موضوع کارشان سازمان دادن طبقه کارگر این کشورها برای انقلاب پرولتری نیست، یا مستقیماً این نیست.

هر کمونیستی که بخواهد در انگلیس، سوئد، آلمان و غیره به فعالیت کمونیستی برای سازمان دادن طبقه کارگر آن کشورها برای انقلاب پرولتری مشغول شود باید به حزب کمونیست یا گروه کمونیستی کشوری انگلیس، سوئد یا آلمان و غیره پیوندد یا آن را ایجاد کند. همانطور که در قدیم بخش زیادی از کمونیست‌های تبعیدی روسی در قالب احزاب کشوری اروپای غربی کار میکردند یا کمونیست‌های آلمانی و غیره بعد از انقلاب اکتبر در قالب حزب بلشویک کار میکردند. به این دلیل وقتی به حزبی مانند حزب سوسیال دمکرات روسیه و یا احزاب آن زمان نگاه میکنید، تشکیلات خارج کشور ندارند. سازمان‌های بسیار کوچک و ویژه، مانند دفتر نشریات سراسری، بخش‌هایی از رهبری یا مدرسه‌های حزبی و غیره را در خارج کشور دارند.

بسیاری از کمونیست‌های تبعیدی ایران، به دلایل مختلف، مثل زبان یا امکان و تمایل به ادامه کار در رابطه با محیطی که قبلاً با آن درگیر بوده‌اند، تصمیم میگیرند که در رابطه با ایران کار کنند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که ایرانیان برای اولین بار در تاریخ خود، بعد از انقلاب ۵۷، شاهد مهاجرت به خارج به دلایل سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی شده‌اند. نتایج انقلاب ۵۷ ایران برای اولین بار نسل ایرانیان باصطلاح مهاجر را شکل داد. لاقلاً در این سطح شکل داد. قبل از انقلاب ۵۷ خیلی از ایرانی‌ها در خارج

بودند اما یا دانشجو بودند یا آدم های پولدار بودند. آن زمان وقتی در مرز های همین اروپا پاسپورت ایرانی را نشان میدادید مثل اتباع کوییتی و سعودی های پولدار با شما رفتار میکردند. حتی بعضاً از اتباع کشور های خود محترمانه تر با ایرانی رفتار میکردند، چون تصور این بود که ایرانی پولدار است و آمده است که پول خرج کند. حتی دانشجویان سیاسی و مثلاً قاچاق ایران غالباً از درجه رفاه خوبی برخوردار بودند، مجبور به امرار معاش به شکل کنونی نبودند و غالباً اگر بورس تحصیلی نداشتند، خانواده آنان آنقدر وسع داشت که به آنها برسد.

امروز این پدیده دیگر وجود ندارد. مهاجرین ایرانی در خارج کشور درست مانند مهاجرین کشورهای دیگر هستند که در خارج زندگی میکنند. بسیاری از آنها به ایران رفت و آمد دارند. مثل مهاجرین ایتالیائی در آمریکا، در سال های قدیم یا مهاجرین افغانی در ایران. در بین این مهاجرین البته میان آنهائی که تبعیدی هستند و آنها که مهاجر هستند تفاوت هست. تبعیدی امکان رفت و آمد به ایران را ندارد، زیر فشار جمهوری اسلامی است و عملاً نوعی زندانی است، که بعداً به آن خواهیم پرداخت. مهاجر زندگیش را در خارج کشور میکند و ارتباطات و رفت و آمد خود را با ایران دارد. این دو گروه گرچه در یک جغرافیای واحد هستند اما عملاً در دو دنیای متفاوت زندگی میکنند.

فضای سیاسی و فرهنگی این توده وسیع در خارج کشور بر فضای سیاسی و فرهنگی ایران تأثیر مستقیم دارد. همیشه فضای مهاجرین و تبعیدیان بر فضای کشوری که از آن آمده اند تأثیر داشته است. بعلاوه اینکه دنیای امروز ما و جهانی شدن ارتباطات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و غیره به این تأثیر ابعادی به شدت وسیع تر داده است. در دنیای ما خارج و داخل به هم وصل اند. دو دنیای کاملاً جدا نیستند، جای هم را نمیگیرند اما بر هم تأثیرات وسیع دارند. سیاست و فعالیتی که در ایران عروج کند بر فضای خارج کشور تأثیر مستقیم میگذارد و سیاست و فعالیتی که در خارج کشور پرچم شاخصی داشته باشد و علاقه جلب کند در ایران هم منعکس میشود.

سؤال این است که فعالیت کمونیستی چگونه خود را به این ارتباط متقابل وصل میکند؟

لیست بلندی از کارهائی که می شود کرد را میتوان ردیف کرد. لیستی که به درجه زیادی بستگی به نیروئی که برای انجام آن هست میتواند بلند یا کوتاه باشد. اما جهت ها یا پایه هائی را میتوان نشان داد که مستقل از نیرو، فعالیت کمونیستی باید آن را به عنوان قطب نمای خود بگیرد. در این رابطه شاید باید به مولفه های زیر اشاره کنم:

۱ - بر فراشتن یک پرچم یک آلترناتیو بی قید و شرط کمونیستی در فضای سیاسی ایران

۲ - جدال دائم با همه سیاست های بورژوائی و با همه سنت های بورژوائی و خرافاتی که بورژوازی به داخل جامعه و طبقه کارگر پمپ میکند

۳ - تبدیل شدن به سخنگوی اعتراض کارگری در ایران، در ابعاد جنبشی و اجتماعی آن و نه حزبی، و تلاش برای ایزوله کردن جنبش های بورژوائی در خارج کشور

۴ - جلب بیشترین حمایت از مبارزه طبقه کارگر ایران، چه در ابعاد سوسیالیستی به معنی اخص آن و چه در ابعاد دمکراتیک برای آزادی‌های سیاسی، سرنگونی جمهوری اسلامی، خلاصی فرهنگی، رهایی زن، حقوق کودک و غیره.

۵ - تلاش برای سیطره دادن و یا برجسته کردن سیاست کمونیستی بر فضای ایرانیان مهاجر. تنگ کردن فضای نفوذ جریانات ارتجاعی، مانند اسلامی‌ها، ناسیونالیسم و فاشیسم فارس و کرد و ترک و غیره در خارج کشور.

۶ - ایزوله کردن جمهوری اسلامی در خارج کشور.

۷ - یک سطح دیگر از فعالیت در خارج کشور به عنوان یک کمونیست ساکن آن کشور است. یعنی شما اگر کمونیست باشید و در آلمان، فرانسه یا انگلیس زندگی کنید نمیتوانید با کمونیست‌های طبقه کارگر در آن کشورها ارتباط نزدیک نداشته باشید. قاعدتا کارگران کمونیست آنجا را میشناسید، قاعدتا با آنها رفت و آمد میکنید، قاعدتا تلاش میکنید به اصطلاح سرپلی باشید علیه خرافه‌ای که در خارج کشور و در اروپا و آمریکا راجع به فعالیت کمونیستی هست و به اصطلاح سرپل رابطه انترناسیونالیستی میان کمونیسم در ایران با کمونیسم در این جوامع نباشید.

این نکات به ترتیب اولویت نیستند. اما میتوانند مبنای فعالیت کمونیستی در خارج کشور باشند که طبعاً هر جریانی به تناسب نیروی خود شاخص‌های پیشروی در هر عرصه را تعریف میکند و مهمتر اینکه تضمین میکند که پیشرفت میکند، بزرگ می‌شود و نیرو می‌گیرد. و فضا را بر غیر خود تنگ میکند. فعالیتی که نتواند با این شاخص آخر خود را موفق ببیند تأثیری در دنیای بیرون ندارد. بعداً توضیح میدهم که برای اکثریت تبعیدیان سیاسی دنیای بیرون وجود ندارد.

این واقعیت فعالیت کمونیستی در خارج کشور را با مسائل و پیچیدگی‌های دیگری روبرو میکند که اینجا به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

الف - ترکیب مهاجرین

ترکیب طبقاتی و سیاسی مهاجرین ایرانی در خارج کشور نه مثل جامعه ایران است و نه مثل جامعه کشور هائی که در آن زندگی میکنند. بخش اعظم این مهاجرین کارگر نیستند. فعالیت در میان آنها بیشتر با معضلات فعالیت مثلاً در شمال شهر تهران و یا مناطق مرفه شهرهای ایران شبیه است. مطلقاً منظورم این نیست که کار در میان ایرانیان را کم اهمیت کنم، به پیچیدگی‌های آن اشاره میکنم.

در این رابطه باید به قابلیت نفوذ ناسیونالیسم و بعضاً مذهب در میان ایرانیان در خارج کشور اشاره کنم. فاصله فرهنگی با جامعه‌ای که در آن زندگی میکنند، وجود راسیسم و ترس از خارجی در همه این کشورها، ایرانیان را

هم مانند بقیه ملیت‌ها، به سمت تأمین امنیت روحی، اجتماعی و اقتصادی از طریق تشکیل گتوهای قومی و مذهبی سوق می‌دهد و بهترین مجال را به ناسیونالیسم و مذهب و سایر دسته‌بندی‌های ارتجاعی می‌دهد. در افتادن با این پدیده اصلاً کار ساده‌ای نیست. اما فعالیت کمونیستی باید یک هدف اساسی و مهم خود را شکستن این حصارها و این گتوهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بداند. آنچه در این گتوها میگذارد بدون تردید در ایران هم انعکاس پیدا می‌کند.

اینجاست، که مبارزه علیه عقب‌ماندگی فرهنگی و سیاسی، مبارزه در دفاع از حقوق انسانی، مبارزه در دفاع از حق زن، حق کودک، علیه مذهب و غیره، علاوه بر اهمیت آن در خود ایران دارای اهمیت زیادی در فعالیت در خارج کشور است. تبدیل شدن به فعال، سخنگو و سازمانده این مبارزات در خارج کشور که، درست مثل داخل کشور، بسیار فراتر از صرف روشنگری یک مبارزه عملی و سیاسی است، نهایت اهمیت را پیدا می‌کند.

ب - ایرانیان کارگر در خارج کشور

بخش وسیعی از مهاجرین ایرانی تحصیلکردگان ناراضی کشور هستند و عملاً از نظر طبقاتی متعلق به بخش بالای جامعه هستند که وقتی به خارج کشور می‌آید بعضاً مجبور می‌شوند به کارگری روی بیاورند. معضلی که این بخش دارند بیشتر شبیه معضلات سیاسی و فکری نسل اول دهقانان یا خرده بورژواهایی است که روزمره به طبقه کارگر می‌پیوندند. زندگی و رویایشان در موقعیت اجتماعی‌ای که پشت سر گذاشته‌اند سیر می‌کند. تلاش غالباً باطل برای برگشتن به آن گذشته دارند. درست مانند دهقان یا خرده بورژوائی که تازه به صف طبقه کارگر پیوسته است، این بخش هم، مثل نسل اول کارگر، غالباً در محیط کار به عنوان کارگر عقب مانده ظاهر می‌شوند. غالباً در بیگانگی از موقعیت جدید خود به ناسیونالیسم تمایل نشان می‌دهند و یا به آن جلب می‌شوند. جلب فضا و محیط‌های بسته ملی، قومی و مذهبی می‌شوند در آن احساس امنیت بیشتری می‌کنند. غرق خاطرات گذشته می‌شوند و در همان دنیا باقی می‌مانند حتی از نعمات فرهنگی، فکری و مادی‌ای که برایشان قابل دسترس است خود را محروم می‌کنند.

امروز تعداد وسیعی کارگر ایرانی در سوئد، فرانسه یا آلمان کار می‌کنند اما ما کمتر آن‌ها را در صف پیشروان کارگری در محل کار خود می‌بینیم. به عکس غالباً نقش مثبتی در ایجاد اتحاد طبقاتی در محیط خود را ندارند. ناسیونالیسم و مذهب مانند افیون منگ‌شان می‌کند و به زندگی در یک دنیای خیالی ادامه می‌دهند. بسیاری از اینها، در حرف، خود را چپ یا کمونیست میدانند اما در دنیای واقعی سر سوزنی در مبارزه طبقه‌ای که جزئی از آن هستند نه تنها نقش ندارند، نه تنها محمل هیچ اتحاد و مبارزه‌ای، حتی در بعد سندیکائی آن، نیستند، غالباً دیرتر از بقیه به صف مبارزه کارگر می‌پیوندند. با هر فعال کارگری که در اروپا صحبت کنید دل خونی از این وضع دارد. مثل کارگر افغانی در ایران. این بخش از کارگران ایرانی در خارج غالباً نه متحد می‌کنند، نه اصلاً ضد خرافه هستند، نه زبان را درست یاد می‌گیرند، نه با کارگر چپی و کمونیست این کشور، که اصلاً کم هم نیستند، رفیق هستند.

فعالیت کمونیستی نمیتواند در تلاش برای بیرون کشیدن این توده کارگری به توجه باشد و در کنار فعالین کارگری این کشور ها قرار نگیرد. کمونیست های ایرانی بسیار بیشتر از کمونیست های محلی به ذهن این بخش از توده کارگر دسترسی دارند و باید نقش بازی کنند.

پ - پدیده انقلابیون تبعیدی و مالیخولیای سیاسی، فکری و اجتماعی

بالاخره باید به پیچیدگی دیگر اشاره کنم که قبلاً در مناسبت های مختلف به آن نکت زده ام. پدیده تبعید مانند زندان است. دست فعال را از جامعه اش قطع میکند. این پدیده اجباری است، تبعیدی انگار در سلول زندان زندگی میکند. تبعید درست مانند زندان ارتباط عملی و ذهنی با جامعه ایران را محدود میکند و در طولانی مدت، همانطور که زندان به دنیائی در خود تبدیل میشود، فضای زندگی تبعیدی هم به یک فضای مجازی در خود تبدیل میشود. این دنیای مجازی دنیائی می شود که جای دنیای بیرون را میگیرد. مشغله های آن، اتحاد ها و جدائی های آن دوستی ها و دشمنی ها در آن، به تدریج پایش از جامعه کنده می شود و جامعه جایش را به جامعه تبعیدی ها یا زندانی ها میدهد. این فضای مالیخولیائی را بوجود می آورد که برای کسی که در بیرون آن ایستاده است قابل درک نیست. درست مثل زندان. دنیای بیرون به تدریج در ذهن و عمل این انقلابیون تبعیدی عقب مینشیند و جایش را به دنیاهای کوچک، قهرمانان و ضد قهرمانان قلابی میدهد.

گرچه تبعیدی تمام این مالیخولیا را در قالب عبارات سیاسی تصویر میکند و لابد باید به آن هم پرداخت، اما تبیین سیاسی از این واقعیت اکثریت "رویداد های" این دنیا را نمیتواند توضیح دهد. سیاست، مارکسیسم و غیره بحث هائی در باره جامعه هستند. اما جامعه تبعیدیان مالیخولیا زده بنا به تعریف از جامعه پریده است. اینجا دیگر پای روان شناسی فردی و روان شناسی فرقه ها به میان کشیده میشود.

در این فضای مالیخولیائی تجدید قوا در خارج کشور و جوان کردن سازمان های خارج کشوری اصلاً کار ساده ای نیست، مگر اینکه یک کمونیسم قوی، اجتماعی و قابل مشاهده در داخل کشور را داشته باشید. تازه آنهم دایره بعد محدودی دارد.

خاصیت تبعید در تمام طول تاریخ این بوده است. این پدیده هم اصلاً منحصر به ایرانیان و دوره ما نیست. بویژه بعد از تحولات انقلابی در یک کشور ما با پدیده "انقلابیون در تبعید" روبرو می شویم. انگلس و بعضاً لنین در مورد آن حرف زده اند. به آنها میگویند "انقلابیون ایمیگره" یا انقلابیون مهاجر. کمون پاریس با آن روبرو میشود، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه با انقلابیون فراری ای که به خارج از کشور تبعید می شوند یا خود فرار میکنند روبرو می شود. و ما در همه این ها این پدیده را میبینیم.

تنها آن بخش از تبعیدیان سیاسی میتوانند و توانسته اند خود را از این فضای بیمار کنار نگاه دارند که کشتی دنیای ذهنی خود را به اسکله هائی در دنیای واقعی یعنی در جامعه ایران بسته باشند. کل تأکیدات چندین ساله ما که باید اجتماعی بود، باید خود را از چشم طبقه کارگر، فعال کمونیست و کلاً جامعه بیرون از خود نگاه کرد و محک زد

، تلاشی بوده است برای فرو نرفتن به این سیاه چاله مخبط شدن که با جاذبه عظیمی همه ما، در خارج از کشور، را به سمت خود میکشاند. جامعه و دنیای بیرون از ما قطب نما را به دست میدهد. مرگ فعالیت کمونیستی این است که خود در این دنیا محبوس گردد.

۲ - گارد آزادی

یکی دیگر از اشکال ویژه و مهم فعالیت کمونیستی چیزی است که ما تحت عنوان گارد آزادی معرفی کرده ایم. این ایده مهم است چون به رابطه فعالیت کمونیستی با قدرت سیاسی، که قبلاً به آن اشاره کردیم، معنی روز میدهد. اینکه یک حزب سیاسی باید قدرت را بگیرد نه ایده مارکس است و نه منصور حکمت. منطق کل مبارزه سیاسی در تاریخ جامعه بورژوازی است. همه احزاب چه چپ و چه راست، جز احزاب حاشیه‌ای و در واقع غیر سیاسی، این ایده را به این یا آن شکل در خود دارند. بحث گارد آزادی این است که در دنیای امروز ما برای گره زدن فعالیت یا تحزب سیاسی به قدرت نمیتوان و نباید منتظر موقعیت مناسب در دوره انقلابی ماند. بورژوازی و کل جرایانات ارتجاعی، که هم در حکومت و هم در خارج از حکومت قرار دارند، تلاش دارند که با اعمال زور مانع از رسیدن فعالیت کمونیستی به آن مقطع شوند. فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر امروزه تنها با دستگاه سرکوب رسمی دولت روبرو نیست. با انواع دارو دسته های ارتجاعی و بورژوازی روبرو است که چه بسا در اپوزیسیون هستند اما در کنار دستگاه رسمی دولت علیه فعالیت کمونیستی و طبقه کارگر به زور و قهر متوسل میشوند.

واقعیت این است که فعالیت کمونیستی امروزه با وضعیت متفاوتی نسبت دوران گذشته روبرو است. بهترین الگویی که ما داریم، الگوی حزب کمونیست روسیه است. آنوقت بورژوازی مسلح، دولت بود. دولت بود قزاق و پیاده نظام داشت که اگر آن را شکست میدادی پیروز میشدی. همانطور که در قیام اکتبر و بعداً در جنگ داخلی اینها را شکست دادند. امروز دنیا بطور کلی عوض شده است. آن زمان نه اپوزیسیون مسلح بود و نه دولت در کنار نیرو های نظامی خود به دارو دسته های به همان وسعت و گاه مهم تر از آن اتکا داشتند. در آن دوره خطر سناریو سیاه، خطر پاشیدن شیرازه های جامعه توسط دارودسته های مسلح دولتی، غیر دولتی و ضد دولتی وجود نداشت. پدیده‌ای که در سومالی، لبنان، افغانستان، یوگسلاوی و عراق دیدیم را نداشتیم. جامعه ما دائم در خطر فروپاشی نبود. فروپاشی جامعه بدترین شرایط ممکن برای فعالیت کمونیستی و برای انقلاب کارگری است. عراق نمونه برجسته این واقعیت است.

در روسیه ما این وضع را نداشتیم. که اپوزیسیون، اگر منفعت اش ایجاب کند قبل از اینکه دولت را سرنگون کند کمونیست‌ها و طبقه کارگر را تروریزه و سرکوب کند. در زمان لنین مقوله به اسم بسیج نداشتیم. موتورسوارها، لباس شخصیها، بسیج در محله، بسیج کارخانه نداشتیم، سلفی و مجاهد و اپوزیسیون مسلح وجود نداشت. کسی آن زمان به خودش بمب نمی بست و وسط جلسه شورا خودش را منفجر نمی کرد. کسی بچه ده ساله را مسلح نمی کرد به نارنجک و مسلسل نمی کرد که برود زن بی حجاب یا مخالف را ترور کند. امروزه این کارها وسیعاً رواج دارد.

یعنی کارگر کمونیست و فعالیت کمونیستی میتواند توسط اسلامیه‌ها و سلفی‌ها و شیعه اثنی‌العشری، مجاهد، حزب دمکراتی و غیره تهدید و ترور شود. همراه دولت یا مستقل از دولت این کار را میکند.

این واقعیت بر ذهن جامعه و بخصوص بر ذهن کارگر سنگینی میکند و همین سنگینی باعث احتیاط و دست‌نگا داشتن. چند کارگر، چند انسان آزاده در جامعه ایران وجود دارد که از این نگران است که حتی اگر این‌ها را در سنگر قیام در تهران شکست بدهم، طرف می‌رود از کن و سولوقون تهران و سایر شهرها را به توپ و موشک می‌بند و اگر اسلحه اتمی هم داشته باشد در استفاده از آن تردید نمی‌کند؟ کسی که بخودش بمب می‌بندد و در مدرسه و بیمارستان خود را منفجر میکند در بکارگیری اسلحه اتمی یا شیمیائی تردیدی میکند؟

حتی ما در انقلاب ۵۷ هم این پدیده را نداشتیم. امروز اسلامی‌ها می‌روند دختر بچه‌ها را به خاطر اینکه به مدرسه می‌روند میکشند، به خود بمب می‌بندند و خود را در میان آن‌ها منفجر میکنند. می‌خواهم بگویم که فعالیت کمونیستی با این صورت مسأله جدید روبرو است.

طبعاً اگر ما با چنین وضعی روبرو شویم تمام تلاشمان را خواهیم کرد که به آن در بیفتیم و از دل آن کمونیسمی که همه این نیروهای ارتجاعی را سرکوب میکند را شکل دهیم. اما نکته این است که نباید منتظر فاجعه ماند. باید از امروز جلو آن سنگر بست. این سنگر بندی هم علاوه بر نوشتن و روشنگری نیازمند کار مشخص و سازمان و فعالیت مشخص در جامعه است.

در نتیجه بحث بر سر یک کارکرد یا فونکسیون جدید است که امروز به فعالیت کمونیستی اضافه شده است. خنثی کردن این نیروهای ارتجاعی تا ندان مسلح و تا مغز استخوان ایدئولوژیک و تا عمق روح شان لمپن و ارتجاعی. بحث گارد آزادی از اینجا شروع میشود نه از هسته مسلح. ایده گارد آزادی راهی است برای مقابله مؤثر توسط فعالیت کمونیستی با این لشکر ارتجاع.

گفتم که گارد آزادی در باره ایجاد هسته‌های مسلح نیست. ایجاد این هسته‌ها ممکن است و حتماً در مقاطعی بخشی از این پروژه است. اما نه گارد آزادی در این باره است و نه گارد آزادی در باره سازمان دادن مبارزه مسلحانه و نه حتی گارد آزادی در باره دست بردن فوری به اسلحه است. گارد آزادی در باره دادن قدرت دفاع از خود به کارگر و آدم آزادیخواه آن جامعه است که خود بتواند از خود دفاع کند. اتفاقاً در دوره حتی طولانی‌ای نه لازم است و نه درست است که گارد آزادی، به معنی متعارف آن، مسلح شود.

واقعیت این است که چه در حزب حکمتیست که مبتکر گارد آزادی بوده است و چه در بیرون از این حزب به وفور گارد آزادی به معنی تشکیل هسته‌های مسلح گرفته شده است. گویا یک عده‌ای جمع میشوند، هسته مسلح مخفی درست می‌کنند، مسلحانه اعلامیه پخش میکنند، اعلام وجود میکنند و غیره. یا اینکه گارد آزادی به حفظ پتانسیل یا چهره مسلح حزب حکمتیست در کردستان خلاصه شده است. ما بدون ایده گارد آزادی هم تلاش

داشتیم که چهره مسلح حزب در کردستان را حفظ کنیم، پروژه های رهبران کمونیست در میان مردم را داشتیم و غیره. انجام این فونکسیون نیازمند ایده گارد آزادی نبود و نیست.

بحث گارد آزادی بحث به وجود آوردن یک کارکرد است. یک فونکسیون در جامعه و در طبقه کارگر و زحمت کش است که از مکان دفاع از خود را به او بدهد.

دنای ما پر از انواع بورژوائی و ارتجاعی مکانیسم های اعمال قدرت محلی حتی بدون داشتن اسلحه هستید. از اشکال مقاومت در مقابل اسرائیل در فلسطین تا مثلاً ارتش آزادی بخش ایرلند که نود و نه درصدشان اسلحه نداشتند. دنای ما پر از فرم هایی از سازمان یابی توده ای و سیاسی است که عملاً در محل و در قالب تناسب قوای موجود عمل جریانات مخالف را محدود یا ناممکن میکنند. رشد سلفی ها در کردستان که متکی به تهدید دائمی کمونیست ها و فعالین چپ این جامعه به ترور و ارباب است نمونه دیگر است.

میخواهم بگویم که گارد آزادی مساوی با فعالیت نظامی نیست، گارد آزادی مساوی با هسته های مسلح نیست، گارد آزادی با حفظ چهره نظامی در کردستان فرق میکند. گارد آزادی سمبل قدرت یابی قدم به قدم طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی در دفاع از خود است.

یک جای مهم این فعالیت محله است. گارد آزادی میتواند هر قالبی به خود بگیرد از تیم ورزشی تا جمع بچه های محل. اما کاری که میکنند این است که قدم به قدم میدان فعالیت و جولان نیروهای ارتجاعی را در محلشان محدود یا با مشکل روبرو میکنند. نمیگذارند محلشان پاتق استبداد بشود. بسیجی ها در آنجا احساس امنیت نمیکند، این عدم امنیت میتواند از هو کردن و دست انداختن تا ترساندن را شامل شود که نه تنها الزاماً مسلحانه نیست بلکه در عمل در اغلب اوقات غیر مسلح است. با سنگ، با هو کردن، با اینکه طرف بیاید آنجا ببیند همه با او بد هستند. از این اشکال گرفته تا روزی که لابد اسلحه بر می دارند. گره قضیه وصل بودن این کارها به فعالیت های نیروهای ارتجاعی از سرکوب آزادی تا ستم بر زن و کودک و تا هر بعدی که فعالیت کمونیستی میوشاند را در برمیگیرد. گارد آزادی را مساوی گرفتن با اسلحه و مساوی گرفتن با فعالیت مسلحانه تقلیل دان یک بحث خیلی پایه ای و استراتژیک راجع به اوضاع امروز به مبارزه چریکی و یا ادامه مبارزه مسلحانه در کردستان است.

شکل دادن به این فعالیت پدیده ای قدم به قدم است، خود آگاه کردن، جمع آوری قوا، ریشه داشتن در محل، داشتن پشتوانه معنوی و عملی در محل، متحد کردن برای دفاع از خود، متحد شدن برای بدست گرفتن ابتکار در امن کردن محل و برای کوتاه کردن قدم به قدم دست ارتجاع و بورژوازی از زندگی و کنترلی که بر طبقه کارگر و مردم زحمتکش و مبارزه یک محل دارد یک روزه و با یک هسته عملی نیست.

کافی است بچه های یک محل بروند آخوندی را که علیه زنها فتوا داده را بگیرند، در چارچوب تناسب قوا، ادب کنند، بترسانند. آن آخوند از فردا در مورد هجوم به زن در آن محل حساب دیگری باز میکند و کل مبارزه برای رهائی زن. لااقل در آن محل احساس قدرت و امنیت بیشتری میکند. یادم است یک زمانی این اسلامی ها میرفتند

ماه رمضان مردم را برای سحری با دهل بیدار میکردند دعه ای هم پیدا شدند این ها را گیر می آوردند و دهل هایشان را سوراخ و پاره میکردند. اسلحه و نارنجکی هم در کار نبود.

گارد آزادی حول ایده قدرت یابی و متحد شدن است برای دفاع از خود، برای امن کردن فعالیت خود و نا امن کردن فضا برای طرف مقابل است. این از فشار فیزیکی تا فشار روحی را شامل میشود.

در نهایت معلوم است که کار به اسلحه میکشد. طرف مقابل کار را به اسلحه میکشاند اما امروز اگر دست به اسلحه نمی بریم به این دلیل است که این کار به نفع ما نیست. در شرایطی که اوضاع مناسب باشد حتماً دست به اسلحه خواهیم برد. این امر باید برای گارد آزادی روشن باشد. اینکه این تقابل به مقابله قهرآمیز و این مقابله قهر آمیز به توسل به اسلحه و این توسل به اسلحه به توسل به سلاح گرم میرسد یک پروسه است که باید در دنیای واقعی طی شود و گرنه به مبارزه مسلحانه به شیوه چریکی و یا شیوه مبارزه مسلحانه در کردستان، آنهم در شرایطی که خود این مبارزه دیگر وجود ندارد میرسیم که هر دو ماجرا جوئی و آوانتوریستی خواهد بود. گارد آزادی از این بحث در میآید ربطی به تئوری ها و سنت های رایج در مورد مبارزه مسلحانه ندارد.

یک حزب کمونیستی ممکن است و پیش می آید که مبارزه مسلحانه را سازمان میدهد و باید هم این کار را بکند اما بحث کار آزادی بحث دیگری است. یکی گرفتن این دو عملاً طبقه کارگر و مردم انقلابی را در هر قدمش فلج میکند. چون در جایی دست به اسلحه میبرید که طرف دست بالا دارد. از طرف دیگر مبارزه روزمره طبقه کارگر را تبدیل به ادامه هسته های مسلح میکند که به تشکل طبقه کارگر آسیب میزند. پلیس را علیه آن تحریک میکند، خود این تشکل ها را پراکنده میکند چون کسانی که حول این تشکل ها جمع شده اند برای این جنگ نیامده اند. هیچ رهبر و فرمانده عاقلی توده ای را به جنگی نمیرد که برای آن به میدان نیامده است.

به هر حال این دو را باید از هم تفکیک کرد تا بشود به اصطلاح پیش رفت. گارد آزادی امروزش یک چیز است و آینده اش یک چیز دیگر است. بهترین تعریفش به نظر من همان سبیل قدرت یابی قدم به قدم است، از هو کردن و سوت کشیدن امیدوارم هیچوقت به اسلحه نکشد، از تنگ کردن فضا به اینها گرفته تا پس زدن تعرضشان به هر درجه ای که آدم بتواند و متناسب با شرایط باشد.

درست از همین سر ما از روز اول فونکسیون گارد آزادی را یک فونکسیون محلی و تابع کمیته های کمونیستی محلی اعلام کردیم.

نکته آخری که میخوام توجه شما را به آن جلب کنم این است که هم منطق و هم تجربه نشان میدهد که ایده گارد آزادی جوانان کم تجربه را به سرعت به خود جلب میکند. کسانی که صبر کار توده ای، جمع کردن نیرو و مبارزه کنترل شده را ندارند، به سرعت میتوانند گارد آزادی را به هسته چریکی مخفی تبدیل کنند و اقدامات ماجراجویانه را در دستور خود قرار دهند. اینجا کنترل کامل کمیته های کمونیستی بر این فرم های سازمانی و تزریق عقل سیاسی و اجتماعی به آنها حیاتی است.

به هر حال برای تشریح بیشتر دعوت میکنم که به اسناد و مباحثاتی که در حزب حکمتیست در این مورد وجود دارد رجوع کنید.

امیدوارم کل این بحث توانسته باشد که دریچه ای را بر فعالیت کمونیستی باز کند و کمکی به فعالین کمونیست طبقه کارگر باشد. اگر این بحث را مفید میابید، آن را مبنای کارتان قرار دهید و به دست کارگران و کمونیستهای دیگری برسانید.

توضیحات

۱ - منظورم اینجا این نیست که در فعالیت کمونیستی از مبارزه مسلحانه استفاده نمیشود. بخصوص در دنیای ما قدرت دفاع از خود و قدرت سرکوب بورژوازی، قبل از سرنگونی دولت حاکم، حیاتی است. اینجا بحث بر سر این است که مبارزه مسلحانه و یا نیروی مسلح برای پرولتاریا تنها در رابطه با سازمان و فعالیت پایه ای تر آن معنی دارد. درست به همین دلیل در بحث گارد آزادی ما آن را نه یک نیروی نظامی به معنی متداول آن، بلکه بخشی از فعالیت پایه ای و محلی کمیته های کمونیستی تعریف کرده ایم.

درباره خطر آکسیونسیم

در حوزه‌های حزبی

منصور حکمت

اسفند ۱۳۶۲

درباره خطر آکسیونیسم در حوزه‌های حزبی

منصور حکمت

اسفند ۱۳۶۲

مقدمه سر دبیر کمونیست: نوشته "درباره خطر آکسیونیسم در حوزه‌های حزبی"، یکی از سلسله مباحثات منصور حکمت در مورد فعالیت کمونیستی و نقد پوپولیسم و فعالیت و پراتیک پوپولیستی در میان چپ ایران است. ضروری است فعالین کمونیست و خصوصاً حکمتیستها یک بار دیگر به مباحثات ارزشمندی که در تاریخ معاصر ایران و توسط رهبران این جنبش طرح شده است توجه کنند. فعالیت حزبی و ساختن حزب در ایران و فعالیت کمونیستی ما تکیه و پشتبند آن به مباحثات جدی از این قبیل است. ما تلاش میکنیم در شماره‌های نشریه کمونیست به تناوب بخشی از این مباحث را یک بار دیگر در اختیار فعالین کمونیست قرار دهیم و توجه این رفقا را به این مباحث جلب کنیم. با این مقدمه کوتاه توجه این رفقا را به بحث منصور حکمت جلب میکنیم.

درباره خطر آکسیونیسم در حوزه‌های حزبی

آکسیونیسم یکی از جلوه‌های اصلی سبک کار پوپولیستی است. منظور ما از آکسیونیسم عملگرایی محدود و تنگ‌نظرانه در کار سیاسی و تشکیلاتی است. تظاهرات، تحصن، اعتصاب، کم کاری و نظایر اینها اشکال شناخته شده آکسیونهای مبارزاتی هستند. آکسیونیسم آن انحرافی است که اینگونه اقدامات و اشکال مبارزاتی جدا از متن یک مبارزه ادامه کار سازمانی و طبقاتی و جدا از چهارچوب یک برنامه مبارزاتی مشخص را به هدفی درخود تبدیل میکند.

دوران پس از قیام تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ ناظر بر شکوفایی و شدت یابی و نهایتاً برملا شدن بی‌ثمری انحراف آکسیونیستی سازمانهای خرده بورژوا- سوسیالیست در مقیاسی بسیار وسیع بود. شرایط نیمه دمکراتیک ماههای پس از قیام به این گرایش ذاتی انقلابیگری خرده بورژوایی امکان بروز آشکار و وسیع داد. آکسیونیسم انعکاس درک محدود خرده بورژوازی از مبارزه است و این واقعیت حتی در دوران قبل از انقلاب ۵۷ در مشی چریکی به روشنی به ثبوت رسیده بود. مشی چریکی خود یکی از نمونه‌های بارز آکسیونیسم است. در این خط مشی خرده بورژوایی، آکسیون و آن هم تنها یک نوع مشخص آکسیون سازمانی یعنی عملیات کوچک نظامی دسته‌های کوچک چریک شهری بر جای هر نوع پراتیک سیاسی و تشکیلاتی مینشیند. اگر خط ۳ در عمل پراتیک را با آکسیونهای معدود و محدودی تنزل میداد، مدافعان مشی چریکی تا آن درجه از مارکسیسم و مبارزه مارکسیستی

به دور بودند که علنا بی هیچ پرده‌پوشی به تقدیس این آکسیونیسیم برمیخواستند و رسماً هر فعالیت خارج از این یگانه آکسیون چریکی را مردود مینامیدند .

پس از انقلاب آکسیونیسیم سازمانهای خرده بورژوا- سوسیالیست بطور عمده در بعد سیاسی آن بروز یافت. شعار سازمان پیکار مبنی بر اینکه " تاکتیک اصلی در این دوره تظاهرات است " چکیده و فشرده تمام شعور آکسیونیستی خرده بورژوازی مدعی مارکسیسم در ایران بود. این شعار تمام سطحی‌گرایی و پوچی فعالیت آکسیون را برملا میکند. تظاهرات یعنی یک شکل مبارزه به تاکتیک سازمانی که خود را کمونیست مینامید بدل شده بود. همه فعالین جنبش ما بخوبی به یاد دارند که چگونه این شعار و این تلقی تنگ‌نظرانه از مبارزه برای دوره‌ای طولانی راهنمای عملی سازمانهای مختلف پوپولیستی از پیکار تا رزمندگان، فدایی و راه کارگر قرار گرفت. تظاهراتی که در موضعی چند ساعته با شرکت افراد سازمانی در گوشه و کنار شهرها تمام ماحصل تاکتیک اصلی سازمانها بود. در این دیدگاه آکسیونیستی نه هدف تظاهرات، نه جایگاه هر تظاهرات در سیر پیشرفت و تکامل مبارزه انقلابی در دوره مورد نظر، نه رابطه این شکل مبارزه با اشکال دیگر، هیچیک بطور جدی مورد تعمق قرار نمیگرفت. هدف گویی تماماً ابراز وجود سازمانی و احیاناً تبلیغ (در واقع افشاگری) از طریق تظاهرات بود .

آکسیون سازمانی و اکونومیسم آکسیون

آکسیون نیز در سازمانهای پوپولیستی بطور عمده در دو وجه اصلی خود را آشکار میکرد. اول محدود ماندن در یک سلسله آکسیونهایی سازمانی و دوم دنباله‌روی از آکسیونهای خودبخودی (اکونومیسم آکسیون). آکسیون سازمانی یعنی دست زدن به عمل معین توسط نیروی منحصر به فعالین سازمانی بخودی خود نادرست و انحرافی نیست. در طول مبارزه یک حزب پرولتری نیز در موارد متعدد و بویژه تحت شرایط حساس و تعیین کننده‌ای دست زدن به آکسیونهای سازمانی ضروری میشود. چنین آکسیونهایی عموماً نقش راهگشایی مبارزات توده‌ای و رفع موانع مشخص، گسترش و تعمیق مبارزه را بازی میکند و هرگز به امر هرروزه و کار روتین متعارف حزب پرولتری بدل نمیشود. اما در سازمانهای پوپولیستی آکسیون سازمانی کمابیش فلسفه وجودی سازمان را میسازد. مبارزه و پراتیک به اعتبار این آکسیونها تعریف میشود .

در مقابل، سیاستها و اشکال مبارزاتی مورد نظر حزب پرولتری بعنوان یک اصل برای اتخاذ توسط پیشروان و توده‌های آگاهتر طبقه کارگر طرح میشود. حزب پرولتری نیروی خود طبقه را سازمان میدهد و خود طبقه را به میدان مبارزه میکشاند. جایگزینی مستمر و همیشگی نیروی حزب بجای نیروی طبقه، ناقض فلسفه وجودی حزب سیاسی پرولتاریا و نسخه‌ای برای شکست انقلاب پرولتری است. محدود ماندن سازمانهای پوپولیستی در چهارچوب تنگ آکسیونهای صرفاً سازمانی نیز خود گواه جدایی عمیق این سازمانها از طبقه کارگر و بیگانگی آنان با تئوری انقلابی مارکسیسم، یعنی تئوری آزاد کردن طبقه کارگر به نیروی خود این طبقه، بود .

مورد دوم، یعنی اکونومیسم آکسیون نیز جلوه‌ای از "تقدیس آکسیون برای آکسیون" و فقدان یک سیاست هدفمند طبقاتی و انقلابی است. آکسیونهای خودبخودی (خودبخودی تا آنجا که این آکسیونها بر طبق نقشه معین

سازمانی صورت نمیگیرد) در جنبش کارگری و همینطور در طول اعتراضات سایر اقشار ستمکش جامعه به دفعات شکل میگیرد. در این یا آن کارخانه، محله، مدرسه و یا اداره اعتراضات بالا میگیرد. درگیری با کارفرما، دولت و مقامات بوروکراتیک شدت مییابد و کار به اعتصاب، تظاهرات، تحصن و نظایر آن میکشد. اکنون میسم آکسیون به معنی دنباله‌روی بی چون و چرای سازمان سیاسی از این گونه آکسیونهاست. سازمانهای سوسیالیست - خرده بورژوا آنجا که به مبارزات توده‌ها معطوف میشدند عمدتاً تا اعماق این دنباله‌روی سقوط میکردند. کمتر اعتصاب و اعتراض کارگری در ماههای پس از قیام یعنی در دوره گسترده‌ترین فعالیت سازمانهای پوپولیستی مهر شعارها، سیاستها و یا برنامه این سازمانها را بر خود داشت. خبرنگاری درباره آکسیونها و در بهترین حالت "باد زدن مبارزه خودبخودی" بیشترین دخالتی بود که در اکثر موارد میشد از سوسیالیستهای خرده بورژوا انتظار داشت و بیهوده نبود که پوپولیستها فعالیت سیاسی خود را نه در محیط زیست و کار طبقه کارگر که نیروی انقلاب پرولتری است بلکه در میان پر جنب و جوش‌ترین اقشار معترض جامعه (نظیر دانشجویان و دانش آموزان) متمرکز کرده بودند. حزب پرولتری باید نه دنباله‌روی توده‌ها بلکه رهبر آنها باشد. آکسیونهای خودانگیخته کارگری باید توسط حزب هدایت شود. اهداف و شعارهای آن تعریف و یا تصحیح شود. هر اقدام معین نظیر اعتصاب و یا تظاهرات باید آگاهانه سازمان یابد. دامنه پیشروی و دست‌آوردهای مورد انتظار هر آکسیون مشخص شود و یا حتی در مواردی که برای مثال این یا آن آکسیون از نیروی کافی برای پیشروی برخوردار نیست توسط حزب کارگران از آن برحذر داشته شوند. حزب کمونیست خود را از هیچ مبارزه خودبخودی کنار نمیکشد و نسبت به آن بی تفاوت نمیماند، اما حزب از هیچ آکسیون خودبخودی دنباله‌روی نمیکند، و همواره میکوشد تا هر اعتراض توده‌ها را حول مسائل اصلی مبارزه طبقاتی در هر دوره معین جهت و سازمان دهد.

آکسیون‌های کم نفوذ

آنچه گفتیم برای اکثر رفقای ما آشناست. فعالین ما بخوبی با جلوه‌های مختلف آکسیون‌های کم نفوذ در دوره قبل از ۳۰ خرداد آشنا هستند. اما نقد ما تنها بر این نموده‌ها متمرکز نیست. آکسیون‌های کم نفوذ یعنی نشان دادن عمل محدود و احتمالاً پر زرق و برق اما زودگذر و سطحی بجای پراتیک عمیق و همه‌جانبه حزبی و طبقاتی. این انحراف امروز در اشکال دیگری در کار برخی از رفقای ما به چشم میخورد.

در مقاله مربوط به محافل ترویجی کارگری در شماره قبل به گوشه‌هایی از این مساله اشاره کردیم. حزب کمونیست به تشکیل بیشترین حوزه‌های حزبی در محیط زیست و کار کارگران و زحمتکشان نیاز دارد. پیشبرد امر تبلیغ، ترویج و سازماندهی بطور دائمی و با توده‌های هر چه وسیعتری از کارگران مستلزم گسترش تعداد حوزه‌ها و استمرار کار هر حوزه در دل دشوارترین شرایط است. حوزه حزبی وظایف روتین تعریف شده‌ای دارد. حزب با اتکاء به انجام دائمی این وظایف توسط حوزه‌ها موجودیت و قدرت خود را حفظ میکند و گسترش میدهد. اما متأسفانه غلبه آکسیون‌های کم نفوذ برای فعالین ما در حوزه‌ها در مواردی سد راه پیشبرد این وظایف پایه‌ای میشود. شتابزدگی، علاقه به انجام عملیات بزرگتر و پر سر و صداتر که گاه تحت پوشش عبارت "ارتقاء دادن فعالیت

حوزه " بیان میشود، گرایش به گذار سریع به اشکال ترکیبی سازمانی در محیط کار (نظیر تشکیل کمیته کارخانه) با اتکای به اولین موفقیت‌های حوزه در جلب بخشی از پیشروان کارخانه، اینها جلوه‌های آکسیونیسیمی است که اینبار گریبان واحدهای کوچک سازمانی را گرفته است .

این آکسیونیسیم به همان درجه آکسیونیسیم سازمانهای سراسری و عریض و طویل پوپولیستی در دوره قبل زیانبار و مخرب است. به همان درجه سترون و بی ثمر است. آکسیونیسیم هیاهوی بسیار برای هیچ است. عملگرایی محدود و کوتاه‌بینانه‌ای است که حزب را از عمل واقعی انقلابی یعنی سازمان دادن و آماده کردن پرولتاریا برای انقلاب اجتماعی و از به حرکت درآوردن نیروی طبقه برای قیام پیروزمند پرولتاری باز میدارد. آکسیونیسیم پوشش پر نقش و نگاری برای بی‌عملی طبقاتی است. این را رفقای ما باید عمیقا درک کنند .

ما حزب کمونیست ایران را در دل یک اختناق سیاه و خونین و در متن ورشکستگی سیاسی-ایدئولوژیک و عملی سوسیالیسم خرده بورژوایی ایجاد کرده‌ایم. چه در مبارزه برای تشکیل حزب و چه در امر مبارزه عملی از تجدید سازمان نیروهای پراکنده و روی آوری به طبقه کارگر تا سازماندهی مبارزه سیاسی و نظامی در کردستان همواره تلاش کرده‌ایم تا حرکت خود را بر یک نقشه فکر شده و سنجیده متکی کنیم. نقشه‌ای که متکی بر اصول ایدئولوژیک و برنامه‌ای ما، تاکتیک‌های ما و شیوه‌های کمونیستی فعالیت تشکیلاتی است. در این راه باید قاطعانه با هر گرایش و کشش انحرافی که حزب را از سیر تکامل نقشه‌مند خود منحرف میکند و سرنوشت آنرا به حرکات خودبخودی، ارزیابی‌های محدودنگرانه و تغییر و تحول در شرایط خارجی گره میزند مقابله کنیم. ما باید حزب خود را مطابق یک نقشه مارکسیستی رشد و گسترش دهیم و بنابراین هر جزء سازمان حزب باید نقش پایه‌ای خود را بویژه در این دوره از حیات حزب بی‌تزلزل و با پیگیری کامل به انجام برساند. آکسیونیسیم حوزه‌های کم نفوذ یکی از خطرناکی است که حرکت نقشه‌مند را تهدید میکند .

چند تذکر به فعالین حزب در حوزه‌ها

۱- حوزه یک سلول از حزب است و به این اعتبار هنگامی در کار خود موفق است که قبل از هر چیز وظائف تعریف شده همین سلول را مستمرا انجام دهد. "ارتقاء" حوزه با تبدیل حوزه به ارگان دیگری تعریف نمیشود. تبدیل حوزه به هر ارگانی دیگر به معنی رها شدن فعالیت حوزه‌ای است. این حزب کمونیست به مثابه یک کلیت است که باید بر مبنای فعالیت دائمی حوزه‌ها و نیروی روزافزونی که این حوزه‌ها در درون حزب گرد می‌آورند و آماده میکنند سایر ارگانهای حزب را سازمان دهد. بنابراین روشن است که سیر تکامل و ارتقاء و کار حوزه عینا همان سیر تکامل و قدرت‌یابی کل حزب نیست. یک بار دیگر جزوه سبک کار حوزه‌ها را بخوانید. موفقیت حوزه را دقیقا بر مبنای همان وظایف تعریف شده و همان پرسشنامه انتهای جزوه باید سنجید .

رشد ما باید رشدی نقشه‌مند باشد. کل حزب باید در مجموع فعالیت خود رشد کند و این دوره بطور مشخص دوره‌ای است که باید ریشه‌های حزب در درون طبقه کارگر بسط یابد و محکم شود. وقتی حوزه‌ای از فعالین ما

برای مثال تصمیم میگیرند تا بر مبنای یک ارزیابی کوتاه‌نظرانه نقشه‌های تعریف شده فعالیت خود را کنار بگذارند و تمام موجودیت خود را به اعتبار آکسیونهای فابریکی در یک کارخانه منفرد تعریف کنند، عملاً بخشی از کل نقشه فعالیت حزب در این دوره مشخص را زمین میگذارند

۲- درجه دخالت فعالین ما در آکسیونها تابعی از درجه نفوذ عمومی ما در کارخانه و محله است. بخت آزمایی آکسیونی و "قاپ زدن" اعتراضات را به پوپولیستها بسپاریم. این شیوه ما نیست. ما کمونیستها با طبقه خود کار جدی داریم. بنابراین شرط لازم برای دستیابی به قابلیت واقعی برای هدایت آکسیونهای کارگری به شیوه ادامه کار، این است که ما تلاش خود را برای بسط نفوذ ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی حزب در میان پیشروان توده‌های طبقه کارگری وقفه ادامه دهیم و شدت بخشیم. حوزه‌ای که یکبار میهمان یک آکسیون کارگری میشود و سپس تا ماهها فلج میشود، حوزه کم نفوذی که یک اعلامیه را به شیوه‌ای کاملاً آکروباتیک پخش میکند اما تا ماهها بعد قابلیت خود در حفظ و گسترش روابط کارگری اش را از دست میدهد، باید قبل از آن که به فکر آکسیون باشد در گسترش نفوذ حزب و جذب پیشروان بیشتر به حزب، حوزه حزبی و محافل متنوع و مرتبط با حزب بکوشد. ما باید در تمام آکسیونهای کارگری فعال باشیم. ما باید به اعتراضات دامن بزنیم و به آن جهت بدهیم. اما همه اینها مستلزم آن است که حوزه حزب ثانیه‌ای کار خود را زمین نگذارد.

۳- مبارزه طبقاتی جای خودنمایی پوک و توخالی نیست. حزب کمونیست را باید با برنامه، سیاست و شیوه‌های آن و قدرت عملی و واقعی کمونیستها در پیش راندن مبارزه طبقه کارگر معرفی کرد. معرفی حزب کمونیست با تبلیغات بورژوازی درباره کالاهایشان زمین تا آسمان تفاوت دارد. شیوه تبلیغی مجاهد و جریان فدایی (نظیر سرور و رهبر و فرمانده تراشیدن برای توده مردم و پخش پوستر چهاررنگ رئیس جمهوری و نخست وزیر "بعد از این" و ادعاهای سراپا کذب درباره شرکت موثر در "مقاومت" در کردستان از جانب مجاهدین و یا تلاش برای کسب اعتبار از طریق هیاهو درباره کمیسیون بررسی اختلافات حزب دمکرات و کومه‌له از جانب فدایی) شیوه‌های منطبق با زندگی اقتصادی طبقه‌ای است که باید هر روز جنس خود را در رقابت با رقبایش به هر ترتیب بفروشد. طبقه ما طبقه‌ای آماده برای جذب ایده‌های حزب انقلابی و طبقاتی خویش است. بنابراین رفقای ما باید از هرگونه اقدام مبتنی بر خودنمایی سطحی و تبلیغ توخالی پرهیزند.

این نقطه حرکت آکسیون‌نیم خرده بورژوازی است. فعالین ما باید مستقیماً به سراغ پیشروان توده‌های طبقه کارگر بروند. برنامه، سیاست و تفاوت حزب کمونیست با اپوزیسیون خرده بورژوا-سوسیالیستی را به توده‌های هر چه وسیعتری بیاموزند. حزب کمونیست را به آنان بشناسانند و بهترین کارگران را برای عضویت در حزب آماده کنند. این کار باید دائماً، هر روز و مستقل از هر شرایطی ادامه یابد. ما امروز بیش از هر چیز به حوزه‌هایی نیازمندیم که

اهمیت کار روتین و پایه خود را در مجموعه فعالیت حزب دریافته باشد و این نقش حساس و حیاتی خود را با جدیت و پیگیری و حوصله کافی به انجام رساند .

۴- تشکیل ارگانه‌های عالیتر حزبی در محیط فعالیت هر حوزه ملزومات مشخصی دارد. برای تشکیل کمیته کارخانه در این شرایط صرف وجود دو یا چند حوزه حزبی کافی نیست. این حوزه‌ها باید دارای نفوذ کافی باشند، کارگران مرتبط با خود را در اشکال متنوع سازمان داده باشند. اشکال ادامه کار و قابل اتکایی از فعالیت حوزه‌ای نظیر تبلیغ، ترویج، جمع آوری کمک مالی، پخش نشریات حزب و غیره بوجود آورده باشند و بویژه از توانایی و ظرفیت کافی برای تلفیق اصول کار مخفی با فعالیت علنی در سطح کارخانه برخوردار باشند. حوزه‌های ما بویژه در این شرایط اختناق باید با توده‌های وسیعتری از کارگران احاطه شده باشند. بنابراین هر گونه شتابزدگی در ایجاد کمیته‌های بالاتر بطور قطع ما را با اشکالات متعددی روبرو خواهد ساخت. رفقای ما باید توجه کنند که ارگانه‌های سازمانی تنها نام و یا عنوانی برای یک جمع از افراد حزبی نیست، بلکه موجودیتی برای انجام وظایف معین است. قبل از تشکیل هر ارگان باید ابتدا لااقل به این سؤالات پاسخ داد: آیا دامنه فعالیت ما در محیط مورد نظر ایجاد یک ارگان عالیتر را ایجاب میکند؟ آیا ما از مجموعه توان لازم برای ایجاد این ارگان برخورداریم؟ آیا با توجه به درجه نفوذ توده‌ای خود و تربیت تشکیلاتی موجود کادرها و کارگران هوادار میتوانیم از ادامه کاری و استمرار فعالیت ارگان جدید به اندازه کافی مطمئن باشیم؟

۵- آکسیون بطور قطع جای جدی و غیرقابل انکاری در فعالیتهای حزب ایفا میکند اما نحوه دست زدن به آکسیونها امری نیست که هر حوزه مستقل از سیاست عمومی حزب در قبال مسائل مختلف صرفا با توجه به امکان "راه اندازی" این یا آن آکسیون در این یا آن موقعیت درباره آن تصمیم بگیرد (طبعاً در اینجا نحوه دخالت ما در آکسیونهای "خودبخودی" کارگران مورد بحث نیست). فعالین ما باید عملکرد خود را با سیاستهای اعلام شده حزب (در قطعنامه‌ها، قرارها و رهنمودهای نشریات و رادیوهای حزب) تطبیق دهند. مساله اساسی این است که ما رابطه مستقیم میان درجه نفوذ حزب کمونیست از یکسو و درجه موفقیت آکسیونهای کارگری از سوی دیگر را درک کنیم. امروز تحکیم حزب خود یکی از ملزومات حیاتی رشد یک جنبش کارگری ادامه کار و رو به پیشروی است. زیرا بارها تاکید کرده‌ایم که جنبش کارگری برای گسترش خود باید حول محورهای اصلی معینی متمرکز شود، از محدوده کارخانه‌های منفرد خارج شود و بعدی سراسری بخود بگیرد. همه اینها در این شرایط مستلزم درجه معینی از رشد و گسترش حزب کمونیست در میان کارگران است. امری که حوزه‌های ما باید به آن اولویت جدی بدهند .

۶- و بالاخره باید به مساله ادامه کاری حوزه‌ها در رویارویی با پلیس سیاسی و نیروهای سرکوبگر و عوامل منفور رژیم در کارخانه‌ها اشاره کنیم. انجام وظایف خطیر حوزه‌ها در این دوره مستلزم توجه جدی به امر ادامه کاری و

حفظ امنیت فعالین، ارتباطات و امکانات هر حوزه است. آکسیون‌نیم آشکارا با این نیاز ما در تناقض قرار می‌گیرد. ما حاصل آکسیون‌نیم برای حوزه‌های کم نفوذ نه تنها از میان رفتن و متلاشی شدن خود حوزه بلکه همانطور که در مواردی شاهد بوده‌ایم به هدر رفتن بخش اعظم فعالیت‌های قبلی حوزه در رابطه با دیگر کارگران پیشرو و افت عمومی سطح مبارزه در کارخانه است. هر آکسیون برای ما مرحله‌ای در پیشبرد مبارزه است و باید با همین هدف طراحی و اجرا شود. آکسیون کمونیستی با عصیان خرده بورژوازی تفاوت دارد. ما برای ثبت در تاریخ مبارزه نمی‌کنیم، ما برای پیروزی مبارزه می‌کنیم. و بدیهی است که هر گام ما، هر تاکتیک ما و هر آکسیون ما باید مجموعه شرایط پیشروی را که ادامه کاری و گسترش فعالیت سازمانی یکی از فاکتورهای آن است مد نظر داشته باشد.

* * *

مساله آکسیون‌نیم بعنوان یکی از امراض خرده بورژوازی مستاصل نیازمند تحلیل بیشتر و همه‌جانبه‌تری است. ما در اینجا به برخی از اشکال بروز این انحراف اشاره کردیم. در انتها باید یک نکته دیگر را متذکر شد و آن امکان بروز مجدد اشکال قدیمی آکسیون‌نیم در آینده یعنی در شرایط تغییر توازن قوا و فراهم آمدن اوضاع دمکراتیک است. حزبی که مداوما رشد میکند و از جامعه با همه گرایش‌های درونی آن نیرو می‌گیرد نمیتواند یکبار برای همیشه با یک تحلیل انتقادی خود را در مقابل انحرافات ناشی از تفکر و تمایلات طبقات مدافع مالکیت خصوصی در جامعه مصون کند. ما باید نقد آکسیون‌نیم را بمثابه بخشی از نقد عمومی خود به سبک کار پوپولیستی مداوما در صفوف کارگران آموزش دهیم. ما باید کارگران را به عنوان طبقه‌ای قدرتمند متکی به استراتژی، تاکتیک و شیوه‌های انقلابی روشن و صاحب یک حزب آگاه و انقلابی پرورش دهیم و متشکل کنیم. آوانتوریسم و آکسیون‌نیم تنگ‌نظرانه خرده بورژوازی هر روز به اعتبار استیصال اقتصادی تولیدکنندگان و توزیع کنندگان جزء در جامعه بازتولید میشود. حزب پرولتاریای محصول تولید بزرگ حزب متکی به مارکسیسم و لنینیسم نباید با انقلابیگری بی‌ثمر و ناتوان آلوده بشود. راه ما راه مبارزه متکی بر انضباط و نقشه است.

منصور حکمت

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۶ - ۳۰ اسفند ۱۳۶۲

نگاهی به برخی جنبه‌های امنیتی فعالیت

حوزه‌های حزبی

منصور حکمت

نگاهی به برخی جنبه های امنیتی فعالیت حوزه های حزبی

منصور حکمت

از ۳۰ خرداد ۶۰ تا کنون تغییرات جدی و مهمی در موقعیت و محیط امنیتی فعالیت ما در شهرها بوجود آمده است. نوع و کیفیت خطراتی که متوجه فعالین و سازمانهای حزب است، اشکال مواجهه مداوم ما با پلیس سیاسی و موازین و ضوابطی که برای حفظ امنیت و ادامه کاری تشکیلات باید بکار بندیم نیز به همین نسبت تغییر کرده است. دو عامل در این تغییرات نقش اساسی داشته اند. اول هجوم همه جانبه جمهوری اسلامی به جنبش کارگری و کمونیستی، به سازمانها و کادرها، به امکانات فعالیت علنی و استقرار جو سرکوب و ترور فاشیستی در کل جامعه، و دوم، حرکت آگاهانه خود ما در چند سال گذشته در جهت روی آوری به کار متشکل و پایه ای در درون طبقه کارگر. این جهت گیری تشکیلاتی به طبقه، از چند ماه پیش از ۳۰ خرداد بر مبنای نقد رو به تعمیق ما از پراتیک سیاسی - تشکیلاتی پوپولیستی در صفوف مارکسیسم انقلابی آغاز شده بود. ما در عین حال واقف بودیم که این تغییر روش سیاسی، مستقیماً بر استحکام امنیتی ما نیز تاثیر خواهد گذاشت. اما این حرکت، که عمدتاً به شکل تجدید آرایش و تجدید سازمان نیروهای موجود در شکل حوزه های محل زیست و کار کارگران صورت میگرفت، دیرتر از آن آغاز شده بود که بتواند پیش از آغاز موج یورش های ۳۰ خرداد به بعد خصوصیات اساسی فعالیت ما را دگرگون کند. بدین ترتیب این پروسه عملاً میبایست در دل هجوم وحشیانه جمهوری اسلامی و در جو اختناق روز افزون و مخاطرات امنیتی فراوان ادامه یابد. مخاطراتی که عمدتاً میراث شیوه های کهنه فعالیت ما بود. نقطه عطف اصلی در اصلاح روش فعالیت و ساختمان تشکیلاتی (که اینک دیگر حقانیت خود را نه تنها در بعد طبقاتی بلکه در بعد امنیتی نیز به ثبوت رسانیده بود) به دنبال پایان کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست بوجود آمد. تجدید سازمان نیروهای ضربه خورده جریانات مختلف مارکسیسم انقلابی و گسترش مجدد فعالیت بر مبنای حوزه های حزبی در محل زیست و کار کارگران و زحمتکشان تحت رهبری یک مرجع سازمانده واحد، ماهها قبل از تشکیل عملی حزب کمونیست ایران در دستور کار ما قرار گرفته بود. امروز، ۳ سال پس از ۳۰ خرداد ۶۰، این حرکت و جهت گیری نتایج مثبت (اگر نه ایده آل) خود را به بار آورده است.

بدین ترتیب تفاوت های اصلی زیر، که جنبه امنیتی فعالیت ما را نیز تحت تاثیر قرار میدهد، به نسبت سه سال قبل در وضعیت تشکیلاتی و عملی ما بوجود آمده است.

۱ - بافت و محیط طبقاتی فعالیت رفقا و واحدهای حزبی ما بطور جدی دگرگون شده است. امروز اکثریت قابل ملاحظه فعالین ما در شهرها را نه روشنفکران انقلابی، بلکه کارگران و انقلابیون حرفه ای که مستقیماً در محیط های

کارگری فعالیت میکنند، تشکیل میدهند، بدین ترتیب اولاً نوع فعالیت روزمره واحدهای ما تغییر کرده است و بیش از پیش از قالب شکل سابقاً رایج تبلیغ و ترویج بیرون خطاب به طبقه خارج شده و صورت کار مستمر درونی با طبقه را بخود گرفته است، ثانیاً، به غیر از نشریات مرکزی و رادیوهای حزب که وظیفه تبلیغ و ترویج سراسری را بعهده دارند، بخش عمده تبلیغات محلی ما به صورت شفاهی و حضوری در محافل و روابط کارگری انجام میگردد. (بدیهی است که حرکت برای سازماندهی تبلیغات کتبی و نشر اوراق تبلیغی در سطح محلی در آینده در دستور عمومی ما قرار خواهد گرفت. اما این زمان هنوز نرسیده است، و امروز این دستورالعمل حوزه‌ها بطور کلی نیست. تبلیغ کتبی و یا انتشار نشریات محلی توسط حوزه‌ها و واحدهای محلی در مقطع کنونی تنها با تایید رهبری حزب مجاز است)، و ثالثاً، بُعد سیاسی تماس با کارگران (یعنی جنبه‌های مربوط به تبادل نظر، ترویج و اقناع سیاسی، به نسبت بعد فنی آن، یعنی چگونگی برقرار کردن این تماس بصورت ادامه کار توسط فعالین حزبی) از برجستگی بیشتری برخوردار شده است.

به عبارت دیگر "تماس گرفتن" با کارگران (که معضل سازمانهای پوپولیستی بود) برای ما ساده تر شده است و آموزش و اقناع کارگران وزنه بیشتری یافته است.

۲- مساله امنیتی درجه یک سازمانهای روشنفکری قبل از ۳۰ خرداد، یعنی مساله هویت اجتماعی فعالین (داشتن شغل، مسکن، مکان اجتماعی، اوراق هویتی محکم، روابط عادی و غیره) برای ما امروز تا حدود بسیار زیادی حل شده است. حزب از میان کارگران نیرو جذب کرده است. به جای تکیه بر فعالین فاقد هویت اجتماعی (خصوصیتی که در حزب به "مریخی" بودن، یعنی بیگانگی با کره ارض و زندگی زمینی مشهور شده است)، امروز حزب ما عمدتاً بر رفقائی متکی است که دارای هویت اجتماعی واقعی، جا افتاده و باثباتی هستند.

۳- سازماندهی هرمی (با ارتباطات و سلسله مراتب عمودی)، با سازماندهی منفصل و "شانه‌ای" جایگزین شده است. بدیهی است که این لزوماً یک تکامل در ساخت سازمانی نیست، بلکه یک انطباق اصولی و درست با اوضاع عملی موجود است. ساختمان تشکیلاتی حزب، با قدرت گرفتن و رشد و افزایش پایه های اصلی آن (حوزه‌های محل زیست و کار) و با گسترش نفوذ حزب در میان توده‌های طبقه باید نهایتاً دوباره به سمت یک سازماندهی هرمی حرکت کند. اما تاکید میکنیم که این سیاست امروز ما نیست. ما امروز، و تا زمانی که مجموعه عوامل برای ترکیب هرمی واحدهای حزبی، یعنی ایجاد یک سلسله مراتب بهم پیوسته از حوزه تا رهبری حزب (ایجاد کمیته‌های کارخانه، بخش، شهر و غیره) آماده و مساعد نگردد همچنان بر فرم سازمانی شانه‌ای و منفصل تکیه میکنیم. اساس این فرم تشکیلاتی ایجاد و افزایش مداوم حوزه‌های حزبی است که هر یک راساً توسط عالی‌ترین ارگانهای اجرایی و سیاسی حزب هدایت میشوند. رفقای ما اکیداً از ترکیب حوزه‌های پایه و ایجاد اشکال ترکیبی و هرمی سازمانی و سلسله مراتب عمودی بهم پیوسته منع شده‌اند. از تماس افقی میان حوزه‌های حزبی اجتناب

میشود و گسترش فعالیت اساساً بصورت شکل دادن به حوزه‌های جدید، وصل کردن شبکه کارگران و زحمتکشانشان هوادار حزب در پیرامون هر حوزه و بهبود و ارتقاء کیفیت فعالیت حوزه‌ها انجام میشود. (در ضمن باید تاکید کرد که حتی در صورت آغاز پروسه سازماندهی شهری و منطقه‌ای حوزه‌ها - یعنی آغاز سازماندهی هرمی - هنوز حوزه‌ها بسیاری از خصوصیات کنونی خود را حفظ خواهند کرد. ایجاد اشکال مرکب سازمانی در آینده ابداً به معنی رجعت به سازمان‌سازی‌های پوچ و تصنعی پوپولیستی نخواهد بود. مجدداً تاکید میکنیم که رفقای حزبی در شرایط کنونی وظیفه دارند موازین مربوط به سازماندهی منفصل را در جزئیات رعایت کنند.)

این شیوه سازماندهی بی‌تردید در نوع ضربات پلیسی احتمالی، دامنه و منشاء این ضربات و شیوه‌های مقابله با آن تاثیر میگذارد. اولاً وارد کردن ضربات وسیع از جانب پلیس به ما دشوارتر شده است. در صورت رعایت اکید موازین سبک کار سازمانی موجود از جانب رفقای تشکیلاتی، ما قادر خواهیم بود تا در بدترین حالت ضربه پلیسی را در محدوده یک حوزه فعالیت کنترل کنیم و از اشاعه آن جلوگیری نمائیم. ثانیاً، در عین حال، ارزش سیاسی و عملی حفظ امنیت یک حوزه، بدلیل روابط محکم و عمیقی که با کارگران محیط فعالیت خود ایجاد کرده است، به همان نسبت برای ما افزایش یافته است. دورانی که با ضربه خوردن یک بخش به آسانی چند رفیق دیگر برای حفظ ارتباطات و ادامه کاری "اعزام میشدند" گذشته است. روابط موجود هر حوزه حاصل کار و تلاش نسبتاً طولانی رفقای حوزه است و در شرایط اختناق کنونی از سرگیری این فعالیت در حوزه مورد نظر برای حزب ساده نیست. بعلاوه در مجموع جهات حوزه‌های حزبی در تفکر سازمانی و نیز در پروسه عملی فعالیت ما، نقش بسیار با ارزش‌تری از "جمع‌های سازمانی" در دوره رواج سبک کار پوپولیستی دارد و فی‌نفسه واحد تشکیلاتی و سیاسی ارزشمندتری محسوب میشوند. ثالثاً، بدلیل فقدان یک سازمان هرمی و رهبری اجرائی و متمرکز محلی و عدم تمرکز در تصمیم‌گیری واحدهای حزبی، فلج شدن فعالیت بخشهای وسیعی از تشکیلات در نتیجه ضربات پلیسی به یک حوزه و روابط آن غیر محتمل‌تر است. این، یعنی حفظ امنیت مراکز تصمیم‌گیری، ما را قادر میسازد تا با متانت و دقت عمل بیشتری به هر ضربه برخورد کنیم، رابعاً، در مقابل، فقدان یک سازماندهی هرمی در عین حال به معنای کند بودن عملی سیستم اعلام خطر در کل تشکیلاتهای حزب، عدم امکان انتقال سریع تجارب و اطلاعات امنیتی از حوزه‌ای به حوزه‌های دیگر و بطور خلاصه بروز عوامل منفی‌ای که فقدان ارتباطات عمودی سازمانی به آن دامن میزند، نیز هست.

۴- یک پدیده "جدید" دیگر، تلاش روز افزون فعالین سابق جنبش کمونیستی و انقلابی برای ارتباط‌گیری با حزب است. اما تجدید ارتباط با حزب اکنون دیگر در سطح گذشته انجام نمیشود. هواداران جدید و یا رفقای که خواهان تجدید ارتباط‌اند با موانع و معضلات مشخصی روبرو هستند که بار امنیتی قابل ملاحظه‌ای برای حزب و خود آنها دارد. اولاً، برخی از این رفقا، از آنجا که در جریان تغییرات سبک کاری ما نیستند، عمدتاً از تجدید ارتباط، اجرای قرار با یک واحد سازمانی و اتصال به یک حوزه موجود را مد نظر دارند، و راساً برای برقراری

اینگونه تماسها تکاپو میکنند. این تکاپو، بویژه در مواردی که به شیوه ای عجولانه و غیر مسئولانه انجام میگیرد، امنیت خود این رفقا و حوزه ها و فعالین حزبی را که به نحوی از انحاء با آنها در تماس قرار میگیرند به خطر میاندازد. ثانیاً، شناسایی و احراز هویت و تشخیص صلاحیت امنیتی رفقای خواستار ارتباط برای ما بسادگی قبل نیست. اینکه این یا آن رفیق "هوادر سابق پیکار، اقلیت و یا فعال سابق ام.ک. و کومه له بوده است"، بر خلاف چهار سال قبل، به خودی خود عاملی برای تضمین امنیت ارتباط نخواهد بود. اطلاعات وسیع پلیس سیاسی از سازمانها (بر مبنای ضربات قبلی به آنها) چنین، "معرفی نامه"هایی را از اعتبار جدی ساقط میکند. هر رفیق باید این اعتماد را مجدداً کسب کند.

و ثالثاً، برخی از این رفقا، بدون تسویه حساب جدی با روحیات آکسیونیستی و شتابزدگی گذشته خود، به وظایف روتین حوزه های حزبی کم بها میدهند، در شیوه های فعالیت روزمره از عادات کهنه نبریده اند و به دفعات از خط سبک کار کنونی ما خارج میشوند. در چنین اوضاعی هیچ فعال سیاسی سابق و یا رفیق هوادر جدیدی نمیتواند بدون از سر گذراندن یک دوره آموزشی فشرده و عمیق، خود را با نحوه فعالیت امروز ما منطبق کند. این موقعیت در مجموع خلل و فرج متعددی برای حرکت و مانور پلیس سیاسی بوجود میآورد. در یک کلمه جذب تشکیلاتی هواداران جدید به نسبت سابق از لحاظ امنیتی به مراتب دشوارتر و مستلزم دقت نظر بسیار بیشتری است.

۵- پلیس به نسبت چهار سال قبل صبر و فرصت بیشتری دارد. جمع آوری و تحلیل اطلاعات، تعقیب و مراقبت هایی طولانی، عدم تعجیل در وارد آوردن ضربه، از خصوصیات پلیس سیاسی جمهوری اسلامی در شرایط کنونی است. بعلاوه مشاهدات و بررسی های موجود نشان میدهد که پلیس به کمک ساواکی های تعلیم دیده و خائنین، اقدام به طراحی عملیات های مرکب و پیچیده ای علیه نیروهای سیاسی میکنند. در چنین اوضاعی، ضربه نخوردن الزاماً به معنی آلودگی نداشتن نیست. چک کردن مداوم وضعیت امنیتی، بررسی و تحلیل دقیق مشاهدات مشکوک و تلاش در کشف رابط میان موارد بظاهر مستقل و نامربوط اقدامات پلیس، یک وظیفه دائمی فعالین ماست.

۶- و بالاخره باید به پاک شدن نسبی آلودگی های امنیتی پیشین فعالین و شبکه های حزب اشاره کرد. پلیس سیاسی بخش زیادی از اطلاعات قبلی خود را مصرف کرده و یا سوزانده است. سیاست "تواب سازی" و استفاده از خائنین، با بالا رفتن جو مقاومت در زندانها و بویژه با کساد شدن بازار مزدورانی چون فدائیان اکثریت و توده ای ها، تا حدود زیادی به رکود کشیده شده است. اما تاکید میکنیم که این بهبود نسبی است و امکان ضربه خوردن از این محل ابداً بطور جدی و تعیین کننده کاهش نیافته و منتفی نشده است. آمادگی رفقای ما در برابر ضربات احتمالی پلیس از فشار اطلاعات و هویت های لو رفته پیشین، به هیچوجه نباید کاهش یابد. تنها با حفظ دائمی این آمادگی است که ما میتوانیم از این بهبود نسبی اوضاع برای بدست گرفتن ابتکار عمل استفاده کنیم. رفقای ما باید همچنان هوشیاری خود را نسبت به این منشاء خطر حفظ کنند.

مجموعه این عوامل به این معنی است که مبارزه ما با پلیس سیاسی، امروز در سطح کیفیتا متفاوتی جریان دارد. بهبود نسبی اوضاع امنیتی بهیچوجه نباید نظر ما را از خطرات کیفیتا متفاوتی که فعالیت و ادامه کاری ما را تهدید میکند منحرف سازد. برخی نقاط ضعف کهنه کاهش یافته و در مقابل نقاط آسیب پذیر جدیدی بوجود آمده است. در سطح عمومی میتوان گفت که دستگیریهای خیابانی و اتفاقی، تورهای وسیع برای دستگیری فعالین شناسایی شده و اتکاء تمام و کمال پلیس به اطلاعات لورفته بتدریج جای خود را به تلاش برای نفوذ در روابط تشکیلاتی حزب، شناساییهای جدید از فعالین و روابط پیرامونی حوزهها و وارد آوردن ضربات موضعی به یک یا چند حوزه و روابط آنها میدهد. ما باید ضمن حفظ آمادگی در مقابل شیوههای کهنه پلیس، بویژه خود را برای مواجهه با شیوههای جدید نفوذی جدید آماده کنیم. شیوههایی که در عملکرد پلیس سیاسی بورژوازی در کشورهای مختلف از خصلت کلاسیک و جا افتادهتری نسبت به هجوم و تاخت و تاز علنی نیروهای سرکوبگر برخوردارند. بطور کلی اقدامات نفوذی پلیس در رابطه با حوزههای حزبی در دو سطح مطرح میشود. اول، نفوذ جاسوسان رژیم از پائین بصورت تماس عناصر نفوذی دشمن در شکل به اصطلاح "هوادار" با حوزه حزبی. تلاش برای نفوذ از پائین مکرراً اتفاق میافتد، بویژه آنکه کسب اطلاعات بطور روتین وظیفه هر خبر چین و جاسوس محلی رژیم در محیط زیست و کار کارگران است و طراحی و تصمیم گیری در باره چنین اقدامی منوط به دخالت سطوح بالایی ارگانهای سرکوب و جاسوسی جمهوری اسلامی نیست. این اقدامی است که واحدهای محلی جاسوسی و سرکوب، نظیر شعبات سپاه پاسداران، کمیتهها، انجمنهای اسلامی کارخانجات و غیره راساً به آن دست میزنند. هر حوزه حزبی باید فرض را بر این بگذارد که با گسترش فعالیت خود و تاثیرگذاری بر محیط مورد نظر، توجه عوامل محلی رژیم را به خود جلب میکند و اقدامات پلیسی برای کسب اطلاعات، و از جمله تلاش برای نفوذ از پائین در روابط حوزه آغاز خواهد شد.

شکل دوم، نفوذ برنامه ریزی شده پلیس برای شناسایی مستقیم اعضای حزب در حوزهها و بدام انداختن کل حوزه است. مواردی مشاهده شده است که دشمن کوشیده است با ایجاد "هسته"های دروغین مستقیماً با حوزهها و فعالین حزب تماس بگیرد و یا به شناسایی هواداران مترصد اتصال به حزب پردازد. اینگونه طرحها پیچیدهتر است و برای پلیس متضمن برنامه ریزی دقیقتر و همه جانبهتری است. اما در وجود چنین طرحهایی تردید نیست.

این شیوههای جدید پلیس ما را به رعایت اکید موازین معینی موظف میکند.

۱- عدم تخطی از دستورات و رهنمودهای حزب. رفقای ما، اعم از حوزههای رسمیت یافته حزب و یا هواداران، باید بویژه اهمیت حیاتی رعایت موازین سازماندهی منفصل را درک کنند. هر گونه اقدامی هر قدر خیراندیشانه و "مبارزه جویانه" در جهت "فرا تر رفتن" از این سازماندهی، بدون دستور و تأیید مستقیم رهبری حزب، دروازه فراخی برای نفوذ پلیس باز میکند، و ما رابه شدت آسیب پذیر میسازد. حوزههای حزب در این دوره وظیفه اتصال با یکدیگر و ایجاد اشکال ترکیبی سازمانی را ندارند. کاملاً برعکس، همچنان که بارها از صدای حزب کمونیست

ایران اعلام شده است، رفقای ما موظفند رابطه هواداران جدید را مستقیماً با حزب برقرار کنند. و با تشکیل حوزه های جدید متصل به حزب، ارتباط خود را با آنان قطع نمایند. تنها در صورت رعایت اکید این نکته است که ما میتوانیم اقدامات برنامه ریزی شده پلیس برای شناسائی حوزه ها و هواداران حزب را خنثی نمائیم. رفقای ما موظفند هر پیشنهاد و پافشاری بر اتصال افقی حوزه ها، از جانب هر حوزه دیگر را (هر قدر هم که به اصیل بودن این رابطه مطمئن باشند) فوراً به حزب اطلاع دهند و قبل از دستور صریح رهبری حزب، دست به هیچگونه اتصال افقی با حوزه های دیگر نزنند. اتصال تنها هنگامی مجاز خواهد بود که دستور رهبری مستقیماً به هر دو حوزه مورد نظر رسیده باشد و علائم شناسائی متقابل به اطلاع هر دو حوزه رسیده باشد. هر اقدام خود سرانه که این ضوابط را نقض کند، فعالیت ما را به مخاطره خواهد افکند.

۲- گسترش فعالیت حوزه های مادر مقطع کنونی نه بصورت عرضی (یعنی اتصال به حوزه های هم سطح خود)، بلکه بصورت گسترش عمقی در درون طبقه کارگر و بسط روابط و شبکه کارگران و زحمتکشان هوادار حزب در پیرامون حوزه در متن روابط طبیعی اجتماعی بصورت محافل ترویجی کارگری و غیره انجام میشود. حوزه باید انجام دائمی و روزمره وظایف روتین و پایه ای خود، جلب کارگران جدید به حزب، بالابردن کیفیت فعالیت و تقویت ارتباط خود با رهبری حزب را ملاک موفقیت خود قرار دهد.

۳- وجود نشریات حزب، نوارهای رادیو، نوارهای سخنرانیهای مبلغین حزب و حتی نشریات داخلی و برخی اطلاعات درون حزبی در نزد افراد، لزوماً به معنی به ثبوت رسیدن اصالت رابط آنها با حزب و صلاحیت امنیتی آنها نیست. بسیاری از این متون و اسناد در سطح وسیع علناً توسط حزب پخش میشود و برخی دیگر ممکن است در اثر ضربات پلیسی بدست رژیم افتاده باشد. بنابراین ارائه اینگونه اسناد و مدارک نمیتواند و نباید بعنوان مدرک برای اثبات صلاحیت امنیتی افراد و محافل بکار رود.

۴- حوزه ها باید راساً و بر مبنای امکان سازی های خود در محیط فعالیت، در بهبود کیفیت و استحکام ارتباطات خود با رهبری حزب تلاش کنند. اقدام به "تقویت" این ارتباط با استفاده از امکانات حوزه های دیگر کاملاً نادرست است. هر حوزه باید خود ارتباطات لازم برای دریافت نشریه، پیام و اطلاعات و ارسال اخبار و گزارشات را با رهبری حزب بوجود آورد. رهنمودهای لازم در این مورد مرتباً از صدای حزب کمونیست ایران پخش میشود.

۵- حوزه ها در محل کار و زیست خود باید از گسترش ناگهانی و نسنجیده روابط پیرامون خود اجتناب کنند. هر هوادار جدید باید مراحل گوناگون نزدیک شدن به حزب را یک به یک طی کند و در هر مرحله بر حسب مجموعه عملکرد خود ارزیابی و قضاوت شود. هیچکس نباید از این پروسه برخوردار مرحله بندی شده معاف شود. هواداران

انقلابی و آگاه ما لزوم این امر را درک میکنند و در آن شتابزده نیستند. آنان لزوم برعهده گرفتن وظایف گوناگون و حرکت تدریجی از مراحل و مدارهای دورتر به مدارهای نزدیکتر حزب را میفهمند و در هر مرحله با اشتیاق و وظایف محوله را انجام میدهند. رعایت این مرحله‌بندی و قضاوت افراد در طول یک پروسه عملی با مرحله‌بندی دقیق آزمون سیاسی، تشکیلاتی و امنیتی، یک راه اصلی حفظ استحکام حزب بطور کلی است. این در عین حال بهترین شیوه سد کردن راه عوامل نفوذی دشمن است.

۶- حوزه‌های حزبی در محیط‌های کارگری باید بدقت عملکرد کارگران مستعد را در عرصه کار و زندگی روزانه و در جریان اعتراضات و مبارزات کارگری مد نظر داشته باشند. بسیار قبل از ایجاد رابطه تشکیلاتی با یک رفیق کارگر، حوزه باید تلقی نسبتاً جامعی از خصوصیات فردی، سابقه مبارزاتی، افکار و عملکرد سیاسی و درجه قابل اتکاء بودن امنیتی این رفیق داشته باشد، و بهترین و پیشروترین کارگران را بخود جلب نماید. حوزه‌ها باید حتی المقدور از محیط فعالیت خود، که بر آن احاطه دارند هوادار جلب کنند. حوزه‌ها باید هوادارانی که از شهرهای دیگر یا از محیط‌های خارج از عرصه فعالیت حوزه، با آن تماس میگیرند را مستقیماً به ارگانهای رهبری مرکزی متصل کنند و هدایت آنها را به ارگانهای مرکزی حزب بسپارند.

۷- سازماندهی منفصل بدون استحکام ایدئولوژیک حوزه‌ها و تقویت پیوند سیاسی - ایدئولوژیک درونی حزب راه به جایی نمیرسد. استحکام ایدئولوژیک حوزه و کار ایدئولوژیک حوزه در روابط پیرامونی یک نیاز سیاسی دائمی حزب است. اما این امر در عین حال ضامنی برای طرد عناصر متزلزل و نیز شناسائی عناصر نفوذی نیز هست. محافل ترویجی (در سطوح مختلف) بدین ترتیب علاوه بر وظیفه آموزشی خود، از یک نقش جانبی، اما بسیار مهم و موثر، امنیتی نیز برخوردارند. این محافل، بخصوص اگر در رده‌های مختلف (برحسب دوری و نزدیکی به حزب) تشکیل شده باشند، یک سیستم قابل اتکاء برای شناسائی و طرد عناصر نامناسب و جذب کارگران پیشرو و مستعد است.

۸- اصل حداقل اطلاعات باید اکیداً رعایت شود. به هر کس باید تنها آن درجه اطلاعات داده شود که برای انجام درست وظایف خود به آن نیاز دارد. آشکار کردن تعلق حزبی فعالین و معرفی مبلغین و مروجین حوزه به رفقای جدید، دعوت این رفقا به محافل ترویجی و یا شناساندن اماکن تشکیل جلسات به آنها باید با نهایت دقت و بر مبنای ارزیابی نیازهای حزب و ظرفیت و نوع وظیفه هر رفیق جدید انجام گیرد.

۹- رفقای ما موظفند هر اتفاق مشکوک و غیر منتظره و هر اطلاعات امنیتی جدید را فوراً به حزب اطلاع دهند. تمرکز اطلاعات در باره فعالیت حوزه‌ها در مرکز، این امکان را به مسئولین مرکزی ما داده است که بسیاری

خطرات پلیسی را با دقت نظر و احاطه بیشتری به نسبت حوزه‌ها تشخیص دهند و به موقع حوزه‌ها و فعالین شهر را از خطرات احتمالی و روابط آلوده با خبر سازند.

۱۰- و بالاخره، هواداران جدید حزب و یا رفقائی که خواستار تجدید ارتباط تشکیلاتی با حزب‌اند، باید اکیدا موازین اعلام شده از طرف صدای حزب کمونیست ایران و نشریات حزبی را رعایت کنند. حزب تنها ماحصل و نتایج کمی فعالیت رفقای جدید را در قضاوت آنان قرار نمیدهد. بی دقتی و سهل انگاری در رعایت اصول امنیتی در تماس و مکاتبه با حزب، بی دقتی و عدم رعایت این اصول در امر گزارشدهی و خبررسانی، و عدم حساسیت در قبال جنبه‌های امنیتی فعالیت و غیره، همه ملاکهایی است که در قضاوت حزب از صلاحیت امنیتی فعالین نقش بازی میکند. حزب کمونیست محق است که برای حفظ امنیت و ادامه کاری انقلابیون کمونیستی که در این جو اختناق خونین و وظیفه سازماندهی انقلاب سوسیالیستی را بعهده گرفته‌اند، فاصله خود را با هر رفیق هواداری که، ولو از روی بی دقتی و سهل انگاری، اندک شبهه‌ای در صلاحیت امنیتی خود بجا میگذارد، حفظ کند. راه نزدیکی رفقای هوادار به حزب، فعالیت مداوم و پیگیر بر اساس رهنمودها و با رعایت اکید موازین تشکیلاتی و امنیتی حزب است.

مبارزه ما با پلیس سیاسی یک مبارزه جاری و دائمی است. ما باید همواره، برای حفظ ابتکار عمل سیاسی خود، از لحاظ امنیتی لااقل یک گام از ارگانهای جاسوسی و پلیسی بورژوازی جلو باشیم، و این بدون رعایت اکید انضباط، تشخیص و خنثی کردن شیوه‌های کهنه و جدید پلیس سیاسی و انتقال سریع تجارب امنیتی به ارگانهای تصمیم گیرنده حزب مقدور نیست. همه رفقا را به حفظ هوشیاری در برابر مزدوران بورژوازی فرا میخوانیم.

منصور حکمت

۳۰ تیر ماه ۱۳۶۳

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۱۲، ۲۵ شهریور ۱۳۶۳

مسانی کار سازماندهی ما (حوزه ها و محافل)

جلسه بحث در حزب کمونیست ایران

مبانی کارسازماندهی ما (حوزه‌ها و محافل)

جلسه بحث در حزب کمونیست ایران
متن پیاده شده از روی نوار

بخش اول - ۱۱ دقیقه

من هم فکر میکنم پایه تشکیلاتی حزب ما حوزه‌های محل زیست و کار است و باید تشکیل شود و تا آنها تشکیل نشود حزب پایه ندارد، هر چقدر هم محفل و سمپات کارگری داشته باشد. من میروم روی بحث خودم. من میگویم بحث محافل را - لااقل من اینطور میفهمم - که این سازماندهی محافل اولاً در این دوره برای ما یک وضعیت انتقالی است و ثانیاً بطور کلی یک وضعیت تکوینی است. یعنی جزء لایتجزای کار حزبی است. من از "احاطه شدن" واقعاً معنی احاطه شدن را میفهمم. یعنی باید حوزه حزبی‌ای باشد که در این محافل احاطه شده. حالاً نه "حوزه حزبی" ای داریم، نه محافلی که ما را احاطه کند. از کجا شروع میکنیم؟ من میگویم از محافل شروع میکنیم. به این میگویند وضعیت انتقالی برای اینکه برویم سمت اینکه واقعاً در هر کارخانه و رشته صنعتی و محل زیست جدی کارگری حوزه‌های حزبی‌ای باشد که توسط "محافل کارگری دوستدار حزب" احاطه شده و روی آنها نفوذ دارد، و روی سازمانشان برای مبارزات مختلفی که طبقه کارگر برایش مسأله است.

به این معنی بحث من بحث سازماندهی دوره انتقالی در سازماندهی حزب بی نفوذ، حزب غیر کارگری، حزب از سنت چپ ایران بیرون آمده است و فکر میکنم اینجا است که محافل برایم مطرح میشود. والا معتقدم گسترش حزب ما به اندازه گسترش حوزه‌هایش است. یعنی نمیتوانم محافلی که سمپات ما هستند را بشمارم و بگویم که بله حزب ما الآن اینقدر رشد کرده و اینقدر سازمان دارد! سازمان حزب، سازمان حوزه‌های حزبی است، منم اینطور فکر میکنم.

بنظر من بحث سازمان در "تجمع‌های دیگر"، وقتی مطرح میشود راستش، گرایشی برای لوث کردن بحث است. بالأخره حزب پایه‌ای دارد، ساختاری دارد و بعد هم کارهایی میکند. یک جا دارند شورا تشکیل میدهند و ما میرویم حوزه درست میکنیم وسط بیکارهایی که دارند شورا را تشکیل میدهند، که بتوانیم کارمان را در شورای بیکارها پیش ببرند، که همین کار را هم دارد میکند. این ساختمان حزب را بهم نمیریزد. بالأخره حزب همیشه یک عده فعال دارد که هر جا کار میکنند، جمعی کار میکنند و سعی میکنند فراکسیونی را سازمان بدهند که بتوانند رهبری آن حرکت را بدست بگیرند، تأثیر حزب را به آن فعالیت منتقل بکنند. اینها را قاطی نکنیم. بنظر من اینها مسأله امروز ما نیست. هنوز نه کسی رفته در سربازخانه‌ای کاری بکند، نه کسی دارد شورا و سندیکا تشکیل میدهد و نه چیزی. ما داریم راجع به چیزهای ابتدایی تری حرف میزنیم.

من با تعبیر امیر در مورد اهمیت "حوزه‌های زیست و کار ما" موافق نیستم. امیر میگوید "تأکیدی که ما روی این نکته کردیم بخاطر این است که ما داریم به یک سازمان حرفه‌ای - پوپولیستی سابق جهت میدهیم". من میگویم نه اینطور نیست. درست است که ما اینطوری مطرحش کردیم و این رنگ را در خودش داشت، ولی بعداً فرض کنید

سازمان کارگری هستیم، و می‌خواهیم خودمان را آرایش بدهیم، آنوقت دیگر حوزه‌های محل زیست و کار بوجود می‌آوریم.

نمیشود فرض گرفت که کارگر در محل زیست و کار خودش حتماً بشکل حوزه‌ای متشکل میشود. ممکن است نشود. تازه اگر هم بخواهد بشود ما باید این سازماندهی را بدهیم، اگر دارد میشود روی آگاهی سیاسی دارد میشود، یعنی حزب را داریم در آن حالت فرض می‌گیریم. حزبیت را داریم فرض می‌گیریم وقتی که می‌گوییم "کارگران بطور خودبخودی در محل زیست و کار سازمان می‌یابند." پس یک درک حزبی در خودشان دارند که داریم بطور خودبخودی فرض می‌گیریم. اگر می‌یابند، دیگر ما می‌گوییم آنها دارند روی ساختمان تشکیلاتی ما کار میکنند.

در مورد سازمان حرفه‌ای و سازمان کارگری؛ من هم معتقدم تمام آنچه اساسنامه گفته، سازمان کارگری ما را گفته. من اینطوری می‌فهمم، کادر حرفه‌ای حزب (حالا اختلاف خودم را با تعبیر خسرو می‌گویم) آن کسی است که تمام وقت و زندگی را وقف یک مبارزه حرفه‌ای میکند که با یک نقشه مرکزی هدایت میشود. در صورتی که عضو کارگری ما یک رفیق کارگری است که خودش را متعلق به حزب کمونیست میداند و سیاستهای آن را پیش میرد، دارد کار دیگری هم در زندگی میکند از جمله اینکه نان خودش را در می‌آورد.

کادر حرفه‌ای حزب بنظر من کسی است که جزو "شبکه فوق طبقاتی"، یا میشود گفت عضو "شبکه غیر اجتماعی حزب" است. کسی است که سیار است، کسی است که وظایف متنوع بدوش می‌گیرد، در هر دوره‌ای ممکن است کار دیگری دارد میکند. یا در سازمان رهبری حزب است، یا در سازمان ارتباطاتی حزب است، یا در سازمان فنی حزب است، یا در سازمان نظامی حزب است. عملیتهای معین حزبی را دارد انجام میدهد نه اینکه با یک قشر معینی از طبقه کارگر مشغول فعالیت روتین باشد. معنی کادر را من این می‌فهمم.

ممکن است بگویید "فلان رهبر عملی کارگرها کادر حزب است". بمعنی وسیع "کادر"، بله! ولی این تعریف کمکی به تفکیک این دو بخش سازمانی ما نمیکند. بنظم رفیق کارگر ما - که ممکن است عضو کمیته مرکزی حزب هم باشد - و در مجلس انقلابی نماینده کارگرها است یا فرض کنید نماینده کارگرها است در شورا، این رهبر کارگری ما است. کادر آن سازمان انقلابیون حرفه‌ای ما بنظر من نیست. و هر موقع هم حزب بخواهد حساب کند که دور کادر سازمان انقلابیون حرفه‌ای خودش را خط بکشد نمیتواند آنها را حساب کند؛ که تصمیم گرفته‌ایم حزب در جنگ داخلی اسپانیا شرکت کند و شما بروید اسپانیا... اگر دلش بخواهد میرود، اگر خودش نخواهد نمیرود. من را ممکن است بفرستند، مثل سرباز.

خسرو یک فورمولبندی میدهد که بنظر من بنحوی اولترا-دمکراتیک و از پایین است. می‌گوید وقتی یک نفر عضو حزب میشود یعنی تعهدات حزب نسب به او بالا میرود". من همیشه از آن طرفی می‌فهمیدم، هنوز هم از آن طرفی می‌فهمم، با اینکه خسرو خیلی تأکید میکند. وقتی یک نفر عضو حزب میشود تعهداتش نسبت به حزب میرود بالا - بله متقابل - ولی من بیشتر آن طرفیش را می‌فهمم. حالا اینکه حزب ما یک عده آدمی هستند که از یک جای

نابیدایی آمده‌اند، هیچ رگ و ریشه‌ای در درون طبقه ندارند و نمیتوانند نشان بدهند واقعاً لحظات خطر مبارزه طبقاتی را سازمان داده‌اند، حالا اجر و قرب حزب را کم کرده. ولی اگر واقعاً یک چنین حزبی بود، عضویت در آن افتخاری بود و رفتن داخل آن پذیرش تعهدات خطیرتری نسبت به جمع حزب که چیزی نیست جز تعداد زیادتری از خود من، در مقابل من، در بازاء من. من عضو حزب هستم؟ یعنی تعهد میکنم به ۱۵۰۰ نفر دیگر مثل خودم که متشکل اند. یعنی کاراکتر مبارزاتی من، اختیاراتم، اختیارم در تعیین سرنوشت خودم عزیزتر نیست از اختیار آن ۱۵۰۰ نفر دیگر در بُعد انسانی - اجتماعی.

من اینطوری میفهمم که وقتی کارگری عضو میشود دارد تعهد میکند که تصمیمات جمعی را میپذیرد، تصمیمات عده‌ای خارج از خودش را میپذیرد برای پیشبرد. حالا ما میگوییم بوروکراتیک نباشد؟ نباشد. زورکی نباشد؟ نباشد. مخالف نص صریح عقل انسانی نباشد؟ نباشد. مخالف انسانیت نباشد؟ نباشد. ولی در واقع تصمیم جمعی را میپذیرد دیگر. کنگره‌ای جمع میشود و یک رهبری انتخاب میکند، رهبری یک نشریه‌ای منتشر میکند و در آن میگوید این شعار را بدهید. بسیار خوب این شعار را بدهید دیگر، عضو حزب است دیگر. اگر میخواهد شعار دیگری بدهد میتواند برود به آن حزب دیگری که آن "شعار دیگر" را میدهد، کسی جلویش را نگرفته است. یا برود جمع شود و بحث کند و در ارگان رهبری مقاله‌ای چاپ کند و بالأخره نظر حزب را عوض کند ولی عضو کشکی نمیتواند برای خودش هر کاری که بخواهد بکند. نمیگویم خسرو این را گفت. ولی میخواهم بگویم که عضویت و عضو حزب را من از سر تعهد عضو حزب به حزب میفهمم، و حزب را اصل میبینم.

یک نکته دیگر راجع به انفصال؛ بنظرم انفصال هم امر انتقالی است و به این ترتیب صادق است به تشکیلات حزب، که حوزه‌ها در آن هستند. یعنی امیر صحبت میکرد که نمیتوانیم بگویم "این آدم آن یکی را نبیند". من میگویم ما هیچوقت این کار را نمیتوانیم بکنیم حتی با حرفه‌ای‌هایش. در خیابان همدیگر را میبینند و سلام و علیک میکنند. مسأله این است که در چه رابطه‌ای دارد میبینند؟ و این مضمون سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی این رابطه چه است؟ ممکن است من و رضا هر دو تهران باشیم، همدیگر را هم ببینیم، ولی هیچ بحث تشکیلاتی هم نداشته باشیم. ممکن است داماد ما باشد هر روز هم او را میبینم. او عضو حوزه‌اش است و دارد یک کارهایی میکند. به من هم نمیگوید، من هم به او نمیگویم. هیچوقت هم در ذهنم نیست که ممکن است ضرباتی که من بخورم به این آدم ربطی پیدا بکند. هر کسی هم مطرح کند میگویم فلانی، فامیل من است.

من میخواهم بگویم که ضعف ما تا حالا این است که نمیتوانیم آدمها را در دو نقش اجتماعی و سیاسی آموزش بدهیم که هر دو را با هم پیش ببرند. اعضای حوزه حزبی در روابط محفلی، در روابط اجتماعی ممکن است خیلی همدیگر را ببینند. برای اینکه این حوزه یک جا است آن حوزه یک جای دیگر، و حتی احتمالاً میدانند که ما حوزه اینجاییم، آنها هم حوزه آنجا. فقط همین را میدانند. و ضربه امنیتی ما همین است که این را بگوید، ولی واقعیت کار کارگری این است که اطلاعات غیر امنیتی را آدم لو نمیدهد.

نه به آن آدم اطلاعات امنیتی را فشار بیاورند لو میدهد و نه اطلاعات امنیتی را لو میدهد، ولی اطلاعات غیر امنیتی که در ذهن شما، در پس کله شما هست لو نمیدهید. به درجه‌ای که بشر برای فعالیتش محمل اجتماعی داشته باشد، به همان درجه در مقابل پلیس سیاسی امن است. بنابراین ممکن است بدانند، آنهم حتماً با حزب کمونیست در یک حوزه‌ای است، ولی کاری ندارد در زندگی روزمره من. چیزی از او گرو من نیست. اصلاً اسمش را نمی‌آورم و لزومی ندارد پرسم. دقیقاً آن رابطه اجتماعی اجازه میدهد که آدم دروغ بگوید. یعنی فقدان رابطه اجتماعی که آدم بتواند بطور طبیعی در آن دروغ بگوید است که باعث میشود تشکیلات آنها در مقابل بازجویی - پلیسی ضربه پذیر باشند و هر چه میدانند را بگویند. وگرنه اگر آدم بتواند ثابت کند، یعنی نشان دهد که اصلاً پای حرفش میایستد، که این فلانی رفیق من است. از مدرسه با هم بودیم. هیچ ربطی هم ندارد. نشریه هم مال او نیست حتی اگر از او گرفته باشم.

به هر حال با این انفصال تشکیلاتی حوزه‌هایمان را از نظر کارهای سیاسی - تشکیلاتی منفصل نگه میداریم. آدم‌هایش را بالأخره سینما و اتوبوس و امجدیه و کارخانه و غیره به هم مرتبط میکند که ما هیچکارش هم نمیتوانیم بکنیم. این هم ایرادی ندارد. حتی بنظر من میتواند حوزه‌های مختلف در درون محافل به هم برخورد کنند. درست مثل آدم‌های دیگر محفل دارند که برخورد کنند. اصلاً کاری نداشته باشد. میخواهم بگویم که پیچیدگی کار این است که به یک عده‌ای تفهیم کنیم از کار تشکیلاتی همه زندگی اجتماعی را میفهمد و نمیتواند بالأخره یک زندگی اجتماعی و عادی و طبیعی داشته باشد و کار حوزه‌ای که منفصل است. با این بحثها رابطه کارگری افراد را نمیشود منفصل کرد ولی رابطه تشکیلاتی آنها را میتوان منفصل کرد و از نظر امنیتی باید کرد.

نکته دیگری دارم راجع به خصوصیات این طیف، که بحث ابژکتیو و سوژکتیو و اینها شد. بنظر من خصوصیاتش خیلی سوژکتیو است. یعنی درست است که ابژکتیو شرط بودن آن طرف است، ولی بالأخره این که با ما است سوژکتیو است. باید با ما باشد، باید با یک نظرات مشخصی، ادراکات معینی، جهان‌نگری معینی، ترجیحات معینی، خودیّت معینی.... {بقیه جمله ضبط نشده است}

* * *

بخش دوم - ۶ دقیقه

بحث من این است که دو تا چیز از هم تمیز داده شود. یکی کارگری که ما مدام با او کار میکنیم، طیفهایی که مدام با آنها کار میکنیم و یکی طیفهایی که میگوییم این طیف پلاریزه شده و حالا آمده و نزدیک به حزب کمونیست است و مثل ما دارد کار میکند و اگر حوزه‌ای هم شکل بگیرد داخل این طیف شکل میگیرد. این دو تا فرق دارد.

من میگویم کارگر معتقد به آزادی، برابری، حکومت کارگری نزدیکترین طیفی است که ما با آنها کار داریم. ولی آن طیفی که میخواهد با این نوع کارگر کار کند کیست؟ آن طیفی که با اینها سعی میکند عقاید معینی را ببرد در جنبش، که نظر خاصی دارد روی شوروی و غیره کیست؟ او بنظر من کسی است که خیلی به ما نزدیکتر است. و خیلی معیارهای سیاسی - ذهنی و تئوریک دارد برای کار خودش. از تجارب معین تاریخی، جمع‌بندی‌هایی

کرده که ما می‌کنیم. معادلات اجتماعی را همانطور می‌بیند که ما می‌بینیم. نقش مذهب و غیره را همانطور می‌بیند که من و شما می‌بینیم. این طیف طیفی است که ما می‌خواهیم پلاریزه‌اش کنیم، بطوری که بتواند روی بقیه کار کند. به هر کارگری که آزادی، برابری و حکومت کارگری را قبول دارد ما می‌گوییم کارگر سوسیالیست، کارگر انقلابی، کارگر مبارز. ولی خاصیت جامعه ما این است که ۹۹٪ اینها، حتی بیشتر، بیرون حزب ما است. آن یک هزارم درصدی که می‌خواهد برود روی بقیه کار کند دیگر باید یک خصوصیات ویژه‌ای داشته باشد، که من فکر می‌کنم خیلی جنبه‌های عقیدتی داخل آن تعیین کننده است. آیا معنایش این است که کله‌اش را با کله خودمان مقایسه کردیم؟ من می‌گویم بحث این نیست. بحث این است که من میتوانم تصور کنم که همانطوری که دانشجویی هست که به شوروی توهم ندارد، کارگری هم هست که به شوروی توهم ندارد. من این را میتوانم بفهمم که همانطور که دانشجویی هست که مذهب را قبول ندارد، کارگری هم هست که مذهب را اصلاً قبول ندارد. هر چه هم به او بگویند فحش می‌دهد. یک کارگر هم هست که می‌گوید مذهب متری است حالا کاری نداشته باشید. یک کارگر هم هست که با "راه کارگر" است و می‌گوید این بحثها را نیاورید داخل طبقه کارگر که مذهب چه است و سوسیالیسم چه است و اینها! باید همه با هم باشیم...

کارگری که من می‌گویم کارگر آتشی مزاج استخوان خُرد کرده‌ای است که هر چه به او بگویند که عقایدش را نقض کند، جوابش را می‌دهد. سعی می‌کند بقیه را به رنگ خودش در بیاورد، روی عقاید خودش هم خیلی حساسیت دارد. یعنی معتقد است که کارگر جماعت نباید فکر کند شوروی سوسیالیستی است و گرنه {بجایی نمیرسد}. کارگر جماعت عکس مائو تسه‌دونگ را لای کتاب نباید بگذارد. کارگر باید سعی کند لنین بخواند. معتقد به این چیزها است. فکر می‌کنم اگر ۵۰۰ نفر از اینها در ایران باشد، خُب ما هم داریم از این طیف صحبت می‌کنیم، بیشتر از این مد نظر نیست.

من می‌گویم این طیفی که ما می‌خواهیم سازمانش بدسیم و بگذاریم دنباله‌سازمان حزبی ما و بگوییم به آن طیفی است که امید ما به آن است، این است، آن طیفی که با آن کار می‌کنیم کارگر با شرفی است که خودش را سوسیالیست میداند یا حتی ممکن است خودش را سوسیالیست نداند. خودش را حق‌بگیر بداند، کارگری که می‌خواهد کارگر را به حق خودشان برساند. حالا ممکن است تصور محدودی از آن حق داشته باشد. این دو تا را اگر تفکیک کنیم آن دومی خیلی ابژکتیو است. رهبرهای عملی طبقه کارگر، کارگرهای مبارز و جلو بیفت طبقه کارگر، همه آنها به ما نزدیک اند. کسانی که به حزب نزدیک اند و این هم به دلیل همین خصوصیاتشان است. ولی آن طیفی که ما می‌خواهیم به اصطلاح مرحله انتقالی سازماندهی‌مان را با جمع و جور کردن آنها، دور هم جمع کردن آنها، به هم مرتبط کردن آنها شروع کنیم، کارگرهایی هستند که از تجربه - بخصوص ۷، ۸، ۱۰ سال گذشته در انقلاب ایران - یک درسهای مهمی را گرفته باشند. فکر نمی‌کنم کم باشند. یک مقدار زیادی باید توهمات آنها نسبت به چیزهایی ریخته باشد، یک مقدار زیادی درس گرفته باشند نسبت به مثلاً اهمیت مبارزه طبقاتی، اهمیت مبارزه اقتصادی، اهمیت مبارزه علیه حکومت، اهمیت گرفتن قدرت - اگر تفنگ دستم افتاد این دفعه به احدالناسی

نمیدهم - چیزهایی شبیه این که بالأخره باید در تجربه بدست آورده باشند فکر کنم اینها را بشود تعریف کرد، ولی این دیگر خیلی فقط از خواسته‌های آنها و نقش آنها در جنبش کارگری ناشی نمیشود.

به هر حال راستش من هنوز روی یک مسأله مبهم میمانم. ببینید ما به هواداران ما و کارگرا گفته‌ایم که یک حوزه‌های محل زیست و کار را تشکیل بدهند، من معتقدم ما از وسط شروع کردیم و چون از وسط شروع کردیم امروز نمیتوانیم بگوییم این حوزه‌ها همان حوزه‌هایی هستند که مثل زنجیره‌هایی وسط آن شبکه‌های محفلی که ده برابر، بیست برابر خودشان است اینها هم به هم وصلند یا وصل نیستند. هر کدامشان تپش هارمونیک خودشان را دارد با آن یکی، و این محافل را در طول نگهداشته‌اند. که مثلاً در طول ساختمان محافل، میخهایی هست که شبکه‌های محفلی را واقعاً میکوبد به حزب.

اگر اوضاع اینطوری بود من میگفتم دیگر بحثی ندارم. منتها این حوزه‌ها اینطوری نیست. یک شبکه‌های حوزه‌ای است، منفصل هم هست، یک کارهایی میکند و یک کارهایی نمیکند. من هنوز نمیدانم بحثم را چه طوری عرضه کنم. من میگویم حوزه‌ای که من در همین طرح خودم میگویم چیزی جز این محل زیست و کار بنظر نمیآید، که روی محل زیستش دیگر تعصب ناموسی نداشته باشد. یعنی کارگری که از جای دیگر آمده با محفل خودش بحث کند، روی آنها کار کند، مسافرتی بکند، برود این و آن را ببیند، دو تا کارخانه این طرف و آن طرف هم سر بکشد. هنوز هم به آن میگویند حوزه محل زیست. برای اینکه فردا که حزب پایگاه کارخانه‌ای خودش را درست کند، این که آنجا کار میکند بالأخره عضو کمیته میشود و ساختمان حزب را آنجا میسازد. ولی الآن چرا شده محل کار و زیست، واقعاً هم اگر شده یا نه، (نمیدانم حتماً بچه‌ها میدانند. شاید بچه‌ها اینقدر هم خشک نباشند که من میگویم) ولی الآن اینها باید بروند محافل را فراتر از محل کار و زیست خودشان اشاعه بدهند.

من میگویم در تصور من این دو تا حوزه‌ای، که گفتم مرکز ثقل این محافل اند و "حوزه محل کار و زیست"، فرق زیادی نمیکند. من معتقدم در تبلیغاتمان هم همینطوری باید بگوییم. بگوییم حوزه ما باید برود شبکه محافل سمپاتهای انقلاب پرولتری را سازمان بدهد و محل کار و زیست او هم خُب محل کار زیستش است دیگر. شاید کارش آن نیست. ولی چه طوری این بحث را میشود برد و چه طوری میشود این حوزه‌ها را تبدیل کرد به آن حوزه‌هایی که توانایی این کار را هم داشته باشد؟ (چون الآن ظاهراً همه‌شان ندارند. این یک بحث دیگر است) نمیدانم، هنوز مبهم است. برای اینکه چه رابطه مادی واقعی الآن برقرار کنم بین بحثهای تاکنونی ما روی حوزه‌ها؟ که آن را میفهمم. میشود گفت منظور ما این طور حوزه‌ها است و حالا هم اگر تأکید نکردیم الآن اینطوری تأکید میکنیم و محافل را در دستورتان میگذاریم. چه رابطه‌ای برقرار کنیم بین آنچه که داریم و آنچه که باید بشوند؟ این را چطوری برایش گام برداریم؟ من این را درست نمیفهمم .

اصل این مطلب شفاهی است. این نوشته متنی است که دینیس میر (آزاد)، در دسامبر سال ۲۰۰۸ از روی نوار پیاده کرده است.

حوزه‌ها و مبارزات جاری کارگران

منصور حکمت

حوزه‌ها و مبارزات جاری کارگران

منصور حکمت

مقدمه کمونیست:

آنچه میخوانید متن مصاحبه‌ای است که اخیراً صدای حزب کمونیست ایران با رفیق منصور حکمت انجام داده است. در این مصاحبه درباره شیوه دخالت حوزه‌ها در مبارزات جاری کارگران و ملزومات رهبری این مبارزات نکات جدیدی مطرح شده است، از اینرو ما چاپ آن را در ادامه مقالاتی که تاکنون در این باره داشته‌ایم، مفید و ضروری دیدیم. در شماره‌های آینده کمونیست جنبه‌های مختلف سبک کار حوزه‌ها در زمینه دخالت عملی در مبارزات کارگری و مشخصاً، همانطور که در این مصاحبه نیز اشاره شده است، جایگاه فعالیت علنی در هدایت این مبارزات را بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

* * *

مجری برنامه: بیشترین رهنمودهای ما در این دوره خطاب به رفقا و فعالین حزب در شهر حول محور ایجاد حوزه‌های حزبی در محیط زیست و کار کارگران و زحمتکشان، و ایجاد و گسترش تشکیلات حوزه‌ای حزب در میان کارگران دور می زده است. در عین حال شاهدیم که طی همین دوره مبارزات و اعتراضات کارگری به اشکال مختلف جریان داشته و دارد. سیاست ما مبنی بر گسترش و تحکیم تشکیلات حزب چه ارتباطی با این مبارزات و اعتراضات و امر رهبری این مبارزات پیدا میکند؟ به عبارت دیگر، ما تا چه حد و در چه اشکالی در امر رهبری این اعتراضات فعال میشویم و آیا دخالت در رهبری این مبارزات با هدف دوره‌ای ما برای تحکیم و گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران در تقابل قرار نمیگیرند؟

منصور حکمت: همانطور که گفتید مهمترین وظیفه‌ای که امروز بر عهده رفقای ما در شهرهای مختلف ایران است گسترش تشکیلات حوزه‌ای حزب در میان کارگران آگاه و پیشروست. یعنی متشکل کردن آگاه‌ترین و پیشروترین کارگران در حوزه‌های حزبی در کارخانه‌ها و محلات. این برای ما اولویت تعیین کننده دارد و اهمیت آن را هم به طرق مختلف قبلاً از طریق نشریات و رادیوهای حزب توضیح داده‌ایم. اما سؤالی که شما مطرح میکنید هم بسیار جدی است. سؤال اینست که چه رابطه‌ای بین این وظیفه پایه‌ای ما با امر دخالت کردن فعال در رهبری مبارزات و اعتراضات موجود کارگران برقرار میشود. آیا سازمان دادن تشکیلات حوزه‌ای حزب در بین کارگران در تقابل با پرداختن به مبارزات جاری، بخصوص قرار گرفتن در موضع رهبری این مبارزات است؟ یعنی آیا باید بین این دو یکی را انتخاب کرد؟ آیا پرداختن به یکی مستلزم دست کشیدن از دیگری است؟ و اگر اینطور نیست، رفقای ما به چه اشکالی میتوانند ضمن ادامه فعالیت پایه‌ای خود، در عین حال برخورد فعالی هم به مبارزات جاری کارگری داشته باشند؟

تا آنجایی که مساله به حزب کمونیست ایران به عنوان یک کل، یک مجموعه، مربوط میشود، نه تنها تقابلی در کار نیست، بلکه سازماندهی حزبی و حوزه‌ای و دخالت در امر رهبری مبارزات جاری و موجود کارگری، اساسا لازم و ملزوم یکدیگرند. ما بارها گفته‌ایم که رشد تشکیلات حزب در میان کارگران، ازدیاد و گسترش حوزه‌های حزبی، شرط لازم شکل گرفتن یک رهبری انقلابی و ادامه کار در بین کارگران است. بدون تشکیلات حزبی دخالت در رهبری مبارزات اقتصادی و اعتراضی کارگران اصولا مقدور نیست و هر گامی که رفقای ما در گسترش تشکیلات حوزه‌ای حزب بر میدارند ما را بطور واقعی گامها به تأمین این رهبری و تقویت و گسترش مبارزات اعتراضی کارگری نزدیک تر میکند. از طرف دیگر نفس دخالت در هدایت مبارزات جاری هم خود نقش بسیار مهمی در گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران دارد. نمیتوان حزب کمونیستی را تصور کرد که نسبت به مسائل موجود و مبارزات جاری کارگران، که توده کارگران و پیشروان آنها را در مقیاس هزاران نفر به خود مشغول میکند، بی تفاوت باشد و انتظار هم داشته باشد که سازمان حزبی‌اش به سرعت گسترش پیدا کند. حزب ما باید حزب متشکل کننده کارگران پیشرو باشد. باید حزبی باشد که ضمن تلاش برای متشکل کردن کارگران آگاه بر مبنای منافع پایه‌ای و طبقاتی، به مشغله مبارزاتی جاری آنها نیز پاسخگو باشد. هیچ حزبی در جدائی از مبارزه و اعتراض واقعا موجود در جامعه ساخته نمیشود. بنابراین روشن است که کل حزب، یعنی حزب به عنوان یک کل، باید هم پیکره سازمانی خود را گسترش بدهد و هم در نقش رهبر مبارزات کارگری ظاهر شود. و همانطور که گفتم این دو وجه، مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

اما آنچه درباره کل حزب، یا به عبارت بهتر، حزب به عنوان یک مجموعه، صدق میکند، الزاما درباره هر جزء و اندام حزب صدق نمیکند. آنچه که برای کل حزب درست است، الزاما به همان صورت و با همان بیان برای یک حوزه حزب در محیط کارگری درست نیست. اگر سازماندهی حوزه‌های حزبی از یکسو، و رهبری مبارزات جاری از سوی دیگر، اجزاء مکمل سیاست حزب هستند، وقتی به عملکرد حوزه‌های پایه میرسیم، اینها دیگر بطور واقعی ممکن است در دوره‌هایی با هم تقابل پیدا کنند.

ممکن است رفیقی بپرسد که آیا واقعا ممکن است تلاش برای در دست گرفتن رهبری یک اعتصاب، شرکت فعال در هدایت یک تحصن، به کار پایه‌ای حوزه‌های ما لطمه بزند؟ بله، متاسفانه در شرایط کنونی این کاملا ممکن است. چون دخالت در رهبری مبارزات جاری کارگری نیازمند بوجود آوردن ملزوماتی است که حوزه‌های ما الزاما از آن برخوردار نیستند. آن کسی که میخواهد بطور واقعی خلاء رهبر را در حرکات اعتراضی موجود کارگران پر کند، باید قبل از هر چیز به فکر فراهم کردن این ملزومات باشد. ما حوزه‌هایی نمیخواهیم که یکبار در یک اعتصاب خوش بدرخشند و بعد صحنه را برای مدت طولانی خالی کنند. ما میخواهیم یک تشکیلات حزبی، متشکل از حوزه‌های در بر گیرنده کارگران کمونیست درست کنیم که بطور ادامه کاری رابطه حزب و طبقه را برقرار نگهدارد. بطور ادامه کاری رهبری قاطع، انقلابی و هوشمندی برای بحثهای مختلف جنبش کارگری باشد. بطور ادامه کاری مبارزات جاری را به عرصه‌ای برای جلب پیشروترین و آگاه‌ترین کارگران به حزب تبدیل

کند و بطور ادامه کاری قدرت کارگران را در مبارزه سیاسی و اقتصادی افزایش بدهد. خلاصه کنم حزب ما باید بتواند نه فقط رهبر و سازمانده جنبش طبقه کارگر برای سوسیالیسم، بلکه همچنین اصولی ترین و قاطع ترین رهبر در مبارزاتی باشد که کارگران بطور روزمره برای بهبود شرایط کار و زندگی شان در همین نظام موجود به آن دست میزنند. بنابراین طبیعی است که ما در این دوره الویت خودمان را این قرار بدهیم که چنین تشکل ادامه کاری از کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. و همین را هم مبنای دخالت جدی و فعال در امر رهبری مبارزات جاری کارگران بدانیم.

به هر حال اگر بخواهم حرفم را خلاصه کنم باید بگویم که اولاً ما به عنوان یک حزب هیچگاه امر گسترش و تحکیم تشکیلات حزب در بین کارگران را از امر مبارزات جاری اعتراضی کارگران جدا نکرده ایم. ما رابطه این دو مساله را دقیقاً میدانیم و در دیدگاه عمومی و سیاسی خودمان هیچ تقابل و تناقضی بین این دو امر، بین این دو وظیفه نمی بینیم. ثانیاً از لحاظ سیاسی نحوه و هدف دخالت ما، باز به عنوان یک حزب، در امر رهبری مبارزات جاری روشن بوده است. و اگر در مواردی کمبود داریم میدانیم که باید روی آن کار کنیم. میدانیم دخالت ما در مبارزات جاری باید به چه چیزی منجر شود. به گسترش پیوند سیاسی و تشکیلاتی حزب و طبقه، به استحکام و پیشروی خود جنبش اعتراضی و به روی آوری بخش هر چه بیشتری از کارگران به مبارزه و تشکل بطور کلی و تشکل حزبی به طور اخص. اما آنجا مساله پیچیده میشود که ما به مساله رابطه حوزه ها، یعنی اجزاء معینی از حزب با مبارزات جاری میرسیم. آنهم در مقطع معینی که شالوده تشکیلاتی حزب محکم و به اندازه کافی گسترده نیست. اینجا ما میگوئیم که تا آنجا که به کار حوزه مربوط میشود دخالت در رهبری مبارزات جاری دیگر به این سادگی نیست، بلکه نیازمند بوجود آوردن مقدمات و ملزوماتی است که در دنیای واقعی این دخالت را ممکن بکند. این ملزومات را باید بطور جدی بوجود آورد.

مجری برنامه: این ملزومات کدامند، حوزه های ما باید چه زمینه هایی را فراهم کنند، تا عملاً قادر به دخالت فعال در رهبری مبارزات جاری کارگری باشند؟

منصور حکمت: ما قبلاً هم، چه در مقالات نشریه کمونیست و چه از طریق رادیو و همینطور در درون حزب، تا حدود زیادی به این مسائل اشاره کرده ایم. من فهرست وار به رئوس آنچه گفته ایم اشاره میکنم و بعد به یک نکته کمابیش جدید، که به نظر من اهمیت تعیین کننده ای در پیشرفت کار حوزه ها در این زمینه دارد می پردازم.

اولین شرط ظاهر شدن به عنوان رهبر مبارزات کارگری، داشتن سیاست و خط مشی سیاسی در این مبارزات است. ما باید تاکتیک های خودمان را در قبال مسائل مختلف جنبش کارگری روشن کرده باشیم، شعارهایمان را تعیین کرده باشیم، دورنما و افق این مبارزات و توان بالفعل و بالقوه هر آکسیون اعتراضی را بشناسیم و بالاخره رابطه مبارزات موجود، یعنی مبارزاتی که به هر حال برای اصلاحاتی در وضع کارگران و یا محیط سیاسی و اقتصادی جامعه است، را با مبارزه انقلابی کارگران کمونیست برای رهائی قطعی درک کنیم و در جزئیات معنی کنیم. ما در مبارزات جاری بی خط نیستیم، ما جریانی نیستیم که دلش را به این خوش کند که در اعتراضات کارگری

شرکت میکند. ما سیاست معین و پیگیری را در این مبارزات دنبال میکنیم. آگاه کردن کارگران به منافع واقعی خود، تصحیح شعارها و اهداف این مبارزات، گسترش تشکل‌پذیری بطور کلی و سازمانیابی کمونیستی بطور اخص در بین کارگران، بالا بردن اعتمادبه‌نفس مبارزاتی و روحیه مبارزاتی کارگران از طریق گرفتن خواسته‌های برحق‌شان و بهبود واقعی شرایط کار و زیست کارگران، دنبال کردن این اهداف است که ما را از تریدیونیویست‌ها و اکونومیست‌ها متمایز میکند. بنابراین قبل از هر چیز حزب به طور کلی و حوزه‌ها به مثابه اجزاء و سلولهای پایه‌ای حزب باید بینش و شناخت لازم برای رهبری مبارزات را داشته باشند. و در این امر چنان محکم باشند که آنها باشند که مبارزات را رهبری میکنند و نه موج آکسیون‌ها که آنها را به دنبال خود میکشد. بعلاوه دخالت در مبارزات جاری مستلزم آنست که رفقای ما که از نزدیک با این مبارزات در تماسند روی مسائل عملی‌تر رهبری مبارزه صاحب‌نظر باشند. تجارب لازم را کسب کرده باشند تا بتوانند نقش خود را بطور جدی بازی کنند. در زمینه ملزومات سیاسی ما کمترین اشکالات را داریم. این عرصه‌ای است که با توجه به وجود برنامه حزب، مطالبات حداقل حزب، شعارها و قطعنامه‌های تاکتیکی حزب، بیشتر روی آن کار شده است و در آینده هم مانع خاصی برای تدقیق بیشتر آنها وجود ندارد.

اما ملزومات عملی و تشکیلاتی را فراهم کردن، امروز برای ما کار دشوارتری است و به صرف انرژی زیادتری نیاز دارد. ما قبلا در مقالاتی نظیر --آکسیون‌سوم در حوزه‌های کم نفوذ، محافل ترویج کارگری، و دیگر مقالات نشریات و برنامه‌های رادیو به بخش زیادی از این ملزومات اشاره کرده‌ایم. آن واحد تشکیلاتی کمونیستی که میخواهد در موضع رهبری مبارزات جاری قرار گیرد باید اولاً بتواند ادامه‌کاری فعالیت پایه‌ای خود را تضمین کرده باشد (که به این نکته بعداً بیشتر میپردازم)، باید نفوذ خود را در بین کارگران حوزه فعالین خود به حد کافی گسترش داده باشد و به اشکال مختلف توسط کارگران متشکل احاطه شده باشد. باید بطور واقعی بتواند با پیشروترین کارگران و رهبران عملی جنبش‌های اعتراضی در تماس باشد. بخشی از این رفقا را حداقل در صفوف خود داشته باشد و لاقط نفوذ معنوی و سیاسی معینی در میان دیگر رهبران عملی کارگران که هنوز به حزب نپیوسته‌اند داشته باشد. حوزه کمونیستی باید بطور واقعی قادر باشد افکار و اعمال کارگران را در طول مبارزه و آکسیون تحت تاثیر جدی قرار بدهد و هدایت کند. در جنبش کارگری هیچ نفوذ و اعتباری بسادگی و سهولت بدست نمیآید. رهبری را نمیتوان قاپ زد، بلکه باید کسب کرد و این مستلزم کار پایه‌ای سیاسی ترویجی و تشکیلاتی جدی‌ای در میان کارگران است. همانطور که گفتم ما اینها را قبلاً در جزئیات بیشتری شکافته‌ایم. نکته مهمی که من در اینجا اضافه میکنم مساله کار علنی، عناصر علنی کار و وابستگی قطعی رهبری آکسیون‌های کارگری به این امور است. این مساله‌ای است که در گذشته ما کمتر راجع به آن صحبت کرده‌ایم و سعی میکنیم در آینده نزدیک بیشتر برای رفقا تشریح کنیم.

مساله این است که رهبری صرفاً مخفیانه مبارزات کارگری ممکن نیست. هر آکسیون، مثلاً اعتصاب، تحصن و غیره، حرکتی است که به هر حال بیانگر مقاومت و مبارزه علنی بخش‌های وسیعی از کارگران در برابر سرمایه و

کارفرما و دولت است. هر قدر هم که یک اعتصاب توسط یک مرکز مخفی هدایت شود، باز هم اعتصاب به عنوان یک عمل مستقیم کارگران نیازمند رهبری در صحنه علنی است. بسیج کردن کارگران، تعیین و تصحیح شعارها در روز آکسیون، خنثی کردن تبلیغات و توطئه‌های عمال دولت و کارفرما، مذاکره، انتخاب نماینده و غیره، به هر حال به وجود رهبران و مبلغین علنی نیاز دارد. هیچ عمل توده‌ای بدون تکمیل فعالیت مخفی کمونیستی با فعالیت هدفمند علنی ممکن نیست. تمام بحث بر سر اینست که چگونه حوزه مخفی کمونیستی میتواند در روزهای آکسیون رهبر باشد. رهبری‌ای که مستلزم دخالت فعال علنی است. اگر این توانائی و این قدرت در ما نباشد، یعنی اگر نتوانیم به درستی فعالیت مخفی را با اقدامات علنی لازم تلفیق کنیم صحبتی از دخالت فعال در رهبری مبارزات جاری هم نمیتواند در میان باشد.

اما کار علنی عرصه‌ای است که تا به حال کمتر به آن پرداخته‌ایم و گوشه و زوایه‌های آن را کمتر روشن کرده‌ایم. کلا مقوله مُبلغ علنی کار حزبی، یعنی کسی که رأساً در آکسیون در پیشاپیش صفوف کارگران قرار میگیرد و آنها را هدایت میکند، در جنبش ما و در حزب ما کمتر شناخته شده است. اگر دقت کنید فعالترین سخنوران کارگری، مبلغین صاحب نفوذ و رهبران عملی را در صف اکونومیست‌ها و تردیونیونیست‌ها پیدا میکنید، ما باید این عقب ماندگی را جبران کنیم. تنها هنگامی بطور جدی به مساله رهبری آکسیون‌های کارگری نزدیک شده‌ایم که حوزه‌های حزبی ما توانسته باشند به قلمرو کمتر شناخته شده فعالیت علنی کمونیستی گام بگذارند.

این یک بحث سبک کاری است. رابطه حوزه مخفی با عناصر علنی کار چیست؟ این عناصر چگونه به حوزه‌ها مربوطند و چگونه از حوزه خط میگیرند و توسط حوزه هدایت میشوند؟ اطلاعات این عناصر مخفی کار از حوزه مخفی و روابط آن چقدر است؟ چگونه میتوان کاری کرد که فعالیت علنی رفیق حزبی ما امنیت و ادامه کاری حوزه و شبکه مخفی ما را به خطر نیاندازد؟ خود مُبلغ علنی را چگونه میتوان حفظ کرد و امنیتش را تضمین کرد؟ مُبلغ و فعال علنی ما چگونه میتواند بی آنکه الزاما هویت و تعلق حزبی خود را فاش نماید - که تا وقتی اختناق تا این حد شدید است عمدتاً ناگزیر از مخفی نگاه داشتن هویت خود است - مواضع و سیاست‌ها و شعارهای حزب را در روز آکسیون به کرسی بنشانند؟ بطور کلی مبلغین و فعالین علنی خود را در چه محیطی پیدا میکنیم؟ چگونه آنها را به عضویت حزب در میآوریم؟ و چه رابطه‌ای بین حوزه‌های مخفی و این مبلغین علنی کار برقرار میکنیم؟ پاسخ این سؤالات را باید داشت و ما سعی میکنیم اینها را در آینده نزدیک روشن کنیم. به هر رو در این فرصت کوتاه تأکید میکنم که علاوه بر ملزوماتی که قبلاً گفته‌ایم، باید این قلمرو فعالیت را هم بدرستی بشناسیم و خود را از این لحاظ هم محکم و آماده کنیم. تلفیق کار مخفی و علنی به معنای علنی کاری و مخفی کاری توأم همه اعضای حوزه و روابط پیرامونی آنها نیست بلکه عمدتاً به معنی ایجاد رابطه‌ای محکم و مناسب میان فعالین مخفی و فعالین علنی کار است. امروز کمتر حوزه ماست که مدعی باشد از امکان آرتیاسیون علنی به شیوه‌ای ادامه کار برخوردار است، مدعی باشد که عناصر علنی و رهبران عملی‌ای را، بدون آنکه آنها را از این قلمرو فعالیت حیاتی

محروم کرده باشد و بیرون کشیده باشد، یعنی بدون آنکه آنها را به فعال "مخفی" تبدیل کرده باشد به عضویت حزب درآورده و فعالیت آنها را تحت سیاست و خط مشی و رهبری حزب قرار داده است.

حزب ما یک حزب مخفی است. این لازمه فعالیت حزبی است که در دل اختناق بورژوازی و در برابر توحش بورژوازی فعالیت میکند. کمونیستها همواره، مگر در شرایط استثنائی، در چنین شرایطی فعالیت میکنند. اما این به آن معنی نیست که قلمرو کار علنی و لاجرم قلمرو رهبری عملی آکسیون‌ها را به رفرمیست‌ها و تریدیونیونیست‌ها بسپارند. اگر امروز عملاً چنین است، این نقطه ضعف ماست. ما باید پدیده‌ای به اسم آژیتاتور کمونیست علنی کار، رهبران عملی جنبش‌های کارگری که به عضویت حزب درآمده‌اند، را بشناسیم و در فعالیت حزبی خود برای اینگونه رفقا جای واقعی‌شان را باز کنیم.

توجه کنید که اینجا صحبت بر سر علنی کردن یکی دو نفر از اعضای حوزه‌ها نیست، صحبت بر سر جذب رهبران پرشور جنبش کارگری، سخنوران کارگری و کارگران صاحب نفوذ به شکل یابی در حزب، با حفظ نقش علنی پیشین آنهاست، یعنی نقش علنی، نقش مُبلغ توده‌ای و نقش رهبر. این مستلزم برقراری رابطه‌ای ظریف و فکرشده میان تشکیلات مخفی حزب با عناصر علنی است. این یکی از مهمترین ملزومات دخالت ما در آکسیون‌هاست. آکسیونهایی که همانطور که گفتم بدون رهبری علنی وجود خارجی پیدا نمیکند و هدایت نمیشود. این را باید با کار صبورانه و آگاهانه فراهم کرد. مادام که چنین نیست، یعنی مادام که حوزه مخفی ما ناگزیر است یا برای ادامه کاری خود، که گفتیم در اولویت است، از ایفای نقش پیشتاز در روز آکسیون چشم‌پوشد، یا با جهیدن به صف مقدم آکسیون تمام دستاوردهای کنونی‌اش را به مخاطره بیندازد، ما با تناقضی که در سؤال قبل گفتید روبرو خواهیم بود. اما آن زمان که شبکه مخفی تشکیلاتی ما، به شیوه‌ای اصولی و حساب شده و منظم و با محاسبه کلیه جنبه‌های امنیتی، به عناصر علنی کاری که توانائی هدایت توده‌های کارگر را در روزهای آکسیون دارند، متصل باشد، یعنی آن زمان که تشکیلات مخفی ما بتواند وجود آژیتاتور علنی را در سیستم خود جا بیندازد و هضم کند، آنگاه ما بطور واقعی آماده‌ایم تا در مبارزات جاری کارگران، بمتابره رهبر، ظاهر بشویم.

همانطور که گفتم این بحث‌ها را تدریجاً با رفقا در میان خواهیم گذاشت. من صرفاً خواستم توجه رفقا را به این امر جلب کنم و امیدوارم در نامه‌های خودشان به ما به این مسأله هم پردازند. بحث تفصیلی را باید بعداً مطرح کرد. اما با اجازه شما من از این فرصت استفاده میکنم و چند کلمه‌ای هم راجع به همین رفقای علنی کار اضافه میکنم.

فعالین علنی کار به این صورت بدست نمی‌آیند که مثلاً این یا آن رفیق در حوزه و یا پیرامون آن به دستور حزب نقش دخالت علنی در آکسیون را بر عهده بگیرد. مُبلغ علنی و رهبر عملی تا حدود زیادی محصول خود مبارزات و اعتراضات کارگران است. کارگران پرشور، معترض و سخنوری که در اعتصابات به قول معروف رو می‌آیند، در میان کارگران نفوذ کلام پیدا میکنند و عملاً ظرفیت‌های رهبری عملی را از خود بروز میدهند، زائیده نفس اعتراض طبقه کارگر علیه بورژوازی و سرمایه هستند. جنبش کارگری بطور طبیعی این عناصر را در دل خود میپروراند و

به جلوی صف خود می‌راند. البته در غیاب یک تشکیلات حزبی و با درک سیاسی تئوریک نازل، این دسته از رهبران عملی یا جذب ایده‌های رفرمیستی و تریدیونیونی میشوند، و یا در صورتی که حتی خود را کمونیست هم بدانند، از تشکل‌پذیری با حزب مخفی ابا دارند. تجربه جنبش پوپولیستی هم این هراس آنها را موجه کرده است. آنها نگرانند که پیوستن‌شان به حزب سیاسی موجب کنار کشیده شدنشان از این عرصه فعالیت باشد. بعلاوه مضمون فعالیت این دسته از رفقا در غیاب ارتباط و تعلق حزبی در موارد زیادی محدود به تبلیغ و عملکرد رفرمیستی و رهبری عملی مبارزه در همان محدوده خودبخودی است. کار اینها گسسته و بی‌هرف و تأثیراتشان زودگذر است. اما وقتی همین مبلغین به حزب بپیوندند، مضمون فعالیتشان متحول خواهد شد، از لحاظ سیاسی و تئوریک عمیق‌تر خواهد شد و تبدیل به مهره‌های حیاتی‌ای برای تشکل دادن به جنبش سوسیالیستی طبقه و اعمال رهبری کمونیستی بر جنبش کارگری خواهند شد.

ما باید آگاه‌ترین و پیشروترین این رهبران عملی را به صفوف حزب جلب کنیم. اما شرط لازم این امر، اگر نخواهیم نقض غرض کرده باشیم، این است که پس از پیوستن به حزب و کار تحت رهبری کمیته‌های حزبی نیز، این رفقا بتوانند اولاً نقش علنی خود را به عنوان رهبر و مبلغ بازی کنند، و ثانیاً فعالیت این رفقا ادامه کاری حوزه حزب را به مخاطره نیاندازد. همانطور که فعالیت حوزه حزب نباید امنیت و ادامه کاری این رفقا را به مخاطره بیاندازد. بنابراین باید رابطه ویژه و ظریفی میان این دسته از رفقا با حوزه‌های مخفی برقرار شود. ما باید همانطور که درباره وجوه دیگر سبک کار حوزه‌ها با دقت و تعمق کار کردیم، جزئیات را برای خودمان روشن کردیم و نقشه خودمان را بر این تحلیل‌ها استوار کردیم، در تعریف نقش عناصر علنی در حزب هم دقیق بشویم و جنبه‌های مختلف این فعالیت و این نوع رابطه را بشناسیم و بیاموزیم. من تصور میکنم در ماههای آینده، پس از این که با تفصیل بیشتری درباره این وجه فعالیت سخن گفتیم، در موقعیت بهتری در تحلیل رابطه حوزه‌های حزبی و مبارزات جاری کارگران خواهیم بود. رفقا منتظر مطالب بعدی ما باشند. ما هم منتظر اظهار نظرهای رفقا هستیم.

کمونیست، ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران، شماره ۱۶ - ۳۰ بهمن ۱۳۶۳

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

منصور حکمت

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

منصور حکمت

(۱)

مقدمه کمونیست ماهانه: کمونیست تلاش میکند در هر شماره خود بحثی از مباحثات اساسی جنبش ما که به امر کار کمونیستی و سازمانی حزب در ایران مربوط است و فکر میکنیم در شرایط ویژه امروز برای همه کمونیستها عموماً و برای حکمتیستها خصوصاً ضروری است را در نشریه باز تکثیر کند. در شماره های قبل کمونیست (شماره های ۲۳۱ و ۲۳۲) دو مبحث "درباره خطر آکسیونیسیم در حوزه های حزبی و مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی" از منصور حکمت را منتشر کردیم و در این شماره بحث حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری، درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی، از منصور حکمت را ملاحظه میکند. قطعاً همه این مباحث مهر دوره تاریخی معینی را بر خود دارند. اما اساس بحث و تأکیدها و پایه های آن امروز نیز برای فعالیت کمونیستی و برای کار متحزب ما حیاتی است. لذا ضمن اینکه توجه همه فعالین کمونیست را به جوانان آن جلب میکنیم از همه آنها درخواست میکنیم از سال سوالات و ملاحظات خود در این زمینه ما را محروم نکنند. توجه شما را به بحث منصور حکمت جلب میکنیم.

(۱) مقدمه

آکسیون اعتراضی کارگری، مانند هر پدیده دیگر، گذشته، حال و آینده ای دارد. از مسائل، مناسبات و مطالبات خاصی مایه میگردد، به جریان درمیآید و اوج میگردد و در فردای پایان خود مناسبات، تناسب قوا، روحیات و تلقیات متفاوتی برجای میگذارد. ناظر خارجی عمدتاً آکسیون کارگری را با بروز بالفعل اعتراض علنی دسته جمعی تداعی میکند. "کارگران ذوب آهن اعتصاب کرده اند"، "کارگران کانادادرای با پلیس و پاسداران درگیر شده اند"، "کارگران صنعت نفت دست به کم کاری زده اند" و نظیر آن. اما یک آکسیون کارگری برای فعالین کمونیست معنای وسیعتری را در بردارد و هنگامی که ما از دخالت در آکسیون های کارگری و رهبری آنها سخن میگوئیم، دخالت و اعمال رهبری در کل یک پروسه، یعنی قبل از آکسیون، حین آن و پس از آن را مدنظر داریم.

هر رهنمود، یا مجموعه رهنمودها، برای توضیح نحوه دخالت فعالین کمونیست و تشکیلات کمونیستی در مبارزات و اعتراضات جاری کارگران باید وظایف کمونیستها را در هر سه دوره شکل گیری، وقوع و خاتمه آکسیون ها روشن کند. معنی دخالت و شرکت در یک آکسیون در حال وقوع در وهله اول روشن بنظر میرسد. اما ایده دخالت در آکسیون، قبل از آن و یا پس از پایان آن، شاید در ابتدای امر قدری غریب بنظر برسد. اتفاقاً

این وجه دوم مساله است که تاکنون در بحثهای ما راجع به شیوه برخورد حوزه های حزبی به مبارزات جاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته و آنچه بیشتر از قلم افتاده ملزومات و شیوه دخالت در آکسیون در حین وقوع آن بوده است. با این وجود توضیح بیشتری مفید خواهد بود.

هر آکسیونی (به معنی اخص کلمه، یعنی بعنوان یک مبارزه اعتراضی بالفعل و در جریان)، مهر زمینه ها و شرایط عینی و ذهنی قبلی خود را با خود حمل میکند. هر آکسیون بر زمینه تناسب قوای معین و در چهارچوب آگاهی سیاسی و درجه سازمانیافتگی و تشکل پذیری موجود طبقه شکل میگیرد. بدون شک این عوامل در طول خود آکسیون تغییر میکنند، اما در تحلیل نهایی تنها به حد معینی میتوانند از سطح قبلی فراتر روند. هیچ اعتصابی در ایران امروز دفعتاً بر سر ۳۵ ساعت کار، خروج نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از کردستان و یا آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در کل کشور آغاز نمی شود. تعرض بورژوازی، عقب نشینی های تحمیلی به جنبش کارگری و تناسب قوای موجود، مطالبات کارگران در اعتراضات جاری را به سطح پایین تری تنزل داده است.

هر آکسیون اقدام مبارزاتی کارگران معین، با آگاهی سیاسی و توان تشکیلاتی معین، بر زمینه تناسب قوای موجود و با تلقی خاصی از تناسب قوای موجود است. چهارچوب و جو کلی ای که اعتراضات خودبخودی کارگری در محدوده آن شکل میگیرد، توسط این عوامل کمابیش از قبل تعیین شده است. دخالت در آکسیون قبل از آکسیون، به معنای دخالت و تلاش برای تغییر این جو و شکستن این چهارچوب است. به معنای تلاش در بالا بردن سطح آگاهی و تشکل پذیری کارگران، خنثی کردن عوامل تفرقه انگیز موجود، فرمولبندی اصولی شعارها و مطالبات کارگران، مرتبط کردن و متشکل کردن کارگران پیشرو و صاحب نفوذ و بالا بردن روحیه مبارزاتی کارگران و نظایر آن است. جلب بخش بیشتری از کارگران به کمونیسم و تشکل در حزب کمونیست خود تاثیر تعیین کننده ای در سطح مبارزات اعتراضی آتی دارد. فعالیت مستمر حوزه ها و فعالین کمونیستی در میان کارگران و نیز اقدامات مشخص آنها در هر دوره ای که نارضایتی های موجود به نحوی اوج میگیرد که دورنمای یک آکسیون را در برابر کارگران قرار میدهد، تاثیرات جدی خود را مستقیماً بر قدرت و دامنه آکسیون آتی خواهد گذاشت. سرنوشت آکسیون کارگران کارخانه ای که به دولت و کارفرما توهم دارند، کمونیستها در میانشان کار نکرده اند، فرمولبندی غیر اصولی و مبهمی از خواستهای خود دارند و غیره از پیش معلوم است. بخش مهمی از فعالیت روتین کمونیست ها و اقدامات ویژه قبل از آکسیون آنها، صرف رفع این نقاط ضعف میشود، و این بهر رو، به معنی دخالت و تاثیرگذاری بر سرنوشت هر آکسیون آتی کارگران است.

وظایف کمونیستها پس از خاتمه آکسیون نیز کمابیش روشن است. اعم از اینکه آکسیون به نتیجه رسیده باشد یا نه، کل پروسه مبارزه، نقاط ضعف و قدرت آن باید جمعبندی شود و این جمعبندی در وسیعترین سطح ممکن به شعور عمومی کارگران و یا لاقلاً به نظر بخش پیشروتر آنان تبدیل شود. اگر دستاوردی هست باید تثبیت و حراست شود، اگر شکستی در کار بوده است، باید دلایل این شکست تحلیل شود و مبنای تجربه اندوزی کارگران قرار گیرد، باید مقاومت در برابر تاثیرات عملی شکست (اخراج رفقای کارگر، تعدی کارفرما به دیگر

حقوق کارگران و غیره) سازماندهی شود. تحت هر شرایطی باید با افت روحیه مبارزاتی و ناامیدی و دلسردی از مبارزه مقابله شود. هر آکسیون زمینه‌ای را برای کار فشرده کمونیستی در میان توده کارگران و عناصر پیشرو فراهم می‌سازد که باید به خوبی از آن استفاده شود.

بهر حال تبیین وظایف حوزه‌های کمونیستی در قبل و بعد از آکسیون دشوار نیست. بسیاری از نکات مهم فی الحال به طرق مختلف توضیح داده شده است. اگر ابهام و اشکالی در زمینه شیوه برخورد به آکسیون‌ها وجود دارد، اساساً به مسئله دخالت در آکسیون و رهبری آکسیون در جریان وقوع آن یعنی در حین آکسیون (به معنی اخص کلمه) برمیگردد. اینجا است که بیشترین تعمق ضروری است. اینجا است که باید در جستجوی ایده‌ها و رهنمودهای راهگشا بود.

۲) ویژگی روزهای آکسیون و اهمیت وجه علنی مبارزه

منظور از دخالت حوزه‌ها و فعالین کمونیست در آکسیون‌های کارگری چیست؟ قطعاً منظور این نیست که کمونیست‌ها صرفاً مانند کارگران دیگر در تجمع عمومی، صف تظاهرات و محل تحصن حضور بهم رسانند؛ مشت خود را در میان صدها مشت گره کنند و رای خود را مانند صدها رای دیگر در رد و قبول این یا آن پیشنهاد و فراخوان ابراز کنند. کمونیست‌ها در آکسیون صرفاً "مثل هر کارگر دیگر" شرکت نمی‌کنند، شرکت کمونیست‌ها بنا به تعریف شرکت در هدایت آکسیون، در رهبری آن در جهت اصولی، بر طبق سیاست‌های کمونیستی حزب است.

ادبیات پوپولیستی تصویر ساده‌گرایانه‌ای از رهبری آکسیون‌های کارگری توسط سازمان مخفی ترسیم می‌کند. یک سلول مخفی "سازمان" رهبری آکسیون را به دست دارد. این سلول قبلاً حقانیت خود را به توده کارگران ثابت کرده و کارگران علی‌العموم با شنیدن نام سازمان و یادآوری سابقه پرافتخار آن تحت شعارها و رهنمودهای سلول مخفی بخط می‌شوند. سلول مخفی شعارها را تعیین می‌کند و به اطلاع کارگران می‌رساند و حتی در صورت لزوم قبلاً تقسیم کار لازم را در بین کارگران بوجود می‌آورد. سلول مخفی (با اعلامیه و غیره) نظر خود را درباره هر مرحله از پیشرفت آکسیون اعلام می‌کند و کارگران را نسبت به اقدامات فوری بعدی واقف می‌سازد. آکسیون تحت شعارهای سلول مخفی، با مطالبات مطرح شده از جانب آن و با کنترل غیبی آن هدایت می‌شود.

اشکال کار اینجاست که اگرچه محبوبیت توده‌ای یک حزب احتمالاً قادر به جهت دادن به حرکت عمومی کلی کارگران خواهد بود، اما این سناریو، یا سناریوهای شبیه به آن که آکسیون را به یک فعل و انفعال بلاواسطه "سازمان مخفی - کارگران" تنزل می‌دهند، تنها روی کاغذ می‌تواند اجرا شود. در جهان واقعی آکسیون بطور اجتناب‌ناپذیر وابسته به وجود عناصر پیشرو علنی کار، یعنی رهبران و آرتیست‌های علنی است. در جهان واقعی، چنین سلولی از چنین سازمانی همواره با این واقعیت روبروست که چند کارگر سرشناس و صاحب

نفوذ " غیرسازمانی " از بالای چهارپایه، از میان دستگاهها، بالای پله ها، از درون هیات نمایندگی، و بطور خلاصه از دور و نزدیک، اما بهر حال به شیوه علنی، سرنخ ماجرا را میگیرند و آن را در جهتی که میخواهند و میتوانند سمت و سو میدهند. کاری که برای سلول مربوطه میماند، اعلام کتبی هواداری سازمان از آکسیون، تمجید آکسیون و تمکین به تمام محدودیت ها و عقب ماندگی های آن و نیز تنظیم گزارش خبری برای سازمان است. این کنترل از راه دور و رهبری غیبی را باید به عالم تخیلی پوپولیست ها وا گذاشت، زیرا آنچه روزهای آکسیون را از دوره قبل و بعد آن متمایز میکند اینست که:

اولا، توده کمتر آگاه و کمتر سازمان یافته کارگران به صحنه عمل کشیده میشود. توده وسیعی که نیازمند یک رهبری حضوری، مستمر و سریع الانتقال است. توده ای که در ضمن از قبل، بنا بر یک دانش سیاسی - ایدئولوژیک و یا تعلق خاطر تشکیلاتی از پیشی، به تبعیت از کمونیست ها و نظرات و سیاست های آنان سوگند نخورده است.

ثانیا، رهبری آکسیون به ناگزیر از یک جنبه علنی تعیین کننده برخوردار میشود. هدایت مخفیانه تمایلات، مطالبات عمومی و یا حتی جهت گیری کلی کارگران شاید کمابیش ممکن باشد، اما رهبری عمل مستقیم و در حال جریان آنان بی شک تنها میتواند یک رهبری اساسا علنی و حضوری باشد.

ثالثا، آکسیون شامل یک سلسله لحظات تعیین کننده، رودررویی های پی در پی کارگران با دولت و کارفرما و عمال آنها و مباحثات درونی و حساس در میان خود کارگران، توطئه های کارفرما و عمال او، تجدید آرایش کارگران، تعرض، عقب نشینی و غیره است. عکس العمل مناسب و سریع به تمام این لحظات و نقطه عطف های تعیین کننده و حفظ سکان مبارزه در طول این پروسه رویارویی آشکار، نیز رهبری زنده علنی و حضوری را اجتناب ناپذیر میکند.

رابعاً، کمونیستها ناگزیر از فعالیت مخفی اند، اما سندیکای زردی ها، شورای اسلامی ها، انجمنی ها، و یا توده ای و اکثریتی هایی که موقعیت خود را در کارخانه حفظ کرده اند، همه امکان دخالت علنی دارند. در غیاب رهبری علنی انقلابی و منطبق با خط مشی کمونیستی، اعتراضات کارگری بطور دائمی توسط این جریانات به سازش و شکست کشیده میشود. در روزهای آکسیون، مقابله کمونیستها با تمهیدات ضد کارگری این جریانات باید بطور جدی به بعد علنی کشیده شود.

همه اینها به این معنی است که تشکیلات کمونیستی در محل کار و زیست کارگران، بعنوان یک تشکیلات مخفی، تنها هنگامی به معنی واقعی کلمه و به شیوه ای اصولی قادر به دخالت موثر و اعمال رهبری در آکسیونهاست که بتواند این وجه علنی، حاضر در صحنه و حضوری رهبری را تامین نماید. این آن مساله اساسی است که تبیین جدی شیوه برخورد حوزه های حزبی به مسئله رهبری مبارزات جاری به آن وابسته است. بویژه اینکه ما در شرایطی فعالیت میکنیم که جنبش کارگری در ایران فاقد تشکل های توده ای تثبیت شده است. وجود تشکل های توده ای کارگری (نظیر شورا و سندیکا) بی تردید ظرف و بستر متعارفی برای دخالت

کمونیستی در آکسیون فراهم میکند. در این حالت دخالت در آکسیون تا حد زیادی به درجه دخالت و اتوریته سیاسی و عملی حزب در تشکل توده ای غیر حزبی کارگران مرتبط میشود. اما در غیاب چنین تشکلهایی، یعنی در شرایطی که هر آکسیون باید کمابیش از نو رهبری عملی خود را پیدا کند، نکات فوق اهمیت بمراتب بیشتری می یابند.

بارها شده است که رفقای ما در حوزه های حزبی پر سیده اند ملزومات و شرایط و ضوابط دخالت حوزه ها در آکسیونهای کارگری چیست، تحت چه شرایطی مجازیم برای رهبری این آکسیون ها بکوشیم، تحت چه شرایطی دخالت ما سطحی و آکسیونیستی نخواهد بود. اکنون تا حدود زیادی یکی از مهمترین ملزومات این امر را توضیح داده ایم. اولین سوالی که حوزه باید در این زمینه برای خود طرح کند اینست، آیا حوزه و یا تشکیلات محلی ما بطور واقعی قادر به پر کردن خلاء رهبری علنی و حضوری در آکسیون هست، بی آنکه کل موجودیت و ادامه کاری شبکه مخفی را به خطر بیاندازد؟ اگر نه، که در بیشتر موارد چنین است، آنگاه این آمادگی را چگونه میتوان بدست آورد.

۳) نقش حیاتی آژیتاتور

آنچه قبل از هر چیز از نکات فوق برمیآید، نقش برجسته رهبران عملی و علنی و بطور کلی آژیتاتورها در جنبش کارگری است. هر آکسیون بطور تفکیک ناپذیری به عملکرد این افراد وابسته است. اینگونه فعالین، یعنی کارگران پیشروتری که نقشی بیشتر از هر شرکت کننده عادی در آکسیون را بعهده میگیرند، به جلوی صف کارگران گام میگذارند، آنها را مخاطب قرار میدهند و میکوشند به نماینده و سخنگو و هدایت کننده اعتراض و اعتصاب تبدیل شوند، همواره و در هر جنبش اعتراضی وجود دارند. اینها محصول "طبیعی" اعتراضند. هر اعتراض و مبارزه کارگری، حتی اگر احزاب سیاسی در آن کمترین نفوذ را داشته باشند، بطور طبیعی از خود رهبرانی بیرون میدهد. افرادی که شهامت پا جلو گذاشتن و مبارزه را با خود تداعی کردن را دارند. کسانی که به درجات مختلف این وظیفه را بردوش خود می بینند که به سخنگوی علنی کارگران تبدیل شوند، تمایلات آنان را در سخنان خود بیان کنند و لذا قادر میشوند تا در میان کارگران محبوبیت و نفوذ کلام بیابند. کسانی که از سطح آگاهی و تعهدپذیری عمومی کارگران فراتر میروند و به خود به چشم یک رهبر و متعهد به هدایت کارگران مینگرند. سنتا اینها کارگران آگاه تر، پر شورتر و باتجربه تری اند که قدرت تهییج، مجاب کردن و خط مشی تعیین کردن را از خود بروز میدهند. به موقع در بحث ها دخالت میکنند، در لحظات حساس کارگران را از ابهام و دودلی بیرون میکشند و راهی به جلو برای آنها ترسیم میکنند. طبیعی است که این رهبران خود بخودی به دفعات خطا میکنند. ممکن است اساسا به درک درستی از منافع طبقه کارگر و اشکال مبارزه مسلح نباشند، گاه تندروی و گاه سازش میکنند، اما یک خصوصیت در همه آنها مشترک است، قابلیت قرار گرفتن در جلو صف کارگران، تاثیرگذاری بر آنان از طریق توضیح، استدلال و تهییج و شهامت ابراز وجود فردی. هیچ آکسیونی بدون آنکه کارگرانی خود را در موضع رهبری آن قرار دهند به جایی نمی رسد و در عین حال هیچ

آکسیونی نیست که بطورطبیعی کارگرانی را به جلوی صفوف خود نراند و حرکت خود را با قدرت تشخیص این عناصر رهبری گره نزند. آنجا که جنبش کارگری توانسته باشد نوعی از تشکل پایدار را به بورژوازی تحمیل کند (نظیر اتحادیه، شورا، هیاتهای نمایندگی و غیره) این عناصر عمدتاً در مقامهای کلیدی این ارگانها قرار میگیرند و نقش خود را ر سما و از مجرای ارگانهای جاافتاده رهبری ایفا میکنند (طبعاً در این شرایط این عناصر تا حدود زیادی توسط این تشکلها هضم میشوند و به مهره های آن و سخنگویانی برای سیاست حاکم بر آن تبدیل میشوند و لذا با انحراف آن تشکل از منافع کارگران همواره خیل وسیعی از فعالترین کارگران نیز از گردونه مبارزه اصولی پرولتری خارج میشوند، نظیر سندیکاهای رفرمیست و غیره). اما در شرایط موجود در ایران، که خبری از شورا و سندیکا نیست، آژیتاتور نه به اعتبار مکان رسمی اش در این یا آن کمیته و اتحادیه کارگری، بلکه عمدتاً به اتکا نفوذ و محبوبیت اش در میان کارگران، جای خود را در آکسیون پیدا میکند. ویژگی این شرایط اینست که صف رهبری کارگران به شدت متغیر است. سرکوب هر آکسیون کارگری توسط بورژوازی به دفعات به دستگیری و اخراج آژیتاتورها و رهبران شناخته شده تر و قدیمی تر منجر میشود، و لذا کارگران به ناگزیر هر بار رهبران جدیدی را از میان خود جستجو میکنند. از یکسو تداوم مبارزه گسسته میشود، انباشت تجربه در میان رهبران کاهش مییابد و جنبش همواره با ضعف عملی رهبری علنی روبروست و از سوی دیگر خلأیی باز میشود که هر بار کارگران جدیدی را به عرصه رهبری و آژیتاسیون جلب میکند. ضعف دائمی رهبری توأم با وجود تعداد کثیری از عناصر پر شور و آماده پیش افتادن، این یک خصیصه مهم جنبش کارگری در ایران است.

هنگامی که ما از رهبران علنی و عملی جنبش کارگری سخن میگوئیم این طیف را مد نظر داریم. طیفی شامل کارگران پیشرو قدیمی کار، با تجربه کار متشکل و سابقه طولانی در امر آژیتاسیون و نیز کارگران پر شور و جدید، که گام به گام قابلیت‌های خود را در آکسیونها به ثبوت میرسانند و عملاً خود را در نقش رهبری قرار میدهند. اختناق چندین ده ساله و سرکوب و وحشیانه جنبش کارگری توسط بورژوازی در ایران از جمله به این نتیجه نیز منجر شده است که احزاب و گروه های سیاسی درصد بسیار کمی از این رهبران و عناصر قادر به رهبری را در صفوف خود دارند. عمده این عناصر فاقد تعهد و تعلق تشکیلاتی هستند. در یک کلمه این کارگران غیر حزبی و غیر تشکیلاتی اند. بی شک روزی خواهد رسید که در نتیجه تلاش ما و رشد حزب کمونیست در میان کارگران، بتوانیم بخش تعیین کننده و قابل ملاحظه ای از رهبران و آژیتاتورهای پرنفوذ جنبش کارگری را در صفوف حزب داشته باشیم، روزی که آژیتاتورهای کمونیست نبض اعتراضات کارگری را در کلیه سطوح در دست بگیرند. اما امروز چنین نیست. این آن واقعیتی است که هر حوزه حزبی که مساله رهبری و دخالت در آکسیونهای اعتراضی را برای خود طرح میکند باید به خوبی بشناسد. هدایت مبارزه اعتراضی، بدون آژیتاتور، بدون رهبران عملی و علنی کارگری ممکن نیست. رهبری از بالای سر اینها ممکن

نیست. موفقیت ما در تعیین گام اصولی به جلو در جنبش کارگری و در تدقیق بیشتر سبک کار عملی حوزه های حزبی تماما به درک این واقعیت گره خورده است.

۴) حزب کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری

واضح است که هدف حزب ما اینست که رهبران عملی و آژیتاتورهای پرنفوذ در جنبش کارگری در صفوف خود حزب باشند و فعالیت آنها در چهارچوب عمومی فعالیت حزب و تحت ضوابط تشکیلاتی و خط مشی سیاسی حزب قرار بگیرد. اما چه برای گام برداشتن به سمت این هدف و چه برای حداکثر تاثیر گذاری کمونیستی بر اعتراضات و مبارزات جاری کارگری، ما باید امروز، برای دستیابی به آژیتاتورهای قابل، توجه خود را به قلمرو فعالیت غیرحزبی کارگران پیشرو معطوف کنیم. ما باید روی امکانات و روابط و ماتریال موجود کار کنیم. همانطور که گفته شد، رهبر عملی و آژیتاتور، اختراع حزب ما یا هیچ جریان سیاسی دیگری نیست. این پدیده جزء لاینجزای اعتراض کارگری است. بنابراین مساله ما صادر کردن تعدادی آژیتاتور به عرصه علنی نیست (هر چند زمانی خواهد رسید که آژیتاتورهای حرفه ای و سیار حزب، علاوه بر آژیتاتورهای محلی، این وظیفه را انجام دهند)، بلکه کار روی رهبران عملی موجود برای تاثیر گذاری بر آنها، جلب آنها به حزب و هدایت عملکرد آنها در جریان آکسیون از یکسو و مرتبط کردن فعالیت حزبی با پروسه و مکانیسم رشد آژیتاتورهای جدید در میان کارگران از سوی دیگر است. ما باید رهبران و آژیتاتورهای موجود و بالفعل را جلب کنیم و در شکل گیری آژیتاتورهای جدید، با افکار و اصول روشن کمونیستی، شرکت کنیم. این جزئی از کار روتین ماست. اما در هر آکسیون معین ما باید بتوانیم رابطه سیاسی - تشکیلاتی معین و محکمی با رهبران عملی آکسیون برقرار کنیم. در شرایط موجود افرادی را که باید مورد توجه جدی ما قرار بگیرند میتوان به دو دسته تقسیم کرد: اول کارگران پیشرو و رهبران عملی قدیمی کار و دوم، استعدادهای جدید و رهبران در حال شکل گیری. واضح است که تقسیم رهبران عملی به مجرب و تازه کار یک تقسیم بندی شماتیک و خشک است. در واقعیت امر ما با طیفی از کارگران مواجهیم که بدرجات مختلف از آگاهی سیاسی و توانایی عملی برای آژیتاسیون برخوردارند. تشخیص دقیق شیوه برخورد به هر مورد خاص طبعا تنها از خود فعالین و حوزه های ما در میان کارگران برمیآید. اما همین تقسیم بندی شماتیک برای فرموله شدن رفقای ما مفید خواهد بود.

الف) آژیتاتورها و رهبران عملی با سابقه و باتجربه. این دسته از کارگران تجربه سخت و مشقت باری را در چند سال اخیر از سر گذرانده اند. فشار جمهوری اسلامی بر جنبش کارگری عمدتا این رفقا را هدف قرار داده است. تعداد زیادی از آنان اعدام، دستگیر و یا اخراج شده اند. بخشی از آنان امکان کار کردن در واحدهای بزرگ را از دست داده اند و به ناگزیر به کارگاه های کوچک روی آورده اند. جایی که اولاً محیط محدودی برای فعالیت آنهاست و ثانياً سابقه مبارزاتی آنان در آن کمتر شناخته شده است و لاجرم از نفوذ و محبوبیت پیشین در میان کارگران برخوردار نیستند. اکثر این کارگران خود را سوسیالیست و کمونیست میدانند. اما

کمونیسم را به روایت پوپولیه ستها و رویزیونیستها آموخته اند و لذا بحران رویزیونیسم و پوپولیهسم آنها را نیز به یک بحران و سرگشتگی ایدئولوژیکی و ناباوری سیاسی دچار کرده است. از نظر عملی تا حدود زیادی منزوی و متفرق شده اند. روابط گسترده پیشین را با یکدیگر ندارند. نگرانی از خطرات امنیتی و تجربه تلخ سبک کار پوپولیهستی، آنان را در تشکل پذیری با سازمان کمونیستی دچار دودلی کرده است. مسائل مالی و معیشتی نیز به شدت بر دوش آنان سنگینی میکند و این انزوای سیاسی آنان را تشدید میکند. در مجموع آشفته گی فکری، تشکل گریزی، دلسردی و محافظه کاری، و فقدان عرصه مناسب برای فعالیت مشکل عمومی اکثر این کارگران است. در شرایطی که جو اختناق و بن بست پوپولیهسم و "خلق گرایی" حتی سازمانهایی نظیر راه کارگر یا محافل باقی مانده از خط ۳ را (که کار خیابانی و ماوراء طبقاتی خصلت اساسی شان بود) به سندیکالیستهای دوآتشه تبدیل کرده است، جای تعجب نیست که این دسته از کارگران، که خود از ابتدا گرایشات سندیکالیستی قوی داشتند، در این انحراف غرق شده باشند. ما باید روی این بخش از کارگران بطور منظم کار کنیم و تمام مسائل فوق باید در برخورد ما به آنها ملحوظ باشد.

(۱) باید تحت هر شرایطی تماس و تبادل نظر با این رفقا را حفظ کنیم. تنها ملاحظات امنیتی میتواند دلیلی برای محدود کردن تماس با اینگونه کارگران باشد.

(۲) ما باید در برخورد به این کارگران، تجربه پوپولیهسم، عملکرد رویزیونیسم و نیز مبانی سندیکالیسم و فعالیت انفرادی را عمیقاً نقد کنیم. ما باید این کارگران را از آشفته فکری، یاس و تمکین به مبارزه محدود سندیکالیستی بیرون بکشیم. باید توجه کرد که در این کار حداکثر متانت و تفاهم متقابل ضروری است. بی آنکه سرسوزنی از نقد خود به هر آنچه غیر کمونیستی است تخفیف بدهیم، باید حجم سنگین تجارب منفی ای را که این کارگران از سر گذرانده اند و بدآموزی های پوپولیهستی و رویزیونیستی را به حساب آوریم. ما نباید از موضع حق به جانب، طلبکار و صرفاً بر مبنای پرخاشگری اخلاقی (مبنی بر لزوم مبارزه و کنار نکشیدن و غیره)، با آنان مواجه شویم. اگر انتقاداتی به مواضع و عملکرد حزب ما دارند، این انتقادات باید به دقت و با تفصیل پاسخ گفته شود. باید بکوشیم تا ضمن بالا بردن روحیه مبارزاتی آنان، به نقد عمیقی از پراتیک محدود گذشته و درک روشنی از حزب کمونیست و اهداف و شیوه های آن دست یابند.

(۳) باید کاری کرد که این مناسبات و مباحثات در متن روابط طبیعی و با حداقل خطرات امنیتی (برای هر دو طرف) صورت بگیرد. نگرانی امنیتی این کارگران متکی بر تجربه آنها از سبک کار فرصت طلبانه پوپولیهستی است. در چهارچوب این مناسبات محکم ما باید این رفقا را با نشریات و رادیوی حزب و با نظرات سیاسی و تاکتیکی و شعارهای خود آشنا کنیم.

(۴) باید این کارگران را حتی المقدور در ارتباط با یکدیگر قرار داد. نباید اجازه داد سیاست سرکوب جمهوری اسلامی، پیوند طبیعی میان کارگران پیشرو را تضعیف کند.

کار بر روی این دسته از کارگران مستلزم استمرار، حوصله قابلیت ترویج و توضیح نظرات حزب در برابر گرایش‌های انحرافی و شناخت معضلات عملی این دسته از کارگران است. بهترین و مجرب‌ترین رفقای مروج باید به این امر بپردازند.

ب) استعدادهای جدید، رهبران رو به رشد. در غیاب بخش مهمی از رهبران شناخته شده و مجرب، قشر وسیعی از رهبران جدید پا به میدان می‌گذارند. اینها عمدتاً کارگرانی هستند با آگاهی سیاسی و تجربه عملی کمتر، اما پرشور و معترضند، جوانترند و از روحیه بالاتری برخوردارند. رفقای ما در کارخانجات و محلات به کرات با این رهبران در حال شکل‌گیری آشنا میشوند. در مجامع عمومی، در تجمع‌های اعتراضی، کسانی هستند که به ترتیب حرف خود را به گوش همه می‌رسانند، در مقابل عوامل دولت و کارفرما صدای اعتراض خود را بلند میکنند. گاه با یک سخنرانی به موقع یا حتی پراندن یک جمله جو جلسات کارگری را تحت تاثیر قرار میدهند. در موارد زیادی به خوبی دیده میشود که دخالت‌های بیشتر جنبه احساسی دارد، ظاهراً به شور می‌آیند و کسی جلودار اعتراضشان نیست. نسبت به تحمیل و فشار حساسند و در اعتراض فردی جسورند. سخنانشان چندان منظم، مستدل و حساب شده و الزامات اصولی نیست، بیشتر بیان پراحساس مشقت‌ها و ستم‌هاست تا دعوت به اقدامات عملی و سیاسی حساب شده، اما شور مبارزاتی در آن موج می‌زند. اینها بتدریج اعتماد و محبت کارگران را بدست می‌آورند، اما ناپختگی و فقدان زمینه قبلی در رهبری، باعث میشود نتوانند بخوبی و سرعت به یک رهبر عملی شناخته شده تبدیل شوند. رفقای ما باید این قشر کارگران را با دقت و حساسیت مورد توجه قرار دهند. اینها کسانی هستند که از حداقل توانایی برای تبدیل شدن به آژیتاتورهای خوب برخوردارند. و اگر آگاه شوند، به آیدنولوژی کمونیستی مسلح شوند و تجربه کسب کنند، به نسل جدیدی از رهبران کمونیست علنی در جنبش کارگری تبدیل خواهند شد. کار در میان این کارگران برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست از نظر ما حیاتی است. رنوس و وظایف ما در این زمینه اینهاست:

۱) نه فقط باید با آنها تماس برقرار کرد، بلکه باید رابطه حضوری و مستمری میان آنها با رفقای حزبی مجرب در امر ترویج برقرار کرد. باید رفیق حزبی در یک رابطه طبیعی به دوست و همراه دائمی این کارگران تبدیل شود. اینها آژیتاتورهای در حال "کارآموزی" هستند، به آنها باید آموزش در حین عمل داد.

۲) باید کمونیسم را به آنان آموخت. این کارگران باید با اسناد پایه‌ای کمونیسم و ایده‌های بنیادی مارکسیسم از طریق ما آشنا شوند. در ادامه کار، این رفقا باید حزب کمونیست، اهداف، تاکتیکها و شیوه‌های آن را بشناسند و مشتاق کار با حزب باشند.

۳) این کارگران باید نقش و موقعیت یک آژیتاتور و اهمیت آن برای انقلاب و مبارزه کارگری را درک کنند و آگاهانه به نقش خود برخورد کنند. هر چه بیشتر باید دخالت آنها در اعتراضات کارگری از شکل یک دخالت احساسی درآید و به یک دخالت عاقلانه و هدفمند تبدیل شود که به سیاست و خط مشی طبقاتی معین (سوسیالیسم) و یک حزب سیاسی مشخص (حزب کمونیست) مرتبط میگردد.

۴) باید هنر آژیتاسیون کمونیستی را به آنان آموخت. آژیتاتور کی وارد عمل میشود، کی باید حتما دخالت کند و کجا باید احتیاط کند، چگونه باید جو و محیط فعالیت خود و موقعیت را بشناسد، حدود و ثغور سربسته حرف زدن یا صریح گفتن مسائل چگونه روشن میشود، چگونه باید نظرات صحیح و یا حتی شعارهای مشخص حزبی را تبلیغ کند بی آنکه قربانی تحریکات عمال بورژوازی شود، چگونه باید خود را حفظ کند، رابطه اش با توده کارگران چه باید باشد، در مقابل پلیس سیاسی چگونه هویت خود را تعریف میکند و اعمال خود را توجیه مینماید، تا چه حد و تحت چه شرایطی مجاز به اشاره علنی به کمونیسم و سیاستهای کمونیستی است، چگونه باید قدرت بالفعل و بالقوه حرکتی را که میخواهد هدایت کند بشناسد، توطئه های عمال بورژوازی از چه قماش است، عمال دولت و کارفرما چگونه در حین آکسیون تفرقه افکنی میکنند و چگونه باید این اقدامات خنثی شود. قواعد نماینده کارگران بودن چیست، چه شیوه هایی باید در مذاکره با دولت و کارفرما بکار برد، چگونه میتوان بیشترین نیروی توده کارگران را بسیج کرد و در صحنه نگاهداشت و ده ها سوال مهم "سبک کاری" نظیر این، اینها تماما باید به دقت به آژیتاتور کارآموز آموخته شود و عملکرد او در هر مورد تصحیح شود.

بطور خلاصه در برخورد به کارگران پرشور و معترض باید با حساسیت تمام قابلیت این رفقا برای تبدیل شدن به یک مبلغ علنی و رهبر عملی را ارزیابی کرد. نقاط ضعف آنان را تحلیل کرد و در صورتی که استعداد و قابلیت فردی و صلاحیت امنیتی او مورد تایید قرار گرفت، تماس دانی و محکمی، در یک رابطه طبیعی، میان او با یکی از مروجین حزبی برقرار کرد. اصول کمونیسم و انقلاب کارگری را به او آموخت و کار تبلیغی او را در صحنه عملی هدایت و نقد کرد. در این میان ایجاد یک رابطه رفیقانه، اصولی و سازنده میان رفیق حزبی با آژیتاتور تازه کار بیشترین نقش را دارد. این رابطه در عین اینکه آموزش آژیتاتور را ممکن میکند، حدفاصلی میان او و بدنه مخفی تشکیلات ایجاد میکند و خطر انتقال ضربه را کاهش میدهد، بویژه اگر آژیتاتور خود به اهمیت و ارزش کار "آموزگار" خود پی برده باشد و آگاهانه او را از ردیابی پلیس مصون بدارد (در مورد این جنبه پانین تر بیشتر توضیح میدهم).

کار در میان کارگران پیشرو برای جلب آنان به حزب کمونیست یک فعالیت روتین و دانی ما است. اما تلاش برای پر کردن خلاء آژیتاتورهای علنی در کار کمونیستی، جزء ویژه ای از این فعالیت همیشگی ماست. پرورش و جلب آژیتاتور به معنای اضافه کردن عرصه جدیدی به مجموعه فعالیتهای تشکیلات مخفی است. رفقای که بعنوان مبلغ علنی به حزب جذب میشوند، صرفا به عنصر جدیدی در شبکه حزب تبدیل نمیشوند، بلکه بعد جدیدی از فعالیت را امکان پذیر میکنند. بنابراین باید ویژگیهای این بعد علنی فعالیت را به خوبی شناخت و جای واقعی آژیتاتور را به او بخشید. مادام که ما از لحاظ عملی قابلیت پای گذاشتن به این بعد فعالیت را نداشته باشیم، یعنی مادام که تشکیلات محلی ما (در کارخانه و محله) فاقد مجموعه ای از آژیتاتورهای علنی است که به شیوه ای اصولی با تشکیلات مخفی حزب در ارتباطند و توسط آن هدایت میشوند، دخالت واقعی کمونیستی در آکسیونهای کارگری اگر غیرممکن نباشد، در بهترین حالت تصادفی، کم تاثیر و سطحی خواهد بود و در همه

حال مخاطراتی جدی برای کل تشکیلات حزبی ببار می‌آورد. آکسیونیسم در کلی‌ترین تعبیر آن به معنای دست زدن به عمل در هنگام و تحت شرایطی است که ملزومات و زمینه‌های مادی و واقعی این عمل فراهم نشده است. آژیتاتور علنی حزبی یکی از این ملزومات حیاتی است. رابطه محکم تشکیلات مخفی (از لحاظ سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی) با آژیتاتور علنی یکی دیگر از این شرایط حیاتی است. حالا هر رفیق ما می‌تواند به حوزه و تشکیلات محلی خود بنگرد و مجدداً از خود پرسد، تا چه حد از این لحاظ ما از این ابتدایی‌ترین ملزومات دخالت اصولی و ادامه کار در آکسیونهای کارگری برخورداریم.

این قسمت مقاله را همینجا تمام می‌کنیم. در این قسمت تاکید شد که مساله دخالت در آکسیونها برای ما نه یک مساله نظری و تاکتیکی بلکه اساساً یک مساله سبک کاری است. اگر موانعی وجود دارد این موانع باید با تدقیق سبک کار کمونیستی رفع شود. آکسیون کارگری نیازمند رهبری علنی (علاوه بر مخفی) است. لذا ما باید روشهای دخالت علنی را بیاموزیم و بکار بندیم. اما دخالت علنی مستلزم داشتن عناصر علنی کار و آژیتاتورهای کمونیست در جنبش کارگری است. امروز این آژیتاتورها در صفوف ما بسیار اندکند. راه پرورش و جذب اینگونه فعالین، خم شدن بر روی رهبران عملی جنبش کارگری، کارگران پیشرو و عناصر پر شور و معترض و با استعداد در جنبش کارگری به منظور تبدیل کردن این عناصر به آژیتاتورهای حزبی است. این امر بعلاوه مستلزم درک نوع رابطه تشکیلاتی ایست که تشکیلات مخفی حزبی با عناصر علنی کار خود برقرار میکند. در قسمت بعد روی این وجه آخر، یعنی جنبه تشکیلاتی مساله مکث می‌کنیم و بطور مشخص نکاتی را درباره رابطه عملی آژیتاتور با حوزه و تشکیلات مخفی حزب طرح می‌کنیم، و در انتها بحث خود را، با هدف روشن کردن رنوس گامهای عملی حوزه های حزبی در این جهت، جمع‌بندی خواهیم کرد.

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

(۲)

۱) اهمیت "سبک کاری" مبحث آژیتاتور:

بحث اهمیت آژیتاتور کمونیست را باید قبل از هر چیز در یک سطح پایه ای و به اصطلاح "سبک کاری" مد نظر قرار داد. در این سطح، هنوز بحث بر سر این نیست که برای مثال تعداد رهبران عملی و کارگران صاحب نفوذ در صفوف ما کم است و باید افزایش یابد. بحث بر سر این است که اصولاً حزب ما، فعالین حزب در شهرها و حوزه های ما باید دارای چنان سنت ها و عادات و روشهای فعالیتی باشند که جذب اینگونه کارگران را امکان پذیر میکند. به همین معنی است که قبلاً از ضرورت "هضم" پدیده ای بنام آژیتاتور پرولتر در سیستم عملی فعالیت حزبی صحبت کردیم. روشهای ما باید چنان باشد که آژیتاتور و رهبر عملی کارگران بتواند در این سیستم جا بیفتد. کار با حزب نه تنها با خصوصیات و نیازهای فعالیت آژیتاتور در تناقض نباشد، بلکه

برعکس، محیط کاملاً مناسبی برای شکفتن این خصوصیات و تقویت آنها ایجاد کند. سبک کار پوپولیستی، که منطبق با نحوه زیست و اشکال اعتراضی خرده بورژواهای از لحاظ تولیدی منفرد است، طبیعتاً جائی برای یک آژیتاتور پرولتر و رهبر توده ای کارگری باقی نمیگذارد.

وقتی مبارزه سیاسی به نوسانی میان اعمال فشار مسالمت آمیز بر بورژوازی و عصیان کور تروریستی بدل شود، وقتی ابراز وجود سیاسی به ابراز وجود خیابانی منحصر شود، وقتی کار مخفی تا حد عملیات توطئه گرانه دستجات بریده از جامعه مسخ شود و دخالت در عرصه علنی مبارزه را کمابیش مطلقاً منتفی کند، طبعاً یک کارگر صاحب نفوذ و یک رهبر کارگری که نقش خود را تنها می تواند در جلوی صف کارگران بازی کند، جایی در سازمان نمی یابد. بیهوده نیست که عظیم ترین سازمانهای پوپولیستی در اوج رونق شان نه تنها فاقد قدرت و نفوذ جدی مبارزاتی در صنایع بزرگ نظیر صنعت نفت بودند، بلکه حتی از سازماندهی و رهبری یک اعتصاب در یک کارگاه ۵۰ نفره نیز ناتوان بودند و تا آنجا که به اعتراضات و مبارزات به معنی اخص کارگری مربوط میشود، حداکثر به دنباله رو و خبرنگاران آن بدل میشدند.

سبک کار حزب سیاسی طبقه کارگر، باید با زیست اقتصادی و اشکال مشخص مبارزه و اعتراض کارگری سازگار باشد. کارگر در متشکل شدن قدرت مییابد. اعتراض انفرادی کارگران بی ثمر و تنها مبارزه متشکل آنها ثمربخش است. کارگران از اهرم فشار نیرومندی در عرصه تولید برخوردارند. از اینرو کارخانه و محل تولید یکی از اساسی ترین عرصه های مبارزه کارگری را تشکیل میدهد و اعتصاب به شکل پایه ای اعتراض کارگران در اقصی نقاط جهان تبدیل میشود. کارگر برخلاف خرده بورژوا یک طبقه اجتماعی و مرتبط با تولید بزرگ است. اعتراض و مبارزه این طبقه ناگزیر اشکال توده ای، علنی و رو در رو به خود میگیرد.

کارگران را نمی توان در خانه های امن و جوخه های رزمی و تیم های "چسب قطره ای" سازمان داد و انتظار داشت که همچون کارگران مبارزه کنند. و بالاخره کارگران بمثابه یک طبقه سراسری، در عین حال در زیر مجموعه های فابریکی و محلی خاصی جای گرفته اند که در هر یک توده وسیع کارگران رهبری حضوری و محلی خود را نیاز دارد. مبارزه سراسری کارگری ارتباط ناگسستنی با سازماندهی و حرکت بخشهای مختلف این طبقه دارد. کارگران را نمی توان چون بورژواها و خرده بورژواها، با علم کردن یک مرجع تقلید و یک دولت در تبعید و نظیر آن از راه دور به خط کرد. سازماندهی و رهبری محلی برای هر عملکرد طبقاتی کارگران، از اعتصاب و قیام تا کنترل کارگری و اعمال برنامه ریزی اقتصادی در فردای کسب قدرت، یک امر حیاتی و غیر قابل چشم پوشی است.

سبک کار کمونیستی، سبک کاری سازگار با این خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر است. تمام جوهر نقد ما به سبک کار پوپولیستی را میتوان در این خلاصه کرد که ما دریافتیم باید آگاهانه و از طریق نقد سنت های بورژوازی حاکم بر جنبش چپ، راه خود را در جهت سازگار کردن شیوه های فعالیت حزبی با

عینیات حیات تولیدی و مبارزاتی طبقه کارگر باز کنیم. پوپولیست ها مجازند که به هر شکل که میخواهند قشر اجتماعی ای را که پایگاه و موکل آنهاست بسیج و هدایت کنند.

ما موظفیم طبقه خود، طبقه کارگر، را در آن اشکال و با تکیه بر آن مکانیسم هایی سازمان بدهیم که به قدرت واقعی طبقه کارگر به بهترین وجه امکان مادی شدن میدهد. مبارزه طبقه کارگر، از اعتصاب تا قیام تا اداره جامعه، نیازمند رهبران عملی محلی و آژیتاتورهاست. پس حزب کمونیست باید خود تشکلی از آژیتاتورهای پرولتر نیز باشد. تجسم رابطه حزب و طبقه بصورت رابطه دو قطبی "سازمان مخفی توده کارگران" یک تصور مکانیکی است. این بیان دیگری از فرمولبندی چریکی "موتور کوچک - موتور بزرگ" است.

در جهان واقعی آژیتاتورها و رهبران محلی و توده ای با نفوذ آن حلقه ای هستند که حزب مخفی پیشران طبقه را با توده وسیع کارگرانی که عمدتاً علناً آموزش می بینند، علناً اعتراض میکنند و علناً متشکل میشوند متصل نگاه میدارد و مربوط میکند. مساله ای که ما با آن روبرویم اینست: در حزب ما و در سبک کار ما چه جایگاهی به این عنصر حیاتی مبارزه پرولتری اختصاص داده شده است؟ آیا سنت های فعالیت تشکیلاتی ما بطور طبیعی ظرف مناسبی را برای ایفای نقش این قشر تعیین کننده در طبقه کارگر بوجود می آورد؟ آیا حزب ما میتواند دو گانگی و جدانی سنتی میان حزب سیاسی از یکسو و رهبران عملی و علنی از سوی دیگر را از میان بردارد و خود حزب سیاسی را به حزب دربرگیرنده رهبران کمونیست صاحب نفوذ محلی بدل کند؟

به این ترتیب بحث حاضر گام دیگری در جهت تدقیق روشهای عملی فعالین محلی و حوزه های حزبی است. مستقل از هر اولویت یا کمبود مقطعی، توجه ما به رهبران عملی جنبش کارگری، قابلیت ما در پرورش رهبران کمونیست برای جنبشهای اعتراضی کارگران و بخشهای مختلف طبقه کارگر و تلاش ما در تبدیل کردن حزب کمونیست به حزب متشکل کننده این رهبران، یک امر و وظیفه دائمی و همیشگی ماست، اعم از اینکه آکسیون در کار باشد یا نه. بخش مهمی از تبلیغ و ترویج و سازماندهی روتین حزبی تنها به مدد فعالیت آژیتاتورها امکانپذیر است. ما باید به سمتی برویم که حزب ما بطور طبیعی همواره بخش قابل ملاحظه ای از رهبران عملی جنبش کارگری را در صفوف خود داشته باشد. قابلیت سازماندهی این بخش از طبقه کارگر، یکی از شاخص های مهم در تشخیص این است که آیا واقعا حزب به یک جریان در درون طبقه کارگر تبدیل شده است، یا خیر.

۲) سلول پایه حزبی و "فعالیت پایه" حزب

حوزه سلول پایه حزب است، سلولی از حزب که در کارخانه یا محله تشکیل شده است. از این نقطه نظر حوزه وظایف روتین و تعریف شده ای را برعهده دارد. اما "فعالیت پایه" حزب در کارخانه و محله از حد فعالیت روتین یک سلول فراتر میرود. "فعالیت پایه" حزب، یعنی تبلیغ، ترویج، سازماندهی و رهبری مبارزات در یک کارخانه یا بخش (شامل مجموعه ای از کارخانه ها و محلات کارگری) چیزی بیش از تبلیغ و ترویج و سازماندهی ای است که توسط یک یا چند سلول پایه انجام میشود. آن واحد تشکیلاتی که بنا به تعریف وظیفه

پیش بردن چنین سطحی از فعالیت را دارد دیگر حوزه نیست، بلکه یک کمیته تشکیلاتی (کمیته کارخانه، بخش، ناحیه و غیره) است. وظایف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی یک حوزه حدود و ثغور معینی دارد. میتوان سازماندهی محافل ترویجی، شبکه های توزیع نشریه و جمع آوری کمک های مالی و نظایر آن را از یک حوزه طلب کرد، اما سازماندهی اعتصاب و تظاهرات را نمیتوان به همین سادگی از یک حوزه انتظار داشت. اینها دیگر نمی توانند جزء وظایف حتمی و لازم الاجرای یک حوزه باشند. اینها دیگر وظیفه کمیته های تشکیلاتی است. عبارت دیگر باید میان وظایف حوزه، بعنوان یک سلول پایه با "فعالیت پایه" حزبی یعنی آن کمیت و کیفیتی از فعالیت که از حضور همه جانبه حزب در یک کارخانه یا ناحیه انتظار میرود تفاوت گذاشت. در مورد اول ما از عملکردهای یک واحد و سلول پایه تشکیلاتی سخن میگوییم. در مورد دوم بحث بر سر مجموعه آن فعالیتهایی است که حزب باید در تحلیل نهایی در هر واحد فابریکی و محلی قادر به پیشبرد آن باشد.

اما این نکات چه ربطی به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون دارد؟ رابطه مسئله در اینست که تا آنجا که حوزه ها به معنی اخص کلمه را مد نظر داریم، نمی توان بعنوان وظیفه قطعی آنها (یعنی وظیفه ای که بدون انجام آن حوزه های کاملی نیستند) سازماندهی و هدایت آژیتاتورها را قرار داد. هر حوزه سازمانی موظف نیست حتما یک یا چند رهبر علنی کارگری را سازمان داده باشد و تغذیه کند. سازماندهی آژیتاتورهای کمونیست توده ای و علنی به معنای فراتر رفتن از محدوده وظایف تعریف شده یک حوزه است.

بنابراین اولاً همواره حوزه های متعددی میتوانند وجود داشته باشند که فاقد آژیتاتورهای توده ای اند، و ثانياً آن حوزه هایی که از این امکان و توانایی برخوردارند که رهبران عملی جنبش کارگری را در رابطه با خود و تحت پرچم حزب کمونیست متشکل کنند، دیگر کمابیش دارند خود را از محدوده یک حوزه فراتر میبرند. اینجا دیگر یک گام جدی برای شکل گیری ارگانهای بالاتر حزبی (نظیر کمیته های کارخانه) دارد برداشته میشود.

ما، بعنوان یک اصل و به عنوان یک اولویت، مصرانه خواهان تشکیل و تکثیر حوزه های پایه و انجام منظم وظایف تعریف شده حوزه ها توسط آنها هستیم. این آن طپش دانمی و آن عنصر همیشگی رشد است که هر فعالیت پیچیده تر و متکامل تر حزبی، در هر مرحله از حیات حزب، باید بر آن متکی و استوار شود. این کار تعطیل بردار نیست و هرگز از اولویت نخواهد افتاد. اما بر مبنای این رشد دائمی در پایه، حزب ما امکان مییابد به عرصه های "جدیدی" پای بگذارد، وظایف پیچیده تر و ترکیبی تری را در دستور بگذارد و بالاخره اندامهای تشکیلاتی مرکب و بالاتری را در هرم تشکیلاتی حزب بوجود آورد. جذب و سازماندهی آژیتاتورها و پیشبرد امر آژیتاسیون توده ای و رهبری عملی آکسیونها یکی از این عرصه هاست.

در این دوره از کار حزب کمونیست، پا گذاشتن به این عرصه ها و شکل دادن به ارگانها و اندامهای عالیتر حزبی یعنی کل تشکیلات حزبی کارخانه با وظایف متنوع آن، قبل از آنکه نتیجه یک تصمیم "از بالا" و اساسنامه ای باشد، نتیجه یک تکامل و رشد از پایین است. هدف از بحث حاضر آنست که این دورنمای رشد، در یکی از ابعاد مهم آن، ترسیم شود.

اما اینکه توجه حوزه‌ها علی‌العموم را به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون توده‌ای جلب میکنیم و در این بحث همه حوزه‌ها را خطاب قرار میدهیم، از اینروست که اولاً، کل حوزه‌ها و فعالین حزب را به سمت کار سیاسی (و در مراحل بعد، تشکیلاتی) با رهبران عملی جنبش کارگری جهت بدهیم. اهمیت این قشر از طبقه باید برای همه ما معلوم باشد، و ثانیاً، گامهای بعدی آن حوزه‌هایی را که هم اکنون از امکانات اولیه و توانانی لازم برای پا گذاشتن به این عرصه فعالیت برخوردارند، مشخص کنیم. برای بسیاری از حوزه‌ها، بحث ما در حد یک آموزش سبک کار و تاکید بر یک جهت‌گیری عمومی، اما مهم، باقی میماند. برای برخی دیگر، مضامین این بحث میتواند رهنمودی برای عمل مشخص در دوره حاضر باشد.

۳) ملزومات عمومی و سیاسی جلب آژیتاتورهای کارگری

از آنچه تا همینجا گفتیم روشن است که امر جلب آژیتاتورهای کارگری، یعنی رهبران بانفوذ و یا در حال شکل‌گیری کارگران در سطح کارخانه و محله را نمی‌توان به یک مکانیسم ساده عضوگیری تنزل داد. صحبت بر سر یک جهت‌گیری جدی از طرف ما به این عرصه فعالیت و همینطور ایجاد یک موج حرکت در میان رهبران کارگری و کارگران پیشرو و بانفوذ به سمت کار با حزب است. در محتوای امر این یک جهت‌گیری و حرکت سیاسی از هر دو سو است.

از طرف ما، این یک جهت‌گیری به سمت رهبران عملی و توده‌ای برای تاثیرگذاری کمونیستی بر آنان و از طرف رهبران کارگری یک سمت‌گیری در جهت کار کمونیستی و تشکل در سازمان مخفی است. عامل محرکه این جهت‌گیری از هر دو طرف بهر حال حزب ماست. این مائیم که به رهبران عملی روی میاوریم تا کاری کنیم آنها به سمت کمونیسم و حزب کمونیست روی آورند. و این مائیم که باید ملزومات کار را فراهم کنیم. چگونه؟

الف- حفظ تماس دائمی و آمیختن با محافل کارگران پیشرو

این محافل همواره وجود دارند. هیچ درجه از اختناق و سرکوب قادر به انحلال و امحاء این محافل نیست. کارگران با تجربه و استخوان خرد کرده در طول سالها راه و رسم حفظ و گسترش این محافل در درون کارگران را آموخته‌اند. این محافل بر مبنای طبیعی‌ترین روابط و در دل هزاران تماس روزمره کارگران در محیط کار و زندگی بقاء خود را حفظ میکنند. بورژوازی تاکنون تحت هیچ شرایطی قادر نبوده است که کارگران را چنان منفرد و متمیزه کند که این روابط بطور جدی مورد مخاطره قرار گیرند. در این روابط محفلی کارگران فعال تر و آگاهتر تبادل نظر میکنند، تصمیم میگیرند و حتی نوعی آموزش مقدماتی - عموماً در جهت بالا بردن درک منافع صنفی - را در میان توده کارگران و بویژه کارگران جوانتر به پیش میبرند. "اتوریتته‌ها" در این روابط کمابیش شکل می‌گیرند. بی‌آنکه تشکل و تشکیلاتی در کار باشد، رشته‌هایی از دل روابط طبیعی کارگران فعال را بنحوی از انحاء به هم مرتبط میکنند. این محافل کانونهای تعیین‌کننده‌ای در درون طبقه کارگرند.

فعالین حزب، خود بعنوان بخشی از کارگران پیشرو محیط خود، باید با این محافل بجوشند. هر جا این محافل اشکال جدی تری به خود گرفته باشند، به همان درجه برقراری تماس جدی تر با آنها، همچنان در روابط طبیعی برعهده ما قرار میگیرد. همانطور که قبلا هم گفتیم، تنها ملاحظات امنیتی میتواند دامنه تماس و آمیختگی طبیعی ما با این محافل را محدود کند. اختلاف نظر ما با این یا آن دسته و محفل از کارگران فعال، بهیچوجه نمی تواند دلیلی برای گسستن رابطه متقابل و کناره گیری از آنها باشد.

ب- مطلع نگاهداشتن کارگران پیشرو از مواضع و نظرات حزب:

در دل این تماس دائمی، ما باید دائما نظرات و سیاستهای حزب را بدرون صفوف کارگران پیشرو "پمپ" کنیم. هر کارگر مبارز و فعالی باید از نظرات، سیاستها و شعارهای ما مطلع باشد (حتی اگر نسبت به آن نقد داشته باشد). شرط لازم این کار ترویج و تبلیغ حضوری و سیستماتیک نظرات حزب در این محافل (طبیعتا با در نظر گرفتن سطح امنیتی هر رابطه)، رساندن جزوات پایه و نشریات حزبی به طور دائمی به محافل کارگران پیشرو، معرفی و تثبیت صدای حزب کمونیست ایران در میان کارگران و توضیح دائمی تاکتیکها و شعارهای حزبی در روابط کارگری است. باید کاری کرد که هر کارگر فعال، حزب کمونیست را در رئوس و حتی المقدور در جزئیات دیدگاهها و مواضعش بشناسد و در مواجهه با هر مسئله جدید خواهان اطلاع از نظر و جهت گیری حزب باشد.

ج- قابلیت ترویج مارکسیسم و نقد نظرات غیر پرولتری:

جهت گیری ما به سمت رهبران عملی کارگران باید به پیوستن قطعی آنها به مارکسیسم و سازمانیابی کمونیستی آنان منجر شود. نقد تفکرات غیر پرولتری و تلاش برای رواج مارکسیسم در میان این کارگران، یک وظیفه حیاتی ما است. سطح ترویج ما باید برای تاثیرگذاری جدی بر این کارگران به اندازه کافی بالا باشد. اما این ابداء به معنای ترویج نکات انتزاعی و تکرار ساده فرمولبندی های کلاسیک ماکسیستی نیست. مروج ما باید بتواند مبانی اساسی مارکسیسم را به اشکال گوناگون و در تقابل با بروزات مختلف خرافات بورژوایی معنی کند. مارکسیسم زنده، روشن و مرتبط با مسائل جامعه و جهان امروز، این چیزی است که رفقای مروج ما باید بکوشند با خود به میان کارگران ببرند.

اما خصوصیات خود مروج نیز مهم است. پوپولیسم ستا امر ترویج را به روشنفکران و دانشجویان می سپرد. روشنفکرانی که اگر شاید مارکسیسم را بهتر مطالعه کرده بودند، از زندگی و مبارزه عملی طبقه کارگر مشاهدات و تجربیات اندکی داشتند، این مروجین بندرت می توانستند مجاب کنند و از لحاظ نظری با اتوریته باشند. ترویج آنها با داده های زنده کارگرانی که در محافل آنها شرکت میکردند، بندرت ارتباط می یافت. ما باید مروجینی تربیت کنیم که از این اشکالات مبرا باشند. روشنفکران می توانند در امر ترویج موثر باشند، مشروط بر آنکه نسبت به زندگی و مبارزه عملی کارگران حساس باشند. مشاهدات غنی و تجربه ملموسی از این زندگی و مبارزه و زوایای گوناگون آن داشته باشند و بعلاوه با مسائل و مشغله های کارگران پیشرو بخوبی آشنا

باشند. اما ما باید بتوانیم بیش از پیش مروجین خود را از میان خود کارگران آگاه و مجرب تربیت کنیم. نه تنها احاطه تئوریک بلکه همچنین پختگی عملی مروج برای موفقیت او ضروری است.

د- احاطه به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران:

هیچ جریانی که حساسیت لازم را در قبال مسائل عملی جنبش کارگری، مطالبات کارگران و موانع سد راه اعتراضات کارگری از خود نشان ندهد، نمی تواند به بسط نفوذ خویش در میان کارگران خوش بین باشد. بخشی از این حساسیت از طریق کارگری شدن بافت حزب و نیز کار دائمی حوزه ها در میان کارگران بدست می آید. اما این بتنهایی کافی نیست. باید این مسائل را به طور جدی مطالعه و بررسی کرد. باید نسبت به کلیه مسائل جنبش کارگری موضع دقیق و متکی بر اطلاعات و شناخت کافی داشت. باید روحیات کارگران، تمایلات و مطالبات آنها را شناخت و با مشکلات یک رهبر عملی در بسیج و سازماندهی کارگران از نزدیک آشنا شد. هر رفیق حوزه ما در کارخانه و محله باید قادر به تحلیل و حلای مسائل کارگری و نقد دیدگاهها و مواضع انحرافی باشد. هر رفیق ما باید به تدریج به یک مرجع صاحب نظر در تحلیل مسائل جنبش اعتراضی کارگران تبدیل شود. از مسائلی نظیر قانون کار، طرح طبقه بندی، بهره وری، ایمنی محل کار، دستمزدها، سود ویژه، مزایا، شرایط کار زنان و غیره گرفته، تا آمار و ارقام مربوط به سطح تولید، اشتغال، تراکم کارگران و غیره در کارگاهها و مناطق مختلف، باید به طور جدی به مشغله فعالین ما تبدیل شود.

۴) مسائل عملی و امنیتی در سازماندهی آژیتاتورها

سازماندهی فعالیت مخفی و حفظ ادامه کاری تشکیلات مخفی حزب در میان کارگران، در شرایط اختناق موجود (که برای کمونیستها شرایط "متعارف" فعالیت محسوب میشود) به سهم خود امر پیچیده و دقیقی است. حال اگر به این تشکیلات آژیتاتورها و وظایفی که از طریق آنها انجام میشود را اضافه کنیم، آشکار است که بر د شواری کار بمراتب افزوده میشود. اینجا دیگر با تشکلی روبرو هستیم که برخی عناصر آن عمدتاً بطور علنی فعالیت میکنند، محل کار "روتین" آنها جلسات نسبتاً وسیع کارگری، مجامع عمومی، در راس اعتصابات و اعتراضات و غیره است. بدیهی است که چنین رفقای بنی بنا به تعریف زیر ذره بین پلیس سیاسی قرار میگیرند. هر حرکت آنها با حساسیت از طرف نیروهای جاسوسی و سرکوب پلیس تحت نظر خواهد بود. در این شرایط محدودیت ها و مسائل متعددی برای ما مطرح میشود. جذب آژیتاتورها و تلفیق فعالیت مخفی حوزه های حزبی با فعالیت علنی حزبی که عمدتاً حول محور آژیتاتورها شکل میگیرد، به این ترتیب مستلزم نهایت درجه آمادگی، هوشیاری دائمی و قبل از هر چیز یک سبک کار اصولی و جا افتاده کار کمونیستی است. و تازه این حالتی است که ما شرایطی را فرض کرده ایم که در آن آژیتاتورها عناصر حزبی و اعضای رسمی حزبند، مجرب اند، روشهای مبارزه با پلیس سیاسی و حفظ امنیت و ادامه کاری تشکیلات را آموخته اند. در پروسه جذب آژیتاتورها، جایی که آژیتاتورها هنوز دوره انتقالی پیوستن به حزب را طی میکنند، کار از اینهم دشوارتر میشود.

برای سهولت بحث، بهتر است ابتدا مشکلات و محدودیتهای همان حالت اول، یعنی حالتی که مرحله جذب تمام شده و آژیتاتور به جزئی از خود تشکیلات حزب تبدیل شده است، را در رئوس خود بشماریم و سپس به ویژگیها و مشکلات خاص دوره انتقالی پردازیم. چرا که در صورت تجسم صحیح این امر در شکل نهائی خود، درک خصوصیات پروسه ای که باید به حالت نهایی منجر شود، ساده تر خواهد بود. مشکلات و دشواریهای کار ما کدامند؟

الف- تماس آژیتاتور با تشکل مخفی حزبی:

این در واقع مادر همه مسائل دیگر است. هر فعل و انفعالی اعم از آموزش، انتقال تجربه، هدایت و کنترل، دخالت آژیتاتور (بعنوان عضو حزب) در حیات تشکیلات و غیره، مستلزم تماس منظم و محکم آژیتاتورها با حوزه های مخفی است. چگونه می توان این تماس را بدرستی برقرار کرد؟ چگونه حوزه حزبی میتواند با رفیق آژیتاتور، که یک رهبر عملی کارگران است و لذا کمابیش بعنوان یک عنصر "ناراضی" مبارز و یا حتی "دست چپی" برای پلیس سیاسی شناخته شده است، بطور منظم تماس داشته باشد بی آنکه امنیت تشکیلات مخفی و آژیتاتور هر دو به خطر افتد؟

ب- هدایت آژیتاتور و کنترل و نظارت بر کار او:

کار روتین آژیتاتور تبلیغ و بسیج کارگران است (حال برای آکسیون یا برای سازماندهی آنان در اشکال مختلف). این کار باید بطور روتین تحت هدایت تشکیلات مخفی حزبی انجام شود. اما چگونه؟ چگونه تشکل مخفی فعالیت عنصر علنی کار را در جریان اعتصاب، در جریان سازماندهی مجمع عمومی و یا در حین برانگیختن کارگران به اعتراضات معین، هدایت میکند. این از خصوصیات اصلی کار یک مبلغ توده ای و رهبر عملی کارگران است که در مدت زمان کوتاه ناگزیر از تصمیم گیریهای متعدد در قبال مسائل حساسی است (مثلاً: آیا اعتصاب باید ادامه یابد؟ آیا طرح کارفرما باید قبول شود؟ آیا باید لحن تبلیغ خود را تعدیل کند؟ آیا روحیه کارگران را درست تشخیص داده است؟ و...). آژیتاتور در چنینشرایطی نیاز به مشاوره و رهنمود خواهد داشت. تشکیلات مخفی چگونه این نیاز را برطرف میکند؟ و هر چه ابعاد اختناق شدیدتر باشد، این مشکل بطور حادتری بروز میکند.

ج- آموزش سیاسی منظم آژیتاتور:

آژیتاتور باید به سهولت به نشریات حزب دسترسی داشته باشد. باید بتواند کتابها و جزوات لازم را بخواند، باید بتواند در جلسات آموزشی شرکت کند. در عین حال، بعنوان فردی که دشمن نسبت به او حساس است، باید خانه اش پاک باشد. اسناد و مدارکی همراه خود و یا در خانه خود نداشته باشد، روابط تشکیلاتی اش قابل ردیابی نباشد و غیره. این نیاز آژیتاتور چگونه برطرف میشود؟

د- شرکت آژیتاتور در فعالیت درون حزبی:

آژیتاتور بعنوان عضو حزب باید گزارش بدهد، در بحثهای درون حزبی شرکت کند، در انتخابات حزبی رای بدهد، نظر خود را در قبال تصمیم گیریهای جمعی ابراز کند و دهها عمل "درون حزبی" نظیر این. چگونه می

توان یک رهبر عملی و سرشناس را در چنین روابطی قرار داد، بی آنکه اولاً امنیت تشکیلات مخفی مستقیماً به خطر افتد، ثانیاً، اطلاعات او از اماکن و عناصر حزبی از محدوده لازم فراتر نرود و ثالثاً، موقعیت خود او در صورت ضربه خوردن به عناصری از حوزه و یا سطوح دیگر تشکیلات تضعیف نشود و کارش فلج نگردد؟

اینها نیازهای اصلی است که باید بطوری جدی برآورده شود. به اینها میتوان عوامل دیگری را افزود. آژیتاتور، حتی وقتی ارتباط حزبی او کاملاً پوشیده نگاهداشته شده باشد، دائماً بعزت فعالیت خود بعنوان پیشرو کارگران در معرض جریمه، اخراج و یا دستگیری است. مسائل او بعنوان نان آور یک خانواده کارگری دیگر مسائل شخصی او نیست، بلکه یک مسئله حزب است. همینطور در صورت بروز خطر امنیتی، آژیتاتور باید دربرده شود.

فراهم کردن امکانات لازم در این عرصه نیز یک وظیفه تشکیلات حزبی است. و مسائل دیگری نظیر اینها. اما پاسخ چیست؟ واضح است که یک پاسخ واحد، مستقل از زمان و مکان و شرایط خاص سیاسی و امنیتی هر دوره وجود ندارد. دوره ای را میتوان تصور کرد، مثلاً در اوج یک اعتلای انقلابی که آژیتاتور بعنوان عضو حزب، رهبر شورای کارخانه، نماینده کارگران و غیره، نظیر هر عضو دیگر حزب به مراکز حزبی رفت و آمد کند، خود را سا در جلسات حوزه تشکیلاتی خود شرکت کند و یا تعلق خود به حزب کمونیست را رسماً در سطح جامعه و به توده و سبب کارگران اعلام نماید و سخنران رسمی در میتینگهای حزبی باشد. اما فعلاً ما در مرحله دیگری هستیم، در متن یک اختناق شدید و کم سابقه در تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی در سراسر جهان. در اینجا باید سنت ها و مکانیسم های ویژه ای را یافت. بحث ما هم اگر بخواهد برای حوزه های ما در شرایط موجود راهگشا باشد، باید شرایط امروز را مبنا قرار بدهد.

قبل از آنکه به شکل ویژه سازماندهی آژیتاتور و اتصال و فعل و انفعال متقابل تشکیلات مخفی با عناصر علنی کار حزب پردازیم، باید به چند عامل پایه ای و مهم که هر نوع سازماندهی باید با تکیه به آنها انجام بشود اشاره کنیم.

اول، باید به اهمیت "روابط طبیعی" در میان کارگران اشاره کرد. این چیزی است که خرده بورژوازی آنرا "محمل سازی" مینامد. برای ما روابط طبیعی، دوستی و آشنائی ها و رفت و آمدهای طبیعی میان کارگران، چیزی بسیار فراتر از این است. اینها مکانیسم های واقعی فعل و انفعال درونی طبقه است، و به این معنی بخشی از مکانیسم های عملی فعالیت خود ما کمونیستها بعنوان بخشی از طبقه نیز هست. این روابط را باید کاملاً جدی گرفت. محافل خانوادگی، دوستی ها، تماس های شغلی، آشنائی های محلی و غیره یکی از ظرف های واقعی فعالیت خود ماست. بدرجه ای که فعالین حزب این روابط خود را گسترش داده باشند، در این روابط جای گرفته باشند و خود به کارگرانی "اجتماعی" با تماس های وسیع با هم طبقه های خود بدل شده باشند، کار سازماندهی فعالیت مخفی و علنی هر دو، با سهولت بیشتری پیش میرود. بسیاری از تماس ها، آموزش ها، گزارش گیری ها و رهنمودها را میتوان در دل همین "روابط طبیعی" به پیش برد.

دوم، مسئله رشد سطح آگاهی سیاسی کارگران و افزایش محبوبیت عمومی حزب در میان آنها است. قبلا هم درباره احاطه شدن حوزه ها با قشر وسیعی از کارگران دوستدار حزب صحبت کرده ایم. بدرجه ای که علاقه به حزب کمونیست، سخن گفتن از آن، حمایت کردن حتی لفظی از آن، شنیدن رادیوی آن، جستجو کردن نشریات آن در میان کارگران افزایش یافته باشد، به همان درجه سازمان دادن شبکه واقعا حزبی، اعم از مخفی و علنی ساده تر خواهد شد. بدرجه ای که کارگران معترض افزایش یابند، کارگران معترض کمونیست از موقعیت عملی محکم تری برخوردار خواهند شد. بدرجه ای که هر معترض به شیوه ها و با شعارهای ما سخن بگوید، آژیتاتور رسمی و سازمان یافته حزبی در گسترش ابعاد و تحکیم امنیت فعالیت خود موفق تر خواهد بود. بدین ترتیب استحکام رابطه کار مخفی و علنی و رابطه حوزه ها و آژیتاتورها خود تا حدود زیادی متکی به فعالیت روتین رفقای ما در رواج دادن اندیشه ها و سیاستهای حزب و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی عمومی کارگران است.

سوم، مسئله آمادگی و ظرفیت سیاسی، تشکیلاتی و عملی خود حوزه هاست. برای جذب یک رهبر عملی کارگری و برای سازماندهی او بعنوان یک آژیتاتور حزبی، که همان وظایف رهبری را به شیوه کمونیستی و تحت اهداف و موازین و انضباط حزبی انجام میدهد، تشکیلات مخفی ما (در این مورد حوزه ها) باید توانایی های اولیه خاصی را کسب کرده باشد. هر حوزه ای قادر به چنین سازماندهی ای نخواهد بود. حوزه باید از لحاظ سیاسی سطح بالایی داشته باشد. قدرت ترویجی خوبی را در خود متمرکز کرده باشد و به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران بخوبی آشنا باشد. حوزه باید تا حد معینی در امر سازماندهی محافل ترویجی، توزیع نشریات حزب، آموزش کارگران و بطور خلاصه سازماندهی و انجام وظایف روتینی که در جزوه "وظایف حوزه های حزبی" آمده است، پیشرفت کرده باشد. از لحاظ امنیتی روابط خود را کاملا محکم کرده باشد و از نظر کمیت نیرو به حد کافی ای رشد کرده باشد. تغذیه، حفظ تماس، هدایت و سازماندهی آژیتاتور خود نیاز به صرف انرژی زیادی خواهد داشت. حوزه باید این توانایی را داشته باشد که آژیتاتور را در خدمت حزب فعال کند و نه آنکه خود توسط مسائلی که از مجرای آژیتاتور برای آن طرح میشود، بلعیده شود و از انجام وظایف پایه خود نیز باز بماند. واضح است که حتی حوزه های ضعیف نیز نمی توانند و نباید نسبت به رهبران عملی کارگری که در محیط فعالیت خود با آنها تماس میگیرند بی تفاوت باشند. اما باید توجه کنند که از تماس با این دسته از کارگران و انجام وظایف روتین حزبی در رابطه با آنها تا سازماندهی آنها بعنوان یک مبلغ توده ای حزبی راهی طولانی است. اما بهر حال این راهی است که هر حوزه حزبی در ادامه تلاش موفقیت آمیز خود در شکل دادن اولیه به خود دیر یا زود به آن گام خواهد گذاشت.

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی

(۳)

در بخش های قبل در توضیح اهمیت آژیتاتور کمونیست از نظر تلفیق کار مخفی و علنی در فعالیت روتین حزب، سازماندهی و هدایت آکسیون ها و تاثیرگذاری بر توده کارگران نسبتا به تفصیل صحبت کردیم. در انتهای بخش دوم به یک سلسله سوالات عملی مهم در زمینه سازماندهی آژیتاتور و رابطه عملی او با حوزه و تشکل حزبی اشاره کردیم. رئوس کلی سوالات اینها بود: تماس آژیتاتور با حوزه مخفی چگونه باید برقرار و حفظ شود؟ هدایت عملی و کنترل فعالیت آژیتاتور چگونه باید توسط تشکل مخفی انجام شود؟ آموزش منظم آژیتاتور علنی کار توسط سازمان مخفی چگونه تامین میشود؟ آژیتاتور چگونه در حیات درونی یک حزب مخفی دخالت و شرکت میکند؟ و بالاخره مسائل معیشتی و امنیتی آژیتاتور چگونه حل می شود؟ اینجا، در انتهای بحث لازم است در حد امکان نکاتی در جهت پاسخگویی به این مسائل عملی، با توجه به اوضاع اختناق کنونی، طرح کنیم. واضح است که آنچه اینجا بعنوان "راه حل" یا راه حل های نسبی ذکر می کنیم دگم های لایتغیری نیستند. هم تغییر اوضاع و هم انباشت تجربه و گسترش امکانات، اشکال عملی سازماندهی و فعالیت آژیتاتور علنی در رابطه با تشکل مخفی را تحت تاثیر قرار میدهد. اما، بهررو آنچه اینجا گفته میشود میتواند الگوی ابتدائی و کمابیش قابل تعمیمی برای فعالیت ما در این زمینه در دوره حاضر باشد. لازم به یادآوری است که به دلیل سه تکه شدن این مقاله، در هر قسمت برخی نکات برای زنده کردن زمینه عمومی بحث، احتمالا بناگزیر تکرار خواهد شد.

۱) کار با رهبران موجود

قبلا گفتیم که کارگرانی را که ما برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست بر روی آنها کار میکنیم میتوان، در مجموع و بطور نسبی، به دو دسته تقسیم کرد. اول رهبران عملا موجود جنبش های اعتراضی کارگری، یعنی کارگران مبارزی که هم اکنون دارای نفوذ عملی جدی بر توده کارگران در واحدهای خویش اند؛ دوم، استعدادهای در حال شکل گیری، کارگران معترض با شهامت و هوشیاری که تازه پا به عرصه رهبر شدن میگذارند.

کار با رهبران موجود دارای ویژگی های خاص خود است. تشکل گریزی آنان، درک مبهم شان از اهداف و روشهای حزب کمونیست که حاصل تحریفات رویونیستی از کمونیسم و محدودیت های دامنه فعالیت تاکنونی حزب ما است، محافظه کاری امنیتی در تماس با تشکیلات مخفی و توهمات اکونومیستی و سندیکالیستی، اینها رئوس عمده موانعی است که پیوستن این کارگران به صفوف حزب را دشوار میکند. در مقابل، تجربه غنی، شناخت مکانیسم های کار علنی در میان کارگران و حفظ خود در برابر فشار سرکوب و تحریکات عوامل

بورژوازی، درک سریع موقعیت و روحیات کارگران، نقاط مثبتی است که این کارگران از آن برخوردارند و در صورت روی آوری به مارکسیسم انقلابی و متحد شدن در حزب ما، آنان را به اهرمهای نیرومندی در پیشبرد سیاست کمونیستی در درون کارگران تبدیل میکند.

دوره جذب این رفقا به حزب عمدتاً دوره ای است که آنها به اهمیت کار با حزب کمونیست پی میبرند و به ضرورت قرار گرفتن در صف تشکیلات حزبی مجاب میشوند. محور این دوره جذب، معنی کردن کمونیسم از دیدگاه ما توضیح و آموزش روش ها و اهداف کمونیستی است. اگر نقد باورهای نادرست نقش حیاتی دارد، آموزش روشهای ویژه ما نیز به همان درجه حیاتی است. بنابراین رفقای که مسئولیت جذب رهبران کارگری به حزب را برعهده دارند باید از مسلط ترین مروجین ما باشند. رابطه این رفقا با این کارگران پیشرو از همان ابتدا باید با ضریب امنیتی بالایی برقرار شود. قرار دادن این پروسه در متن یک رابطه طبیعی، سپردن پیشبرد این رابطه به یک نفر و کاهش دادن اطلاعات دیگر اعضای کمیته یا حوزه مخفی حزبی از هویت و عرصه کار و فعالیت این رفقای کارگر به حداقل ممکن، شرط لازم حفظ امنیت حوزه و رفقای کارگر مورد نظر هر دو است.

در گزارشدهی راجع به نحوه پیشرفت این روابط کارگری به ارگانهای بالای حزبی، باید حداکثر دقت به عمل آید که با محدود کردن اطلاعات امنیتی در گزارشات و با استفاده جدی از محکم ترین اشکال رمز و رد و بدل کردن اطلاعات، امنیت کارگرانی که با آنها در تماسیم حتی در صورت افتادن گزارشات بدست عوامل دشمن محفوظ بماند. باید کاری کرد، و این تلاش خود را به کارگران مورد نظر نیز توضیح داد، که ریسک امنیتی تماس گرفتن با حزب کمونیست برای کارگران پیشرو به حداقل ممکن کاهش یابد. فداکاری در پیشبرد امر کمونیسم و حزب کمونیست برای اعضای حزب فرض است، اما انتظار فداکاری برای تماس با حزب از کارگرانی که هنوز حقانیت راه انقلابی ما را به روشنی که باید دریافته اند بیجاست.

این مائیم که باید بر موانع اولیه فائق آئیم و اگر یکی از این موانع محافظه کاری، تشکل گریزی و بی اعتمادی ایست که در درجه اول جلاخان جمهوری اسلامی و در درجه دوم سطحی کاریهای پوپولیستی در گذشته در دل کارگران انداخته اند، آنگاه این مائیم که باید به عنوان حزب سیاسی و متعهد طبقه کارگر با صرف انرژی بیشتر این موانع را خنثی کنیم. بدرجه ای که کارگران به امر کمونیسم و حزب کمونیست مومن میشوند، بهمان درجه نیز از خود مایه خواهند گذاشت. اما این شرایطی است که ما باید برای آن کار کنیم نه آنکه مفروض بگیریم. بهر رو در این روابط ما قادر خواهیم شد بخشی از این رهبران عملی را به کمونیستهای متعهد به حزب و متشکل در حزب تبدیل کنیم. اینجا دیگر عملکرد این رفقا در عرصه آژیتاسیون و رهبری عملی به امری برای حزب تبدیل میشود. مسائل تکنیکی و عملی سازماندهی حزبی آژیتاتور دیگر بطور جدی برای ما طرح میشود.

ارتباط، آموزش، هدایت

اولین مسئله ای که باید حل کرد، مسئله ارتباط و تماس دائمی تشکیلات مخفی با آژیتاتور است. در شرایط موجود مطمئن ترین راه حفظ این تماس، قرار دادن آژیتاتور در رابطه با یک مروج کارآموده حزبی است که

تنها وظیفه (و یا وظیفه عمده) سازمانی او حفظ ارتباط، آموزش، تغذیه سیاسی و گزارش دهی از کار آژیتاتور است. اختصاص یک رابط ویژه به هر آژیتاتور، حداقل امکاناتی است که باید در خدمت فعالیت آژیتاتور قرار داده شود. اما رفیق رابط تنها وظیفه حفظ ارتباط آژیتاتور و حوزه را ندارد. برعکس او در واقع نماینده تمام اتوریته حوزه در رابطه با آژیتاتور خواهد بود. از لحاظ سیاسی و کارآکتر مبارزاتی رفیق مروج باید رفیقی باشد که بتواند به مسائل نظری و عملی آژیتاتور پاسخ گوید، در حین عمل او را هدایت کند و نقاط ضعف و قدرت کار او را جمع‌بندی نماید. رفیق مروج باید بتواند به یک اتوریته معنوی و سیاسی برای آژیتاتور تبدیل شود. هر چه آژیتاتور مورد بحث با سابقه تر، مجرب تر و فعالتر باشد، خصوصیات که رفیق مروج رابط با او باید داشته باشد به همان نسبت باید در سطح بالاتری قرار داشته باشد.

شیوه روزمره کار مروج با آژیتاتور

رفیق مروج برای آنکه قادر به هدایت آژیتاتور باشد باید در همان محیط فعالیت آژیتاتور (کارخانه و محله) حضور داشته باشد، و حتی المقدور در همان واحد تولیدی شاغل باشد که آژیتاتور در آن کار و فعالیت میکند. رابطه این دو رفیق باید رابطه دو دوست و همکار نزدیک باشد. اما سطح علنی این دوستی باید چنان حفظ شود که از یکسو آژیتاتور و رفیق مروج حزبی بطور خودبخودی همواره با هم تداعی نشوند. مروج باید دوستی در میان دوستان متعدد آژیتاتور باشد. از سوی دیگر این رفاقت باید آنچنان نزدیک باشد که تماس نسبتاً مکرر آژیتاتور و مروج برای هر ناظر خارجی امری طبیعی بنظر برسد.

بر خلاف آژیتاتور که دخالت علنی و نیمه علنی در مبارزات کارگری وظیفه اوست، رفیق مروج باید حتی المقدور حداکثر بعنوان یک کارگر عادی در اعتراضات شرکت جوید. اگر مروج خود را سادر امر آژیتاسیون دخالت کند، آنگاه حوزه حزبی عملاً دو آژیتاتور بدون پشتوانه و بدون ارتباط خواهد داشت! مساله را میتوان به اینصورت در نظر گرفت که هر واحد آژیتاسیون ما حداقل شامل دو نفر است که یکی خود آژیتاتور و دیگری مسئول سیاسی و رابط اوست. حفظ تقسیم کار موجود میان این دو حیاتی است. رفیق مروج باید ترتیبی بدهد که در متن روابط طبیعی آژیتاتور بتواند از طریق و به کمک او نشریات حزبی را مطالعه کند، به کتب و جزوات لازم دسترسی پیدا کند و با مباحثات درون حزبی آشنا شود. آژیتاتور از طریق رفیق مروج نظرات و گزارشات خود را به حوزه و تشکیلات حزبی ارائه میکند. اساسی ترین نکته در رابطه مروج و آژیتاتور، اعتماد سیاسی آژیتاتور به مروج و اتوریته معنوی رفیق مروج است. بدین ترتیب مرتبط کردن رهبران عملی با حوزه‌ها اساساً در گرو داشتن رفقایی است که بتوانند نقش رابط مروج را بدرستی ایفا کنند. هر رابطی نمی تواند این وظیفه را به عهده بگیرد. چرا که ضعف سیاسی و تجربی مروج، به عقب ماندگی آژیتاتور، دلسردی او از کار و جدایی سیاسی اش از حزب منجر خواهد شد. اگر این اتوریته معنوی بدست آید فعالیت روزمره آژیتاتور، با شادابی، با کمترین ابهامات عملی و اعتماد به نفس کافی انجام خواهد شد. در اینجا مسئله ما، بیش از آنکه

تشکیلاتی و اجرایی باشد، یک مسئله سیاسی است. ما باید کادرهای مروج ورزیده خود را در خدمت جلب و سازماندهی و حفظ ارتباط با بهترین رهبران عملی در جنبش کارگری قرار بدهیم.

ضرورت استقلال عمل نسبی آژیتاتور

حتی در صورت امکان برقراری محکم ترین تماسها با حوزه ها و تشکیلات حزب، یعنی در شرایطی بسیار مساعدتر از امروز، یک مبلغ توده ای حزبی و یک رهبر کمونیست کارگران باید از آزادی عمل نسبی بالایی برخوردار باشد. ابتکار عمل، تصمیم گیری سریع و تشخیص فوری موقعیت در لحظات مختلف مبارزه، شرط لازم فعالیت یک آژیتاتور کمونیست است و این مترادف با درجه بالایی از استقلال در فعالیتهای جاری است. در شرایط کنونی ما باید به درجه حتی بالاتری از آزادی عمل برای آژیتاتورها "رضایت" بدهیم. محدودیت های امنیتی و عملی تماس و کنترل، تا درجه زیادی در این مرحله باید توسط آموزش آژیتاتور، همدلی ایدئولوژیک - سیاسی میان آژیتاتور و تشکیلات مخفی و سنت های جاافتاده فعالیت جبران شود.

هر جا "کنترل" به عنوان یک امر تشکیلاتی و اجرایی تضعیف میشود، نقش انسجام سیاسی افراد، روی خط بودن آنها و احاطه آنها به سنت های کار حزبی افزایش میابد. در این مرحله خاص از فعالیت حزب، ما باید بطور قطع بدرجات زیادی به این عوامل سیاسی - ایدئولوژیک و به این سنت ها (که باید با پشتکار تثبیت شود) متکی شویم. سنت هایی که اساسا تاکنون غایب بوده و جمع بندی و تثبیت آن وظیفه ما است. هر چه آژیتاتور از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیکی استوارتر باشد، نیازهای حزب را بدرستی بشناسد و در کار خود مجرب باشد، تشکیلات مخفی می تواند به همان درجه بر صحت تصمیم گیریهای فردی او بیشتر تکیه کند. این وظایف رفیق رابط و مروج را سبک تر میکند و همچنین از ضربه پذیری تشکیلات میکاهد.

امنیت حوزه ها

چگونه میتوان حوزه را از ضرباتی که می تواند در نتیجه فعالیت آژیتاتور در عرصه علنی آن را تهدید کند مصون داشت. رفیق مروج خود یک حلقه واسط است که آژیتاتور را از حوزه منفک میکند و به ما امکان میدهد تا حوزه را از دسترس پلیس دور نگهداریم. هو شیاری رفیق مروج در تشخیص احتمال وارد شدن ضربه پلیسی به آژیتاتور، اعلام خطر به موقع او به آژیتاتور و حوزه ما را قادر میکند تا از ضربه اجتناب کنیم و یا آن را در همان محدوده کنترل کنیم. در شرایط فعلی، باید اطلاعات آژیتاتور از حوزه بسیار ناچیز و تنها در حدی باشد که برای فعالیت او حیاتی است. دامنه این اطلاعات باید به حدی باشد که حتی در صورت لو رفتن همه آنها به پلیس سیاسی، حوزه قابل ردیابی نباشد. اطلاعات رفیق مروج از حوزه نیز باید بر طبق اصل "حداقل اطلاعات" محدود نگاهداشته شود، به نحوی که در صورت ضربه خوردن رفیق مروج، حوزه فرصت کافی برای پاکسازی کامل خود داشته باشد. در شرایط کنونی باید از شرکت دادن رفیق آژیتاتور در جلسات حوزه ای صرف نظر کرد. در شرایط بهتر می توان آژیتاتور را به جلسات حزبی دیگری، که در آن امکان شناسایی متقابل افراد شرکت کننده

وجود نداشته باشد، دعوت کرد. در هر شرایطی در آینده نیز شرکت آژیتاتور در جلسات حزبی باید با نهایت دقت، تعمق و اطمینان خاطر از کلیه جنبه های امنیتی صورت بگیرد.

امنیت آژیتاتور

مهمترین مسئله در امنیت آژیتاتور کمونیست، رابطه ای است که او به عنوان یک رهبر با توده کارگران برقرار میکند. جلب حمایت فعال توده کارگران از خود و متکی شدن به اراده و تصمیمات جمعی آنها، دخیل کردن کارگران در کلیه سطوح مبارزه اعتراضی و متکی شدن به پشتوانه قدرت توده ها، این حیاتی ترین سرمایه آژیتاتور در عرصه حفظ امنیت خود در جریان رهبری مبارزات اعتراضی و نیز در تماسهای روزمره اش با کارگران است. دشمن، هر قدر هم که در سطح جامعه سایه اختناق و سرکوب را گسترده باشد، نمی تواند به سادگی به رهبران کارگران، به کسانی که در دل توده کارگران جای دارند و نمایندگان صالح و شناخته شده آنها هستند دست درازی کند.

امنیت آژیتاتور در جریان فعالیت به مثابه یک آژیتاتور، اساساً از همین راه باید تضمین شود. اما شرط لازم این امر در شرایط موجود اینست که پلیس سیاسی نتواند به تعلق تشکیلاتی و تماس های عملی آژیتاتور و تشکیلات پی ببرد. در ذهن و در پرونده های پلیس رفیق آژیتاتور ما باید حداکثر کارگر فعال و مبارزی ترسیم شود که در برابر حرف زور دولت و کارفرما سرخم نمیکند و از حق کارگران دفاع میکنند، اما ارتباط تشکیلاتی با هیچ جریانی ندارد. این یک نقطه قدرت آژیتاتور در مواجهه با پلیس سیاسی است. او باید رابطه تشکیلاتی اش را در یک گوشه دور از دسترس ذهن خود پنهان کند و بطور جدی روانشناسی یک رهبر توده ای، یک کارگر معترض، یک ناراضی باشهامت، یعنی بخشی از آنچه که واقعا هست، را به خود بگیرد. هر قدر ارتباط تشکیلاتی بر روابط طبیعی جاافتاده تری استوار باشد، آژیتاتور از لحاظ روحی و عملی در برابر پلیس سیاسی در موضعه قدرتمندتری قرار خواهد گرفت.

به این منظور باید نکات دیگری بطور جدی مد نظر گرفته شوند. نباید پلیس بتواند نزد مبلغ حزبی اسناد و مدارک سازمانی و حتی نشریات علنی پیدا کند. خانه او باید کاملاً از اسناد و نشریات "پاک" باشد. آژیتاتور هیچ وظیفه سازمانی دیگری بجز ایفای نقش آژیتاتور نباید برعهده بگیرد. نباید در چاپ و توزیع نشریات، نقل و انتقال اسناد، در جمع آوری کمک مالی بنام حزب، در جذب افراد جدید به حزب (بطور مستقیم) شرکت کند. آژیتاتور باید وظیفه خاص خود را انجام بدهد.

این وظیفه حوزه مخفی و محافل و شبکه های پیرامونی آن است که بر زمینه مساعدی که در نتیجه فعالیت رفیق آژیتاتور به وجود می آید، فعالیت های روتین حوزه را گسترش دهند. در شرایط موجود، هویت آژیتاتور حزبی و تعلق او به حزب را کسی جز رفیق مروج حزبی نباید بداند (قرار و مدار خاصی میان رفیق آژیتاتور با مرکز سازماندهی تشکیلات حزبی باید برقرار شود تا در صورت قطع رابطه او با رفیق مروج، ارتباط آژیتاتور با حوزه در صورت لزوم مجدداً از مرکز وصل شود). بطور خلاصه انرژی زیادی باید صرف شود تا آژیتاتور بتواند

در امنیت کافی فعالیت کند. این نکته را هم اضافه می کنیم که حفظ امنیت رفیق مروج نیز بسیار حیاتی است. هم ارزش فردی او به عنوان یک کادر کمونیست و هم نقش حساسی که در این میان برعهده دارد، ایجاب می کند که، علی رغم اینکه به اندازه آژیتاتور مستقیماً در معرض ضربه های حین آکسیون نیست، حداکثر امکانات برای حفظ امنیت او بسیج شود. در صورت وقوع هر مخاطره پلیسی برای حوزه که میتواند مروج را هم آلوده کند، باید سریعاً به او هشدار داده شود. امکانات لازم برای حفظ امنیت فردی وی باید بوجود آید. رساندن نشریات بدست رفیق مروج، دریافت گزارشات او و جلساتی که او در آنها شرکت میکند باید با درجه ایمنی بالایی سازماندهی شود.

۲) کار با استعداد های جدید

اگر رهبران جا افتاده کارگری در یک پروسه آموزش انتقادی به حزب کمونیست نزدیک میشوند، استعداد های جدید و رهبران جوانتر بیشتر نیازمند آموزش اثباتی مارکسیسم و روش های عملی رهبری کارگری هستند. کار آموزش و جذب روی این دسته از کارگران باید از همان ابتدا توسط رفقای انجام شود که در همان محیط کار و زیست حضور دارند. این رفقا هستند که باید استعداد و آمادگی کارگرانی را که میتوانند به رهبران عملی مبارزی بدل شوند، تشخیص دهند و خود آنها هستند که اولین مراحل این پروسه را به پیش میبرند. هر رفیق حزبی در کارخانه و محله میتواند با چند کارگر مستعد در رابطه باشد، و بطور همزمان امر آگاه گری و آموزش را در میان آنها به پیش برد. بخش مهمی از این آموزش، آموزش عملی و تجربی است. تربیت آژیتاتور یک پروسه نسبتاً طولانی است. رفیق کارگر باید تمام هنر آژیتاسیون را بیاموزد، و به این منظور مانند هر رشته علمی و هنری دیگر، باید مراحل مختلفی را طی کند، کارآموزی کند، از کار ساده به کار پیچیده حرکت کند.

آژیتاسیون فقط شهادت اعتراض کردن و دیگران را به اعتراض فراخواندن نیست، بلکه روش متشکل کردن و هدایت کردن توده کارگران بطور علنی و نیمه علنی است. آنچه آژیتاتور کارآموز باید از لحاظ نظری بیاموزد چندان تفاوتی با آنچه هم اکنون در محافل ترویجی مورد بحث قرار میگیرد ندارد. اما از لحاظ عملی این امر ویژگی های خود را دارد. از روز اول نمی توان در راس یک اعتصاب قرار گرفت و همه جنبه های آن را به درستی هدایت کرد. فرد باید قبلاً کار با توده کارگران را در سطوح مختلف آموخته باشد و ملزومات رهبری اقدام اعتراضی را بشناسد، دوره کارآموزی به معنی واقعی کلمه یک دوره کارآموزی است با "پروژه ها"، تمرین ها و آزمونهایش. رفیق مروج ما باید آگاهانه آژیتاتور کارآموز را در این آزمونها قرار دهد (محافل "خودبخودی" کارگران پیشرو فی الحال این سنت را در آموزش کارگران مستعد جدید بکار میبرند).

برای مثال، اختلافات شخصی مناسبات میان کارگران در یک قسمت را سرد و غیر رفیقانه کرده است، آیا کارآموز ما میتواند با سخن گفتن، استدلال و توضیح منافع طبقاتی کارگران، این اختلافات را از میان بردارد و جو رفاقت را برقرار کند؟ کارگری حین کار صدمه دیده و بستری شده است، آیا کارآموز ما میتواند کاری کند که کارگران، بطور دسته جمعی و ترجیحاً با تعطیل کردن کار از او عیادت کنند، به خانواده اش سر بزنند و برای

دریافت خسارت از کارفرما اعمال فشار نمایند؟ آیا کارآموز ما می تواند یک صندوق کمک به خانواده رفیق کارگری که از کار افتاده است سازمان دهد؟ در حمایت از یک کارگر مبارز زندانی چگونه؟ آیا کارآموز ما میتواند ترتیبی بدهد که کارگران این یا آن قسمت فلان عضو انجمن اسلامی را که دست به ارباب کارگران میزنند با یک برنامه حساب شده سر جایش بنشانند؟

این آزمونها بسیارند و در زندگی هر روزه کارگران بارها پیشاروی هر کارگر آگاه و مبارزی قرار میگیرند. در این پروسه آژیتاتور عمیقا با مسائل کارگران، قدرت آنها، اشکال مختلف متشکل کردن آنها، عواملی که به آنها شهادت میدهد و یا نگرانشان میکند، روانشناسی توده ای کارگران و غیره آشنا میشود. اینها همه ملزومات تبدیل شدن به رهبر عملی کارگران است.

از نظر عملی دوره آمادگی و جذب باید تحت نظر یک رفیق مروج حزبی طی شود. به درجه ای که آگاهی و تجربه آژیتاتور آتی ما افزایش مییابد، به همان درجه نیز از لحاظ عملی به حزب نزدیکتر میشود. این آگاهی و آمادگی باید چنان بالا برود که خود آژیتاتور خواستار کار جدی و مستقیم با حزب کمونیست و عضویت در حزب باشد.

هنگامی که آژیتاتور جای خود را بعنوان یک کمونیست در حزب و بعنوان یک رهبر در راس کارگران احراز کند، مسائل عملی سازماندهی او از نوعی خواهد بود که قبلا به آن اشاره کردیم. هر چند پرورش آژیتاتور از همان مراحل ابتدایی به معنای آن خواهد بود که بتدریج روابط طبیعی مستحکمی میان او و مروج یا مروجین حزبی بوجود آمده است، رفاقت کهنه و قابل اتکایی ایجاد شده است و شناخت متقابل عمیقی از ظرفیتهای و کارآکنندگی فردی میان مروج و آژیتاتور وجود دارد. این، که خود یکی از مولفه ها و نشانه های توده ای شدن حوزه های پایه در میان کارگران است، دست ما را بدرجات زیاد در سازماندهی مناسب رابطه تشکل مخفی با آژیتاتور علنی باز میکند.

۳) قدرت آژیتاتور در تشکل اوست

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست، این حکم ابتدایی مبارزه طبقاتی کارگران است. اما در مورد هر تک کارگر مبارزی نیز این حکم صدق میکند. تشکل، اگر تشکل پرولتری باشد، به کارگر مبارز قدرت میدهد، به اعتماد به نفس او می افزاید، شهادت و جسارت و اطمینان خاطر از عاقبت مبارزه اش را ده چندان میکند. رهبرانی که به صفوف ما می پیوندند نیز باید چنین احساسی پیدا کنند. متشکل شدن در حزب باید به معنای این باشد که آنان امر رهبری را بهتر انجام میدهند، امنیت بیشتری حس میکنند، به ادامه کاری مبارزه شان اطمینان بیشتری مییابند، تاثیر بیشتری به جای میگذارند، در برابر دشمن خود را قوی تر حس میکنند و اطمینان خاطر بیشتری در مورد عواقب فعالیتشان برای خانواده و همسر و فرزندان خود، چه از لحاظ مادی و چه معنوی، حس میکنند. سطحی گرایی سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای پوپولیستی، کم توجهی آنها به مجموعه نیازهای

کارگران مبارزی که به کار سازمانی روی میاورند، عملاً در موارد زیادی شکل سیاسی را به وزنه ای بر پای کارگران مبارز و باری بر دوش آنان بدل می‌کند. روش حزب کمونیست روش دیگری است. این را باید در عمل اثبات کرد.

۴) در پایان، باز هم درباره اهمیت آژیتاتور کمونیست

جذب و تربیت آژیتاتورهای کمونیست پروسه ای دشوار و طولانی است. اما از ابتدا نیز قرار نبود انقلاب کمونیستی امری ساده و زودفرجام باشد. آژیتاتور کمونیست یک رکن این انقلاب کمونیستی است. مادام که کمونیست ها در حیطه کار صرفاً مخفی مقید باشند (با فرض اینکه در این قلمرو مهم وظایف خود را بدرستی هم انجام دهند)، و عرصه کار علنی و رهبری توده ای را به آن بخش هایی بسپارند که حداکثر قادر به مبارزه برای رفرم و اصلاحات اند و پتانسیل انقلابی طبقه کارگر را در محدوده قوانین و مقررات جامعه بورژوایی مهار می‌زنند، انقلاب کمونیستی امکان پذیر نیست. کمونیست ها حکمای خیراندیشی نیستند که طبقه کارگر را "بطور کلی" آگاه کنند، اما بطور مشخص و در مبارزه عملی در دست سندیکالیسم و رفرمیسم رها سازند.

آژیتاتور کمونیست نه تنها جزء لاینفک هر تلاش برای رهبری توده کارگران است، بلکه در همان وجه آگاهگری نیز، بدرجه ای که این آگاهی باید در دل مبارزه جاری و عملی آموخته شود، نقش حیاتی دارد. حزب بدون آژیتاتور حزبی ناقص و لاجرم ناموفق است. اما آژیتاتور کمونیست بر درخت سبز نمیشود. حاصل کار پیگیر و طولانی کمونیستها در عمق طبقه کارگر است.

باید کاری کنیم که دوران بی رهبری کارگران خاتمه یابد. بهترین عناصر طبقه کارگر، کارگران کمونیست، رهبران و سازماندهان عمل توده ای به همت حزب کمونیست و متشکل در این حزب جای خود را در راس توده های وسیع طبقه کارگر، در کارخانه ها و محلات، در اعتصابات، تظاهرات، باریگاد و در قیام، بازیابند.

باید کاری کنیم که در فردانی نه چندان دور هر جا بورژوازی با کارگران معترض و پیاخته روبرو میشود، در راس و پیشاپیش صفوف آنان کارگران کمونیست استواری را ببینند که در یک حزب سیاسی مخفی با انضباط پولادین به هم بافته شده اند. کارگران کمونیستی که حلقه های متصل کننده توده عظیم کارگران با سازمان انقلابیون حرفه ای این طبقه، یعنی حزب کمونیست ایران اند. اگر می خواهیم این روز زودتر فرا برسد، امروز باید بطور جدی امر ساختن و بسط تشکل مخفی کمونیستی در میان کارگران را با وظیفه فروش و جذب مبلغین کمونیست ترکیب کنیم. درک اهمیت و جایگاه آژیتاتور کمونیست گام اول در این راه است.

به نقل از: کمونیست شماره های ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰، اسفند ۶۳ تا خرداد ۶۴

مجموعه آثار جلد ۶ صفحات ۱ تا ۳۴

در مورد کار قانونی و علمی

بحث در سمینار حزب کمونیست ایران

منصور حکمت

در مورد کار قانونی و علنی بحث در سمینار حزب کمونیست ایران

منصور حکمت

مقدمه کمونیست ماهانه: این مبحث نکات منصور حکمت در دل یک سمینار در حزب کمونیست ایران است که ارائه دهنده بحث رضا مقدم بوده است. به همین دلیل بحث از پیوستگی یک مبحث مستقل برخوردار نیست. با این و صف نکات جدی ای خصوصاً در مورد کار علنی و تفاوت آن با کار قانونی موجود است که بسیار ارزشمند است. این بحث و نکات قابل توجه آن علیرغم گذشت زمان زیاد از آن امروز هم که فعالیت علنی و خارج از چهارچوب قانونی به جمهوری اسلامی تحمیل شده است قابل توجه است. به همین دلیل آنرا در کمونیست منتشر و توجه فعالین کمونیست طبقه کارگر را به آن جلب میکنیم.

در مورد کار قانونی و علنی

یک مقدار از چیزهایی که میخواستم بگویم را امیر گفت. فکر میکنم در بحث رضا یک قانونگرایی معینی دیده میشود. یعنی وقتی مثالهایش را میزند میبینید که دیگر پذیرش آن ساده نیست. فکر میکنم حیاتی است که کمونیستها بدانند کار قانونی چیست، و کار علنی هم، با همان تفاوتی که امیر گفت، یعنی همان کاری که مخفیانه صورت نمیگیرد بلکه جلوی چشم جامعه صورت میگیرد ولی کسی کاری راجع به آن نمیتواند بکند، آنهم جای خودش را دارد.

ناصر نکته ای گفت راجع به اینکه مبارزه اقتصادی همیشه قانونی است. بنظرم اصلاً اینطور نیست. در همین اعتصاب معدنچیان انگلستان همه فعالیت معدنچیان غیر قانونی بود و مدام جریمه میشدند... در جامعه مشروع نبود. باید دید مشروعیت در این جامعه چه معنایی دارد. اگر منظور از مشروعیت تعبیری است که دولت از آن میدهد خوب دیگر کار معدنچیان مشروع نبود، اینها داشتند بزور کار مستبدانه ای میکردند، داشتند مملکت را گروکشی میکردند، ذغال سنگ ملت را در زیر زمین باقی میگذاشتند و معادن را به تخریب میکشیدند و غیره و غیره... بدون رأی گرفتن از کارگران اعتصاب کرده بودند و چیزهایی شبیه به این. مدام آنها را جریمه میکردند، چندین میلیون پوند جریمه فعالیت غیر قانونی شان را دادند. یک مبارزه علنی بود که مکانیسمهای خودش را داشت. فکر میکنم این نوع تفکیکها اینجا لازم است.

مثال خانواده های زندانیان سیاسی که بنظر رضا مثال خیلی خوبی میآید، بنظرم مثال خیلی بدی است. اولاً در آن مثال ما داریم از یک منفعت قشری حرف میزنیم که فقط در خودش معنی دارد و قرار نیست به چیزی ختم شود. ولی وقتی ما از جنبش کارگری حرف میزنیم، قدرت گیری کارگران در طول مبارزه برایمان مسأله است، بالا

رفتن اتحادشان برایمان مسأله است. ولی خانواده زندانیان سیاسی دنبال آزادی اقوامش است. وقتی اقوامش آزاد شد دیگر نمیدانم سازمان اتحادیه خانواده‌های زندانیان سیاسی قرار است ایجاد بشود بعداً کاری بکند، رهایی را ببار بیاورد؟ در ساختمان سوسیالیسم نقشی دارد؟ در ساختار دیکتاتوری پرولتاریا جایی باید احراز کند؟ از آن بعد آدمهای مختلف باید در اتحادیه خانواده زندانیان سیاسی عضو بشوند؟

نه! این دنبال اقوام خودش است و مجاز است اگر فکر میکند که کلید زندان دست منتظری است، برایش بنویسد. ولی من کمونیست نمیتوانم به چنین توهمی اجازه بدهم که آقا بیایید برای منتظری طوماری بنویسیم! طومار نمینویسند که آقای منتظری ما بنا به خواسته‌های زیر می‌خواهیم فرزندانمان از زندان آزاد شوند. باید بنویسیم اکنون که ایران در حال جنگ با دشمن خارجی است، اکنون که اسلام فلان شده، اقدام غیر اسلامی دستگیری اقوام ما در این مقطع درست نیست... والا سردفتر منتظری نامه‌تان را تحویل نمیگیرد. شما حاضرید چنین نامه‌ای بنویسید و بچرخانید و امضاء جمع کنید؟

برای کمونیست یک مسأله حیاتی مهم است این که آن فعالیت قانونی-علنی‌اش چه رابطه‌ای دارد با آن آگاهی اساسی و آن تشکل اساسی که میخواهد به درون طبقه کارگر برود. اگر ما میخواهیم در کارخانه طومار جمع کنیم که به منتظری بفرض بگوییم که از وزارت کار بخواهد که قانون کارشان را اجرا کنند، اگر در همان جلسه کاری پیدا شد که در همان جلسه بگوید این توهّمات چیست؟ تنها راهی که ما میتوانیم اینها را مجبور کنیم، متحد شدن و اعتصاب کردن است، تنها راهش این است که پیاده بطرف کارخانه بغلی رژه برویم، تنها راهش این است که برویم خانواده‌مان را بیاوریم دم در کارخانه جمع کنیم، ما جوابش را چه میدهیم؟ میگوییم اشتباه میکنی؟! میگوییم الآن تنها راه همین است و باید به منتظری نامه نوشت؟ الآن تنها راه این است و باید به وزارت کار نامه نوشت؟ باید به آن کارگر بگوییم که از اصول کار قانونی چیزی سرش نمیشود؟!

میخواهم بگویم آدم باید بتواند در یک جدال واقعی در درون طبقه کارگر تشخیص بدهد چه کسی دارد منافع طبقه کارگر را بیان میکند. بحث تناسب قوا یک بحث است - که بنظرم باید دید تناسب قوا چه حکم میکند - ولی از اینجا صرفاً تأیید هر نوع فعالیت قانونی در نمیآید. فکر نمیکنم این از نظر کار کمونیستی درست باشد، که چون باید کار قانونی کرد بنابراین هر کسی که کار قانونی میکند مجاز است بکند!

خوب توده‌ای هم همین کار را میکند، بخاطر اینکه تفکرش آنطور است. چرا مثال زندانیان سیاسی را میزنید؟ نامه به امام خمینی برای "بند جیم" را در نظر بگیرید. این هم "کار قانونی" است، مگر نیست! میخواهد اصلاحات ارضی بشود، بالأخره زمین از دست ملاکین بیرون آورده شود، خواست دهقانان هم هست. آیا ما میرویم پای این طومار امضاء بگذاریم؟ نامه به امام خمینی، مبنی بر اینکه احزابی را که علیه دولت اقدام مسلحانه نمیکنند نگیرید! بخشی از مبارزه برای آزادی احزاب! نامه جهت تلاش برای بوجود آوردن کانونی برای کمک به آوارگان جنگ و ساختن مسکن به بهانه خرابی‌هایی که جنگ ببار آورده؟ نامه به اینها که جنگ اسلامی به هر حال یک چیزهایی دارد... نه! ما این کارها را نمیکنیم.

میخواهم بگویم مسأله به همان آکسیون و به همان اقدام به منظور آزادی اقوام زندانیان که ختم نمیشود، با خودش تصویری از طبقات حاکمه را بدرون طبقات فرودست میبرد و یاد میدهد که اینطوری ببینند، به منتظری متوهمشان میکنیم، آن خصلت پیوسته و پیگیر رژیم اسلامی را از چشمشان دور میداریم. همه اینها همراهش هست. اگر قرار باشد بگویم که کمونیست‌ها لازم است "کارقانونی" بکنند و بنابراین هر جلوه "کارقانونی" مورد تأیید کمونیست‌ها است، من این را قبول ندارم.

فکر میکنم "کارقانونی" باید با فعالیت درازمدت کمونیستی خود کمونیست‌ها یک ربط قابل دفاع داشته باشد. یک کمونیست باید بتواند این را به هر کارگری که دارد آثار شیستی میزند نشان دهد. و گرنه کارگری که در جلسه بلند شود و پرسد مگر تو نمیفهمی که منتظری هم یک گهی است مثل بقیه اینها؟ راست میگوید! میخواهید کارگران را بصف کنید و بپرید خانه منتظری؟! میخواهم بگویم وقتی روشن نباشد که ما از چه چیزی داریم صحبت میکنیم، تناقضات این بحث اینجا است.

من خودم از این بحث چیز زیادی دستگیرم نشد. آن بحث اولیه رضا را که البته قبول دارم؛ که کمونیست‌ها باید مبانی کار علنی و قانونی را - بشرطی که هر دو را تفکیک هم نکنیم - بشناسند و کار کنند. تناسب قوا هم بر روی آشکال مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر جدی دارد. ولی یک چیزی هم داریم به اسم رفرمیسم و یک چیزی هم داریم بنام توهم پراکنی. اینها کجای این تصویر قرار میگیرد؟ سختی کار اینجا است و گرنه اگر آدم میتواند در دوران افول، رفرمیسم بشود و در دوران انقلابی، انقلابی، کسی مشکلی نداشت. مسأله سیاست انقلابی، مبارزه انقلابی در دوران افول انقلاب است. این چطوری است؟

نوبت دوم

من با انگیزه بحث رضا اختلافی ندارم. او دارد یک جای خالی را نشان میدهد ولی در ست نمیتواند ترسیم کند که این جای خالی کجا است. بنظرم یک اشکال اساسی در بحث رضا این است که کمونیسم را فاقد آلترناتیو مبارزه در اشکال قانونی میگیرد، بعد میرود که اشکال قانونی مبارزه را از توده‌ها بیاموزد. این همیشه برای من - وقتی در اختناق داریم حرف میزنیم - فشار عقب‌مانده‌ترین قشرهای اجتماعی است.

تو میگویی از طومار میشود دفاع کرد. میگویم من هم اگر کارگر باشم با یک درجه ریسک میتوانم از مجمع عمومی دفاع کنم. واضح است که آسانتر از دفاع کردن از طومار، دفاع کردن از نوشتن طومار است. کار شدنی میخواهید؟ برویم یک بزی گیر بیاوریم، خودمان شیرش را بدوشیم و شیر و کورن فلکس بخوریم و تبلیغش کنیم! میگویی نمیشود؟! گاندی هم بالأخره نوعی از اشکال مبارزه ضد انگلیسی است. چرا این را نمیبینید که خوب یکنفر دیگر در همین جامعه، بهتر دارد مبارزه بر علیه انگلستان را فراخوان میدهد؟

میخواهم بگویم شما قبل از اینکه بدانید خودتان با توجه به تناسب قوا و اشکال قانونی موجود در جامعه چه مبارزه‌ای را سر و سامان میدهید، که نمیتوانید راجع به اشکال کار توده‌ایها و غیره حرف بزنید. واضح است که اینها اشکال کار کسان دیگری هست. اینطور نیست که توده‌ها هستند، آگاهی پیش ما است و خودبخودی پیش

آنها. خوب او هم دارد بطریق {...} اکثریتی‌ها، آشکال قانونی مبارزه‌اش را پیش میبرد. ما چه تعبیری از "آشکال قانونی" پیشنهادی حزب کمونیست، در مقابل "آشکال قانونی" پیشنهادی حزب توده داریم؟ اول این را روشن کنیم، بعداً همه بحثها سر جای درست خودشان مینشینند.

من میگویم تحریم شورای اسلامی بنا به تعریف غلط نیست. حزب کمونیست میتواند بگوید به تعاونی شورای اسلامی نباید رفت. تعاونی سر اقتصاد است و سر یخچال. شورای اسلامی سر جاسوسی است و سر خفه کردن اقتصاد. امروز را نبینید و فردا را فراموش کنید. امروز که انتخابات شورای اسلامی است و کارگران به جنب و جوش می‌آیند، فردا وقتی لیست پنج تا کارگر فعال را از طرف شورای اسلامی می‌برند به {...}، پس فردا که این قضیه از پرونده بیرون آمد، اسم آن کارگر کمونیست در شورای اسلامی نباشد، چون ضربه تاریخی تری به طبقه کارگر میخورد.

من باید بدانم آن شورا میخواهد چکار کند؟ یکی دارد ابزار کنترل کارگران را میسازد برای بورژوازی. بله! کارگران مجبورند رأی بدهند. بالأخره کانالی است که ممکن است یک روز به شان یخچال بدهند. یک روز یخچال میدهند ولی ده روز هم جلوی اعتصاب میایستند. من هم عضو شورا هستم؟! پس رفیق کارگر ما فردا از شورای اسلامی استعفاء میدهد. تا وقتی این در قانون هست و کار در آنهم کار قانونی است، رفیق کارگر ما در آن میماند؟ البته که نه!

تمام مسأله بر سر این است که کدام آشکال قانونی مورد دفاع ما است؟ آشکالی که ما بتوانیم از آن دفاع کنیم. اینطور نیست که فقط کارگر وظیفه دارد از مشروعیت کار خودش دفاع کند و کمونیست باید دنبالش راه بیافتد. کمونیست هم باید بتواند بر مبنای منطق و استدلال خودش از مشروعیت کارش دفاع کند. فردا اگر در بین امضاء کنندگان عریضه به آیت‌الله منتظری اسم من در آمد، جواب کارگر را روز قیام چه میدهم؟ من رهبر عملی قیامش هم میتوانم باشم؟

من میخواهم بدانم آن کارگر پیشرویی که گفت نه این سیاست درست نیست، رفتند طومار آوردند و توی سرشان خورد، و گفت بنظرم میبایست همینجا تحصن میکردیم، آنها هم گوش ندادند و رفتند طومار جمع کردند و بعد از اینکه این کارها را کردند و دست از پا درازتر برگشتند، چه کسی رهبر شان است؟ میخواهم بگویم به این سادگی نیست که آشکال قانونی خوب است و باید از آن استفاده کرد! آشکال قانونی به تناسب قوا ربط دارد اما تناسب قوا چیزی نیست که {مثل قیمت سهام} آن بالا نوشته باشند "تناسب قوا" امروز هفت و نیم درصد! هر کسی یک ارزیابی ذهنی و عینی از آن دارد. یکی با تناسب قوا و تفکرش از پتانسیل این جنبش میگوید: بنظر من تحصن کنیم، یکی هم با بی‌اعتمادی به توده طبقه کارگر میگوید امضاء جمع کنیم.

در این بحث نمیشود با این فورمولی که رضا میگوید رفت و تکلیف مسأله را معلوم کرد؛ چون همین باعث میشود که ما از کارگرانی که دارند طومار جمع میکنند فاصله بگیریم... کارگرانی که برای جمع کردن طومار جلوی خانه منتظری جمع شدند، من اگر کارگر باشم تا آخر دم در کارخانه میگویم نکنید، این کار اشتباه است.

کارگر را برای التماس پیش منتظری نبرید. امروز ممکن است دست نوازش به سر و گوشتان بکشد، فردا خیلیها را باید تحویلش بدهید. میروند و میکنند؟ بالأخره فردایی هم در کارخانه هست، پس فردایی هم در کارخانه هست. من هم که نمرده‌ام. میروم و میگویم: دیدی باید تحصن میکردید؟

درمقابل شوراهاى اسلامى هم میگویم مجمع عمومى. از مشروعتش هم میتوانم دفاع کنم. خوب باید زور بزنم تا دفاع کنم. به همان آسانی نیست که از طومار میشود دفاع کرد. ولی کارگر پیشروتر و مبارزتر با یک درجه فشار آوردن بخودش میتواند دفاع کند. بگوید آقا ما جمع میشویم. دولت مخالف این است که کارگران زیر یک سقف جمع شوند؟ اگر دولت بگوید من مخالفم، که بقول امیر به طومار هم ممکن است بگوید که الآن وقت طومارنویسی نیست، امام گفته آنهاى که طومار مینویسند از منافقین هم سگ تر هستند. چکارش کنیم؟ این بحث من نیست که او چه برخوردی است به کار قانونی قابل دفاع من میکند!

دیروز بنحوی بروز داده که گویا میشود رفت و با وزارت کار حرف زد، ولی امروز هر کسی با طومار رفت دم وزارت کار دستگیر میکنند. من چکارش کنم؟ حاصل آن فعالیت باید چیزی باشد که اعم از اینکه به موفقیت رسید یا نرسید، طبقه کارگر چیزی به لحاظ اتحاد گیرش آمده باشد. اگر شکست هم خورد باز به همان ترتیب. بنابراین من میگویم جدا از آلترناتیوهای واقعی حزب کمونیست در مورد آشکال قانونی فعالیت این بحث را هنوز نمیشود بجایی رساند. تمجید این نوع کار و از آنطرف کشیدنی که در این بحث حتی برای توجیه طومارنویسی به سران رژیم مبینم، رژیمى که بطور عینی همه کارگران مبینند که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده، توجیه اش فقط بر مبنای محدودیت کار قانونی و قابل دفاع بودن کافی نیست. باید معلوم باشد آن کار قانونی چرا در راستای منافع درازمدت طبقه کارگر هست. باید به آن طرف نشان دهید، آقا جان شما که میگوید بیاید مثلاً ماشینها را بشکنیم اشتباه میکنید، من که میگویم این کار را بکنید درست است، ولی با همان منفعی که تو دنبالش میکنی. و گرنه بنظرم طومار، آنطرف حد و مرزی قرار میگیرد که بتواند قابل قبول باشد. در بحث رضا اصلاً حد و مرزش را نمیشود تعریف کرد.

بحث حاج سید جوادی را برای همین فهمیدم. حاج سید جوادی هم در روز خودش نامه مینوشت به رهبر عملی یک قشری... حاج سید جوادی یک نامه دیگر هم نوشته به شاه، یک نامه دیگر هم نوشته به شاه. فردای قیام بخاطر اینکه حاج سید جوادی به شاه نامه نوشته بود، توی کوچه‌ها دنبالش میگشتند. این حالت هم به هر حال در جامعه پیش میآید. سطح مبارزه فراتر میروود و حزبی که خود را با نامه نوشتن به امام خمینی بر سر بند جیم، تداعی کرد دیگر چیزی ازش باقی نمیماند. میخواهم بگویم پیچیدگیهای بیشتری از آنچه رضا جلوه میدهد، در این بحث هست.

نوبت سوم

در مورد اینکه رضا و خسرو چه چیزی میخواهند مطرح کنند بحث نمیکنیم. ما در مورد آن چیزی که مطرح میشود بحث میکنیم. یکنفر میتواند بیاید و به خیال خودش مشغول دفاع از دخالتگری کمونیستها باشد، ولی در عمل حال دروازه را برای رفرمیسم باز کند. من هم بنابراین به فرمولبندیش ایراد میگیرم. انتخاب این که آیا بین این دو تا بحث، طرف آن بحثی که به هر حال دست بسورخ کار ما میگذارد ولی صد تا سورخ توی بحث خودش هست (و بحث قلیمان)، بالأخره یکی را باید انتخاب کرد. من ایرادم به بحث رضا این نیست که چرا معتقد است کمونیستها باید در آشکال قانونی و علنی فعالیت دخیل شوند و اصلاً بدانند که این کار یعنی چه. اگر این یک جمله را میگفت همه برایش دست میزدیم. بعد شروع کرد به توضیح دادنش، رسیدیم به اینکه پای طومارنویسی هم باید باشیم، جلوی هم باشیم، خیلی هم کار خوبی است، توده‌ها بالأخره آنجا هستند و ما چکار میکنیم و فلان و.... که اینها دیگر یواش یواش از ذهنیت آدم دور میشود.

من میگویم با این سلاح نمیشود به جنگ پوپولیسم و انزواطلبی رفت، با سلاحی که طرف جوابش را دارد: بابا جان شما که خیلی شورش کرده‌اید! کارگر میگوید در عرصه سیاسی از نظر فعالیت عملی کنار حزب توده قرار گرفته‌ای. به میگوی این کارهایی که تو میکنی اشتباه است همانطور که حزب توده سه سال پیش هم بمن میگفت! میرسد موضع انقلابی‌تان این وسط چه شد؟ منافع کمونیستی‌تان این وسط چه شد؟ اصل اساسی‌تان که آگاهی طبقه کارگر در این میان باید بالا برود و اتحادش بیشتر بشود چه شد؟ بنظر شما اگر دسته‌ای در مقابل مخالفت بخش دیگری از کارگران طومار جمع کنند و ببرند پیش منتظری، طبقه کارگر را متحد کرده‌اند یا متفرق؟ چرا فقط وقتی ما به کارگران میگوییم به خط ما پیوندند، طومار نمیخواهیم، باعث تفرقه میشویم و حزب‌الله که کارگران را میبرد اطاق منتظری باعث تفرقه نشده؟ چون توده‌ها را پشت سر خودش دارد؟! همه این سؤالاها برای همه پیش می‌آید.

در مورد مسأله کار قانونی بنظرم امیر روی نکته درستی انگشت میگذارد. میگوید اولاً کار "علنی" را از "قانونی" جدا کنید. آنچه ما میگوییم کار "علنی" است. قانونی در ایران باقی نمانده که الآن بشود به آن آویزان شد. اگر چیزی مانده خیلی مارژینال و حاشیه‌ای است، خیلی حاشیه‌ای. یعنی هیچکدام از اقشار اجتماعی هم نتوانسته به اتکاء یک لایحه قانونی یا یک ماده قانونی مبارزه کند. حتی بورژوازی که مطابق قانون برسمیت شناخته شده است و ساختمانهایش مال خودش است، وقتی مصادره‌اش میکنند، نمیتواند به قانون متکی شود. اگر در مورد جنبش جهانی حرف میزنید این حرف درست است، مبارزه قانونی خیلی جای مهمی دارد. در ایران مبارزه "قانونی" با "مبارزه علنی" همیشه دو تا چیز مختلف بوده و اگر بخواهیم از "قانون" بمعنی اخص کلمه صحبت کنیم میشود "دولت". وقتی اینطور ببینیم سؤال به این تبدیل میشود که آیا از "مجاری دولتی" برای مبارزه‌مان استفاده میکنیم یا نه؟ مجاری دولتی. یعنی دولت میگوید "دادگاه"؟! وزارت کار است. هر کس میخواهد وکیل بگیرد و برود آنجا. "دادگاه"؟! شورای اسلامی کارخانه است. این است مجرای حرف زدن شما. بحث بر سر

"مجاری قانونی" نیست، بحث بر سر "مجاری دولتی" است. چون بیرون دولت دیگر قانون هیچ چیز عینی‌ای نیست - در جمهوری اسلامی لااقل اینطور است. اگر به این سؤال قرار باشد پاسخ بدهیم، من میگویم از "مجاری دولتی" جمهوری اسلامی استفاده نمیکنیم. تحریم از حالا! این نظر سیاسی من است.

آیا معنی این حرف این است که از آشکال علنی و مشروع مبارزه، آشکالی که کارگران میتوانند از آن دفاع کنند و حتی دولت نمیتواند برگردد و به آنان اتهام توطئه‌گری بزند، اتهام آنارشیزم و سرنگونی بزند، یا اتهام تضعیف حکومت بزند، استفاده نکنیم؟ من میگویم استفاده بکنیم. اینها خیلی با هم در ایران فرق دارند. هیچ اعتصابی در ایران نیست که امروز قانونی باشد. آیا ما از اینها دفاع نکرده‌ایم؟ دفاع کرده‌ایم. همه اعتصابات "غیر قانونی" هستند ولی "علنی" هستند و جلوی چشم همه ما اتفاق میافتد و ما هم میگوییم باید حمایت کرد. اختلاف می‌رود سر آنجایی که بخشی از طبقه کارگر که برای دوره‌ای، توده‌هایی را با خودش دارد، دارد دست بکاری میزند خلاف منفعت طبقه کارگر. کمونیست در این وضعیت چکار میکند؟ بنظم بیرون آن حرکت می‌ایستد. ترس از انزوا هم حدی دارد، در چهارچوب معینی معنی دارد.

شوراهای کارگری تصمیم میگیرند که به تظاهرات بلشویکها شلیک کنند. من اگر عضو آن شورا باشم استعفاء میدهم. سیاست منشویکی به شورا حاکم است و میگوید این تظاهرات غیر قانونی است، بزنید و بکوبید. خوب مگر این قبیل شوراهای در سرکوب تظاهرات {ایروان}؟ و کشتار بلشویکها نقش نداشتند؟ نقش داشتند و باعث انزوای شوراهای شد. هر کسی که آن روز استعفاء داد فردا در {...} قیام بود. بنابراین ترس از انزوا حدی دارد. یک بینش طبقاتی - کارگری لازم است که تشخیص بدهد چه کاری آدم را منزوی میکند و چه کاری منزوی نمیکند. نفس اینکه توده‌ها الآن آنجا هستند چیزی را تعیین نمیکند. خوب توده‌ها دیروز در صف رفرا ندیم جمهوری اسلامی بودند. اگر بخواهیم حدود و ثغور و ظرفتهای بحث را درز بگیریم، این را هم میشود گفت: "توده‌ها در رفرا ندیم بودند"، "در بسیج جنگ بودند"، "در فلان و بهمان بودند، در حمله به کردستان هم بودند... حالا من چکار کنم؟ ما بیرونش می‌ایستیم، واضح است! وقتی همه میگفتند، بنی صدر هم میگفت که آی گردها تجزیه طلب‌اند، خوب توده وسیعی از کارگران متوهم هم حرفش را باور کرده، باید بالأخره سر چهارراهی بایستی و در نهایت انزوا بگویی "حق ملل در تعیین سرنوشت" - با این کار از خود چپ آنزمان هم منزوی میشدی... باید بایستی و همین را بگویی... شش ماه بعدش معلوم میشود. شش ماه بعد هیچ چیز از آن یکی در تاریخ باقی نمیماند، ولی تو قدرت میگیری.

بنابراین این بحث حدود و ثغوری دارد. حدود و ثغوری که کمی نیست، یک بحث کیفی است. کجای آن مخالف پرنسپهای اساسی کمونیسم و منافع طبقه کارگر نیست؟ شرکت تعاونی دولتی، اگر فقط تعاونی دولت - ساخته است من موافقم که واردش بشویم. برای اینکه آنوقت میبیند که نمیشود این آدمها را خرید، نمیشود این آدمها را فاسد کرد، میگویند این آدم از وقتی در تعاونی بوده، حق کارگران دارد میگیرد و به صاحبانش میدهد. بحث شورای اسلامی اینجا یک چیز دیگر است. بحث مبارزه سیاسی است. شوراهای اسلامی تشکل زرد دولتی

است. از حرفهای رضا این استنباط را گرفتم که دیگر احتیاجی هم به "بیماری کودکانه چپ‌روی" هم ندارد - یعنی نقد لنین به اینجا - معتقد است که در تشکل زرد هم باید رفت! توی هر چیزی باید رفت! آخر این که نشد! می‌رسی چرا در سندیکای دوره شاه نرفتم؟ بنظرم نباید میرفتم! کمونیستها نباید رهبر سندیکای زمان شاه میشدند اگر سندیکاها دولتی بود، ولی من دقیقاً سندیکاهاى آندوره را نمیشناسم. یا در شیلی... اجازه بده، آیا ما امروز می‌رویم در سندیکای کارگری لهستان عضو شویم که عضویتش بیشتر از سولیداریته است؟ همین حالا اتحادیه‌ها جزو سندیکای دولتی اند. آیا من و شما به اتحادیه دمکراتیک معدنچیان یورکشایر می‌رویم یا نمی‌رویم؟ نه نمی‌رویم. این همه کارگران رأی میدهند و می‌روند عضو میشوند. من با اینها به آنجا می‌روم؟ خوب من در انزوا هستم دیگر چاره‌اش چیست؟

می‌خواهم بگویم بحث انزوا یک بحثی نیست که فقط بر مبنای بسیج فوری و آنی امروز توده‌های کارگر پشت سر این یا آن خط معنی بدهد. در یک مبارزه عملی معنی میدهد و گاهی برای توده‌ای شدن باید خودت را منزوی کنی، مثل بلشویکها در قبال جنگ بین‌المللی. کارگر روسی که پشت خط شکست‌طلبی نبود. کارگر روسی حداکثرش روی خط دفاع‌طلبی انقلابی منشویکی بود. بلشویکها میگفتند نخیر شکست تزارسیم. پیچیدگی بحث اینجا است. آن چیزی که رضا میخواهد با این استدلال انگشت بگذارد، در مقابل تعرض نقطه مقابل تاب ندارد. بحث من این است. قبلاً در مورد خود این نکات خیلی صحبت کرده‌ایم. یعنی با خود اساس بحث، مسأله کار علنی-قانونی کمونیستها موافقم. ولی وقتی دفاعیه‌ای که از آن داده میشود دفاعیه‌ای است که نمیتواند مرز خودش را با رفرمیسم و اپورتونیسم ترسیم کند (گوش شیطان کرا!)، آدم چه استدلالی در مقابلش میتواند بکند؟ به صرف این نقطه مثبتی که در این مسأله مطرح میشود، نمیتوانیم این فورمولبندی را بپذیریم که به کارگران رهنمود بدهند که اگر طومار جمع میکنند، حتماً شما هم بروید! پس باید بنشینیم و روی دانه دانه این حکمها بحث کنیم.

خسرو میگوید و قتهایی هست که توده‌های کارگر می‌روند، بعد از همه بحثهای ما باز هم می‌روند. من میگویم خوب دیگر می‌روند، او میخواهد برود، چکار کنم؟ که گفته که کمونیستها در هر حال، در هر مقطعی و در هر دوره از حیاتشان باید توده‌ای باشد؟ توده‌های کارگر آلمان رفتند دنبال فاشیسم، کمونیستها هم مجبور بودند که برای دوره‌ای از توده‌های طبقه منزوی بمانند. هنوز هم عواقبش حل نشده، هنوز هم در آلمان یک حزب کمونیست بدرد بخوری وجود ندارد.

این یک حدی دارد و آن حد بنظرم یک چیزهایی را تعیین میکند. من معتقدم اگر بخواهیم بحث به یک جای منطقی برسد، اولاً باید تحلیل درستی از قانون در ایران باید بشود، که از مبارزه قانونی صحبت میکنید یا مجاری دولتی؟ ثانیاً قانون خودش چقدر یک چیز قابل اتکاء است؟ بعد از آن مهمتر، مبارزه علنی است و بحث تناسب قوا. من میگویم کارگری که در ایران می‌آید و میگوید حقوق خانواده چهار نفره را حساب کنید، یک کمونیست خیلی آتشینی میتواند باشد. سازمان باصطلاح چپ ایران ممکن است به این بگوید سازشکار. خودم این بحث را

کاملاً قبول دارم. ولی بنظر من این یک بحث دیگری است. بحث قرار گرفتن در موقعیت رهبری عملی طبقه، جایی که مبارزاتش را نه به تمامی شعارهایی که برایش نوشته‌ای، بلکه به بعضی از بخش‌هایش دارید، نزدیک میکند.

این بحث یک بحث معین است و به آن استدلال‌هایی که شده برنمیگردد. من فکر میکنم اگر رضا بخواهد این بحث را منسجم عرضه کند لااقل استدلالی که من و حمید اینجا کردیم، همه‌اش این بوده که مرز این استدلال باید با رفرمیسم و اپورتونیسم روشن باشد و گرنه خود این بحث و به این معنی، گرهی از کار کسی باز نمیکند.

نوبت چهارم

اختلافی که با بحث رضا حس میکنم اختلافی است بر سر برخورد سهل‌انگارانه و بی‌توجه به خود فرمولاسیون‌هایی است که دارد بکار میرود، نه خود آن نیتی که اول بحثم گفتم. نیتش که میخواهد این را توضیح بدهد. خودش هم اینطور میگوید: "من این ضعف را دیده‌ام و دیگر میروم. اگر کسی فکر میکند که من در نتیجه ریخت و پاشم شبیه حزب توده می‌شوم، بیاید بگوید چکار نکنم و گرنه من میروم". بابا جان همان مسئولیت بگردن شما هم هست که وقتی با کله بسمت مسأله‌ای میروی که بنظرت نقطه ضعف این حزب است، باید مواظب باشی که در نقدت شبیه حزب توده، شبیه اکثریت، شبیه اقوام زندانیان سیاسی نشوی. این هنری نیست که آدم یک ضعف را تشخیص بدهد و با کله برود. تمام تاریخ کمونیسم همین است... منتها وقتی هم با کله می‌رود جبهه واحد تشکیل میدهد، بعد با کله از همان جبهه بیرون می‌آید و یک نگاه به اقشار دیگر نمیکند که چطور دارند زندگی میکنند و چطور دارند مبارزه میکنند.

با کله می‌رود سکتاریست میشود و بعد با کله می‌رود پارلمنتاریست میشود و بالأخره همینطوری با کله وضعی را دیده و رفته است دیگر. مسئولیتش با من نیست که ریخت و پاشهای پشت سر شما را در حزب کمونیست جمع کنم. شما باید خودتان فرمولبندی‌ای داشته باشی که شخصاً بتوانی از آن دفاع کنی. حمله‌ای که امروز بشما میشود، همان حمله‌ای است که فردا بشما خواهد شد. "من دیگر نمیدانم" و "من دیگر نمیفهمم" و "اگر کس دیگری حرفی دارد و بیاید بزند" که جواب بحث کسی را نمیدهد که دارد از بیرون و درون جنبش کارگری به شما انتقاد میکنند.

بعد هم در برخوردهایی خیلی بنظر من افراطی که مثلاً "نادر گفته که کمونیستها باید آلترناتیو اثباتی داشته باشند". خوب من میگویم من این آلترناتیو را ندارم که این را میگویم. من که نگفتم کمونیستها آلترناتیو اثباتی دارند و شما چرا آن کار را نمیکنید. میگویم بحث، جدا از آلترناتیو اثباتی خود تو، بی معنی است. بحث خود تو بی معنی است، در انزوا از آلترناتیو اثباتی.

اگر آلترناتیو اثباتی نداری و عملاً در این بحث آلترناتیو خودبخودی، توده‌ایستی، حاج سید جوادی مآبانه مردم را قرار میدهی آنوقت من با آن اختلاف دارم. من میگویم بحث شما بدون ارائه آلترناتیو اثباتی‌ای که با شیوه کار

حزب توده، با شیوه کار حاج سید جوادی فرق داشته باشد، بحث شما غلط است. من که اینجا در این بحث یک مخاطبم، ایراد گیر این بحث هستم. قرار نبوده ارائه دهنده من باشم. من این سمینار را دعوت نکرده‌ام. شما دعوت کرده‌اید.

میگویی این ضعف را من میبینم و بعد یک مَهر تأیید میزنید پای طومار، مَهر تأیید به شورای اسلامی، به اینطرف و آنطرف و یکی یکی... میگویم اشتباه است، این که بحث نشد. این بحث کمونیستی نشد. اگر مواظب نباشید این بحث یک عقبگرد بسمت اکونومیسم و اپورتونیسم میشود. من نباید مواظب باشم، شما باید مواظب باشید. رضا میگوید بحث من تناسب قوا و مبارزه علنی است، کاری ندارم اسمش چیست، کاری ندارم فرمولبندیش چیست، شما بروید فرمولبندیش را پیدا کنید، اگر هم میخواهید اسمش کار قانونی بگذارید... نخیر! همه اینها وظایف کسی است که دارد برای فعالیت تئوری میدهد، همه اینها به اسم خود آن شخص است.

شما باید که باید مرز فعالیت قانونی و علنی در بحثان معلوم باشد، نه اینکه کسی که میگوید در بحث شما این مرز معلوم نیست. میگویی خوب شما بروید معلومش کنید. این که نمیشود! شما باید مرز کار علنی و کار قانونی تان در بحث معلوم باشد و گرنه همان آدمهایی که میگوئی اینها را بمن یاد داده‌اند، امیر و غلام، خوب همانها دارند میگویند با این بحث دیگر رفرمیست میشوید.

بعد طوری است که گویا اهانتی شده، بخاطر اینکه آدم تلاش کرده با اپورتونیسم مرزبندی کند. عجب! این که باز میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند! معلوم است که میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کند. همین بحثهای شما که میخواهد با اپورتونیسم مرزبندی کنید کار را به اینجا رسانده. نه! اصلاً چنین چیزی نیست. قطعاً تلاش ما این است که آنجایی با اپورتونیسم مرزبندی کنیم که جلوی حرکت واقعاً کارگیمان را بگیرد.

اینکه پوپولیستها به اسم مبارزه با اپورتونیسم و حزب توده و غیره خودش را منزوی کرده بحث خودش است. این، حزب کمونیست را چون میخواهد بسمت کارگران برود از تلاش برای مرزبندی با اپورتونیسم و اکونومیسم معاف نمیکند. چون اینها گرایشهای واقعی است و نمونه‌هایش را در طبقه کارگر داریم. بنابراین بله، من میگویم باید با اپورتونیسم مرزبندی کرد، وظیفه‌اش را هم بگردن شما میدانم که دارید این بحث را به طبقه کارگر ارائه میکنید. من که هنوز حکمی نداده‌ام تا چیزی بگویم. شما باید در بحثان با اپورتونیسم مرزبندی کنید.

عین همین کار را اگر من بیایم بکنم چکار میکنید؟ بیایم یک مقاله دیگری بنویسم که به سوراخهای دیگری اشاره کند، از جمله اینکه آقا مبادا در کارتتان مثل حزب توده بشوید، مبادا طبقه کارگر را به التماس به درگاه بورژوازی بکشانید، مبادا علمای اعلام را برای طبقه کارگر حامی و قیّم بکنید... بعد شما می‌آید و می‌گویید که "پس انزوا چه میشود؟" من میگویم این مسأله من نیست، شما بروید مسأله انزوایش را حل کنید، بمن چه مربوط! تا ما آمدیم بگویم مثل توده‌ایها نشوید، باز با همان بحث قدیمی که "پس طبقه کارگر چه میشود" آمدند سراغ ما! اینکه نشد پلمیک سیاسی! ما داریم نقاط ضعفی را در بحثهای شما مطرح میکنیم که هر چقدر هم هدفی که میخواهید روشن کنید درست و مقدس باشد، باز شما را از اینکه این نقاط ضعف را پوشانید معاف نمیکند. و هر

چند تا مقاله هم بنویسید که این مواضع در آن باشد در جنبش طبقه کارگر بعکس خودش تبدیل میشود، یک چیز دیگری از آن در میآید.

به هر حال بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی فکر نمیکنم بحثی باشد که من شخصاً با آن مخالف باشم، امیر هم فکر نمیکنم با آن مخالف باشد. اصلاً خود رضا میداند که قرار بوده من برای شماره کمونیست قبلی، بحث تناسب قوا و اشکال مبارزاتی را روی همین خطوطی که داریم بنویسم. منتها ناگهان وقتی یکنفر از همان مکتب، با همان انگیزه، میآید و میگوید این بحثی که شما میکنید، وقتی منتشر میشود، مرز ما را با اکثریتی‌ها و توده‌ایها خیلی کمرنگ میکند، همان جوابی را میدهد که جوابش به پوپولیستهاست. این بنظرم پلمیک درست نیست. آن چیزی که به هر حال باید اینجا روشن شود این است: این بحث با این فرمولاسیون‌ها جوابگو نیست. بحث ما این است. با این فرمولاسیون که برایش مهم نیست که کار علنی با کار قانونی در ایران فرق دارد، برایش مهم نیست که آیا اشکال کار قانونی از یک سری پرنسیپ‌های کمونیستی به پرنسیپ‌های منافع طبقاتی ناشی شده یا فقط همین که قانونی است برایش مسأله است و یا اینکه ما بلد نیستیم مسأله‌اش شده... بحثی که این نکات برایش مهم نیست، بحث ضعیفی است و به شکست خودش منجر میشود. شما میخواهید چه نوع دخالتگری را در طبقه کارگر باب کنید؟ هر نوع دخالتگری را؟ من موافقش نیستم. دخالتگری در طبقه کارگر کار سختی نیست، انجمنهای اسلامی دارند اینکار را میکنند. ولی ما داریم دنبال نوعی دخالتگری میگردیم که شما بنا به تعریف چون به نفس دخالتگری عشق میورزید خودتان را از تعریفش معاف کرده‌اید. این بحث کافی نیست. این جوابی است که ما داریم به این بحث میدهیم.

گذاشتن ما در یک موضع پوپولیستی، که "نمیخواهد با طبقه جوش بخورد"، "نمیخواهد رهبر عملی باشد"، "نمیخواهد دخالتگری کند"، گرهی از بحث خود شما باز نمیکنند. ضعف بحث شما سر جای خودش میماند. فرض کنید ما مرعوب میشویم و ساکت میشویم و تصمیم میگیریم با یکنوع اپورتونیسیم و اکونومیسیم مبارزه نکنیم. اما این جواب نشد. سوراخهای بحثتان را پوشانید!

هم من و هم امیر به ضعفهای بحث اشاره کردیم. ضعفش آنجایی است که مواظب نیست که با دخالتگریش چه چیزهای دیگری را دارد قربانی میکند. دخالتگری را - به این معنی که خودش میگوید - مطلق میکند، و بعد هم تحریم را کاریکاتور میکند که یکی از بحثهای من در این جلسه بود. چرا کسی که شورای اسلامی را تحریم کند پاسیو است؟ چرا؟ چرا باید این انگ را به من زد؟ مگر کسی که مجلس شورای اسلامی را تحریم کرده، در مقابل اعمال اراده توده‌ای پاسیو شده؟

میگویند که آلترناتیو اثباتی بدهیم؟ نه! فکر میکنم که خود شما باید بدهید. حالا با شد، من میگویم جنبش مجمع عمومی را بعنوان یک شیوه کار علنی - قانونی کارگری پیشنهاد میکنم. هر تشکل زردی، هر چقدر زرد بودنش پُر رنگ و کمرنگ باشد، و وقتی در هستیم هر چقدر هم زردی‌اش به تن ما بمالد و نمالد، هر چند تا از آن دیگر تشکلهای جلوی طبقه کارگر بگذارند، باز بحث من این است که ما میخواهیم اول یک جنبش مجمع عمومی راه

بیاندازیم. میگویند: "ولی آخر دارند اینجا در شورای اسلامی رأی میگیرند و بالأخره یک عده میآیند و یخچالها را بدست میگیرند و از طریق آن یخچالها نفوذی پیدا میکنند؟" خوب میرویم و بهمش میزنیم. تو خودت را کاندید کن!

ولی اگر یک حزب کمونیست بیاید و بگوید: "ما در شوراهای اسلامی شرکت میکنیم!"، خوب، این پشت کردن به طبقه کارگر است. شما یک بحثی را که یک فعال کارگر ما باید غریزاً بفهمد، تبدیل میکنید به یک پرنسپ سیاسی برای حزب. چرا؟ حزب کمونیست از حالا تا هر موقع که جمهوری اسلامی سر کار است بنظرم نباید بگوید ما در انتخابات شورای اسلامی شرکت میکنیم. آیا معنی این است که فعالین کمونیست در ظرفیت شخصی در سرنوشت ترکیب این شوراها شرکت نمیکند؟ خوب باید شرکت بکنند. مگر میشود نکنند؟ پس آنروز کجا هستند؟ مگر وقتی که شورا دارد تشکیل میشود در کارخانه نیستند؟

بنظرم کسی که نمیخواهد این ظرافتها را در سطوح مختلف بحث خودش بگنجاند قربانی بحث خودش میشود و تبدیل میشود به آنچیزی که لابد نمیخواست بشود. در یک کلمه بحث من این است: این بحث با این فرمولاسیونها، ناقص و ناکافی است و بیشتر از استنباطهای درستی میخواست بدست بدهد، استنباطهای غلط بدست میدهد، فکر نمیکنم اگر بگویم مرز این بحث با اپورتونیسیم و اکونومیسم خدشه دار میشود، به موضع کسانی رفته باشیم که زمانی به بهانه‌های دیگری مخالف بودند - که البته هم‌ا‌ش هم بهانه نبود، جنبش خط ۳ و جنبش چریکی واقعا توانست بدرجه‌ای با اپورتونیسیم و رفرمیسم حزب توده مرزبندی کند، هم‌ا‌ش که کشک نبود-

بالأخره آن کسی که به کورش لاشایی ایراد میگیرد، آدم پیشرو و انقلابی‌ای است که میگوید این دیدگاه رفرمیستی و اپورتونیستی است {که نیروهای مولده...}. جنبش چریکی و خط ۳ به درجه‌ای توانست انقلابیگری چپ ایران را عمق بدهد که تازه بتواند متوجه انقلابیگری طبقه کارگر شود. و گرنه قبل از آنها که همگی از موضع حزب توده و جبهه ملی با سیاست برخورد میکردند. بنظرم آن هم خط کشی بیجهت بر روی دستاوردهای چپی بود که به هر حال تا یک درجه‌ای وجود داشت.

به هر حال میخواهم بگویم بار مرزبندی با اپورتونیسیم و رفرمیسم به گردن کسی است که دارد جنبش کمونیستی انزواطلب را به سمتی میکشد و بطور جدی این مخاطره را بوجود میآورد که آدم در سیاستهای روزمره‌اش با اپورتونیسیم و اکونومیسم همسو شود. بارش به گردن اوست، نه کسی که بقول شما اصلاً نمیخواهد به طبقه کارگر نزدیک بشود. همان کسی که میگوید باید رفت و دخالتگری کرد - بیشتر از من که ظاهراً در این بحث نمیخواهم بگویم - همان کس باید فرق مواضعش را با حزب توده و شیوه‌های اپورتونیستی روشن کند، نه کس دیگری برای او. بحث من این است. نباید خیلی موضع غلطی باشد که آدم بگوید در بحث رضا یک نکات درستی وجود دارد و یک نکات غلطی که به آن نکات درست ضربه میزند. این موضع غلطی در این بحث نیست، بنظرم درست‌ترین موضعگیری است.

نوبت پنجم

بنظر من تهدید انزوا نباید شمشیر داموکلسی باشد برای جنبش چپ و جنبش کمونیستی، برای اینکه پرنسپ‌هایی که به بهای گزافی بدست آورده را فراموش کند. انزوا را باید از بین برد اما با حفظ فعالیت کمونیستی. ما میخواهیم فعالیت کمونیستی از انزوا بیرون بیاید، نمیخواهیم فقط آدمهای معینی از انزوا بیرون بیایند. برای همین فکر میکنم نقطه اساسی در این قضیه، توضیح دادن خصلت مادی و تحول‌بخش خود فعالیت کمونیستی است. و گرنه عاریه گرفتن اشکال فعالیت طبقات دیگر در بین طبقه کارگر بعنوان مکمل و تکمیل کننده آن پرنسپ‌ها - که وقتی از مشی‌ها بخواهیم حرف بزنیم - اسم آنها بشود "مَنْزَه"، مَنْزَه توی گیومه. اگر کسی امروز مارکسیست و کمونیسم کارگری مَنْزَه پیدا بکند، بنظر من در خودش دخالتگری را هم دارد، به معنای یک کار پایه‌ای. اختلافاتی که اینجا پیش آمد سر اینها نبود. برسر دخالتگری نبود. بنظرم اختلافی که اینجا پیش آمد، بر سر سهل‌انگاری بر سر خود این پرنسپ‌ها و اهداف اساسی کمونیستی در جنبش طبقه کارگر بود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن بعضا تغییر داده شده‌ای است که دنیس آزاد از روی فایل صوتی پیاده کرده است.

علامت {...} بخشهایی از گفتار را مشخص میکند که قابل تشخیص نبوده‌اند.

مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی

منصور حکمت

مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی

منصور حکمت

متن پیاده شده از روی نوار

بحثی که میکنم بخودی خود ممکن است یک بحث تکنیکی بنظر بیاید، در مورد تبلیغ و مبلغ چه رابطه‌ای باید با حوزه داشته باشد و غیره. و فکر نمیکنم که به این معنی بحث تکنیکی اولاً جایش اینجا باشد، در این جلسه بزرگ و نسبتاً غیر متخصص روی مسأله، و هدف من هم از سمینار این نبود که بحث تکنیکی بکنم. این عمدتاً دری است برای یک بحث پایه‌ای تر روی سبک کار، مجدداً. بنابراین آن چیزی که میگویم دلم میخواهد رفقاً روی سه تا زمینه اصلی که این بحث رویش سوار میشود و به آن مربوط میشود در طول بحث در نظر بگیرند. من سعی میکنم رابطه این بحث را با این سه تا زمینه نشان بدهم. فقط توجه میدهم رفقاً را که این زمینه‌ها فی الواقع باید اهمیت این بحث را روشن بکنند.

اولین آن بحث خود نقد سبک کار پوپولیستی است. بنظر من بحث آژیتاتور و آژیتاسیون و کلاً مقوله آژیتاتور و پرولتر آن طوری که در نشریه هم به آن اشاره کردیم، بحثی است در ادامه بحثهای سبک کار و بنظر من به همان اندازه اهمیت حوزه‌های حزبی و سازماندهی در محل زیست و کار (بعداً این را توضیح میدهم). بنابراین یکی از تمهایی که این بحث در چارچوب آن معنی پیدا میکند بسط دادن بحث سبک کار کمونیستی است که بنظر من رها شد یک مقدار بعد از تشکیل حزب و فقط بصورت جزئی باز شد. خیلی از یک موضع استفاده کردن صرف از اندوخته‌های قبلی بحث شد، نه بصورت بسط بیشتر تئوری. بنابراین این یک پایه و تم اصلی بحث آژیتاتور است.

دوم مسأله سازماندهی منفصل و دورنمای آن است. میدانید که الآن یک سبک کاری را عملاً در کار تشکیلاتی به کار میبریم که به آن میگوئیم سازماندهی منفصل، حوزه‌های منفصلی که با رهبری در تماس هستند و از مرکز هدایت میشوند. دورنمای این بحث بنظرم بطور جدی به بحث آژیتاتور و آژیتاسیون مربوط میشود. و وقتی بحث میکنم میخواهم سعی کنم که نشان بدهم جایگاه این بحث را در تصمیمگیری راجع به ادامه این مسأله، یعنی شکل سازماندهی مان. و بالأخره تم دیگری که باز این مسأله در محورش قرار میگیرد مسأله حوزه‌ها و مبارزات جاری است. آیا حوزه‌های حزبی باید در مبارزات جاری کارگری دخالت کنند؟ تا چه حد، به چه شیوه، ملزوماتش چه است و غیره. که باز بحث آژیتاتور پرولتر بنظر من کلید درک این مسأله است. روی این سه تا تم من بحثم را از سر مبارزات جاری شروع میکنم. یعنی از بحث آخری که گفتم سعی میکنم بروم به اینکه جایگاه این بحث کلاً در بحث مسأله سبک کار کمونیستی برای ما چه است.

مدتی است این سؤال برای ما مطرح است که حوزه‌ها در مبارزات جاری کارگری، اعتصابها، تحصنها و اعتراضهایی که پیش میآید چه نقشی باید داشته باشند؟ ما علیه آکسیون‌های هشدار داده‌ایم قبلاً که دخالت حوزه‌های کم‌نفوذ در مبارزاتی که به آکسیون‌ها و بعد به انهدام خود حوزه و قطع ادامه کاریشان منجر میشود.

میشود گفت شاید این هشدار ما به یک حدی ممکن است اینطوری برداشت شود که حوزه اصلاً وظیفه ندارد در آن آکسیونها دخالت بکند. کلاً آکسیون و رفتن عمل کردن با آکسیون در تضاد است با نفس موجودیت حوزه و این بحث تا حد یک اصل ارتقاء داده بشود که حوزه وظیفه‌ای ندارد در آکسیونهای کارگری شرکت کند و دخالت بکند. جوابهایی که به این سؤال داده میشود معمولاً این نوع جوابها است: یکی بحث اساسنامه‌ای است که وقتی گفته میشود که حوزه آیا باید در آکسیون شرکت بکند یا نه یا اصلاً وظیفه حوزه در قبال آکسیون چه است، بعضی وقتها این پاسخ را آدم میشوند یا این استنباط میشود که کمیته کارخانه یا کمیته بخش میتواند در اعتصابات و اعتراضات نقش رهبری ایفاء کند. رهبری مبارزات کارگری وظیفه کمیته‌های حزبی است و فقط یک کمیته میتواند این کار را بکند و حوزه کمیته نیست، در اساسنامه هم رهبری جزو وظایف نیست. این یک نگرش اساسنامه‌ای است. ممکن است یک کسی به این روشنی این را بیان نکند ولی من گاه و بیگاه شنیده‌ام در داخل و اینجا، از رفقای که به هر حال یک مؤلفه شیوه برخوردشان به مسأله مبارزات جاری است. بنظر من این کاملاً نادرست است. یعنی بجای اینکه بحث را در آن سطح تجربیدی که باید باشد حل بکند و بعد از آن نتیجه عملی بگیرد از نتایج عملی و انعکاس اساسنامه‌ای بحثی میخواهد نتایج اصولی بگیرد. مثالی که برای این دارم این است که اگر کسی از ما پرسد من چطور میتوانم رانندگی کنم، کی من میتوانم رانندگی کنم؟ جواب بگیرد که باید تصدیق داشته باشد. بنظر من این جواب خیلی فرمالیستی و خیلی صوری به مسأله است و تنها بعد از وارد کردن یک سلسله فاکتورها و توضیح یک سلسله پدیده‌ها است که ما به تصدیق رانندگی میرسیم. قبل از آن باید به طرف بگوییم باید رانندگی بلد باشی. و رابطه‌ای که بین رانندگی بلد بودن با تصدیق داشتن برقرار میشود پدیده درجه دومی است که میشود بعداً توضیح داد. واقعیتش این است که خیلیها هم میتوانند بدون تصدیق رانندگی کنند.

بحث اینکه باید مطابق اساسنامه کمیته باشید یا کمیته میتواند این کار را بکند، به مسأله‌ای که بالأخره حوزه حزبی یا بالأخره فعال حزبی، یک کمونیست، یک واحد تشکیلاتی کمونیستی چطور میتواند در مبارزات جاری دخالت کند اصلاً جواب نمیدهد. همان باید تصدیق داشته باشید است که باز سؤال این است که "چطوری میتوانم تصدیق داشته باشم". باز بالأخره باید برسد به اینکه باید رانندگی یاد بگیرید. و این رانندگی یاد بگیرید یعنی توانایی دخالت کردن در مبارزات جاری این خودش بی جواب میماند در یک استنباط اساسنامه‌ای. کلاً اساسنامه بنظر من اینجا به بحث ما اصلاً مربوط نیست. من میتوانم به یک مسائل واقعی که از اینجا میتواند مطرح شود و راهگشا باشد پرده بیندازد و مبهم بکند.

یک بحثی که میتواند مطرح باشد یک بحث اصولی تئوریک است. تئوریک به این معنی که کلاً کمونیستها آیا در قبال مبارزات خودبخودی و توی گیومه "بورژوازی" طبقه مسئولیت دارند؟ آیا ما باید برویم توی آن و دخالت بکنیم؟ آیا مبارزات کارگری به ما مربوط است؟ در حزب کمونیست کسی این را نمیگوید به چند دلیل؛ چون اولاً ایران یک کشوری است که در آن یک سنت عقب کشیدن از جنبش خودبخودی وجود نداشته آنطوری که

در اروپا وجود دارد. ثانیاً جریان ما یک جریانی است که با دخالتگری و با یک استنتاج پراتیک کردن از تئوری خودش را شناخته و متدولوژی جریان ما یکی از خواص مشخصه‌اش است و در جنبش ما به هر حال این مسأله نبوده. ولی جواب نه به این سؤال هم میشود داد. شاید بشود گفت که اگر بحث "کار روتین" و اختلاف بحث "کار روتین و تاکتیک" را زیادی بکشیم به اینجا برسد که حوزه وظیفه‌اش این است که تشکیلات کمونیستی بسازد، کارگرهای کمونیست را متشکل بکند، مبارزات خودبخودی کارگرها سر اصلاحات و رفورها و بهبودهای جزئی است و وظیفه حوزه نیست توی این دخالت کنند. رهبری این مبارزات را کمونیستها وظیفه ندارند داشته باشند! این حرفی است که یک بخشی از چپ اروپا مشخصاً چپ ایتالیا میزند (تا آنجا که ما برخورد داشته‌ایم با آن) که از یک نقطه نظر تئوریک دخالت کمونیستها در مبارزات جاری را کنار میگذارد، نه از یک نقطه نظر عملی.

ما ممکن است بصورت پوشیده این را برای خودمان مطرح بکنیم، بگوییم در این دوره حوزه‌ها وظیفه ندارند در رهبری مبارزات جاری قرار بگیرند. که بنظر من این یعنی در این دوره ما باید مثل چپ ایتالیا باشیم که این هم نادرست است. یعنی بحث اصلاً سر این نیست که در این یا آن دوره بشود یک بخش مهمی از فعالیت کمونیستی در جامعه را درز گرفت. آن چیزی که بطور واقعی بنظر من ما را به جواب این مسأله نزدیک میکند توانایی عملی ما در رهبری است و بحث دوباره برمیگردد بر سر اینکه ما باید در مبارزات نقش رهبری را به عهده بگیریم بشرطی که توانسته باشیم توانایی واقعی برای این رهبری را به وجود آورده باشیم توی خودمان. توانایی واقعی رهبری مبارزات کارگری را باید در حزب به وجود آورده باشیم. بدون این توانایی هر کاری بالأخره یا فرمالیستی است یا ظاهری است، صوری است، سطحی است، آکسیونیستی است. و باز این ما را برمیگرداند به اینکه این توانایی از چه تشکیل میشود.

اگر امروز دخالت نمیکنیم فرض کنید در اعتصاب کانادادرای، در اعتصاب ذوب آهن به این خاطر نیست که یک ایراد تئوریکی داریم میگوییم "اعتصاب ذوب آهن بر سر خواسته‌های بورژوازی است"، این واضح است که به این خاطر نیست. به این خاطر نیست که حوزه‌های متعددی داریم آنجا ولی نتوانسته‌ایم کمیته کارخانه ذوب آهن را تشکیل بدهیم. به این خاطر هم نیست. به این خاطر نیست که حتی یک نفر در ذوب آهن بود فکر میکرد چون یک نفر است نباید دخالت کند. دقیقاً به این خاطر است که نمیتوانیم دخالت کنیم و این نتوانستن را باید بدرستی معنی کرد. آیا این نتوانستن فنی است یا نتوانستن سیاسی است یا نتوانستن مبارزاتی است؟ بنظر من این دومی است این نتوانستن فنی نیست، یک نتوانستن کاملاً طبقاتی است. و تنها موقعی این نتوانستن (باز بعنوان یک پدیده سیستماتیک) در ما به وجود می‌آید که یک عرصه معینی که من به آرژانتاتور مربوطش میکنم را حل کرده باشیم.

به هر حال بحث اینجا این است؛ دخالت در مبارزات جاری به معنی دخالت در رهبری مبارزات کارگری است. شرکت کردن منظورم فقط این نیست که فقط برویم آنجا و شرکت کرده باشیم و اخبار بفرستیم، ما هم در

اعتصاب و تحصن باشیم. وقتی از دخالت کمونیستی حرف میزنیم داریم از رهبری حرف میزنیم. وقتی از رهبری کمونیستها - حالا حوزه است فرد است یا کمیته است یا تشکیلات منطقه است - در یک آکسیون حرف میزنیم یعنی از توانیهای این برای پیشبرد آن آکسیون، بسیج کردن و سازمان دادنش، به اهدافش نزدیک کردن و جلوتر از آن بردنش. و سؤال واقعی این است که این توانایی از کجا به دست میآید؟ یک جواب اینجا این میتواند این باشد که تشکیلات گسترده، تشکیلات صاحب نفوذ، تشکیلاتی که بالأخره کادر با نفوذ به اندازه کافی داشته باشد. من میگویم این مسأله خودش هنوز معلول است. تشکیلات صاحب نفوذ، تشکیلاتی که بتواند جنبش کارگری را رهبری کند باید از یک درک معینی که این جهتگیری را دارد نتیجه شود و بحث سبک کار ما هنوز تا این حد نرفته و بحث آژیتاتور پرولتر و کلاً مسأله‌ای که در این رابطه توضیح میدهم به این مربوط میشود.

بینید آکسیون، در این مقاله آخری کمونیست هم این را توضیح داده‌ام، آکسیون یعنی عمل، یعنی عمل مستقیم، یعنی عملی که دیگر زده بیرون، عملی که دیده میشود. بنابراین دخالت در آکسیون یعنی دخالت در اعتصاب، دخالت در تحصن، دخالت در تظاهرات، دخالت در صندوق کمک به اعتصابیون، دخالت در باریکاد، دخالت در بستن در کارخانه، دخالت در کم کاری. همان روز کم کاری، همان روز اعتصاب، همان روز تظاهرات. دخالت در آکسیون یعنی این. در غیر این صورت کار ما دخالت در سطح آگاهی و تشکل طبقه کارگر است نه دخالت در آکسیون. بنابراین آکسیون به این معنی اخص کلمه مال همین واقعه زنده و مشخص را به آن میگوییم آکسیون. ولی خصوصیات این آکسیون دقیقاً تعیین میکند چه جوری میشود رهبریش کرد. این آن بُعدی است که در بحثهای سبک کار ما تا حالا کمرنگ بود. توی این مقاله یک خواصی را برای روزهای آکسیون و اصلاً برای جنبش در مرحله آکسیونی شمرده‌ایم که عمدتاً هم مربوط میشود به علنی بودن مبارزه، توده‌ای بودن مبارزه، حضوری بودن رهبری و سریع الانتقال بودن رهبری، قابل مشاهده بودن رهبری. تمام آن چیزی که ما تا حالا از بحث سبک کار استنتاج کرده‌ایم بطور مادی، نشریاتی و مدون، برمیگردد به نوعی فعالیت مخفی و حوزه‌ای. سلول پایه ما حوزه است، فعالیتش تبلیغ، ترویج، سازماندهی است، خصوصیت اصلی این فعالیت مخفی است، حزب ما مخفی است و تمام کارهایی که کرده‌ایم. بحثهایی که در این رابطه باز کردیم برمیگردد به جنبه‌های مختلف این فعالیت مخفی. ولی آن چیزی که مسأله اساسی است - وقتی برمیگردد به سازماندهی طبقه در آکسیون - مربوط میشود به مسأله تلفیق کار مخفی و علنی، سازماندهی یک اقدام علنی طبقه کارگر است.

آکسیون مخفی وجود خارجی ندارد هر چقدر هم در یک کتابی بنویسند کارگرها شب همدیگر را دیدند و از فردایش کار نکردند این میتواند برای دو ساعت دوام داشته باشد ولی وقتی پلیس به آن کم کاری یا به آن باریکاد حمله میکند بالأخره یک نفر میآید جلوی صف میگوید فرار نکنید، بنشینید، بلند شوید، متفرق شوید یا چه. یعنی هیچ آکسیون کارگری اگر آکسیون است و اگر کارگری است نمیتواند در بُعد مخفی باقی بماند. آکسیون یعنی علنی، آکسیون یعنی بروز قابل مشاهده اعتراض. بنابراین رهبریش یعنی رهبری یک عمل قابل مشاهده و علنی. و اینجا است که خواص این رهبری تا یک مقدار زیادی روشن میشود. آکسیون از آگاهی کارگرها فقط مایه

نمیگیرد. آکسیون از اعتراض مشخصشان مایه میگیرد. آکسیون فقط از تقسیمات از پیشی کارگرها شکلش معلوم نمیشود، از برخوردهای روز بورژوازی به آن اقدامات و آن تصمیمات سرنوشتش معلوم میشود. کارگرها برای ۴۰ ساعت کار مبارزه میکنند، ما هم به آنها گفته‌ایم مبارزه بکنند و اصلاً بخاطر حرفهای ما است که مبارزه میکنند. ولی اگر طرف گفت "۴۲ ساعت میدهم" دیگر این آکسیون از حیثه شعارهای ما فراتر می‌رود باید گفت باشد یا نه. و این باشد یا نه را رهبری آن آکسیون میگوید. یعنی هیچ حزبی نمیتواند با یک یک سلسله شعارهای از پیشی، برنامه حداقل، پلاتفرم تاکتیکی آکسیون را هم رهبری کند بدون اینکه رهبری سیالی را بگذارد جلوی عمل واقعی و علنی. و این یعنی رهبری حضوری، علنی و قابل مشاهده مجدد در جلوی صف کارگران.

یک نکته دیگر این است که در حالی که حزب سیاسی فعالیت مخفیش بخشهای پیشرو طبقه را مخاطب قرار میدهد و آن بخشهای پیشرو را روی خط می‌آورد و تأثیرات آنها را روی بخشهای عقب مانده را به بار می‌آورد که در مجموع طبقه کارگر به سمت حزب کشیده میشود، آکسیون یعنی حضور مستقیم و فرد فرد خود کارگرها، اعم از عقب مانده و پیشرو، کسانی که اسم حزب کمونیست را شنیده‌اند و کسانی که نشنیده‌اند، کسانی که ما را دوست دارند و کسانی که از ما بدشان می‌آید، کسانی که با ما اختلاف دارند، کسانی که روی ما ابهام دارند، کسانی که مذهبی‌اند، کسانی که ناسیونالیست‌اند، کسانی که چپ افراطی‌اند یا حتی اپورتونیست‌اند. آکسیون یعنی عمل اینها. و رهبری اینها یعنی اقدام به گرفتن سر نخ این مبارزه در مقابل رأی اینها و در رابطه با رأی این آدمها که آنرا ابراز میشود. بنابراین آکسیون به نوع مشخصی به رهبری احتیاج دارد که فقط از آگاهی دادن و حقانیت ایدئولوژیکی نمیتواند نتیجه بشود. از دخالت حضوری روز، مجاب کردن، خنثی کردن این یا آن استدلال، بموقع مطرح کردن این یا آن راه حل برای این یا آن مسأله معین میتواند ناشی بشود. آکسیون یعنی رهبری حضوری. دخالت در آکسیون معنیش این است که باید رهبری حضوری و علنی را تأمین کند.

بنابراین رابطه حزب و طبقه اینجا کاملاً به یک حلقه واسط محتاج میشود. رابطه حزب مخفی و طبقه تماماً علنی محتاج میشود به یک عنصری به اسم کسی که در روز آکسیون جلوی صف قرار میگیرد. آیا این عنصر حزبی است یا آیا این عنصر یکی از خود کارگرها است؟ عناصری است هستند از کارگرها و عناصر غیر حزبی‌اند؟ این سؤال را باید جواب داد. اگر آن عنصر حزبی است بوجود آوردن این عنصر جزو وظایف حزب است. اگر این عنصر خودبخودی است بله، حزب با اعلامیه و نشریاتش روی این عنصر تأثیر میگذارد. ولی باید هر عقل سلیمی قبول کند که آکسیونی که در مجموع ۴۸ ساعت طول میکشد توی آن نمیشود دو ساعته یک اعلامیه صادر کرد و پخش کرد و قانع کرد. آن هم رهبری را که دارد بطور مداوم به یک چیزهایی که حتی توده ممکن است فوراً از آن مطلع نشود پاسخ میدهد.

بنظر من این پدیده دقیقاً حلقه واسط رابطه حزب مخفی و آکسیون کارگری است. و از طرف دیگر خود این پدیده دارد نشان میدهد چقدر سبک کار ما منطبق است با شرایط واقعی زیست و مبارزه طبقه (که به این در بحث سبک کار برمیگردم)، یعنی چقدر حزب ما آن اشکالی از مبارزه را آموخته که طبقه را بجز آن اشکال نمیشود

رهبری کرد. الان اگر اشکال مبارزه‌ای که ما یاد گرفته‌ایم و سنتهای ما را تشکیل می‌دهد را بکار ببریم، فقط با تکیه بر این اشکالی که امروز به دست داده‌ایم، نه هیچ قیامی نه هیچ اعتصابی نه هیچ تحصنی توسط حزب کمونیست قابل سازماندهی نیست - شصتاد نفر هم که در ذوب آهن داشته باشیم. آن چیزی که اجازه می‌دهد به ما جنبش کارگری را رهبری بکنیم آن خصوصیات است که به ما اجازه می‌دهد کارگران را به آنطور عینی که میتوانند رهبری شوند رهبری کنیم. کارگرها علنی رهبری میشوند برای آکسیون. بنابراین قابلیت حزب ما در اقدام به فعالیت علنی در روز آکسیون تعیین میکند چقدر میتواند آکسیون را رهبری بکند. ولی این اقدام فعالیت علنی مستلزم عنصر معینی در جنبش طبقه کارگر است. اسم آن را من میگذارم آژیتاتور پرولتر. عنصری است که، باز در این مقاله به آن اشاره کردیم، جلوی صف قرار میگیرد حرف میزند، پیشرو طبقه است در روز معین، نه پیشرو طبقه در دوره تاریخی معین از انتشار مانیفست کمونیست تا انقلاب اکتبر، پیشرو طبقه است در روز چهارشنبه، پیشرو طبقه است در مقابل حمله معین جمهوری اسلامی به فلان اعتصاب، پیشرو طبقه است در مقابل فلان پیشنهاد وزارت کار، پیشرو طبقه است در مقابل فلان حرف توده‌ایها در مجمع عمومی. این عنصر نقش حیاتی پیدا میکند در موجودیت مبارزاتی حزب و موجودیت آکسیونی حزب. و سؤال اساسی این است که حزب ما آیا اساساً به آن سبک کاری مسلح هست که این عنصر حزبی بتواند تعریف شود؟ یا این عنصر را ما همیشه داریم بیرون از حزب میبینیم؟ امروز اگر نگاه بکنیم این عناصر را ما بیرون از حزب میبینیم. ولی جریان اکونومیستی این عناصر را در جریان خودش میبیند. بنظر من این تمام بحث سبک کار است که ما داشتیم؛ تبدیل کردن حزب کمونیست به آن حزبی است که بطور طبیعی عناصر پیشرو جنبش طبقه را در صف خودش ببیند و محیط مناسب برای فعالیت عناصر پیشرو طبقه را در خود حزب به وجود بیاورد. باز امروز به حزب ما نگاه کنید حزب ما حزب انقلابیون حرفه‌ای به معنی بد کلمه است نه بمعنی خوب کلمه. حزب کسانی است که دقیقاً دارای مکانهای عینی معینی در مبارزات کارگری نیستند، اگر بودند در حزب ما جا نداشتند چون دقیقاً در حوزه ما نمیتوانستیم هضمشان کنیم. به هر حال این بحثی است که بنظر من محور توسعه و بسط بحث سبک کار است. "آژیتاتور پرولتر" چه نقشی در مبارزات کارگری دارد، چه جایگاهی در مبارزه حزبی دارد، چه جور حزبی با چه سبک کاری اصلاً محیط مساعد برای پیوستن این آژیتاتور به خودش را فراهم میکند و کلاً آژیتاتور کمونیست را در چه پروسه‌ای میشود بار آورد و از کجا میشود پیدا کرد؟ و آژیتاسیون علنی و کارگری چه معنی سیاسی برای ما و چه معنی تشکیلاتی و امنیتی برای ما دارد؟ تقریباً روی هیچکدام این عرصه‌ها کار نشده. در صورتی که بنظر من اگر کسی دارد میگوید من هم از انقلابیگری خرده بورژوازی دارم میروم به سمت انقلابی کارگری و میخواهم انقلابیگری پرولتری را سازمان بدهم باید بفهمد که دارد اشکال معینی از اعتراض را میپذیرد از طبقه کارگر و آن را سازمان میدهد و آن را سیستم خودش میکند و آن را تبدیل میکند به سیستم اعتراضی خودش. اینجا من برمیگردم به بحث سبک کار.

به هر حال بحث "آکسیون و مبارزات جاری" را چون نوشته‌ایم زیاد طول و تفصیلش نمیدهیم. بحث این است که دخالت در آکسیونهای کارگری برای ما یک بحث سبک کاری است. اگر نمیتوانیم به علت ضعف سبک کاری معینی است و اگر میتوانیم بخاطر این است که مسائل سبک کاری معینی را حل کرده‌ایم. برای ما مثل چپ ایتالیا و آلمان و غیره بحث تئوریک نیست که "آیا باید دخالت کرد یا نباید دخالت کرد". برای ما باید دخالت کرد. اصلاً در همه چیز باید دخالت کرد. برای ما بحث تاکتیکی نیست "آیا این مبارزه معین بورژوازی است یا پرولتری". ما از هر تحرک طبقه کارگر استقبال میکنیم. برای اینکه میدانیم خودمان باید جهتش را تعیین کنیم و خواصش را تعیین کنیم. این یک بحث آییننامه‌ای و اساسنامه‌ای و حقوق تشکیلاتی تعریف ساختار تشکیلاتی نیست چون این بحث اصلاً خود مسأله را خراش نمیدهد. برای ما یک بحث سبک کاری است. یعنی قبلاً باید به یک جریانی تبدیل شده باشیم که سبک کارش متناسب با متابولیسم اعتراضی طبقه کارگر است. حالا این را توضیح میدهم در رابطه با بحثهای سبک کاری که داشتیم.

بنظر من کلاً بحثهای ما راجع به سبک کار مهمترین دست‌آورد جنبش کمونیستی است، از بحثهای تئوریک و برنامه حزب کمونیست بمراتب مهمتر است. چرا؟ برای اینکه برنامه حزب کمونیست، کلاً مقولات تئوریک-تاکتیکی که ما مطرح کردیم از انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دمکراتیک، استنتاجهای معینی از تزه‌های موجودی بود. تزه‌های لنین موجود است، تحلیل کنکرت از جامعه ممکن است، متدولوژی لنین حتی به یک درجه‌ای روشن است، دخالتگری فعال لنینی در مسائل جامعه عینی. اینها مشخص است و ما اینها را استخراج کردیم و به مقدار زیادی پلمیک کردیم و اینها را کوبیدیم و توانستیم یک حزبی روی آن تشکیل دهیم که میتواند بگوید سنتهای ویژه خودش را دارد و قابل تشخیص است از سازمانهای دیگر. ولی بحث سبک کار به هیچ پدیده موجودی متکی نبود. یعنی سبک کار کمونیستی در دو سال گذشته و بحثی که حزب کمونیست روی سبک کار کمونیستی داشته و جریانه‌های قبل از آن، بحثهایی است که دقیقاً از نقد عمیق سبک کار پوپولیستی و با کمترین اتکاء به آن چیزی که ممکن بود دانسته باشد در آمده. و علیرغم اینکه کمترین مقدار روی آن کار شده، کمترین مقدار مقاله روی آن نوشته شده، کمترین مقدار موضوع پلمیک ما بوده با دیگر گروهها، با این وجود خیلی قویتر از تئوریه‌های ما موانع خودش را جارو کرد.

اگر آنطوری که من بحث سبک کار را میفهمم رفقا هم به آن نگاه کنند بنظر من این سختترین چیزی بوده که جنبش کمونیستی با آن مواجه شده و زودترین سنگری بوده که در مقابل ما خالی کرده است. علتش حقانیت جدی است که این بحث دارد در رابطه با جهان عینی و جامعه عینی ایران و مبارزه طبقاتی در ایران. بحث انقلاب دمکراتیک را میشد رد یا قبول کرد ولی این بحث چنان جدی انقلابیگری خرده بورژوازی را از ریشه‌اش میگیرد که حتی خود ما، صفوف خودمان با اینکه توجیه نبود کمابیش روی خط کار کردیم. شما ممکن است ده تا مقاله بنویسید ولی باز نتواند یک نفر درست بیکسان این را توضیح بدهد و همه هم‌منظر نباشند روی فرمولبندها. ولی روی بحث سبک کار، ضربات بحثهای اولیه سبک کار آنطور بوده که نه فقط راه کارگر و فدایی قبول کرده و

دیگران دارند تقلید میکنند از این بحث، در خود ما بدون اینکه سمیناری باشد، بدون اینکه کنگره مفصلی رویش باشد، بدون اینکه اجزاء عملی تشکیلاتی این استخراج شود رفقای ما در عرصه‌های مختلف رفتند روی این سبک کار و ساق شدند. و خیلی چیزها که شاید کفر بود در دوره قبلی خیلی راحت هضم میشود؛ "چطور یک نفر سر قرار نیاید"، "چطور به تشکیلات وصل نباشد"، "چطور سر خود تصمیم بگیرد"، "چطور به تشخیص خودش چیزهایی را تبلیغ کند"، "چطور از او گزارش مالی نگیریم"، "چطور از او گزارش پرسنلی نگیریم"، "چطور خودش عضو پیدا کند"، "چطور خودش تصمیم بگیرد قطع یا وصل بکند"، این را پیکار نمیپذیرد، ام.ک نمیپذیرفت، کومه‌له هم نمیپذیرفت، ولی امروز عادی است برایمان. خیلی طبیعی است که عنصر فعال عرصه مبارزه کارگری را خیلی با ارزش کرده باشیم در سیستم فکری خودمان. در سبک کار پوپولیستی اینطور نبود.

به هر حال میخواهم بگویم این مسأله، مسأله‌ای بنیادی، یک گسست است به آن معنی که آن موقع گفتیم. ولی این گسست را الآن من میخواهم در یک بُعد دیگری باز کنم و آن تعلق طبقاتی حزب است. آن روز ما انقلابیگری خرده بورژوازی را نقد کردیم و گفتیم اتفاقاً نقد سبک کار برمیگردد به نقد یک انقلابیگری معین در عمل، از جهتگیری به سمت طبقه کارگر و سازماندهی انقلاب اجتماعی و کار در محیط زیست و کار کارگراها و متشکل کردن کارگراها حرف زدیم. انقلابیگری خرده بورژوازی اگر در بُعد عملی و سازماندهی به آن نگاه کنیم معنیش چه بود؟ انقلابیگری بود که فقط میتوانست اعتراض متمیزه و منفرد را سازمان بدهد، اساساً قادر به سازماندهی اعتراض متشکل نبود. انقلابیگری اقشار خرده بورژوازی اعتراض را در آن آشکالی میتواند سازمان بدهد که این آشکال خصلت متمیزه و منفرد داشته باشند، اعتراض دانشجوی جماعت. اعتراض انفرادی را میتواند سازمان دهد، برایش اعتراض وسیع مساوی است با جمع مکانیکی اعتراضات انفرادی. برای همین تظاهرات شیوه‌اش است، تظاهرات خیابانی. خُب هر معترضی بیاید توی خیابان با هم اعتراض کنند. اعتراض متشکل را نمیتواند سازمان دهد و بنابراین اعتراض بخش متشکل جامعه را نمیتواند سازمان دهد، اعتراض آن بخشی که باید کار کند دیگر باید پای دستگاه باشد. نمیتواند هر ساعتی به او بگویی اعتراضش را ابراز کند و نمیتواند به هر شکلی به او بگویی ابراز کند. اعتراضش را باید دسته‌جمعی ابراز کند چون اگر سوایی اعتراض کند بعنوان حقیرترین عنصر جامعه مسخره‌اش میکنند. فکرش را بکنید یک کارگر ساختمانی تنهایی بیاید وسط میدان ونک اعتراض کند، خُب واضح است کسی تحویلش نمیگیرد ولی آقای پاکدامن بیاید اعتراض کند - یک نفر آدم - تحویلش میگیرند، فشار میشود روی جمهوری اسلامی.

طبقه‌ای که قدرت اعتراضیش در تشکلش است، روش زندگیش متشکل بودنش است، حالا چه بوسیله تولید بزرگ چه در اعتراضش. این انقلابیگری خرده بورژوازی قادر نیست اعتراض متشکل هیچ قشری را رهبری کند. انقلابیگری بورژوازی و ضد انقلابیگری بورژوازی این توانایی را دارد، بورژوا لیبرال میتواند براحتی جلوی سرمایه گذاری را بگیرد. سرمایه گذاری نمیکنند، شش ماه سرمایه گذاری نمیکنند پدر طرف درمیآید. میکشند روی

جنسشان پدر طرف در می‌آید. ولی خرده بورژوا مجبور است اعتراض انفرادی متمیزه را نمایندگی بکند و آشکال سازمانی خودش را تطبیق بدهد با هضم اعتراض متمیزه انفرادی .

قسمت دوم ۲۷:۳۳ دقیقه

در بُعد عملی سازمانی می‌سازد که فقط میتواند انسانها را در شکل انفرادی و متمیزه‌شان هضم کند، وظایفی که از انسان منفرد عملی است به عهده‌اش بگذارد و لاجرم می‌رود سراغ آن اقشاری از جامعه که این افراد را در زندگی مادیشان به نمایش می‌گذارند. میتواند در هر ساعتی از روز و به هر شکلی که خودش میخواهد اعتراض بکند، علیه وضع موجود علیه وضعیتش. به او بگویند مخفی مبارزه بکند میتواند، به او بگویند علنی مبارزه بکند میتواند. به او بگویند تظاهرات بکند میتواند، به او بگویند دست از کار بکشد میتواند. به او بگویند اگر پنجاه سال هم خانه مادرش سر نزند میتواند. این سازمانی که سنت کار درونی و آشکال پایه‌ای و روابط فیمابین سلولهایش جوری است که افراد انسانها را فرض می‌گیرد، این یک سبک کار پوپولیستی و خرده بورژوایی است. ولی عکسش این است که بروید به سمت سازماندهی طبقه کارگر که بنا به تعریف یک طبقه‌ای است که در طبقه بودنش معنی پیدا میکند، حول تولید بزرگ متشکل است، شرایط معینی دارد اعتراضش، قدرتش در تشکل و در حرکت دسته‌جمعی است. حزب کمونیست میخواسته سازمانده این طبقه باشد برای انقلاب اجتماعی. بنابراین نمیتواند صرفاً آن روابط متمیزه و خصوصیات آن سازمان پوپولیستی را با خودش حمل کند، فقط عنصر پرولتر را بگذارد توی ظرف تشکیلات پوپولیستی قبلی، بلکه باید خصوصیات عینی آن طبقه را در سبک کار خودش دخیل کند. یعنی آن حزبی میتواند طبقه کارگر را سازمان بدهد که در عین حال به اندازه کافی از نظر روشهای سازماندهی شکل تبلور آن طبقه باشد. نمیشود از مشی چریکی، ایده سازمان، تشکل، امنیت، همه اینها را قرض کرد و برداشت بُرد توی طبقه کارگر حزب کمونیست تشکیل داد. از سبک کار پوپولیستی هم نمیشود این کار را کرد . باید دقیقاً فهمید طبقه کارگر چطوری میتواند به خودش آرایش کمونیستی بدهد . این سؤال اساسی است که جلوی ما است بنظر من در بحث سبک کار. حُب ما حوزه‌ها را پیدا کردیم این واقعاً درست است. سلول پایه حزب در بین کارگران و زحمتکشان حوزه است. ولی این خیلی اشتباه است اگر از این آن نتیجه را بگیریم که واحد و آن دوز پایه فعالیت حزب در بین کارگران فعالیتهای مخفی حوزه است. این دیگر غلط است .

سلول پایه یک پدیده مادی است، یک سلول است. سلول پایه یک سری فونکسیونهای حیاتی دارد، این سلول پایه است. اگر هر موقع بخواهیم از ساختمان حزب حرف بزنیم باید سلولهایش را بکشیم. ولی اگر بخواهیم از متابولیزمش حرف بزنیم دیگر نمیتوانیم دیگر نمیتوانیم به سلولهایش نگاه بکنیم. واحد پایه فعالیت حزب یک مجموعه‌ای میشود از فعالیت مخفی و علنی و یک مجموعه‌ای میشود از تبلیغ، ترویج، سازماندهی و اعتراض. حزب غیر معترض نمیتواند وجود داشته باشد و حزبی که در حال سازماندهی طبقه کارگر نیست نمیتواند وجود داشته باشد. بنابراین حزبی که فقط طبقه کارگر را به روش خودش سازمان میدهد نمیتواند وجود داشته باشد،

بدون اینکه در عین حال طبقه کارگر را در جهت آن چیزی هم که باید سازمان دهد، یعنی اعتراضش به صورت موجود به شکل موجود در چارچوب جامعه موجود .

بنابراین حزب کمونیست وقتی دارد میگوید من در این مناطق هستم به معنی ساختمان تشکیلاتی میتواند بگوید سلولهای پایه‌ای حزب من در این مناطق هست . ولی به معنی مبارزاتی کلمه باید بگوید دوز پایه فعالیت سازمان حزبی در این مناطق مقدور است. من به این میگویم تلفیقی از کار مخفی و علنی. من به این میگویم مبارزه برای کمونیست کردن کارگران بعلاوه مبارزه برای سازماندهی اعتراضات کارگری و برای درآوردن اعتراضات کارگری از دست بورژوازی. ما خودمان آن طبقه را طبقه در حال اعتراض تعریف کردیم وقتی میخواستیم بحثهای سبک کار را مطرح کنیم. برای اینکه بگویم موضوع کار ما طبقه کارگر است، اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، موضوع کار ما جنبش کارگری نیست. ولی وقتی این را نتیجه میگیریم باید دوباره از آن طرف هم بگویم ولی اعتراض جزء لاینفک خود طبقه کارگر است، بنابراین سازماندهی اعتراضش یکی از خصوصیات فعالیتهای ما است. و واضح است که سازماندهیش با توجه به اینکه کمونیستها میخواهند این را سازمان بدهند و در جهت اهدافی که کمونیستها میخواهند ببرند .

اینجا است که باید نگاه کنیم طبقه چطور میتواند اعتراض کند. و اگر حزب کمونیست نمیتواند به خودش آن آرایشی را بگیرد که وقتی طبقه دارد بنا به خصوصیات ذاتی خودش به یک شکل معینی اعتراض میکند، حزب کمونیست ناگزیر شود از آن جدا شود. وقتی طبقه از فاز آگاه شدن خارج میشود، از فاز مخفیانه متشکل شدن خارج میشود (برای دوره‌هایی یا برای لحظاتی) و به شکل اعتراض علنی کشیده میشود حزب مخفی از آن جدا بشود، حزب مخفی که نتواند با آن برود دنبال آن عرصه، و به مجرد اینکه طبقه ابراز وجود میکند در سطح اعتراضی، حزب از آن جدا بشود. این وضعیتی است که در نتیجه این امر پیش میآید که ما سلول پایه حزب را با فعالیت پایه حزب اشتباه بگیریم. سلول پایه حزب سلولی است مثل سلول بدن. ولی فعالیت پایه آدم بقایای سلولهایش نیست و باز تولید سلولهایش نیست. هزار و یک فعالیت دیگر میکند که سلولها ابزارهای این کار هستند . به هر حال واحد پایه فعالیت حزب سازماندهی اعتراض را در خودش دارد؛ سازماندهی طبقه کارگر معترض، چه در شکل کمونیستی آن و چه در شکل فوری آن . اینجا است که من میگویم باید خصوصیات عینی اعتراض طبقه را دخالت بدهیم . بنابراین وقتی داریم به واحد پایه حزب از نقطه نظر فعالیتی نگاه میکنیم سؤال مطرح میشود که چقدر میتوانیم اعتراض کنیم. در این مناطق چقدر اعتراضات کارگری را میتوانیم به خودمان مربوط کنیم یا خودمان را به اعتراضات کارگری مربوط کنیم. سؤال این میشود که چقدر اگر ما بخواهیم کارگرها را به اعتراض بکشیم میتوانیم. سؤال این میشود که اگر کارگرها را به اعتراض بکشیم چقدر در تناقض قرار میگیرد با خودمان، با وجود فیزیکی و مکانیکی و ادامه کاری حزب . تمام اینها سؤلهایی میشود برای یک واحد پایه فعالیت حزب. ممکن است بگویید این همان کمیته است دیگر، وقتی راجع به کمیته حرف میزنیم بگویم این همان است. من ایرادی اصلاً به این بحث نمیبینم. فقط میگویم از آن سر نمیشود به آن رسید، از این سر میشود رسید به کمیته .

بنابراین کمیته را بله، بیایم به چیزی بگوییم که این یک واحد پایه فعالیت حزب را در بُعد مخفی و علنی می‌تواند هدایت بکند. ولی آنوقت دقیقاً میدانیم ملزومات تشکیل این کمیته چه است. اصلاً ملزومات موجودیت کمیته‌ای حزب و موجودیت واقعی و همه جانبه حزب در عرصه‌های معینی چه هست. من می‌گویم یکی از مهمترین ملزوماتش و یکی از آن ارکانی که هم‌ارز رکن فعالیت مخفی است فعالیت علنی و دخالت علنی در حیات طبقه کارگر است و اینجا باز مسأله آژیتاتور پرولتر مطرح می‌شود.

بنابراین حزب کمونیست سلول پایه‌اش سلولی نیست که فقط عناصر مخفی حزبی را در خودش سازمان می‌دهد. سلول پایه‌اش ممکن است این باشد ولی واحد پایه فعالیتش این نیست، بلکه فعالیتی است که این می‌تواند عناصر علنی حزبی را در خودش جای بدهد و تعلق به حزب با فرض موجودیت علنی آژیتاتور پرولتر مقدور باشد. از این می‌توانیم دهها استنتاج عملی، تشکیلاتی، امنیتی، آییننامه‌ای و غیره بکنیم (من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم اینجا). فقط این را می‌خواهم بگویم که حزب کمونیست ایران باید بتواند موجودیت خودش را با شرایط عینی موجودیت طبقه، قدرت طبقه و بروز اعتراض طبقه وفق بدهد. اینجا است که سبک کارمان کارگری شده نه آنجایی که می‌رویم حوزه‌های کار و زیست به وجود بیاوریم، می‌رویم انقلاب اجتماعی سازمان بدهیم. درست است سلول پایه حزب و حوزه‌های حزبی و در بین کارگران سلولهای موجودیت ما در بین کارگران هستند ولی خود این موجودیت برای اینکه ربط مبارزاتی به طبقه پیدا بکند، ربط پیدا بکند به طبقه بعنوان یک طبقه معترض، باید فعالیتش را ببرد به آن سمتی که پدیده علنی، مبارزه علنی و رهبری حضوری در طبقه کارگر را در خود حزب هضم بکند.

الآن در وضعیتی که ما هستیم این رهبران همانطور که گفتم بیرون ما هستند. بیرون ما هستند، بیرون فدایی هستند، بیرون راه کارگر اند. یعنی همه اینها از خواص مشترک ما دارد نتیجه می‌شود. ما، فدایی، راه کارگر، پیکار، رزمندگان، هر جریانی که امروز تشکیل می‌شود قادر به هضم کارگر پیشرو و علنی کار در صف خودش نیست. قادر به گذاشتن طرف در جای خودش نیست. طرف همیشه برای ما می‌شود رهبران عملی جنبش کارگری. خُب باید از خودمان سؤال بکنیم چرا رهبران عملی جنبش کارگری اعضای حزب کمونیست ایران نیستند؟ چرا همیشه بیرون هستند؟ آیا نتیجه کار امروز ما به همین شکل موجودش ما را به این می‌برد که رهبران عملی بیایند توی حزب؟ نه دیگر نمیرد. هنوز این تضاد را به اندازه کافی حل نکرده‌ایم. در شکل کار حوزه‌ای، که گفتم رکن اول و تعیین کننده رفتن به سمت کار کمونیستی است، کارگراها به فعالیت حوزه‌ای جلب می‌شوند. در رکن دومش حوزه باید به فعالیت کارگری جلب بشود. و این دومی یعنی رابطه برقرار کردن این دفعه بین حوزه و مبارزه واقعی طبقه، رابطه برقرار کردن بین حوزه و توانایی واقعی طبقه برای مبارزه، که یکی از آنها قابلیت رهبری شدن دستجمعی آن توسط عناصر علنی است.

به هر حال بحث ممکن است دور بزند الآن در صحبت‌های من، فقط این را می‌گویم که این یک بحث سبک کاری پایه است. اگر بخواهد بحث آژیتاسیون و آژیتاتور کمونیست باز بشود بحثی می‌شود هم‌ارز بحث حوزه‌های حزبی

و این بحث سبک کار ما را میبرد تا آن حدی که حزب کمونیست به یکی از جریان‌های خود کارگرها تبدیل بشود. وقتی ما میگوییم حزب کمونیست یک حزب کارگری است، کمونیسم یک شاخه‌ای از مبارزه توی خود طبقه کارگر است باید خصلت تاریخاً کارگری حزب به خصلت واقعاً کارگری حزب نزدیک بشود یا به هر حال منطبق بشود، معنیش این است که همان حالتی که ما میگوییم مجاهد متشکل از عموماً دانش‌آموز جماعت، دانشجو جماعت است، دقیقاً توی کارگرها این باشد که کمونیستها یک فرقه‌ای هستند از بچه‌های خودشان. یک عده‌ای از خود کارگرها عضو حزب کمونیستند و اینها دیگر کارگرهای متوسط نیستند. امروز میتوانیم به عملکرد حزب خودمان نگاه بکنیم. ما انقلابیون حرفه‌ای سطح بالا را با کارگران متوسط تلفیق میکنیم در حوزه‌ها. کارگرهای متوسطی که بطور عینی قادر نیست (نه اینکه حالا ما به او گفته‌ایم نکن) رهبر اعتراض صنعت نفت باشد، آنطور که سه نفری بودند که شاه را آوردند پایین. بطور عینی قادر نیست رهبر ذوب آهن باشد، بطور عینی قادر نیست رهبر کانادادرای و ایران ناسیونال باشد. آن رفیق خوبی است آن که با ما است، ولی فی الواقع بخش پیشروتر طبقه را گذاشته‌ایم اکنون میسوم تربیت کند، سندیکالیستها تربیت کنند و اینها برای آنها دیگر خارجی محسوب نمیشوند. شبکه‌ها و سلسله محافل سندیکالیستی در طبقه کارگر اتفاقاً این آدمها را اعضاء فعال خودش و بنیانگذار خودش میشناسد. کاملاً برعکس ما است. یعنی یک جریان اکنونیستی را دنبال کنید با تک تک این کارگرها میتوانید بروید در خانه‌شان. همه همدیگر را میشناسند. تصمیم میگیرند راجع به سرنوشت و خط مشی‌شان. تصمیم میگیرند راجع به شیوه برخورد جمهوری اسلامی. جریان اکنونیستی - سندیکالیستی این کارگرها را بعنوان سلولها و عناصر تشکیل دهنده خودش دارد. جریان ما اینها را بعنوان واقعیت عینی خارج از حزب دارد. سندیکالیسم از اینکه رهبر علنیش دخالت میکند (عضو جریان سندیکالیستی است، حتی اگر شکل حزبی به خودش بدهد که یک خرده پیچیده است میگوییم الآن) ولی حتی یک حزبی که با روش سندیکالیستی دارد توی طبقه کارگر کار میکند آن روز کار بکند، بخش اعظم کارگرهای پیشرو را بعنوان مسئول حوزه و مسئولین سازمانی خودش خواهد داشت. اصلاً عضو فعال حزبی خودش است میتواند رویش حساب کند. حزب توده بیشتر از ما اینطوری است. حزب توده بخشی از رهبرهای عملی طبقه را با خودش داشته قبلاً. یعنی طرف در عین اینکه محبوب کارگرها است، رهبر اعتصاب صنعت نفت است می‌آید اتوریته کمیته مرکزی حزب را هم قبول دارد، کمیته شهرستان را هم قبول دارد و آن کاری را که به او میگویند میکند. ما هنوز خیلی فاصله داریم با این وضعیت.

بنابراین بحث اینجا است چکار میشود کرد که حزب کمونیست دقیقاً همین خصوصیتی را به خودش بگیرد که اکنونیستها الآن دارند. یعنی وقتی از بچه‌های کمونیست رشت حرف میزنید طبیعی باشد که باید بروید قهوه خانه‌ها یا کارگاهها یا محله‌هایی که کارگرها می‌آیند آنجا استراحت کنند پیدایشان کنید. وقتی میخواهید بفهمید کمونیستها عکس‌العمل این یا آن موضعگیریشان چه بوده بتوانید بروید توی کارخانه‌ها و روحیات کارگران را نگاه کنید. وقتی میخواهید بفهمید که فرض کنید سطح تئوریک یا سیاسی حزب کمونیست در خراسان بالا هست یا پایین، اول موظف باشید درباره سطح تئوریک - سیاسی کل کارگرها حرف بزنید تا بتوانید حزب را توضیح

بدهید. الان ما میتوانیم یک هسته واقعاً سطح بالای ایدئولوژیک - سیاسی داشته باشیم در نیشابور بدون هیچ طبقه کارگری. و هیچ لزومی ندارد ما توضیح دهیم حزب تأثیرش روی طبقه چه بوده و طبقه‌ای که جذب حزب شده تأثیرش روی حزب با تاکتیکهایش چه بوده. هیچ رابطه عینی‌ای بین این طبقه و این حزب برقرار نیست. حزب انقلابیهای حرفه‌ای است، ولی نه از بین خود طبقه و مرتبط با بهترین عناصر طبقه، بلکه حزب انقلابیون حرفه‌ای و پیگیر و کمونیست با عناصر متوسط طبقه، در حال آشنایی با طبقه، است.

سیر حرکت ما باید منجر بشود به این وضعی که دقیقاً همه این اسمهایی که میشنویم در رهبری جنبش کارگری، لاقفل نه همه‌اش، اکثریتش، بخش تعیین کننده‌اش حزبی باشند. اتفاقاً کارگر عقب‌مانده با ما نباشد با فدایی باشد. کارگر عقب‌مانده با ما نباشد با اکثریت باشد. کارگری که پیشرو است و قابلیت رهبری دارد، حساس است نسبت به مسائل جنبش کارگری، تجربه عملی رهبری دارد، حرفش در رو دارد، طبیعی این باشد - برای ما و "جرج شولتز" - که این عضو حزب کمونیست است قاعدتاً، با توجه به اینکه کارگر پیشرو است. یعنی همان خاصیتی که حزب بلشویک داشته، سوسیال دمکراسی روس داشته، حزب کمونیست آلمان داشته، حزب کمونیست اسپانیا داشته، حزب کمونیست شیلی داشته، حزب کمونیست ویتنام یا حزب کمونیست هر جای دیگر داشته. یعنی هر موقع میخواستند کمونیستها را پیدا کنند توی محافل پیشرو کارگری دنبالشان میگشتند. الان برای ما اینطور نیست. ما باید برویم به این سمت که این بشویم. برای اینکه این بشویم چکار باید بکنیم؟ همه‌اش او نباید بیاید، ما باید برویم. همه‌اش را رهبرهای پیشرو نباید بیایند. میگوید خُب باشد من حزب شما را قبول دارم قربانش هم میروم و حاضرم گُت و شلوارم را هم عوض کنم و دیگر توی حوزه باشم. اتفاقاً این راهش دیگر نیست. چون اگر او این کار را بکند دقیقاً یک جا هست که هویت خودش را از دست میدهد و می‌آید با ما.

دقیقاً آنجایی است که ما میرویم تا سایه شبکه حزبی را بیندازیم روی سر آن بخش پیشرو طبقه. و این یعنی اینکه هضم کنیم مقوله آژیتاتور پرولتر را در صف خودمان. رفیقی ممکن است چهل و پنج سالش باشد، استخوان خُرد کرده در صنعت نفت، عضو حزب کمونیست است، با تشکیلات مخفی ما در ارتباط است، محبوب است ولی عضو حزب کمونیست است و طبیعی هم هست که باشد. اگر بخواهیم این کار را بکنیم باید بحث سبک کار را ببریم جلو. به حدی که سبک کار ما در تماس و پیوند با بخش پیشرو طبقه کارگر چه است. حالا فهمیدیم در تشکیل حوزه، در نشر نشریات، در ترویج و محافل ترویجی چه است. فهمیدیم حتی در آموزش استعدادهای طبقه کارگر سبک کار ما چه است. ولی سبک کار ما با معترضترین و جلوترین و حساسترین بخش طبقه چه است؟ آیا وقتی او پا میگذارد که نقش خودش را در عرصه علنی و حضوری بازی کند، باید ما را در رخت کن بگذارد برای اینکه ما نمیتوانیم با او توی این عرصه برویم؟ حزب نمیتواند، روابطش تاب این را ندارد؟ بنظر من اگر ما این را حل نکنیم این بالای سر ما میماند. یعنی اگر این مسأله را حل نکنیم که دنباله این فعالیت در بسط بحث سبک کار تبیین جنبه‌های جذب کارگر پیشرو، سازماندهی کارگر پیشرو در نقش واقعی طبقاتی خودش است، نه در نقشی که حزب از او میخواهد ایفاء کند. این توی آن مقاله هست روی آن زیاد مکتب نمیکم.

به هر حال به این معنی بحث آژیتاتور پرولتر بحثی است که مربوط میشود به ادامه بحث سبک کار. فکر میکنم به اندازه کافی راجع به این صحبت کردم. بحث را میرم روی آن دو بُعد دیگر یعنی سازماندهی مفصل و مسأله رهبری اعتراضات. اگر به این ترتیب نگاه کنیم ما برای رهبری اعتراضات کارگری کمبود اساسنامه‌ای یا اشکال تاکتیکی - تئوریک نداریم. ما نمیتوانیم برای اینکه ماتریال لازم برای تأمین این رهبری را نداریم و بین این ماتریال و بدنه حزب نمیتوانیم یک پیوند جدی برقرار کنیم. زمانی که واقعاً بهترین کارگرهای ناسیونال در ارتباط با تشکیلات مخفی ما باشند و نشریات حزب به دستشان میرسد و خودشان را عضو حزب کمونیست میدانند، یا شاخه‌ای از بهترینهایشان، ولی آنهایی که از نوع بهترین هستند، از نوع حساسترین هستند و آژیتاتور علنی هستند در ناسیونال، آن موقع ما میتوانیم رهبری کنیم. ضربه هم نمیخوریم. حوزه ما هم کوچک یا بزرگ میشود. به شرطی که رابطه درستی بین آژیتاتور پرولتری علنی کار با حزب کمونیست مخفی به وجود آورده باشیم که عضو حزب این نقش را بتواند بازی کند یا آن کسی که این نقش را بازی میکند بتواند عضو حزب باشد. این رابطه را باید رویش کار کرد. گفتم جنبه‌های عملی دارد که یک جمع تخصصی تری باید رویش کار کند.

بنابراین من مانعی - نه ایدئولوژیکی و نه تشکیلاتی - بر سر راه رهبری آکسیونها نمیبینم. اگر میخواهیم حوزه‌هایمان را سوق بدهیم به سمت اینکه به آکسیونها خودشان را مربوط کنند باید سوق دهیم به سمت اینکه با کارگرهای پیشرو خودشان را مربوط کنند. این اشکال مختلفی به خودش میگیرد. یکی حالت حداقل و بینایی و فوری است که حوزه‌های ما با این محافل در تماس نزدیک باشند. یعنی حداقل انتظار این است که همین حوزه‌های ما که هنوز انقلابیون خوب حرفه‌ای با کارگران متوسط هستند با محافل پیشرو حساس کارگری در تماس نزدیک باشند، کار سختی نیست. این را میشود از حوزه‌ها خواست. دوم اینکه بتوانیم سبک کاری داشته باشیم که آن کارگر پیشرو را به شبکه حزبی و به زیر دیسپلین حزبی وارد کنیم بدون اینکه نقشش را از دست بدهد. و سوم اینکه از بین کارگرهایی که داریم رویشان کار میکنیم اینجور آژیتاتورها را پرورش بدهیم، به رهبری جنبش کارگری در بیاوریم.

این سه تا کارهایی است که رویش چیزی نوشته‌ایم زیاد، اواخر داریم برخورد میکنیم. و اگر نگاه کنید که دو سال ما این بحث را میکنیم جای تعجب نیست که حوزه‌های ما برسند به اینکه بگویند خُب بعدش چی؟ در صورتی که اگر این بعد را برایش تعریف بکنید مسأله هر می یا عدم هر می برایش به این زودیاها مطرح نمیشود اصلاً. یعنی یک حوزه کاملاً میتواند تشکیل داده باشد، محافل ترویجش را بوجود آورده باشد، در پروسه تماس گرفتن با بیشترین محافل کارگر پیشرو باشد، به هیچ بن بست عملی و "چه بکنم" هم برخورد نمیکند، تاکتیک حزب روشن است، دخالت معینش روشن است به شرطی که فهمیده باشد یعنی چه رابطه، رابطه‌ای که با پیشرو داشته باشد باید چه باشد، چه جوری این را باید تحکیم کند، کی میرسد به سطحی که به اندازه‌ای که ما چاپچی و رفیق مخفی کار داریم آژیتاتور علنی هم پخش داشته باشیم در جنبش کارگری؟ آن موقع بنظر من دهها گام یک حوزه مربوط

باید بردارد تا برسد به آنجا. بنابراین ابهامی سر راه از این به بعد حوزه نیست و هنوز بحث گام بعدی چیست به یک بحث اساسنامه‌ای - تشکیلاتی - ارتباطاتی مربوط نمی‌شود و هنوز یک بحث سبک کاری است .

به هر حال در رابطه با رهبری مبارزات جاری داشتم صحبت می‌کردم. من نه بطور اساسنامه‌ای این را رد می‌کنم که حوزه‌ای رهبر باشد نه بطور اساسنامه‌ای قبول می‌کنم که باشد. همینطور کمیته، همینطور حزب کمونیست، همینطور کمیته مرکزی. بلکه این را می‌گویم آن جریانی می‌تواند رهبر باشد که بطور ارگانیکی رابطه بین تشکیلات مخفی و عنصر علنی کار پیشرو در جنبش کارگری را برقرار کرده باشد. و به درجه‌ای این کار را می‌تواند بکند که کرده باشد. حالا ممکن است پنج درصد این کار را کرده باشد، پنج درصد نقش بازی می‌کند .

در رابطه با آینده سبک کار و سازمان منفصل یک مقداری از حرفم را زدم. به این ترتیب روشن است که بنظر من گام بعدی از سبک کار منفصل هیچ جور سبک کار هرمی نیست. هنوز باید اینقدر برویم که هرمی کردن فعالیت حزب و بنابراین سلسله مراتب تشکیلاتی و مبارزاتی حزب برای ما مسأله باشد. هرمی کردن سلولهای مرده به درد نمی‌خورد، هیچ فایده‌ای ندارد جز اینکه از حال سلولهایتان خبردار بشوید. اگر شما مسائلی دارید که می‌توانید جلوی آن سلولها بگذارید هنوز باید جلوی سلولها بگذارید نه پشت سرش که برگردید به اعضاء دیگر حزبتان نگاه کنید ببینید به کی باید وصل شوید ببینید از کی باید دستور بگیرید. تا مقدار زیادی حوزه‌های ما در دو سال گذشته توانسته‌اند از خودشان و از درک عمومی سیاسی‌شان و از رهنمودهای عمومی ما دستور بگیرند و بهترین دوره فعالیت کمونیستی بوده بنظر من در جنبش طبقه کارگر - برای این خط لاقبل. خُب از دوره‌ای که همه علنی هستند و می‌توانند بروند در کارخانه صحبت نمی‌کنیم. در این دوره ما بودیم که بطور جدی توانستیم این مسأله را مطرح و حل کنیم برای خودمان. ولی الآن اگر حوزه می‌رسد بعدش چی و خود ما می‌پرسیم بعدش چی؟ بعدش این است که هر حوزه‌ای که ما تشکیل می‌دهیم سرمنشأ یک پیوند ناگسستی با محافل کارگر پیشرو باشد. در عین اینکه کار روتین حوزه‌ای خودش را انجام می‌دهد بتواند در آن حدی برود که معلوم شود کمونیستها در نتیجه فعالیت این حوزه بخشی از خود کارگرهای آن رشته را تشکیل می‌دهند. اعم از اینکه این روابط گل و گشاد است، توافق ضمنی است، سمپاتیهای متقابل دو - سه نفره است. ولی ما به هر حال ما یک فرقه‌ای در آن کارخانه توی آن شاخه صنعتی هستیم. و من فکر می‌کنم از نظر عملی بخواهیم بگویم ما باید الآن یواش یواش سوق بدهیم به سمت صنایع اساسی. به این معنی شاید هدف را بشود این گذاشت که حوزه‌های ما الآن باید کاری بکنند که فعالیت روتینشان را که تا حالا کرده‌اند شروع کند به میوه دادن در جهت ایجاد یک رابطه محکم بین شبکه حزب کمونیست با بهترین عناصر کارگرهای پیشرو در بهترین رشته‌های صنعتی. آیا ما به این محافل راه می‌یابیم و آیا آن محافل به حزب ما راه می‌یابد؟ این سؤالی است که امروز جلوی حوزه‌ها است. باید جواب داد و ما باید رهنمود بدهیم که بکنند .

بنابراین بنظر من بحث هنوز به سطح اساسنامه و تشکیلات و هرم و شاخه ستونی و عمودی حزب نمی‌رسد. هنوز متصل کردن سلولهای موجود ما بدون اینکه سلولهای موجودی باشند از مبارزه طبقه، از طبقه بطور عینی در

عالیترین شکل تشکل خودش، به معنی سازمان دادن خود و نه سازمان دادن طبقه. و این یکی از اعتراضات ما به سبک کار پوپولیستی بود. یعنی مسائل ما تبدیل میشود به آرایش خودمان. بدون اینکه این خود به اندازه کافی با طبقه قاطی شده باشد که به همین اعتبار معنی بشود به آرایش طبقه پیشرو، بخش پیشرو طبقه، این نیست. امروز ما سازمان هرمی از حزب کمونیست به وجود میآوریم سازمان هرمی (حالا با ۱۰٪ نفوذ) بین کارگرهای پیشرو به وجود نیآورده‌ایم. این واقعیت را باید به رسمیت بشناسیم. و آن موقعی میرویم (بنظر من باید برویم) پای سازماندهی هرمی که بتوانیم بگوییم ما با این کارمان داریم مبارزه واقعی طبقاتی را تسهیل میکنیم. نه ارتباطات صرف سازمانی. من وجود هر شبکه هرمی را برای ارتباطات و تدارکات فنی میپذیرم. هیچ ابهامی روی آن ندارم هیچ مشکلی نیست. هرم سیاسی تشکیلاتی، آنجایی که کمیته مافوق میخواهد به او بگوید اعتصاب بکن یا نکن، این نشریه را پخش بکن یا نکن، این موضع را بگیر در این مبارزه یا در آن مبارزه، این مسأله را در این محفل ترویج بکن یا نکن، آن را احتیاج نداریم. این هنوز وقتی است که ماتریال پایه به اندازه کافی برای ساختن این عمارت فراهم باشد. این ماتریال دیگر سلول حوزه‌ای نیست بلکه سلول در حال حرکت است، سلولی که در متن طبقه کارگر حرکت میکند.

بنظر من هنوز باید گامها به سمت انفصال برویم حتی. گامها به سمت اکونومیستها برویم. بنظر من باید کاری کرد که تا یک سال، یک سال و نیم دیگر وقتی از حزب کمونیست حرف زده میشود یک جریانی از توی خود کارگرها بنظر بیاید. شاید نتوانم الآن بدرستی معنی این حرفم را برسانم. ولی گفتم مثالی که از اکونومیستها میزنم شاید بتواند برایتان روشن باشد. وقتی میگویند یک جریان اکونومیستی (مشورتی - خط پنجمی) فوری یک عده کارگر سیل کلفت صاحب نفوذ میآید جلوی چشم، حالا توسط روشنفکرها، ولی به هر حال به هم مربوط اند. و اگر بخواهید بگویید بیاید سمینار، هشت تا کارگر میآیند دو تا روشنفکر. و مینشینند بحث میکنند. ممکن است کارهای خیلی اکونومیستی و عقب مانده‌ای میکنند ولی اینها کارگرهای پیشرو محلشان هستند. پیشرو نه به معنی ایدئولوژیکی که ما از آنها پیشروتریم، پیشرو به معنی عینی و وضعیتی که طرف در طبقه قرار گرفته است. یعنی اگر بلند شود بلند میشوند و اگر بنشینند مینشینند، به این معنی. ما باید تبدیل شویم به یک جریان اینچینی. نه پیکار اینطوری بوده نه فدایی. فدایی کمابیش به یک درجه‌ای اینطوری شدند در طول قیام بخاطر اینکه کارگرها گفتند "بارک الله فدایی" و بعد هم دیدند نه گفتند کارگرها هم دیگر کاری نداشتند با فدایی. جوش نخورد با اینها. یک محبوبیت پارلمانی - انتخاباتی بین اینها پیدا کرد. ولی تشکیلات حزب کمونیست باید اینطوری باشد که بشود نشریاتش را از کارگرها گیر آورد. میخواهید نظرش را بفهمید باید کارگرها را پیدا کنید. اگر یک آلمانی بخواهد برود تهران بفهمد حزب کمونیست چه میگوید برود دور و بر ناسیونال پلکد. اگر کسی میخواهد بهترین فعالین حزب کمونیست را پیدا کند توی صنعت نفت پلاس شود. اینطوری نباشد که نشریه ما مثلاً فرض کن در جهرم پیدا میشود ولی در آبادان پیدا نمیشود و در محافل دانش آموزی هست توی محافل کارگری نیست. الآن نمیگوییم اینطوری است، الآن خیلی فرق دارد با این قضیه. ولی قطبی میکنم برای اینکه متوجه بشوید یعنی چه. یعنی اینکه

همان طوری که در تاریخ تشکیل هر حزبی میخوانید، در وضعیت هر حزبی میخوانید که فرض کنید فشار اوضاع اقتصادی حزب کمونیست فلان کشور را ضعیف کرد. برای ما هیچ فرقی نمیکند! کارگرها بیفتند دنبال معیشتشان، بیچاره بشوند، کار کنند یا نکنند حزب ما کوچک و بزرگ نمیشود، برای اینکه حزبی از آن قضیه نیست.

میگویند مثلاً جنگ و ناسیونالیسم و رشد ناسیونالیسم بین کارگرها باعث شد که مثلاً فلان حزب تضعیف شود. حالا بشود، شصتاد تا ناسیونالیست هم بیاید ما رشد میکنیم در صورتی که ما از طبقه‌ای رشد میکنیم که با آگاهی میآید سراغ ما نه با آن خاصیت مبارزه عینی کارگریش. الآن خیلی فرق دارد با این حالت قطبی که من میگویم ولی هنوز خیلی فاصله داریم با آن وضعیتی که حزب کمونیست بنا به تعریف شاخه‌های تشکل یافته‌ای از کارگرهای کمونیست باشد. میتوانیم بعد از این صحبتها رجوع کنیم به مثلاً حزب سوسیال دمکراسی روس یا سوسیال دمکراسی آلمان یا دمخورهایی که روزا لوکزامبورگ داشته و با چه کسانی ایاق بوده از صبح تا شب راه میرفته؟ اگر میخواست برود ببیند سندیکالیستها چه میگویند میتوانست برود خانه‌شان، رفیقش بود. اگر میخواست برود محافل متعدد کارگرهای پیشرو را ببیند چه میگویند میرفته. همه آنها که همیشه میخواستند بدانند لوکزامبورگ چه میگوید دیگر. آیا الآن در ناسیونال کارگرهایی هستند که بخواهند بدانند حزب ما چه میگویند؟ بچه‌های حزبی چه میگویند؟ اصلاً پدیده‌ای به اسم بچه‌های حزبی یک خرده نو است برای ما. الآن دارد بوجود میآید در بعضی نامه‌ها، که بله "کارگرهای حزب کمونیستی فلان جور برخورد کردند". ولی این باید عمومیت پیدا کند. کارگرهای حزب کمونیستی اول باید به وجود بیایند تا بشود بر مبنایش سازماندهی کرد. سازماندهی ادامه سنت و سیاست است، حلقه بعد از اینها است. اول سنت و سیاست را در دل طبقه باید شکل داد بعد بشود سازماندهی کرد. وگرنه سازماندهی خود است که من این را رد نمیکنم. سازماندهی تشکیلات حرفه‌ای، فنی و غیره را رد نمیکنم به هیچ وجه. ولی سازماندهی سیاسی طبقه اگر قرار بود حوزه حوزه‌های طبقه کارگر باشد، مستلزم تبدیل شدن به یک جریان توی کارگرها است. و این مستلزم یک جهتگیری معین به مسائلشان و مجبور کردن آنها به جهتگیری به مسائل ما است. یعنی کارگر پیشرو بالأخره بیاید نظرش را به حزب کمونیست به ما بگوید دیگر، تا بفهمیم چه میگوید. یک پلمیک راه انداختن با این جریانات مختلف کارگری، تماس داشتن و آشنایی حضوری داشتن و بالأخره جذب کردن آنها در یک سیستم سازمانی که طرف بدون اینکه خصلت آژیتاتور بودنش را از دست بدهد و رهبر بودنش را از دست بدهد در حزب کمونیست جا بشود و محکم هم جا بشود.

اصل این مطلب شفاهی است. این متنی است که دنیس میر (آزاد) از روی نوار این جلسه پیاده کرده است.

سیاست سازماندهی مادر میان کارگران

منصور حکمت

سیاست سازماندهی ما در میان کارگران

منصور حکمت

نوشته حاضر چکیده مباحثاتی است که پس از کنگره دوم حزب و بر مبنای تاکیدات کنگره بر لزوم تدقیق بیشتر رئوس سیاست سازماندهی کارگری ما، در دفتر سیاسی حزب صورت گرفته است. این مقاله در عین حال گام دیگری در راستای مباحثاتی است که در چند سال اخیر در باره اصول و سبک کار کمونیستی و جوانب گوناگون کار سازماندهی حزبی در شهرها داشته ایم.

این نوشته از سه بخش اصلی تشکیل میشود. در بخش اول، برخی مقدمات و مبانی عمومی بحث مورد اشاره قرار میگیرد. تزهایی که در این بخش مطرح میشود گویای برخی تفاوت های اساسی میان بینش سازمانی ما با تفکر چپ سنتی ایران است. بارها تاکید کرده ایم که هدف حزب کمونیست ایران صرفاً نمایندگی کردن و سازمان دادن "سیاست رادیکال" در درون اپوزیسیون نیست، بلکه بنیاد گذاشتن یک کمونیسم کارگری و اصیل در ایران و به میدان کشیدن طبقه کارگر به عنوان نیروی فعال انقلاب سوسیالیستی است. حزب کمونیست ایران از لحاظ تاریخی حاصل رادیکالیزه شدن عمیق جناحهایی از چپ انقلابی در متن انقلاب ۵۷ بوده است.

اما نکته مهم این است که این رادیکالیزه شدن باید تا حد یک گسست همه جانبه از تفکر و سنتهای چپ غیر پرولتری ایران ادامه پیدا کند. در واقع باید در قطبی دیگر، بر مبنای یک بنیاد طبقاتی متفاوت، یک کمونیسم کارگری در ایران شکل بگیرد. این کمونیسم کارگری نمیتواند صرفاً به اصلاحات و تعدیلاتی در تفکر سیاسی و عمل مبارزاتی چپ سنتی بسنده کند. این چپ در مجموع جناح چپ طبقات دیگر بوده است، تفکر خود، نگرش سیاسی و اهداف خود و روش های عملی خود را از افق سیاسی و زیست اجتماعی طبقات دیگر گرفته است. جدائی کمونیسم از این چپ باید یک جدائی قطعی باشد. میراث چپ غیر کارگری، یعنی جناح چپ بورژوا-دموکراسی و بورژوا رفرمیسم در ایران را باید بطور کامل بدور افکند، اینجا صحبت صرفاً بر سر افکار و باورها نیست. در واقع از توصیف مشخصات عقیدتی مارکسیسم انقلابی تا بنیاد نهادن یک کمونیسم کارگری در صحنه جامعه راه بسیار درازی است.

اینجا صحبت بر سر شکل دادن به یک عمل اجتماعی متفاوت توسط یک طبقه اجتماعی است. تمام بحثهای چند سال اخیر ما در باره اصول سبک کار کمونیستی، و تمام تلاش عملی ما در عرصه کار سازماندهی در میان کارگران، هدفی جز این نداشته است که این عمل اجتماعی متفاوت را امکانپذیر سازد، نه فقط چگونگی و روشهای فعالیت کمونیستی را مشخص کند، بلکه ابزار و ظرف سیاسی و تشکیلاتی مناسبی برای ابراز وجود خود طبقه کارگر بعنوان نیروی انقلاب اجتماعی فراهم سازد. وقتی به بررسی گیر و گرفت ها و مشکلات در این زمینه میپردازیم، قبل از هر چیز مجدداً با بقایای همان باورها و روش ها و سنت هایی مواجه میشویم که خصلت نمای چپ غیر کارگری ایران بوده است. در این میان معضل ما نه فقط نقد اعتقادات و سنت های چپ خورده بورواژی بلکه بیان اثباتی آن واقعیات اجتماعی و اصول سیاسی است که در تفکر این چپ اساساً مورد توجه قرار نمیگرفت.

در تزه‌های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در باره سبک کار کمونیستی به این اشاره کردیم که در تفکر سازمانی چپ پوپولیست ایران، اساساً موضوع سازماندهی کمونیستی کارگران، سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کمونیستی به فراموشی سپرده میشود و سازماندهی کارگران در این نگرش صرفاً به بازتاب تشکیلاتی مبارزه ضد استبدادی تنزل مییابد.

در تزهایی که در بخش اول بحث حاضر طرح می‌کنیم به یک خلاء دیگر در این تفکر اشاره میکنیم و آن مشخصات خود طبقه کارگر به عنوان یک پدیده عینی اجتماعی با خصوصیات و خود ویژگی‌های خود است. چپ خرده بورژوازی شناخت درستی از طبقه کارگر، آنطور که هست، نداشته و ندارد. کارگران در این تفکر یا پرولتاریای مجرد کتاب‌های تئوری‌اند و یا صاحبان "دستان پینه بسته"، تهیدستان و زحمتکشان. آنچه غایب است تصویری عینی، علمی و واقعی از طبقه کارگر به مثابه یک طبقه اجتماعی متمایز است. طبقه محصول تولید بزرگ، با مکانیسم‌ها و مناسبات درونی خاص خود.

پیش از این، در مباحثات مربوط به حوزه‌های محل زیست و کار و بویژه در بحث پیرامون آژیتاتورها و رهبران کارگری، به گوشه‌هایی از مشخصات عینی طبقه کارگر در زندگی و مبارزه اشاره کرده‌ایم. تزهایی که بخش اول این نوشته طرح میشود نیز عمدتاً مربوط به همین مساله است. این تزه‌ها ابداً جامع نیست، بلکه آن نکاتی را در برمیگیرد که بعنوان زمینه‌های عمومی بحث سیاست سازماندهی ما در این دوره و به مثابه برخی وجوه تمایز جدی ما با چپ غیر پرولتری در زمینه کار در میان کارگران تاکید بر آنها ضروری است.

بخش دوم این نوشته، مروری مختصر بر فعالیت تاکنونی ما و نقاط قدرت و ضعف آن است. در این بخش نیز بر آن نکاتی انگشت می‌گذاریم که تعمق در آنها برای درک وظایف این دوره ما ضروری است. بخش سوم شامل رئوس سیاست سازماندهی ما در دوره حاضر است. هدف ما اینست که در این مقاله و همینطور در نوشته‌های بعدی در همین زمینه افق عملی مشترک و روشنی به فعالین حزب کمونیست در زمینه اشکال و شیوه‌ها و نیز در مورد سیر توسعه کار ما در میان کارگران بدهیم. همانطور که گفتیم این مقاله رئوس مطالب را بیان میکند و توضیح بیشتر جنبه‌های مختلف سیاست سازماندهی ما و وظیفه نوشته‌های دیگر و برنامه‌های رادیویی ویژه است.

مبانی کار کمونیستی در میان کارگران :

چند حکم پایه ای

۱) طبقه کارگر یک توده بی شکل مرکب از آحاد منفرد نیست. بلکه حتی در بدترین شرایط نیز از اشکال معینی از سازمانیابی "خودبخودی" و سوخت و ساز و آرایش تشکیلاتی برخوردار است. سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر بدون برسمیت شناختن این اشکال، بسط و گسترش دادن به آنها و متکی شدن به آنها امکانپذیر نیست.

۲) طبقه کارگر یک صف بدون رهبر نیست. کارگران تحت هر شرایطی اعم از اینکه سازمانهای حزبی و غیر حزبی کارگری موجود باشد یا خیر، یک مکانیسم درونی رهبری و شبکه رهبران عملی و مستقیم خود را دارند. حزب کمونیست باید بتواند در درجه اول حزب متشکل کننده رهبران عملی کارگران باشد.

۳ (طبقه کارگر، ولو در غیاب احزاب سیاسی کارگری، همواره بستر مجموعه ای از گرایش‌ها و خطوط فکری و سیاسی فعال متشکل از طیف‌های گوناگون کارگران پیشرو و مبارز است. این خطوط و جریان‌ها خود پایه عینی فعالیت احزاب سیاسی در درون طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. از اینرو، محور و اساس سازماندهی حزبی و کمونیستی در درون طبقه کارگر، نه جذب کارگران به مثابه آحاد به شبکه سازمانی حزب، بلکه وسعت دادن، متشکل کردن و انسجام بخشیدن به آن‌ها و گرایش و جریان فعالی در درون طبقه کارگر است که افق، تمایلات و مطالباتی شبیه و نزدیک به حزب کمونیست ایران دارد. این طیف معین، طیف رادیکال - سوسیالیست، طیف کارگران کمونیست، هم‌امروز یک گرایش نیرومند در درون کارگران پیشرو ایران است. حزب کمونیست باید به سازمانده این طیف و به ظرف فعالیت حزبی آن بدل شود.

این سه نکته در ارتباط نزدیکی با هم قرار دارند و باید همینجا در باره آنها توضیحاتی بدهیم. یکی از ارکان نگرش تشکیلاتی چپ غیر پرولتری در ایران دو قطبی حزب - توده‌ها است. در این تصور در یکسو حزب یا سازمان قرار دارد به مثابه یک ارگانیک فشرده، منضبط، رزمنده و آگاه برای عمل انقلابی، و در سوی دیگر، توده‌های کارگر قرار می‌گیرند، بصورت جمع عددی آحاد کارگر، یک توده بی‌شکل از کارگران منفرد، متفرق، مظلوم واقع شده ساده دل و بی‌اطلاع از علل فقر و رنجشان، سازمان "درد" کارگران را میداند، آنان را آگاه می‌کند، به ضرورت مبارزه واقف‌شان می‌سازد و یک به یک آنان را به صفوف خود، یعنی به مبارزه منضبط تشکیلاتی در درون سازمان، جذب می‌کند. این شاید بیان ساده و اغراق شده‌ای از تفکر سازمانی چپ سنتی در ایران باشد، اما به هر حال جوهر این تفکر را بیان می‌کند. دو قطبی سازمان - توده‌ها موضوع و تم هزاران جزوه و اعلامیه و مقاله در نشریات سازمانهای چپ پوپولیست ایران بوده است. این برداشت از رابطه حزب و طبقه در واقع تعمیمی مبتنی بر زیست اجتماعی و مکانیسم رهبری و مبارزه سیاسی خورده بورواژری است. قشری که در سطح سیاسی نیز مطالباتش توسط همین چپ تحت نام کمونیسم تبلیغ میشد.

برای درک اصول سازماندهی حزب کمونیسم درون طبقه کارگر باید جدا این نگرش را کنار گذاشت. شرط لازم برای موفقیت در سازماندهی کمونیستی و انقلابی طبقه کارگر، درک خصوصیات عینی این طبقه و مکانیسم سازمانیابی و مبارزه آن است.

وجوهی که تلهای فوق بر آن انگشت می‌گذارد اینهاست. اولاً طبقه کارگر حتی در بدترین شرایط نیز در درون خود به درجات و اشکال مختلف به هم بافته شده است. این یک خصوصیت ذاتی طبقه‌ای است که محصول تولید بزرگ است. اگر کسی بپذیرد که مبارزه کارگری با پیدایش احزاب کارگری آغاز نشده، اگر کسی بپذیرد که مقاومت در برابر استثمار هر روزه جز هویت طبقاتی کارگران است، آنگاه باید این را نیز بفهمد که این مبارزه همراه خود اشکالی از اتحاد و همبستگی طبقاتی را بیار می‌آورد. اشکالی که به اجزا دائمی سیمای اجتماعی طبقه کارگر تبدیل شده اند. از انفراد درآمدن و خود را به مثابه جزئی از یک جمع وسیعتر تعریف کردن در میان

کارگران چیزی نیست که حاصل طرح و نقشه احزاب سیاسی باشد، هر چند که فعالیت احزاب بر ابعاد و خصوصیات این سازمانیابی تأثیرات جدی داشته است و دارد.

سازمانیابی خودبخودی طبقه کارگر اشکال متنوعی بخود میگیرد. خانواده کاری که مفهومی کاملاً متمایز از خانواده تک هسته ای بورژوازی دارد، خانواده ای که نه حول مالکیت بلکه حول نان آور زنده و کار هر روزه او تشکیل شده است، ابتدایی ترین شکل تمرکز کارگران است. کسی که میخواهد کارگران را سازمان بدهد و آگاه کند، قبل از هر چیز باید بداند که موضوع کار او نه افراد منفرد کارگر بلکه خانواده های گسترده کاری است. اما این تازه نقطه شروع در تمرکز و سازمانیابی کارگران است.

کارخانه و تقسیم کار تولیدی، خود مبنایی برای اتصال متقابل کارگران است. بورژوازی، علیرغم تمام تلاش حساب شده اش نمیتواند مانع از آن شود که ترکیب بندی تولیدی کارگران در قسمتها و واحدها، به نوعی آرایش سیاسی و اجتماعی در میان آنان منجر نشود. انسانهایی که ساعات متمادی در شرایط مشترک و با ابزار کار مشترک زیر یک سقف برای موجودیتی خارج از خود کار میکنند و از او مزد میگیرند، نمیتوانند به یکدیگر نزدیک نشوند و مناسبات ویژه ای میان خود برقرار نکنند. واحد تولیدی، اعم از اینکه سندیکا و شورایی در کار باشد یا خیر، نقطه شروع یک سلسله همبستگیهای عینی میان کارگران است.

یک شکل دائمی سازمانیابی در درون طبقه کارگر، که در آن روابط خانوادگی و شغلی هر دو نقش جدی بازی میکنند، سازمانیابی به صورت محافل کاری است. شبکه محافل کاری خود پدیده متنوع و گسترده ای است. از محافل ساده ای که صرفاً عده ای از کارگران را در یک رابطه رفاقت و آمد و شد ساده گرد هم میاورد، تا شبکه محافل کارگران پیشرویی که اهداف مبارزاتی و سیاسی کمابیش تعریف شده ای را دنبال میکنند، نمونه هایی از شکل محفلی سازمانیابی کارگرانند.

به این اشکال بسیار میتوان افزود. در واقع فاصله فرد کارگر تا حزب سیاسی با طیف بسیار گسترده ای از تشکلهای و آرایشهای سازمانی مختلف پوشیده شده است. این اشکال سازمانیابی طبقه کارگر نه تنها مغایرتی با سازمانیابی حزبی کارگران ندارد، نه تنها آلترناتیو سازمان حزبی نیست، بلکه در واقع حزب سیاسی طبقه کارگر بدون این اشکال، بدون اتکا به آنها و بدون رشد دادن آنها نمیتواند قدم از قدم بردارد. این اشکال جز هویت طبقاتی کارگران است که اساساً حزبیت یافتن طبقه کارگر را ممکن میکند. اقشاری نظیر دهقانان و تولیدکنندگان خرد شهر، بدرجه ای که فاقد اینگونه آرایشهای درونی اند، سنتاً از منعکس کردن منافع خود در یک حزب سیاسی سراسری نیز ناتوان بوده اند.

ثانیا، طبقه کارگر یک توده بی خط و گنگ نیست. این تصور بورژوازی از کارگران است که مستقیماً به احزاب خرده بورژوا- سوسیالیست نیز منتقل شده است. تصویری که از جمله موجب میشود احزاب پوپولیستی آنجا که کارگران را مخاطب قرار میدهند، زبانی مناسب حال کودکان را بکار ببرند. طبقه کارگر در هر مقطع محل تلاقی ای از گرایشات و خطوط سیاسی و فکری و سنت های مبارزاتی گوناگون است. از آنارشیزم تا سندیکالیسم، از

رفرمیسم تا سوسیالیسم رادیکال در درون کارگران وجود دارد. اشاره ما صرفاً به تمایلات ذهنی این یا آن کارگر نیست، بلکه از خطوط فکری و سیاسی ای صحبت میکنیم که بر اشکال سازمانیابی خودبخودی طبقه سوارند و از درون و مجرای این شبکه‌ها بر آگاهی سیاسی و حرکت مبارزاتی طبقه کارگر تأثیر میگذارند.

این گرایش‌ها و خطوط پدیده‌های مادی اند، اردوهای مبارزاتی و احزاب سیاسی غیر رسمی و اعلام نشده‌ای در درون کارگرانند که خط سیاسی، مکانیسم کار متشکل، رهبری پراتیک و شعارهای ویژه خود را دارند. وجود این خطوط نیز یک خصوصیت ذاتی و همیشگی طبقه استثمار شونده و انعکاسی از تلاشهای طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این گرایش‌ها حاصل موقعیت طبقه کارگر بعنوان یک طبقه استثمار شونده و انعکاسی از تلاشهای طبقه در طول تاریخ برای از بین بردن و یا کاهش مشقات ناشی از این موقعیت است. این گرایش‌ها "خودبخودی" اند، نه به این عنوان که عنصر آگاهی، تئوری و تعقل نقشی در پیدایش آنها نداشته است و یا جریانات سازمان یافته‌ای در طول حیات طبقه کارگر آگاهانه برای تقویت این خطوط تلاش نکرده اند، بلکه به این عنوان که حزبی که امروز، در انتهای قرن بیستم، در درون طبقه کارگر کار میکند این گرایش‌ها را بعنوان خصوصیات داده شده طبقه کارگر، به عنوان جزئی از سیمای موجود این طبقه و محصول یک تاریخ طولانی مبارزات کارگری مشاهده میکند. نه سندیکالیسم ایده و سنت نو و تازه‌ای در درون طبقه کارگر است و نه کمونیسم. نه کارگر سندیکالیست پدیده کم یاب و نوظهوری است و نه کارگر کمونیست. اینها دیگر اجزا طبقه کارگرند و جزئی از سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی دائمی آنهاند. این اجزا توسط مکانیسم‌های درونی خود طبقه باز تولید میشود.

همه این گرایش‌ها در درون طبقه کارگر به "درد" کارگران اندیشیده‌اند و اساساً در پاسخ به این درد شکل گرفته‌اند. تمام مساله این جریانات بر سر به حرکت در آوردن طبقه کارگر حول پاسخ‌هایی است که هر یک به مسائل کارگران میدهند. اهمیت این نکته در این است که بدانیم مستقل از حضور و یا عدم حضور احزاب سیاسی در هر مقطع معین مستقل از درجه نفوذ آنها، وجود خطوط فکری و سیاسی مختلف در درون طبقه کارگر امری دائمی و تعطیل ناپذیر است. این نه محصول کار حزبی در میان کارگران، بلکه نقطه عزیمت آن است. حزب سیاسی ای که کارگران را مخاطب قرار میدهد، حزبی که میخواهد آنان را در این یا آن جهت سازماندهی کند، همانطور که صرفاً با مجموعه‌ای از افراد منفرد روبرو نیست، با لوح‌های پاک، با ذهن‌های دست نخورده نیز مواجه نیست. بر عکس، شروع فعالیت حزبی به میدان فراخواندن و متحد کردن گرایش نزدیک به حزب در درون کارگران است. فعالیت سازماندهی هر حزبی در درون طبقه کارگر اساساً به اعتبار وجود گرایش‌ها فکری و عملی متمایل به سیاست‌ها و نظرات آن حزب امکانپذیر میشود. حتی مانیفست کمونیست هم به یک طبقه کارگر بی‌خبر از سوسیالیسم عرضه نشد، بلکه مخاطب خود را گرایش سوسیالیستی فی الحال موجود در میان کارگران قرار داد. کمونیست‌ها مبدع سوسیالیسم در جنبش کارگری نبودند، بلکه بخش پیگیر، پیشرو و آگاه گرایش سوسیالیستی موجود در درون طبقه بودند.

ثالثاً، بدیهی است که چنین طبقه کارگری با متابولیسم سیاسی درونی و سازمانیابی خودبخودی اش، یک صف بدون رهبر نیست. تجسم طبقه کارگر بدون رهبران کارگری غیر ممکن است. هیچ مبارزه ای نمیتواند بدون رهبری شکل بگیرد و طبقه کارگر بدون مبارزه، بدون مقاومت هر روزه در برابر بورژوازی قابل تصور نیست. این چیزی است که دو قطبی "حزب - توده ها" بطور کلی از آن غافل است. این چیزی است که چپ پوپولیست، که رهبری را صرفاً از مقوله "تئوری" و "آگاهی" استنتاج میکند نمیتواند بفهمد. کارگران در هر شرایط رهبران خود را دارند. این رهبران ممکن است خوب باشند یا بد، ممکن است انقلابی باشند یا اصلاح طلب، ممکن است دامنه نفوذ و اقتدارشان وسیع باشد یا محدود، اما بهر حال به مثابه رهبر عمل میکنند. این رهبران، رهبران همان مقاومت اجتناب ناپذیر و تعطیل ناپذیر کارگران در مواجهه روزمره با سرمایه و سرمایه داران اند. اینها رهبران حضوری محلی و مستقیم توده کارگراند. هیچ حزبی نمیتواند بدون رهبران مستقیم، بدون رهبران محلی، و یا از بالای سر آنان صرفاً با اتکا به حقانیت شعارها و "رسالت تاریخی اش" در رهایی کارگران، طبقه را به حرکت در آورد.

در بخش آخر این مقاله به نتایج عملی این نکات برای سیاست سازماندهی ما خواهیم پرداخت. اینجا همیقدر کافی است که بگوئیم کار حزبی و کمونیستی در میان کارگران مستلزم ملحوظ داشتن تمام این خصوصیات عینی کارگر است. در واقع اگر حزبی کارگری باشد جز این چاره ای ندارد. سازمانیابی خودبخودی طبقه ما بخشی از واقعیت این طبقه است. سازماندهی حزبی و کمونیستی باید به اشکال گوناگون با این سازمانیابی خودبخودی مرتبط و چفت شود. رهبران عملی کارگری ستون فقرات احزاب کارگری اند. حزب کمونیست باید در درجه اول بتواند حزب رهبران عملی باشد. و بالاخره، حزب کمونیست تنها آهنگام شایسته عنوان حزب کارگری خواهد بود که تجسم و آرایش حزبی گرایش رادیکال - سوسیالیست، گرایش کمونیست، در درون خود طبقه کارگر باشد و این گرایش حزب کمونیست را بعنوان یک ظرف مهم تشکیلاتی در مبارزه همه جانبه اش به رسمیت بشناسد. به این نکات باز خواهیم گشت.

۴ (مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک رکن اساسی و حیاتی مبارزه طبقاتی و زمینه اصلی آگاهی توده های وسیع طبقه به هویت طبقاتی شان است. تنها حزبی میتواند شایسته نام "حزب کارگران باشد" و در موقعیت رهبری مبارزه طبقاتی کارگران قرار بگیرد که با مبارزه اقتصادی کارگران عجین شده باشد و در تک تک سنگرهای روزمره این مبارزه، به مثابه پیشرو، سازمانده و هدایت کننده طبقه کارگر ظاهر شود.

یکی از مشخصات اصلی چپ غیر پرولتری در ایران تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران است. جالب اینجاست که این برخوردها تاریخاً تحت پوشش مبارزه علیه "اکنونیسم" توجیه شده است. هم امروز جریانات مائوئیستی از نوع اتحادیه کمونیستها حزب کمونیست ایران را به دلیل طرح خواست ۴۰ ساعت کار و اضافه دستمزد و بیمه بیکاری به لقب اکنونیست مفتخر کرده اند. در واقع آنچه در اغلب موارد تحت عنوان اکنونیسم از جانب پوپولیستها محکوم شده و میشود نفس موجودیت مستقل طبقه کارگر و پایه ای ترین و دائمی ترین اشکال ابراز وجود سیاسی او در برابر بورژوازی و سرمایه است.

پوپولیسیم در تخطئه مطالبات اقتصادی کارگران و جریانات فعال در قلمرو مبارزه اقتصادی، به مباحثات بلشویسم در برابر اکونومیستها در اوایل قرن متوسل میشود. هیچ مثالی از این نامربوط تر نمیتواند وجود داشته باشد. در روسیه اوایل قرن بخش کمونیست طبقه کارگر، یعنی پیشروان و رهبران عملی کارگری ای که خود در صف مقدم مبارزه اقتصادی قرار داشتند، آن گرایشی در درون طبقه را که افق مقدم مبارزه برای ایجاد تحول در قدرت سیاسی را از چشم دور میدارد، مورد انتقاد قرار میدهد. بلشویک ها مصرند که کارگران نباید، بویژه در شرایطی که جامه در آستانه یک انقلاب عظیم علیه تزاریسیم و استبداد است، از نقش خود به مثابه رهبر مبارزه برای دمکراتیزه کردن کل جامعه عقب بنشینند، خود را در محدوده مبارزات اقتصادی محبوس کنند و رهبری توده های وسیع را در قلمرو سیاست به بورژوازی بسپارند. دو جریان در درون طبقه کارگر بر سر اهمیت مبارزه سیاسی به بحث میپردازند. خرده بورژوازی ناراضی ایران به خیال خود در این مباحثه برگ برنده ای برای تحقیر مطالبات و مبارزه اقتصادی کارگران و منحل کردن آن در مبارزه ضد رژیم خلق پیدا میکند. مبارزه ضد اکونومیستی توسط چپی که اساسا چه در سطح نظری و چه در اهداف سیاسی و چه در موجودیت اجتماعی واقعی خود خلق را جایگزین طبقه کرده است نمیتواند جز پوششی شبه مارکسیستی برای تخطئه هویت و مطالبات مستقل طبقه کارگر باشد.

ما این سنت "مبارزه ضد اکونومیستی" را رد میکنیم، و اتهام اکونومیسم از جانب این طیف را سندی میگیریم دال بر جهت گیری و تعلق کارگری حزب کمونیست ایران، مبارزه اقتصادی رکن مبارزه طبقاتی و جز لایتجزای مبارزه کمونیستی است. مگر در دوره های انقلابی، در بخش اعظم حیات طبقه کارگر مبارزه اقتصادی بیشترین انرژی مبارزاتی کارگران را بخود اختصاص میدهد. در دل این مبارزه رهبران انقلابی کارگران پرورده میشوند و طبقه کارگر به هویت مستقل و قدرت خود واقف میشود. آن جریان مدعی کمونیسم که نتواند پیشروان مبارزه اقتصادی کارگران را در بر بگیرد، جریانی که نتواند در این عرصه از مبارزه راهگشا، سازمانده و رهبر باشد، هرگز نمیتواند یک جریان کارگری باشد. کمونیسم کارگری در ایران و حزب کمونیست بطور اخص باید مبارزه اقتصادی را به یک محور اساسی فعالیت خود تبدیل کند.

۵ (کمونیست ها هیچ منافعی جدا از منافع کل طبقه کارگر ندارند. مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و و بهم بافته شدن کارگران در هر شکل ممکن، که تشکل حزبی تنها یکی از آنهاست، جز لایتجزای کار کمونیستی است. یک شرط حیاتی در سازماندهی کمونیستی کارگران توسط حزب، گسست قاطع از سکتاریسم سنتی چپ خرده بورژوازی در ایران است.

یک خصلت مشخصه چپ پوپولیسیم در کار سازمانی سکتاریسم بود. اما سکتاریسم چیست؟ با فشاری بر اختلافات سیاسی و نظری در میان سازمانها سکتاریسم نیست. معتقد بودن به حقانیت اعتقادات، سیاست ها و مواضع حزب خود، تبلیغ آن و دفاع پر حرارت از آن در صفوف طبقه کارگر سکتاریسم نیست. سکتاریسم به معنای جدا کردن منافع حزب و سازمان کمونیستی از منافع طبقه کارگر بطور کلی است. سکتاریسم یعنی ظاهر شدن در طبقه

کارگر نه بعنوان عضوی از طبقه، بلکه بعنوان عضوی از یک فرقه خاص که منافع جدا و مقدم بر منافع کل طبقه دارد.

منشا و خاستگاه سیاسی سکتاریسم چپ خرده بورژوایی کاملاً روشن است. برای بورژوازی و خرده بورژوازی کارگران چه در عرصه سیاسی تنها باید به آن درجه و به آن اشکالی متحد شوند که سیاست های بورژوازی و مصالح جامعه بورژوایی ایجاب میکند. اتحاد همه جانبه طبقه کارگر برای بورژوازی نه تنها بی ارزش بلکه مخرب است و باید از آن ممانعت به عمل آید. همین ذهنیت طبقاتی در عملکرد پوپولیسم انعکاس میابد. بدیهی است که برای خرده بورژوای معترضی که تحت نام سوسیالیسم حداکثر میخواهد این یا آن رژیم مستبد را سرنگون کند، این یا آن بانک و صنعت را ملی کند، این یا آن آلترناتیو بورژوایی را در برابر وضع موجود برقرار سازد، و در این میان به طبقه کارگر بعنوان یک نیروی کمکی در این امر مینگرد، وحدت کارگران فی النفسه هدف نیست.

برای سوسیالیسم خرده بورژوایی اشکال مختلف متحد شدن و مبارزه کردن کارگران برای بهبود اوضاع اقتصادی شان، ایجاد تشکل های صنفی شان، گسترش حقوق اجتماعی شان و غیره نه فقط زائد بلکه حتی در مواردی میتواند دست و پا گیر و "انحرافی" معنی شود. این نگرش در عرصه تشکیلاتی خود را بصورت مطلق شدن و قدوسیت ماورا طبقاتی "سازمان سیاسی" آشکار میکند. برای کارگران متحد شدن در محافل، در صندوقها، در کمیته های کارخانه، در اتحادیه ها و شوراها و نظایر آن، طرق حیاتی برای ابراز وجود مستقل به مثابه یک طبقه است. برای سوسیالیست خرده بورژوا، این اشکال وحدت و سازمانیابی طبقه کارگر، حداکثر پلکانی برای ترقی کارگران تا آستانه ورود به "سازمان" است. به زعم اینان، در مقایسه با وحدت در "سازمان"، هر شکل غیر حزبی تشکل و مبارزه کارگران لزوماً شکلی عقب مانده یا انتقالی است. "سازمان" آلترناتیو و رقیب این اشکال است.

به درجه ای که کمونیسم ایران توانسته است از نگرش سیاسی و بنیادهای فکری سوسیالیسم خرده بورژوایی خلاص شود، به همان درجه امکان خلاصی از سکتاریسم سازمانی را نیز یافته است. شرط لازم گسستن قطعی از این سکتاریسم نقد عمیق بقایای این تلقیات در شکل عادات و اخلاقیات سازمانی و از آن مهم تر، مبارزه برای متکی کردن حزب کمونیست به یک ظرف عمل متحدانه طیف کارگران کمونیست در درون طبقه کارگر است. ر واقع بدرجه ای که حزب ما جایگاه خور را در درون طیف رادیکال - سوسیالیست در طبقه کارگر باز یابد، سکتاریسم به عنوان یک عامل بازدارنده و منفی کم تاثیرتر میشود. زیرا بر خلاف "احزاب سیاسی چپ"، کارگران کمونیست عمدتاً از چنین گرایشات سکتاریستی بدورند. کارگر کمونیست ارزش متحد شدن و متحد ماندن هر دو انسان هم طبقه ای خود را میشناسد. از اتحاد سه کارگر در یک محفل تا تجمع هزار کارگر در مجمع عمومی، از همبستگی خانواده های کارگری در یک کوچه، تا تشکیل اتحادیه های سراسری، از تشکیل یک تعاونی تا تشکیل حزب سیاسی، اینها همه اشکالی از اتحاد کارگران است که کارگر کمونیست در آن تحقق رویای دائمی خود را میبیند: وحدت همه جانبه طبقه کارگر، به هم بافته شدن کارگران و تبدیل آنها به یک تن واحد در برابر بورژوازی. بخش اعظم کارگرانی که در تمام طول انقلاب ۵۷ به این تلاش مشغول بودند و از جانب چپ پوپولیست ایران "تشکل

گریز" و "اکونومیست" لقب گرفتند، در واقع جز همان طیف کمونیست و رادیکال سوسیالیست طبقه کارگر نبودند که نمیتوانستند با سکتاریسم مسلط به چپ رادیکال کنار بیایند.

حزب کمونیست باید به نیروی هدایت کننده و سازمانده طبقه کارگر بدل شود و نه سازمان منحصر به فرد طبقه. بدرجه ای که طبقه کارگر در اشکال مختلف متحد شده باشد، بدرجه ای که سازمانهای گوناگون کارگری بخش های مختلف کارگران را از افراد در آورده باشند و بدرجه ای که طبقه کارگر توانسته باشد به طرق گوناگون و از طریق تشکل های متنوع در برابر بورژوازی سنگربندی کرده باشد، امکان مادی انقلاب سوسیالیستی و ایفای نقش حزب کمونیست بمثابه نیروی پیشرو در این مبارزه بیشتر فراهم است. حزب کمونیست فقط آلترناتیو سایر اشکال سازمانی طبقه نیست، بلکه خود برای گسترش این اشکال تلاش میکند. اتحاد طبقه فی النفسه یک هدف در خود حزب کمونیست ایران است.

نگاهی اجمالی به فعالیت تاکنونی

اولین مساله ای که در بدو تشکیل حزب در مقابل ما قرار داشت، مساله بازسازی تشکیلاتهای شهرها بود. ما در این کار دو ملاحظه اساسی داشتیم. اولاً، سیاست سازماندهی ما میبایست متکی بر اصولی میبود که در نقد سبک کار خرده بورژوائی به آن رسیده بودیم، و ثانیاً، تشکیلاتهای ما میبایست به نحوی سازمان مییافتند که بتوانند در شرایط امنیتی فوق العاده نامناسب و در جو سرکوب پلیسی ادامه کاری خود را حفظ کنند. اصول سبک کار کمونیستی، تا آن حد که توانسته بودیم آنرا تدقیق کنیم، برخی از خطوط اساسی سازماندهی ما را معین میکرد. در درجه اول هدف ما راه انداختن تشکیلاتهای کارگری بود. مساله ما راه انداختن تشکیلاتهای "هواداری" و دانش موزی، "جوخه های رزمی" و هسته های پخش اعلامیه و تراکت و غیره نبود.

هدف ما سازماندهی کارگران کمونیست و متحد کردن آنان در حزب کمونیست بود. هدف ما ایجاد و تحکیم پایه های حزب در درون کارگران بود. حوزه های حزبی در محل زیست و کار، حوزه هائی که میبایست توسط شبکه هائی از محافل کارگران کمونیست دوستانه حزب احاطه شوند، شکل اصلی و محوری سازماندهی ما در شهرها تعریف شد. بعلاوه، با تعریف و توضیح کار روتین کمونیستی در درون طبقه کارگر، کاری که هر سلول پایه کمونیستی میتواند و میبایست در محیط بلافصل پیرامون خود به پیش برد، کوشیدیم تا هم به گسترش و افزایش سریع تعداد حوزه های مرتبط با حزب کمک برسانیم و هم کاری کنیم تا هر حوزه حزبی در محل فعالیت خود با درجه بالائی از "خود کفائی" قادر باشد تحت هدایت عمومی ارگانهای رهبری از طریق رادیو و نشریات حزبی فعالیت همه جانبه خود را انجام بدهد. در مجموع، با اتکا به نقدی جدی از شیوه ها و سبک کار رایج در چپ سنتی ایران با بررسی واقع بینانه اوضاع امنیتی و توانائی های بالفعل نیروهای حزب در شهرها خطوط کلی یا سیاست سازماندهی اصولی، سیاستی سازگار با اهداف کمونیستی حزب و مشخصات اوضاع جاری، ترسیم شد و تجدید سازمان حزب در شهرها بر این مبنا پی گرفته شد.

اوضاع امنیتی به سهم خود تاثیر تعیین کننده ای بر اشکال سازمانی فعالیت ما داشت. اصل سازماندهی مفصل پاسخ ما به این اوضاع بود. در این طرح ارتباط افقی میان حوزه های حزب با یکدیگر، تشکیل اشکال ترکیبی سازمانی از حوزه ها نظیر تشکیلاتهای محلی و کارخانه ای، و ایجاد ارگانهای رهبری در سطوح بالاتر از حوزه برای جلوگیری از انتقال ضربات احتمالی از دستور خارج شد. هر حوزه میبایست بر مبنای هویت کمونیستی خود، و با اتکاء به تعاریف روشنی که از کار روتین حزبی بدست داده شده بود، فعالیت جاری خود را در وجوه مختلف به پیش ببرد. همه حوزه ها مستقیماً توسط بالاترین مرجع سازماندهی در حزب هدایت شوند. رهبری حزب میبایست از طریق صدای حزب کمونیست ایران و نشریات حزب امر تبلیغ و ترویج سراسری و هدایت حوزه های حزبی را به انجام برساند.

جمعبندی جامع دستاوردها و نقاط قدرت و ضعف کار سازماندهی ما در چند سال گذشته باید در فرصت دیگری مسقلاً ارائه بشود. اینجا همینقدر میتوانیم اشاره کنیم که سیاست سازماندهی ما در رابطه با اهداف معینی که تعقیب میکرد در مجموع موفقیت آمیز بود. حوزه ها و شبکه های متعددی از کارگران و انقلابیون کمونیست در محلات کارگری و کارخانجات بوجود آمد. رابطه مستقیم و سازمانی حزب با بخش های مختلفی از طبقه کارگر برقرار شد و بسط یافت. در صفوف حزب طیف قابل توجهی از فعالین و کارگران کمونیست بوجود آمد که از قدرت تشخیص، اعتماد به نفس و توانائی عملی و سیاسی کافی برای پیشبرد مستقلانه کار حزبی در عرصه فعالیت خود برخوردارند. بافت غالب تشکلهای حزبی ای که از درون این پروسه شکل گرفتند، کارگری است. به این فعالیت مستقیم سازمانی، باید سازمانیابی و آرایش مبارزاتی ای را که گروه ها و محافل مختلف کارگری به ابتکار خود، حول مواضع حزب و تحت هدایت عمومی صدای حزب کمونیست، بخود گرفته اند، افزود. بعلاوه، در مجموع ادامه کاری حوزه ها، استحکام امنیتی آنها در شرایط دشوار سه سال گذشته رضایت بخش بوده است.

در مورد اشکالات و نواقص کار نیز به تفصیل میتوان صحبت کرد. جای این هم طبعاً اینجا نیست. با این همه از آنجا که نواقص کار تاکنونی ما سرخ هائی برای درک اقدامات و اولویت های ما در دوره آتی بدست میدهد، روی این موضوع مکث بیشتری میکنیم. اشکالات کار ما در عرصه سازماندهی را میتوان در کلی ترین سطح به دو دسته تقسیم کرد. اول، اشکالات ناشی از نحوه اجرای سیاست سازماندهی حزب، تا همان حدی که این سیاست و نکات گرهی و سایه روشن های آن معلوم و تعریف شده بود. دوم اشکالات ناشی از ابهامات و کمبودهای موجود در خود سیاست سازماندهی ما، و یا نواقص موجود در شیوه فرمولبندی و عرضه این سیاست.

در مورد اشکالات نوع اول، یعنی اشکالات اجرائی، به ذکر نمونه هائی اکتفا میکنیم. در سیاست سازماندهی ما جای مهمی به امر گسترش طیف کارگران دوستدار حزب، کارگران کمونیست، و سازماندهی آنها در اشکال متنوع اختصاص داده شده بود. در عمل این وظیفه در قیاس با سازماندهی حوزه ها و شبکه های کارگری مرتبط با حوزه، کمتر مورد توجه قرار گرفت. رفع این نقص دخالت موثرتری را از جانب ارگانهای رهبری حزب ایجاب میکرد. در سیاست ما اهمیت آموزش کار پایه کمونیستی به فعالین و لذا کمک به مستقل کردن آنها از رهنمودهای

هر روزه "بالا" تاکید شده بود، اما برای دوره ای این سیاست آنطور که باید پی گرفته نشد. حجم آموزش ما در این زمینه ناکافی بود و حتی گرایش معکوسی در جهت وابسته شدن فعالین و حوزه های حزبی به رهنمودهای جزئی مستمر از رادیو مشاهده میشد. برخی دیگر از نواقص اجرائی نتیجه تبعی محدودیت های سازماندهی منفصل بوده است. از جمله میتوان به ضعف های تدریجی ما در سطح محلی اشاره کرد. در غیاب یک سازمان متصل حزبی که بتواند مروجین با تجربه و دستچین شده ای را به کار با محافل پیشرو کارگری اختصاص دهد، ترویج و دیالوگ سیاسی ما با محافل کارگری راسا در تمام سطوح توسط خود حوزه ها در محل انجام میشود. در مواردی حوزه های ما از کمبود تجربه و توانائی خود در این عرصه نالیده اند. این خلاء قاعدتا میبایست با ارتقا سطح برنامه های رادیویی، مقالات ترویجی در نشریات حزبی و بویژه با جزوات پایه در باره اصول کمونیسم و رئوس مواضع کلیدی حزب پر شود. کاری که در این عرصه انجام شده کافی نبوده است. مسائل امنیتی خاص سبک کار منفصل نیز، که پیش از این در نشریه کمونیست اشاراتی به آن داشته ایم، توجه جدی تر و مستمرتری را میطلبد.

اینها صرفا نمونه هایی از مشکلاتی است که در پیشبرد و اجرای سیاست سازماندهی ما وجود داشته است. اما اشکالات نوع دوم مهمترند و تلاش در جهت رفع آنها وظیفه اصلی نوشته حاضر است. برای اینکه بتوانیم به جوانب ضعف و ابهام در سیاست سازماندهی تاکنونی خود برخورد سیستماتیک تری بکنیم بهتر است تزهائی را که در بخش قبل آوردیم مبنای بحث قرار بدهیم. سیاست سازماندهی ما تا چه حد در مورد اهمیت این نکات روشن بوده است و یا بهر حال صراحت و تاکید کافی داشته است.

۱- خود جزوه "حوزه ها" گواه اینست که از ابتدا به اهمیت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه کارگر توجه کرده ایم. اما بررسی مباحثات ما در سه سال گذشته نشان میدهد که نتوانسته ایم آنطور که باید نقش اساسی اشکال خودبخودی سازمانیابی طبقه کارگر را، و بویژه سازمانیابی محفلی کارگران را بعنوان یک نقطه عزیمت اصلی در کار سازماندهی کمونیستی کارگران برجسته کنیم و آموزش بدهیم. رفقای ما نه فقط بطور یکجانبه ای به سازماندهی حوزه ها و شبکه های پیرامونی آن معطوف شده اند، بلکه حتی آنجا که متوجه لزوم تقویت اشکال دیگری در سازماندهی کارگری بوده اند، به وجود عینی این اشکال در صفوف کارگران مبارز و نقش مبارزاتی آن در مقطع کنونی کم توجه بوده اند. شاید بتوان گفت در تفکر تعداد زیادی از رفقای ما گسترش آشنائی ها و رفاقت های کارگری، ایجاد محافل در سطوح مختلف، مرتبط کردن کارگران پیشرو و کمونیست در روابط نسبتا "گل و گشاد" و نظایر آن هنوز تا انعکاس مستقیمی در ابعاد حوزه ها و شبکه های کارگری مرتبط با حزب نداشته باشد، "سازماندهی" محسوب نمیشود. برای بسیاری از رفقای ما مساله هنوز بر سر آرایش دادن، سازمان دادن "نیروهای خود" است، و نه تقویت اشکال متنوع سازمانیابی طبقه و تبدیل این اشکال به مجاری و تسمه نقاله هایی برای اشاعه افکار و سیاست های کمونیستی و رواج اشکال مبارزه مورد نظر حزب کمونیست. وجه دیگری از این مشکل، کمبود حساسیت در برخی رفقای ما نسبت به تلاشهای کارگران پیشرو برای سازماندهی طبقه کارگر در

تشکل های غیر حزبی نظیر صندوق ها، تعاونی ها و اتحادیه هاست. سیاست آتی ما باید جای بسیار جدی تری به اشکال متنوع سازمانیابی طبقه اختصاص بدهد.

۲- ما از ابتدا در باره لزوم گسترش طیف کارگران کمونیست بطور کلی و کارگرانی که بطور اخص خود را دوستدار و نزدیک به حزب میدانند، صحبت کرده ایم. اما طیف کمونیستی در درون طبقه کارگر از زاویه ای که امروز طرح میکنیم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. شاید بتوان گفت که ما بیشتر در باره جایگاه و نقش این طیف در مبارزه حزب صحبت کرده ایم تا جایگاه حزب در مبارزه این طیف. امروز باید حزب کمونیست و طیف کارگران کمونیست را بعنوان ارکان تفکیک ناپذیری که کمونیسم کارگری ایران باید با اتکاء بر آنها بنا شود تصویر کنیم. حزب کمونیست باید تشکل سیاسی و تجسم تشکیلاتی این طیف وسیع باشد. قدرت حزب کمونیست در هر مقطع به اندازه قدرت این طیف است. قدرت این طیف به سهم خود به روشنی نظرات آن، انسجام درونی آن، مسلح بودن آن به سیاست های عملی کارساز در مبارزات جاری، استحکام پیوند آن با توده کارگران، توانائی آن در نقد سیاست های گرایشات غیر کمونیست و انقلابی در درون طبقه کارگر و نظایر اینها وابسته است. مساله سازماندهی ما با سازماندهی کارگران کمونیست در حزب شروع نمیشود، بلکه با انسجام بخشیدن و سازمان دادن به طیف کارگران کمونیست در عرصه مبارزه طبقاتی شروع میشود. سازماندهی حزبی این طیف حاصل عملی پیشروی در این پروسه است. سیاست ما در دوره آتی باید به این وجه مساله توجه بیشتری مبذول کند.

۳- در مورد مساله اهمیت رهبران عملی هم مشکل ما کمابیش همین بوده است. در سطح کلی و بویژه در رابطه با امر گسترش نفوذ حزب، از ابتدا اهمیت رهبران عملی کارگران تاکید شده است (برای مثال رجوع کنید به کمونیست شماره ۲ آبان ماه ۶۲)، اما توضیح و نقش و جایگاه رهبران عملی، چه در حیات حزب و چه در مکانیسم مبارزه روزمره طبقه، بعنوان یک جزء ارگانیک تفکر سازمانی ما در واقع کاری است که با بحث های مربوط به آژیتاتور کمونیست بطور جدی شروع شده است. درک امروز ما از جایگاه تعیین کننده این قشر باید به استنتاجات عملی وسیعتری منجر شود.

۴- فعالیت و حساسیت ما در قبال مبارزه اقتصادی باید بسیار بیش از این افزایش یابد. این جنبه یکی از نقطه عطف های اصلی در کار تاکنونی ما بوده است - باز نه باین عنوان که "اهمیت" مساله درک و تاکید نشده، بلکه به این عنوان که نقش حیاتی و تعیین کننده این عرصه فعالیت در کارگری شدن حزب و در تبدیل حزب به حزب رهبران عملی کارگران به اندازه کافی برجسته نشده است. گسرس دخالت و شرکت حزب در مبارزات اقتصادی، و نیز تشدید حساسیت عمومی و هوشیاری کل حزب در قبال مسائل این عرصه یکی از محورهای اصلی در سیاست سازماندهی کارگری ما در دوره آتی است.

۵- اسناد تبلیغی و ترویجی حزب در دوره گذشته از لحاظ توضیح ارزش در خود اتحاد طبقه و از نظر مرزبندی با سکتاریسم حاکم بر چپ سنتی گویاست. اما بروزات ظریف تر سکتاریسم، بویژه در برخورد به محافل کارگری که با حزب ما اختلاف نظر دارند، هنوز در در صفوف ما دیده میشود. در دوره آتی فعالیت و انرژی بسیار بیشتری

باید به نقد این عوارض و میراث سوسیالیسم خرده بورژوائی و گسترش ارتباطات متقابل، تبادل نظر، همفکری و همکاری تشکل های حزبی با بخش های مختلف جنبش کارگری اختصاص داده شود.

۶- از لحاظ انطباق اشکال سازمانی حزب با خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر نیز با اوضاع سیاسی و عمومی جامعه دستاوردهای جدی ای داشته ایم. حوزه های محل زیست و کار و سازماندهی مفصل نمونه هایی از این دستاوردها هستند. اما این بهیچوجه کافی نیست. هنوز نمیتوان گفت که متشکل شدن با حزب کمونیست برای کارگران مبارز به اندازه کافی ساده شده است. هنوز نمیتوان گفت که اشکال تشکیلاتی ای که حزب کمونیست بوجود می آورد، آرایشی که به خود میدهد و مناسباتی که بر تشکل های حزبی حاکم است، حزب کمونیست و پیکره سازمانی آن را به ظرفی طبیعی و مناسب برای ابراز وجود سیاسی و مبارزاتی کارگران پیشرو تبدیل کرده است. در همین رابطه باید به کمرنگ بودن امر سازماندهی کارگران در اشکال "بازتر" و غیر رسمی تر، و بویژه به سازماندهی شبکه های محفلی اشاره کرد. این روشی است که در دوره آتی در صدر اولویت های ما جا میگیرد.

رئوس سیاست سازماندهی ما در دوره آتی

سیاست سازماندهی ما ادامه اصلاح شده روشی است که تاکنون در پیش گرفته ایم. محورهای اصلی سیاست تاکنونی ما، نظیر کارگری کردن حزب، پیوند با رهبران عملی، کار حوزه ای، سازماندهی مفصل و غیره همچنان در این دوره نیز مبنای کار ما خواهد بود. نکاتی که اینجا مطرح میکنیم باید اولاً کمک کند تا درک جامع تر و "سیاسی" تری از اهداف و روشهای سازمانی ما در بین رفقای حزبی تثبیت شود، ثانیاً توجه رفقا را به آن اقدامات و جهت گیری هایی که تاکنون در کار ما کمرنگ بوده یا فراموش شده است، معطوف کند و ثالثاً سیر و مراحل آتی فعالیت سازماندهی ما را روشن تر نماید و یک افق واحد از دورنمای کار ما در میان فعالین حزب بوجود بیاورد. واضح است که این نوشته نمیتواند وارد جزئیات اقداماتی بشود که در این دوره در دستور ماست. از این رو بدو نکات اصلی در سیاست سازماندهی حزب در دوره کنونی را فهرست وار ذکر میکنیم و سپس تحت چند سرفصل اصلی در باره این نکات توضیحاتی میدهیم. بحث مشخصتر در باره جوانب عملی کار را باید به مقالات دیگری واگذار نمود.

مبانی اصلی سیاست سازماندهی ما در این دوره اینهاست:

۱- سازماندهی حزبی در قدم اول مستلزم آن است که حزب کمونیست بتواند جناح رادیکال و سوسیالیست در میان کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری را متحد کند و به تحریک درآورد. این طیف پایه مادی بلافصل حزب کمونیست ایران در درون طبقه کارگر و حلقه واسط در پیوند حزب با توده های وسیع طبقه است.

۲- با توجه به شرایط کنونی، شکل مناسب برای سازماندهی این طیف شکل شبکه های محافل کارگری است. حوزه ها و سازمان حزبی ما در میان کارگران باید به مثابه کانون های پیشرو در درون این شبکه ها کار کنند.

۳- با گسترش اتحاد درونی و افزایش دخالت این طیف در سرنوشت جنبش کارگری و در رهبری اعتراضات و مبارزات جاری، سیاست ها و شعارهای حزب کمونیست عملا تاثیراتی بسیار پر دامنه تر در جنبش کارگری خواهد داشت و دخالت موثرتر از جانب حزب در هدایت مبارزات جاری امکانپذیر خواهد شد.

۴- با اعتلای جنبش کارگری بویژه با تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر و جنبش توده ای در آینده، اشکال نوین و جدی تری در سازمانیابی حزبی این طیف امکانپذیر میشود. بدرجه ای که در این دوره حزب کمونیست توانسته باشد اتحاد و آگاهی سیاسی این طیف را افزایش بدهد و موقعیت آن را در راس جنبش اعتراضی تثبیت کند، بهمان درجه پیوند تشکیلاتی و عملی اکثریت عظیم کارگران در این طیف با حزب کمونیست در آینده سهلتر و سریعتر انجام خواهد شد.

۵- حزب کمونیست از هم اکنون میکوشد تا فعالترین و آگاهترین رهبران این طیف را به صفوف سازماندهی حزبی خود جلب کند و سازماندهی حزبی را به سازمان رهبران عملی کمونیست کارگران، تشکل کارگران کمونیست، تبدیل سازد.

۱ (گسترش دادن، منسجم کردن و متحد کردن طیف کارگران کمونیست

همانطور که قبلا گفتیم، حزب کمونیست در درون طبقه کارگر از صفر شروع نمیکند، با خلاء روبرو نیست، بلکه با مابه ازاء اجتماعی خود در درون کارگران روبروست. یک طیف کمونیست، طیف رادیکال - سوسیالیست، فی الحال در درون طبقه کارگر ایران وجود دارد که حزب کمونیست باید قبل از هر چیز خود را به آن مرتبط کند و به ظرف زندگی حزبی آن تبدیل شود.

مشخصات این طیف چیست؟ وقتی ما از گرایش کمونیستی و یا رادیکال - سوسیالیستی در درون کارگران سخن میگوییم که به حزب کمونیست ایران نزدیک است، منظورمان صرفا قشری نیست که مسائل را دقیقاً و نعل بالنعل همانطور ببینند که در نشریات حزبی مطرح شده است. منظور ما صرفا کارگران طرفدار حزب نیست. ما از گرایشی بسیار وسیع تر و فراگیرتر در صفوف کارگران پیشرو سخن میگوییم که با خصوصیات اصلی زیر مشخص میشود. ۱ (کارگرانی که خود را، حال با هر تعبیر و یا شناخت تئوریک، کمونیست یا سوسیالیست میدانند. کارگرانی که معتقد به ضرورت نابودی سرمایه داری بعنوان علت العلل مصائب و مشقات کارگرانند و واقف اند که نابودی سرمایه داری جز از طریق انقلاب کارگری و برقراری حکومت کارگران مقدور نیست.

۲) کارگرانی که تصویری آرمانخواهانه و بدون تخفیف از سوسیالیسم و حکومت کارگری دارند و لذا، ولو بر بنای مشاهدات محدود، حاضر نیستند آنچه را که امروز در شوروی و چین و نظایر آنها میگذرد و آن تفکر و پراتیکی را که امثال حزب توده و مشابهانش نمایندگی میکنند، بعنوان نمونه های سوسیالیستی بپذیرند.

۳) کارگرانی که نسبت به اوضاع طبقه کارگر و مبارزه کارگری در همه جبهه ها حساس و دخالت کنند. خود را در راس هر اعتراض حق طلبانه کارگری قرار میدهند و در مقابل هر خط مشی و سیاستی که متضمن پامال شدن حقوق کارگران و یا خدشه دار شدن حرمت اجتماعی و انسانی آنان است میایستند. کارگرانی که قطب نمای حرکتشان بهبود عینی وضع طبقه کارگر، ارتقاء حرمت و موقعیت اجتماعی کارگر و قدرت یابی اوست.

۴) کارگرانی که از تفرقه در صفوف کارگران رنج میبرند و دائما، در زندگی و در مبارزه خود، در جستجوی راه و روزنه‌های برای متحد کردن هر چه بیشتر کارگران، کاهش دادن و از میان بردن رقابت در صفوف آنان و بهم بافتن و آگاه کردن آنان به منافع طبقاتی شان اند.

اینها مشخصات عمومی و اساسی طیف رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر است. هریک از این وجوه این طیف را از گرایش متمایز میکند، از رفرمیسم، آنارشیزم، سازشکاری و گرایشات متوهم به جناحهای مختلف بورژوازی. واضح است که این مشخصات کلی و شماتیک است و صرفا میتواند نکات برجسته را در سیمای عمومی یک قشر رادیکال در درون طبقه کارگر بیان کند. اما بهر حال این مشخصات برای ترسیم خصوصیات کلی این طیف کافی است.

آیا یک چنین طیفی واقعا وجود دارد؟ آیا این مخلوق تصورات ما نیست؟ این طیف وجود دارد و بسیار گسترده نیز هست. امروز سوسیالیسم رادیکال، کمونیسم، یکی از گرایشات زنده و فعال در درون طبقه کارگر ایران است. این طیف کارگرانی را در بر میگیرد که قبل از اینکه سازمانهای چپ "تغییرایدئولوژی" داده باشند یا "سیاسی تشکیلاتی" شده باشند، نوشته های مارکس و لنین را در محافل کارگری میگرداندند. کارگران مبارزی که توده کارگران را در انقلاب علیه رژیم سلطنتی به میدان کشیدند، و از همان فردای استقرار جمهوری اسلامی، علیرغم تمام توهمات خلقی حاکم بر چپ رادیکال دست بکار بسیج کارگران برای کسب مطالبات مستقل شان شدند. این طیف در طول انقلاب ۵۷ به سرعت رشد کرد و فعال ترین کارگران را در خود جای داد. این طیفی بود که پس از انقلاب دست رد به سینه سیاست های توده ایستی حمایت از رژیم زد و در برابر جمهوری اسلامی و توجیه گران و حامیان "مشروط" و غیر مشروطش، با جنبش شورایی و با اعتصابات و تحصن ها قدم کرد. این طیف به خط ۳ نزدیک شد تا ضمن حمایت از رادیکالیسم آن، سکتاریسم، آوانتوریسم و مشغله های خرده بورژوازی آن را نقد کند. اینها کارگرانی بودند که درسهای انقلاب ۵۷ را جذب کردند، آشنایی وسیعتری با مارکسیسم بدست آوردند، بورژوازی و خرده بورژوازی و احزابشان را در صحنه عمل سیاسی تجربه کردند و شناختند. این طیفی است که تنها بخش بسیار کوچکی از آن، در مقایسه با ابعاد وسیع آن، به اعضا، دستداران و حامیان حزب کمونیست تبدیل شده است. این طیف نه فقط حاصل آموزش های عمیق انقلاب ۵۷، نه فقط حاصل نفوذ جدی

ایده های کمونیستی در میان کارگران مبارز در سالهای اخیر، بلکه حاصل جوش خوردن تاریخی ایده ها و آرمانهای کمونیسم با طبقه کارگر در یک مقیاس بین المللی است. امروز در ایران تعداد کارگرانی که خود را کمونیست میدانند، به نابودی سرمایه داری و به حکومت کارگری میاندیشند و میکوشند تا این ایده ها و آرمانها را بدون صفوف کارگران ببرند، اگر بیشتر از کارگران سندیکالیست یا فراکسیون ها و گرایشات دیگر در درون کارگران نباشد ابتدا کمتر نیست. طیف رادیکال سوسیالیست، طیف کمونیست، در درون طبقه کارگر ایران یک واقعیت عینی و ملموس است.

منسجم کردن و متحد کردن این طیف عین کار کمونیستی است. کمونیسم ایران تا امروز اساسا محصول رادیکالیزه شدن "جنبش چپ" و بیانگر فعل و انفعالاتی در سطح قشر فعالین سیاسی بوده است. اما مقصد این کمونیسم تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی است. پایه اجتماعی این کمونیسم بطور کلی طبقه کارگر است، اما رابطه این کمونیسم با طبقه کارگر علی العموم نمیتواند جز از طریق جناح رادیکال در درون خود طبقه کارگر برقرار شود. بعبارت دیگر طیف کارگران کمونیست یک رکن اساسی و حیاتی در شکل گیری کمونیسم کارگری در ایران را تشکیل میدهد. این قشر مابه از طبقاتی فوری مارکسیسم انقلابی در ایران است و باید جای خود را در سیر تکامل کمونیسم در ایران پیدا کند. در شرایطی که کمونیسم در ایران در سطح ثوری، برنامه و تاکتیک پیشروی های جدی داشته است، در شرایطی که چپ ایران سیر تغییر و تبدیلهای درونی خود را تا حد ایجاد یک حزب کمونیست انقلابی طی کرده است، پایه طبقاتی بلافصل این کمونیسم، رادیکالترین جناح در درون خود طبقه کارگر، از انسجام بسیار اندکی برخوردار است و رابطه عملی ضعیفی با سیر تکامل تاکنونی در ایران داشته است. این شکاف و فاصله باید از میان برداشته شود. در یک کلمه، گام بعدی در سیر تحکیم حزب کمونیست ایران سرو سامان دادن به پایه اجتماعی بالفعل حزب، یعنی طیف رادیکال و کمونیست در درون طبقه کارگر است. قدرت این طیف، قدرت کمونیسم و حزب کمونیست است، حتی اگر در این مرحله، و برای دوره های کمابیش طولانی، تنها اقلیتی از عناصر فعال این طیف به عضویت حزب در آیند. پیوند سازمانی وسیع حزب با کارگران کمونیست امری است که تحت شرایط متفاوتی در آینده به سرعت عملی خواهد شد. آنچه امروز باید انجام شود و بدلیل وجود حزب کمونیست میتواند در یک مقیاس وسیع انجام شود، ساختن و منسجم کردن این پایه های مادی کمونیسم و حزب کمونیست کارگری در درون طبقه کارگر است. در تقویت و سازماندهی طیف کارگران کمونیست وظایف مشخصی بر عهده ماست.

۱ - باید هویت نظری و سیاسی این طیف را منسجم کرد. این یک محور کار ترویجی ماست. ماحصل کار ما باید این باشد که کارگران کمونیست هر چه بیشتر به هویت سیاسی و فکری خود، در تمایز با سایر گرایشات، نظیر گرایشات سندیکالیست، آنارشویست، توده ایست و غیره واقف شوند. به ثوری انقلاب پرولتری و به درس ها و تجارب مبارزه طبقه کارگر جهانی احاطه پیدا کنند. تفکر مارکسیستی ایندسته از کارگران باید خلوص و شفافیت بسیار بیشتری پیدا کند. بویژه باید، با توجه به بدآموزی های چندین ده ساله رویونیسم، این طیف خصلت

انترناسیونالیستی طبقه کارگر (در تمایز با تمایلات ملی) و اهداف سوسیالیستی طبقاتی خویش را (در تمایز با خلق گرایی و تفکر مرحله ای رایج در چپ ایران در دهه اخیر)، با روشنی بیشتری تشخیص دهد. کارگران کمونیست باید پاسخ سیاسی و نظری گرایشات دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایشات رفرمیستی و رویزیونیستی را داشته باشند. در نتیجه فعالیت ما، کارگران کمونیست باید بتوانند افق انقلاب کارگری و مراحل و جبهه های مختلف آن را روشن تر ببینند و روشن تر برای توده کارگران توضیح بدهند. در یک کلمه این به معنی بردن مارکسیسم، مسائل گرهی در جدال مارکسیسم و رویزیونیسم و تجربه انقلاب کارگری در مقیاس بین المللی به درون این طیف و تثبیت کردن آن است.

در گام بعد، یعنی در مراحل پیشرفته تر انسجام و خود آگاهی این طیف شاخص های مشخص تری پیدا میکند. این طیف باید بیش از پیش بطور آگاهانه خود را با حزب کمونیست و حزب کمونیست را با خود تداعی کند، حزب را یکی از آرایش های درونی خود و یک دستاورد و ابزار خود ببیند و در سرنوشت آن عملاً دخیل شود. نشریات حزب را ارگانی متعلق به خود بداند و با حساسیت سیاستها و شعارهای حزب کمونیست را تعقیب کند. ۲- باید قدرت این طیف را در مبارزات کارگری افزایش داد. از لحاظ سیاسی این به معنی مجهز کردن کارگران کمونیست به شعارها، سیاست ها و مواضع روشن در قبال مسائل متنوع مبارزه طبقاتی و انقلابی در عرصه های مختلف است. کارگر کمونیست باید حس کند که پاسخ مسائل جاری مبارزه را دارد. حساسیت و سرعت عمل حزب در تحلیل مسائل جنبش کارگری و اوضاع سیاسی و موضعگیری به موقع حزب در قبال مسایل مبارزات جاری تاثیر جدی در ارتقاء موقعیت سیاسی و عملی کارگران کمونیست در میان کارگران و در مبارزات کارگری خواهد داشت. از لحاظ عملی، قدرت یابی طیف کارگران کمونیست در وهله اول در گرو متحد شدن آن و متحدانه برخورد کردن آن به مبارزات جاری است (به این مساله پایین تر باز میگردیم). ثانیاً، روشهای عملی سازماندهی توده های کارگران، چه در آکسیون و چه در زندگی و کار روزمره، باید جمع بندی شود و به بخشی از آموزش کارگران کمونیست تبدیل شود. در این میان جمع بندی تجارب کارگران پیشرو ایران و نیز انتقال تجارب بخش های مختلف طبقه کارگر جهانی نقش مهمی خواهد داشت. ثالثاً، کارگران کمونیست باید بتوانند ابتکار عمل را در ایجاد روابط متقابل، تبادل نظر و همکاری و اتحاد عمل با جریانات مبارز دیگر در درون طبقه کارگر، بویژه گرایش سندیکالیستی بدست بگیرند.

۳- باید این طیف را عملاً در اشکال معینی سازمان داد. طیف کارگران کمونیست نمیتواند و نباید بصورت یک گرایش صرفاً یا عمدتاً سیاسی و متکی بر سنت های خود بخودی و نوعی اتحاد درونی تصادفی، مقطعی و آماتوری، باقی بماند. سازمانیابی در حزب کمونیست یکی از اشکال تحقق این امر است. اما این از یکسو تمام پاسخ مساله نیست و از سوی دیگر به سرعت عملی نمیشود. مساله بر سر انتخاب آن اشکال سازماندهی غیر حزبی این طیف است که هم با موقعیت فکری، توانایی مبارزاتی و سنت های کار تشکیلاتی این طیف و هم با تناسب قوای سیاسی موجود در سطح جامعه و ابعاد فشار پلیسی رژیم بورژوازی حاکم خوانایی داشته باشد. مهمترین و

موثرترین شکل سازمانیابی وسیع طیف کارگران کمونیست در این مقطع به اعتقاد ما سازمانیابی بصورت شبکه های محافل کارگری است. ما باید شبکه محافل کارگران کمونیست را بوجود بیاوریم. به این نکته در یک سر فصل مجزا خواهیم پرداخت .

۲ (محافل و شبکه های روابط محفلی مناسب ترین شکل سازماندهی وسیع کارگران کمونیست در شرایط کنونی است).

متحد کردن طیف کارگران کمونیست اشکال متنوعی میتواند به خود بپذیرد. سازماندهی در حزب و روابط پیرامونی آن یکی از اشکال ممکن و لازم است. اما در این مرحله توجه اصلی ما، تا آنجا که سازماندهی وسیع تر این طیف را مد نظر داریم، باید به سازماندهی محافل کارگری معطوف شود. تنها بر مبنای ایجاد یک جریان کمابیش متحد از کارگران کمونیست در شبکه های وسیع محفلی است که میتوان اشکال پیچیده تر و خاص تر مبارزاتی را بوجود آورد.

همانطور که گفتیم سازمانیابی محفلی یک شکل "خودبخودی" سازمانیابی کارگران پیشرو است. این شکل "خودبخودی" است به این معنی که حاصل طرح سازمانی احزاب سیاسی نیست، بلکه یک سنت جا افتاده در درون کارگران و جزئی از مناسبات طبیعی در درون طبقه کارگر است. اما لفظ "خودبخودی" ادا به این معنی نیست که سازمانیابی کارگران در محافل اتوماتیک اتفاق می افتاد. در واقع این شکلی است که کارگران پیشرو در ایران، رفقایی که چندین دهه تحت شاق ترین شرایط پلیسی و محروم از تشکل های علنی و قانونی امر متحد کردن و سازمان دادن کارگران را دنبال کرده اند، آگاهانه آن را در درون طبقه کارگر بوجود آورده و تثبیت کرده اند. اگر ظرف تشکیلاتی متعارف فعالیت و ابراز وجود مبارزاتی کارگر اروپایی اتحادیه است، در ایران این ظرف محافل و شبکه های محفلی است. این محافل ضوابط و آئین نامه های مکتوب ندارند، سلسله مراتب و شرح وظایف بالا و پائین ندارند، بلکه از شبکه ای از کارگران همفکر تشکیل میشوند که بر مبنای مشترک رفاقت و اعتماد متقابل و اصل رهبری طبیعی عناصر پیشرو و با تجربه گرد هم می آیند و مجموعه نسبتا گسترده ای از وظایف مبارزاتی، از آموزش کارگران جوان و تازه کار و بالا بردن سطح معلومات سیاسی و آگاهی طبقاتی اعضای محفل، تا دخالت و ایفای نقش رهبری کننده در اعتراضات و اعتصابات کارگری را به پیش میبرند.

صحبت امروز ما اینست که ما باید آن طیف خاصی را که ذکر کردیم هم امروز فوراً با این مکانیسم متحد کنیم. باید توجه کرد که ما لزوماً از ایجاد محافل کارگری ای که رسماً از حزب جانبداری کنند صحبت نمیکنیم. این صرفاً بخشی از تصویر است. صحبت بر سر متشکل کردن کارگران کمونیست و رادیکال، کارگران نزدیک به حزب، در محافل کارگری است. هر شبکه محفلی ممکن است بدرجات مختلف به حزب، نزدیک یا از آن دور باشد. در درون یک شبکه یا یک محفل از یک شبکه، ممکن است کارگرانی عضو حزب باشند و کارگرانی هنوز اختلافات چندی میان خود و حزب احساس کنند. آنچه مهم است اینست که این محافل ظرف فعالیت و اتحاد کارگران کمونیستی باشد که نقطه عزیمت و نگرشی رادیکال و سوسیالیستی دارند و خواهان اتخاذ سیاست های

پیشرو در جنبش کارگری هستند. پیوستن عملی این محافل و یا عناصر هر چه بیشتری در درون آنها به حزب امری است که دیگر تابعی از فعالیت آگاهگرانه و سازماندهنده ما در درون این محافل خواهد بود. بنابر این نزدیکی بالفعل این محافل به حزب، به معنای تشکیلاتی کلمه، نقطه عزیمت ما نیست بلکه خصلت کمونیستی آنها و این واقعیت که چنین شبکه های محفلی کارگران کمونیست را متحدتر میکند و راه آنان را برای دخالت در سرنوشت جنبش کارگری و طبقه کارگر هموارتر مینماید، مورد توجه ماست.

سازماندهی محافل کارگران کمونیست مرکز ثقل کار تشکیلاتی ما در دوره کنونی است. حول این فعالیت پایه ای است که سازماندهی حزبی ما، ایجاد حوزه های حزبی از کارگران در محل زیست و کار، دخالت در مبارزات جاری و نظایر آن جای خود را پیدا میکند. در باره روش های عملی تشکیل و گسترش این محافل و خصوصیات آنها در فرصت دیگری باید در جزئیات صحبت کرد. تا آنجا که به این مقاله مربوط میشود، ذکر نکات زیر ضروری است:

۱- در ایجاد این محافل به درجه زیادی باید به سنت های موجود در درون کارگران پیشرو اتکاء کرد. برای ایجاد این محافل نیازی به پلاتفرم و اساسنامه از پیشی نیست. خطوطی که در توضیح هویت سیاسی کارگران کمونیست نزدیک به حزب ذکر کردیم، شرط و شروط ورود و یا عضویت در این محافل نیست، بلکه، چهره ای است که محافل کارگران کمونیست در روند شکل گیری و رشد خود و با کار آگاهگرانه ما باید بخود بگیرند. در زندگی واقعی، کارگران مبارزی که با درجات مختلفی از آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک خود را کمونیست میدانند، در ارتباط با هم قرار میگیرند. در وهله اول ما باید آگاهانه این ارتباطات را برقرار کنیم و به آن خصلتی ادامه کار بدهیم. برجسته شدن هویت متمایز کمونیستی این محافل حاصل کاری خواهد بود که ما در درون این محافل به پیش خواهیم برد. در هر شبکه محفلی کارگرانی با سطوح مختلف آگاهی طبقاتی و سیاسی وجود خواهند داشت. برخی در مرکز و برخی دیگر در پیرامون این محافل قرار میگیرند. مبارزه فکری در درون این محافل برای ارتقاء عناصر پیرامونی تا سطح کمونیست های آگاه و روشن بین امری تعطیل ناپذیر خواهد بود.

۲- این محافل، هر قدر هم که خود آگاهانه به نزدیکی شان به حزب کمونیست واقف باشند، بطور رسمی جزئی از تشکیلات حزب نیستند. در واقع غیررسمی نگاهداشتن رابطه این محافل با حزب در شرایط کنونی از لحاظ ادامه کاری این محافل، انعطاف پذیری آنها در کار با کارگران مختلف و دخالت در مبارزات جاری، برای ما مطلوب نیز هست. تنها در صد کمی از فعالترین و آماده ترین عناصر و هسته های این محافل در حزب سازمان خواهند یافت. این محافل اعلام موجودیت علنی نمیکند و حتی در درون خود نیز تنها در سطوح معینی، بسته به سطح سیاسی و عملی رفقای فعال در محفل، نسبت به خصلت هدفمند و متعهد محفل، آگاهی خواهند داشت. باید حتی المقدور سعی شود که این محافل بر زمینه روابط طبیعی کارگران با یکدیگر رشد کنند و آنچه این محافل را از اشکال خودبخودی تماس کارگران

پیشرو بایکدیگر متمایز میکند نه ظاهر روابط، بلکه محتوای سیاسی ای خواهد بود که به همت رفقای حزبی و عناصر فعال و محوری این محافل، در آن به جریان میافتد.

۳- دامنه این محافل به محل کار و زیست محدود نیست. در واقع باید کوشید تا این شبکه های محفلی تا حد امکان رشد کنند. بدیهی است که تمرکزی در درون این محافل بر حسب محل کار و زیست بطور خودبخودی بوجود خواهد آمد. اما یک شبکه محفلی معین کانون های اینچنینی متعددی را در بر میگیرد که با روابط نسبتاً ادامه کاری بایکدیگر در ارتباط قرار دارند.

۴- قدرت حزب در هدایت این محافل تماماً تابعی از نفوذ معنوی و قابلیت های سیاسی حزب خواهد بود و نه اتوریته تشکیلاتی - چیزی که در این چهارچوب معنی پیدا نمیکند. در واقع شبکه محافل کارگران کمونیست باید بستر و زمینه عمومی فعالیت مبلغین و مروجین ما باشد.

۵- واضح است که شکل سازمانیابی محفلی در قیاس با انواع اشکال سازمانیابی که وحدت کارگران کمونیست باید بخود بگیرد، هنوز شکل خام و محدودی است. اما همین شکل در شرایط کنونی تنها راه و مجرای واقعی برای سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در مقیاس وسیع است. شبکه های محفلی یک نقطه شروع حیاتی است. از لحاظ عملی این شکلی است که کارگر کمونیست ایرانی با محدودیت های سیاسی موجود و با فقدان سنت های کار سندیکایی و تحزب در درون طبقه کارگر ایران، با قدری تلاش قادر به ایجاد و حفظ ادامه کاری آن است. این شکل پاسخ مناسبی به نیازهای فوری سازمانیابی کارگران کمونیست میدهد. بعلاوه، از لحاظ امنیتی، سازمانیابی محفلی کارگران به دلیل اتکاء آن به روابط، طبیعی - و در واقع بدلیل اینکه خود یکی از روابط طبیعی در درون طبقه است - و بسیار بیشتر از اشکال پیچیده تر سازمانی در برابر فشار پلیس مقاوم است. کارگران کمونیست بدون ایجاد این حداقل سازمانیابی در درون خود قادر به شکل دادن به سازمانهای پیچیده تر در مقیاس وسیع و حفظ ادامه کاری آن نخواهند بود. بعلاوه این شکل در این مقطع با موقعیت ذهنی کارگران کمونیست، موقعیتی که در آن تعلق متقابل آنان و حزب کمونیست به یک جریان واحد تازه باید روشن و تثبیت شود، تناسب بیشتری دارد. اشکال جا افتاده و حرفه ای تر سازمانیابی کارگری مستلزم سنت های ریشه دارتر کار حزبی و کمونیستی متشکل در درون طبقه است. و بالاخره این شکل برای ابراز وجود طیف کارگران کمونیست در راس جنبش اعتراضی کارگران، در کوتاه ترین مدت ممکن بسیار مناسب است. ایجاد شبکه های محفلی کارگران کمونیست سریعاً به یک رهبری کمونیستی غیر رسمی در راس جنبش شکل خواهد داد.

۳ (سازماندهی حزبی، حوزه ها و محافل)

نخستین سوالی که پیش میاید اینست که این تأکیدات بر سازماندهی محفلی کارگران کمونیست بعنوان محور کار تشکیلاتی ما، آیا به معنای فرعی شدن سازماندهی حزبی به معنی اخص، محدود شدن رشد بدنه خود حزب و تحت الشعاع قرار گرفتن امر ایجاد حوزه های حزبی در محل زیست و کار نخواهد بود؟ به اعتقاد ما خیر. کاملاً بر

عکس، با در اولویت قرار دادن سازماندهی طیف کارگران کمونیست در اشکال بازتر و بویژه در شکل شبکه های محافل، ما در واقع پایه های واقعی رشد و گسترش سرپرست حزب به معنی اخص کلمه را ایجاد میکنیم. کار حوزه ای ما تنها با خم شدن روی این وجه سازماندهی کارگران کمونیست میتواند به معنی واقعی کلمه و در ابعادی بسیار وسیع تر از سطح فعلی رشد کند.

سازماندهی حزبی کارگران پیشرو تابعی از درجه نفوذ عمومی حزب کمونیست و انسجام و تحرک مبارزاتی طیفی در درون طبقه کارگر است که فی الحال با حزب کمونیست به یک جریان تعلق دارد. سازماندهی و گسترش محافل کارگران کمونیست به این امر دوم خدمت میکند. ما نمیتوانیم در متن یک رکود و تفرقه در میان طیف رادیکال کارگران، یک سازمان حزبی وسیع و محکم کارگری ایجاد کنیم. حزب در هر مقطع در صد معینی از این طیف را مستقیماً در بدنه خود سازمان میدهد، یعنی رهبران و فعالین کوشا و پر تحرک این طیف را. یکی از اشکالات کار تاکنونی ما کم‌رنج بودن کار پایه برای وحدت عمومی طیف کارگران کمونیست بوده که نمیتواند ماحصلی جز محدود ماندن سازمان حزبی و انزوای نسبی حوزه‌های ما از توده وسیع کارگران داشته باشد.

اما نکته مهم تر اینست که معطوف شدن به ایجاد و گسترش محافل کارگران کمونیست نه فقط یک بهبود کمی بلکه یک ارتقاء کیفی در کار حوزه ای ما بوجود می‌آورد. حوزه های ما خصوصیات و ظرفیت های جدیدی کسب میکنند و به تصویری که از یک حوزه قابل و جامع شرایط داریم، نزدیک تر خواهند شد. بدیهی است که همواره لازم است که رفقای کارگری که به لزوم پیوستن به حزب کمونیست ایران پی می‌برند و توانایی کار به مثابه اعضای حزب را دارا هستند در حوزه های حزبی در محل زیست و کار متشکل شوند. این حوزه ها سلولهای پایه و تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران هستند. اما اینک، با نکاتی که طرح کرده ایم، حوزه های حزبی باید بتوانند، یا بکشند که بعنوان عنصری سازمانده و هدایت کننده در شبکه های محفلی کارگران کمونیست نقش ایفاء کنند. پیش از این ما از "احاطه شدن" حوزه ها توسط قشر بسیار وسیعتری از کارگران دوستدار حزب سخن گفته ایم. اکنون از قرار گرفتن حوزه ها در متن محافل و شبکه های کارگران کمونیست کمابیش نزدیک به حزب سخن می‌گوئیم. ایجاد این شبکه ها به اندازه ایجاد خود حوزه ها حیاتی است. شبکه ها و حوزه ها در ترکیب با هم امکان کار کمونیستی گسترده توسط حزب را بوجود می‌آورند. بدون زنجیره محافل کارگران کمونیست نزدیک به حزب، حوزه ها، منزوی کم تاثیر و فاقد یک بستر مناسب برای فعالیت خواهند بود. بدون حوزه ها، اولاً ایجاد شبکه محافل توسط حزب عملی نیست و ثانیاً، در صورت وجود چنین شبکه هایی جذب آنها به سیاست های روشن کمونیستی و نزدیک کردن آنها به پراتیک حزبی مقدور نیست. در سیاست سازماندهی مورد نظر ما حوزه ها خود تمرکزهایی در درون شبکه های محافل کارگری محسوب میشوند. حوزه سلولی از حزب و درعین حال کانونی پیشرو در درون محفل است. اعضای حوزه اعضای این شبکه ها هستند، اما وظایفی وسیعتر و حساس تر از کارگران غیر حزبی بر دوش آنها است. حوزه های حزبی کانون هایی هستند برای نزدیک کردن سیاسی و عملی این شبکه ها به حزب و حزب به آنها. کانون هایی که آگاهانه برای گسترش این محافل، فعال شدن آنها در مبارزات کارگری

و بوجود آوردن شفافیت سیاسی و نظری در درون محافل تلاش میکنند. ما خواهان آنیم که حوزه های ما خود دست بکار ایجاد این محافل بشوند و کیفیت خود را تا سطحی ارتقا بدهند که بتوانند به مثابه اتوریتته های معنوی و سیاسی در این محافل عمل کنند.

اگر بخواهیم تصویری کلی از یک موقعیت مطلوب در شرایط فعلی بدست بدهیم چنین خواهد بود. تعداد زیادی از کارگران کمونیست، با خصوصیات فکری و جهت گیریهایی که قبلا به آن اشاره کردیم، بصورت مجموعه ای از محافل رادیکال در میان کارگران با هم در ارتباط اند. این شبکه محافل اجازه میدهد تا کمونیسم رادیکال در میان کارگران، لااقل در شهرهای صنعتی و در صنایع اصلی، به یک جریان مبارزاتی فعال و صاحب موجودیت مبارزاتی تبدیل شود و کارگران پیشرو و کمونیست بدرجه بیشتری بطور آگاهانه و در یک هماهنگی و ارتباط وسیعتر برای قرار گرفتن در صف رهبری اعتراضات کارگری فعال شوند.

این محافل مسائل مبارزه طبقاتی بطور کلی و مسائل جنبش کارگری و مبارزات جاری بطور اخص را مورد بحث قرار میدهند. یک فعل و انفعال فکری زنده در این محافل بوجود میاید. این شبکه عرصه ای برای آموزش سیاسی و ایدئولوژی کارگران است. از اعضای حزب تا کارگران کمونیستی که هنوز با حزب کمونیست آشنایی کافی ندارند و یا در موارد خاصی میان مواضع خود با حزب اختلافاتی حس میکنند، در سطوح مختلف در این محافل شرکت دارند و یا با آن در ارتباطند. نظرات مختلف در درون این محافل مورد بحث قرار میگیرد و طبعا نظرات حزب کمونیست بعنوان جریان کمونیستی که با خط سیاسی و نظری این محافل تشابه و نزدیکی اساسی دارد جای ویژه ای را در این مباحثات اشغال میکند، و بدرجات مختلف توسط رفقای مختلف مورد حمایت و تأیید و یا نقد قرار میگیرد. درعین حال این محافل ظرف و شبکه ارتباطی ای برای اتحاد عمل کارگران کمونیست در مبارزات جاری ایجاد میکند. تعداد اعتراضات و اعتصابات که این جریان و کانونهای مختلف آن در واحدهای گوناگون در آن نقش پیشرو و رهبری کننده داشته اند، افزایش مییابد. گام به گام شبکه محافل کارگران کمونیست بعنوان فعالین یک خط، بعنوان بخش پیشرو و فعال تمایلات رادیکال طبقه کارگر خود را میشناسد و به حزب کمونیست که تشکیلات حزبی این طیف است نزدیک میشود.

در این میان رفقای حوزه های حزبی نقش اشاعه و توضیح نظرات و مواضع حزب را انجام میدهند. رفقای ما باید تضمین کنند که این محافل با نظرات و سیاست های حزب آشنا شوند. حوزه های ما باید کاری کنند که نشریات حزب کمونیست بتواند در درون این محافل بچرخد و به نقطه تمرکز مباحثات تبدیل شود. حوزه های ما باید تضمین کنند که جهت گیری ها، ملاحظات و نظرات این طیف کارگران جمع بندی شود و در حزب مطرح گردد. حوزه های ما همچنین کار ویژه ای را با رفقای کارگر پیشروتر و نزدیک تر به حزب به پیش میبرند.

بدیهی است که حوزه هایی که اینچنین در متن و در سلسله اعصاب طیف کارگران کمونیست جای گرفته باشند، چیزی بیشتر از حوزه های محل زیست و کار به معنی محدود و اخص کلمه خواهند بود. برخی حوزه های ما ممکن است بتوانند چنین نقشی را بر عهده بگیرند و برخی دیگر نتوانند. در هر حال حوزه ها چیزی در حاشیه

محافل نخواهند بود، بلکه کانون های متشکل و حزبی در درون این شبکه ها خواهند بود که به سهم خود در سوق دادن کل این طیف به سمت اتخاذ سیاست های حزب و در اشاعه نفوذ حزب در درون این طیف تلاش میکنند. وظایفی را که یک حوزه در شرایط مطلوب در این طرح به پیش میبرد میتواند چنین خلاصه کرد:

۱- ایجاد و اشاعه شبکه های محفلی کارگران کمونیست. متحد کردن و مرتبط کردن کارگران پیشرو و رادیکال در این محافل.

۲- برجسته کردن و جا انداختن سیمای سیاسی ویژه این طیف، یعنی سوسیالیسم رادیکال و انقلابی از طریق کار ترویجی و آگاه‌گرانه دائمی. آموزش اصول و مبانی مارکسیسم و پراتیک کمونیستی.

۳- تلاش برای گسترش نفوذ کارگران کمونیست در میان توده کارگران و تحکیم موقعیت آنها در راس مبارزات جاری کارگری.

۴- افزایش حساسیت این طیف نسبت به حزب و نظرات آن، ترویج و توضیح دائمی مواضع و سیاست های حزب در مورد مسائل مختلف مبارزه طبقاتی، نزدیک کردن سیاسی، نظری و عملی این طیف به حزب.

۵- رساندن نشریات حزبی به محافل کارگران کمونیست و سازمان دادن بحث و تبادل نظر پیرامون آنها.

۶- مطلع نگهداشتن حزب از تمایلات، جهت گیریها و معضلات کارگران کمونیست و محافل آنها.

۷- تلاش برای آماده کردن عناصر فعال و پیشرو در این محافل برای سازمانیابی مستقیم با حزب کمونیست.

۴ (سازماندهی منفصل، حوزه ها و محافل

در این دوره نیز اصل سازماندهی منفصل در رابطه با تشکیلات حزب به معنی اخص کلمه، یعنی حوزه ها و شبکه های حزبی همچنان صادق است. مادام که اوضاع امنیتی فعالیت ما چنین است که هست، سازماندهی منفصل بعنوان یک روش حفظ ادامه کاری و امنیت کارگران و فعالین عضو حزب و ارگانهای حزبی در دستور باقی میماند. حوزه های حزبی باید اصل انفصال را همچنان رعایت کنند.

اما سازماندهی منفصل در مورد شبکه های محفلی کارگران کمونیست دیگر مصداق ندارد. این شبکه ها باید بر مبنای روابط طبیعی درون طبقه کارگر و با اتکاء به آن درجه از پنهانکاری که هم امروز یک سنت جا افتاده در درون کارگران پیشروست، گسترش یابد. شبکه های محفلی کارگران در گسترش خود هیچ محدودیتی ندارند. بدیهی است که معنای این حرف این نیست که هر کس میتواند به آن پیوندد و یا حتی از وجود آنها مطلع شود، بلکه اینست که این محافل محدود به محل زیست و کار معین نیست و اندازه های از پیش تعریف شده ای برای گسترش خود ندارد. این محافل لزوماً حتی به یک شهر یا صنعت خاص محدود نیست. یک محفل در ناسیونال با محفلی از کارگران ساختمانی، گروهی از کارگران نفت، جمعی از کارگران فصلی کرد و با عناصری در این یا آن کارگاه و کارخانه ممکن است یک شبکه محفلی کارگران را بسازند.

در واقع این شبکه به استقبال روابط جدید در عرصه های جدید می‌رود. هر عضو محفل میکوشد تا با اتکاء به آشنایی های خود در عرصه های دیگر، کارگران کمونیست جدیدی را به این جریان مرتبط کند. در هیچ مقطعی، هیچکس، اعم از یک محفل یا فرد، در باره دامنه شبکه در کارخانه ها و محلات و مناطق دیگر اطلاعات دقیق و مشخص ندارد. ممکن است عده ای از عناصر پیشروتر و فعال تر در شبکه بدانند که برای مثال تعدادی از رفقا در فلان کارخانه یا فلان شهر هستند، اما شناخت حضوری و مستقیم هر محفل از تعداد و هویت واقعی اعضای محافل دیگر محدود است و تابعی از نیازهای مبارزه جاری است. هر محفل از طریق رفقای که خود آشنایی ها و تماس های خود در عرصه های دیگر را سازمان داده اند با محافل دیگر مربوط میشود. محافل با هم "قرار تشکیلاتی" اجرا نمیکنند، بلکه بر مبنای آشنایی های طبیعی که آنها را به هم متصل کرده است رابطه خود را حفظ میکنند. آنچه که مهم است این است که این ارتباطات چنان زنده و فعال باشد که بتواند یک متابولیسیم سیاسی و یک هم نظری و اتحاد عمل واقعی میان تجمع های محفلی مختلف کارگران بوجود آورد. این محافل یک "سازمان" تشکیل نمیدهند، هر قدر هم که محتوای فعالیت آنها حرکت متشکل سیاسی باشد. هیچ کارگر مرتبط با این محافل نباید خود را رسماً متعلق به سازمان یا یک جریان متشکل بداند، بلکه باید خود را جزئی از یک سنت، یک جریان آشنایی ها و رفاقت های کارگری و یک حرکت تلقی کند. بطور اخص محافل کارگران کمونیست در این مرحله هیچ تعلق حزبی (تعلق به حزب کمونیست) ندارند و خود نیز نباید چنین تصویری از خود بدست بدهند. ضامن ادامه کاری امنیتی این شبکه ها چفت شدن آنها به روابط و رفاقت های طبیعی و متکی شدن آنها به اخلاقیات مبارزاتی طبقه کارگر است. بدرجه ای که تناسب قوا در جامعه به نفع طبقه کارگر تغییر کند، به درجه ای که جنبش اعتراضی پا بگیرد و بحران انقلابی اوج پیدا کند، این شبکه ها بطور طبیعی بصورت یک جناح و جریان متشکل رادیکال - سوسیالیست در درون طبقه کارگر که سمپاتی جدی ای به حزب کمونیست دارند پا به جلوی صحنه خواهند گذاشت.

در مقابل یک تعبیر تشکیلاتی و رسمی از این شبکه محافل، باید یک تعبیر سیاسی و مبارزاتی را قرار داد. این شبکه ها یک سنت مبارزاتی ویژه در درون کارگران را میسازند. کارگری که به این جریان متصل میشود باید بداند که به سنت های خاص و وظایف خاصی، به مثابه یک کارگر انقلابی و مبارز، متعهد شده است. تلاش در افزایش دانش سیاسی خود و دیگران، تلاش در متحد کردن طبقه، تلاش در به ثمر رساندن مبارزات کارگری، مبارزه با جریانات ضد کارگری اسلامی و یا خنثی کردن خط مشی های فرصت طلبانه رویزیونیستی امثال حزب توده، مبارزه با فردگرایی، یاس و انفعال در درون صفوف کارگران. اینها گوشههایی از سنت های این جریان است که آگاهانه باید تحکیم شود.

یک چنین شبکه زنجیره ای از محافل کارگران کمونیست احتمالاً ممکن است چند حوزه حزبی را در این یا آن کارخانه و محله در بر بگیرد. این با اصل انفصال حوزه های حزبی مغایرتی ندارد. انفصال یک اصل تشکیلاتی - اطلاعاتی است و نه یک نحوه زیست و فعالیت اجتماعی. حوزه های حزبی هم اکنون نیز در دل مبارزات کارگری

به هم برخورد میکنند. در دل شبکه محافل کارگران کمونیست، حوزه های حزبی میتوانند و باید اصل انفصال سازمانی را رعایت کنند. حزبیت هر رفیق و حوزه حزبی جزو اسراری است که نباید در سطح این محافل، و لذا برای رفقای حوزه های دیگر که در همان شبکه قرار گرفته اند، علنی شود (صرفنظر از مواردی که اعلام تعلق حزبی رفقای ما شرط لازم جلوتر بردن رابطه سیاسی تشکیلاتی با رفقای کارگری است که در جریان جذب به حزب هستند). در درون شبکه ها، حوزه ها نیز در ظرفیت اعضا و کانون های شبکه ابراز وجود میکنند. جانبداری از حزب در شبکه های محفلی کارگران کمونیست امری قابل انتظار است و فی النفسه چیزی را در مورد عضویت این یا آن رفیق کارگر در یک حوزه حزبی بیان نمیکند. رفقای ما باید همین سطح را در مناسبات خود حفظ کنند. هر رفیق عضو حوزه ها در مواجهه احتمالی با رفقای عضو حوزه های دیگر حکم یک کارگر مبارز دوستدار حزب را دارد و نه بیشتر. تا آنجا که در حوزه در چهار چوب شبکه محافل کارگری با هم مواجه میشوند هیچ وظیفه ای جز عمل کردن به نقش خود به عنوان اعضای فعال و پیشرو این محافل ندارند و هیچ لزومی ندارد که رفقای عضو حزب از چند حوزه مختلف رابطه ویژه ای را فراتر از دوستداران حزب در میان خود برقرار کنند. هیچ حوزه ای حتی اگر خود رهبر و عنصر فعال در ایجاد و گسترش این شبکه های محفلی است، نباید محافل را "شبکه ها و روابط پیرامونی خود" تلقی کند. شرط لازم حفظ ادامه کاری این محافل متکی کردن آنها بر مبنای روابط طبیعی و سنت های سازمانیابی خودبخودی کارگری است. اگر حوزه های ما اصول این سازمانیابی را بدرستی درک و رعایت کنند، مخاطراتی که این محافل را تهدید میکند، به حداقل خواهد رسید .

ه) محافل کارگران کمونیست و دخالت حزب در مبارزات جاری

گسترش محافل کارگران کمونیست مجرای واقعی و مناسبی برای دخالت موثر حزب کمونیست در مبارزات اعتراضی جاری کارگران بوجود میآورد. در بحث های تاکنونی در باره رابطه حزب با مبارزات جاری کارگری ما به یک حلقه اساسی انگشت گذاشته ایم، و آن اهمیت رهبران عملی و حضوری کارگران است. تنها جریانی میتواند امید به دخالت فعال و رهبری در مبارزات اعتراضی داشته باشد که عملاً رهبران عملی و آژیتاتورهای کارگری را در بر گرفته باشد. هیچ سلول مخفی و هیچ مرکز غیبی نمیتواند بدون رهبران عملی اعتراضی را رهبری کند. به همین دلیل است که بخش اعظم و قریب به اتفاق اعتراضات کارگری امروز نه توسط سازمانهای سیاسی و اندام های مخفی آنها بلکه توسط عناصر مستقل و صاحب نفوذ در میان کارگران هدایت میشوند. این عناصر ممکن است گرایش و جهت گیری معینی به این یا آن حزب سیاسی داشته باشند، اما قدرت اعمال رهبری آنها بندرت متکی به سازمان بوده است. هم امروز محافل کارگری نقش اساسی را در تامین همین حداقل رهبری عملی بر جنبش های اعتراضی دارند. باید این واقعیت را برسمیت شناخت و مبنای کار قرار داد. کارگران کمونیستی که ما از آنها سخن میگوییم هم اکنون عناصر پیشتاز مبارزات اعتراضی اند. اما این عمل را بدرجه زیادی بر مبنای ابتکار فردی و یا صلاح و مصلحت ها در روابط محفلی محدود انجام میدهند. به راه انداختن یک جریان از کارگران کمونیست در شکل شبکه های محفلی، سر و سامان دادن به این محافل، فعال کردن آنها در بحث در مورد شیوه

های هدایت جنبش کارگری، ایجاد اتحاد عمل های وسیع تر میان آنها، این راه واقعی برای تقویت سیاست کمونیستی در مبارزات جاری است.

ما نمیخواهیم مهر و آرم حزب را به اعتراضات کارگری بکوبیم، ما میخواهیم در جهان واقعی اعتراضات کارگری بطور روز افزونی از رهبری کمونیستی برخوردار شوند. ما میخواهیم سیاستها و شعارهای حزب کمونیست وسیع تر در میان رهبران جنبش اعتراضی جا باز کند. ما میخواهیم کارگران همفکر و هم خط ما اعم از اینکه عضو حزب و یا متصل به آن باشند یا خیر در صدر اعتراضات کارگری جای خود را پیدا کنند. پیش از آنکه از رهبری حزب بر مبارزات جاری سخن بگوئیم، باید از رهبری طیف سوسیالیست رادیکال، طیف کارگران کمونیست بر این اعتراضات حرف بزنیم. این گام اول است. تبدیل کردن ایندو به یک چیز، یعنی بوجود آوردن شرایطی که در آن رهبری کمونیستی بر جنبش کارگری، جز رهبری به سیاق حزب کمونیست، جز رهبری مطابق رهنمودها و شعارها و سیاست حزب کمونیست، معنایی نداشته باشد. و این مستلزم مبارزه برای نزدیک کردن طیف کارگران کمونیست به حزب است. راه میان بری برای دخالت در مبارزات جاری در مقیاس وسیع از بالای سر این طیف وجود ندارد. آنجا که سازمان حزب، حوزه ها و روابط پیرامونی آنها، عملا در بر گیرنده رهبران عملی کمونیست است، دخالت ما مستقیم، تشکیلاتی و صد در صد خواهد بود. آنجا که کارگران کمونیست بدون ارتباط با ما، با برداشت خودشان از سیاست ها و شعارهای ما در رهبری قرار میگیرند، دخالت ما غیر مستقیم، معنوی و سیاسی است.

حزب کمونیست در رهنمودهای خود در قبال مبارزات جاری کل طیف کارگران کمونیست را مخاطب قرار خواهد داد. حزب خواهد کوشید که هر کارگر کمونیستی که پا به عرصه رهبری مبارزات کارگری میگذارد بخوبی نظرات و مواضع حزب را بداند. حزب خواهد کوشید که بخش هر چه وسیع تری از این کارگران به صحت این سیاست ها و شعارها متقاعد شوند و در عمل بر مبنای آن عمل کنند. حزب در عین حال خواهد کوشید که آنجا که خود مستقیما توان مادی و قابلیت اجتماعی آن را دارد رهبری کمونیستی بر حرکت های اعتراضی را تامین کند. در شرایط کنونی این حالت آخر به احتمال قوی بندرت امکان پذیر خواهد بود. حالت متعارف و محتمل تر حالتی خواهد بود که کارگران کمونیست با یک سمپاتی عمومی به حزب، تحت رهنمودهای عام و سیاسی حزب، به ابتکار خود وارد عمل شوند. این حالت را باید بطور سیستماتیکی تقویت کرد و سر و سامان داد. گسترش شبکه های محفلی کارگران کمونیست در درجه اول با تقویت اتحاد عمل درونی کارگران کمونیست و با نزدیک کردن سیاسی و معنوی آنها به حزب به این امر خدمت خواهد کرد. اینجاست که دیگر نگرانی از آکسیونسم سازمانی و حوزه های کم نفوذ حزبی جایی ندارد. رفقای کارگر ما در این محافل کسانی اند که دخالت در مبارزات جاری و پا گذاشتن به جلوی صحنه کار روز و شب شان است. تمام راه و چاه و فوت و فن کار علنی را میدانند. آنچه ما به این توانائیا اضافه میکنیم خط سیاسی، شفافیت نظری و قدرت عملی از طریق پیوند دادن این رفقا در شبکه های محفلی است که امکان کار فشرده حزب با آنان را فراهم میسازد. در دل این پروسه سازمانهای

حزب کارگری تر و از لحاظ مبارزاتی موثرتر خواهند شد و کارگران کمونیست و مبارز حزبی تر و خط دارتر. دخالت حزب به مثابه یک حزب در راس اعتراضات طبقه کارگر نقطه ای در امتداد این راه است .

۶ (گسترش سازمان حزب

همانطور که قبلا گفتیم، سیاست ما مبنی بر اولویت دادن به ایجاد محافل غیر حزبی از کارگران کمونیست ابتدا ناظر بر انقباض تشکیلات حزبی یا کمرنگ شدن امر گسترش سازمان حوزه ای حزب نیست. برعکس، ما راه واقعی به گسترش سازمان حزبی را جستجو میکنیم. مادام که تشکیلات ما بکوشد خود را از طریق کار روی روابط پراکنده و فردی در درون طبقه کارگر را ندیده بگیرد و کارگر به مثابه فرد را موضوع کار اصلی خود قرار بدهد، گسترش ما لاک پشتی خواهد بود و از این مهمتر، لزوماً متناظر با پیوستن پیشروترین رهبران عملی کارگران به حزب نخواهد بود. ما ابتدا کار با کارگران منفرد، در هر سطح سیاسی و عملی که باشند را رد نمیکنیم، برعکس، معتقدیم تنها راه واقعی برای جلب هر تک کارگر در این محله و آن کارخانه به حزب، مرتبط کردن آنها با یک جریان مبارز در درون خود طبقه و فعال کردن آنها به مثابه جزیی از یک حرکت زنده کارگری است.

در تماسهای روزمره در کارخانه ها و محلات کارگری، ما ارتباطات و آشنائی های متعددی با کارگران تازه کار، کمتر فعال، اما پرشور و جستجوگر برقرار میکنیم. اساس کار ما این نیست که تک تک این رفقا را در یک رابطه فردی تا حد عضویت در حزب ارتقاء بدهیم. کار ما اینست که آنها را در کوران مبارزه سیاسی و آموزش طبقاتی قرار بدهیم. شبکه محافل کارگران کمونیست این بستر آموزش و مبارزه برای اینگونه رفقای کارگر است. حزب کمونیست باید در انتهای دیگر این جریان، فعال ترین، پیشروترین و کارآزموده ترین مبارزان سیاسی طبقه را به خود جذب کند، بنابراین گسترش سازمانی ما تابعی از گسترش طیف ماست. خود ما آگاهانه و با کار روزمره با هر رفیق کارگر در کارخانه و محله اعضای جدید به این طیف جذب میکنیم. با این روش ما قابلیت بسیار بیشتری برای سازماندهی کارگران در سطوح مختلف خواهیم یافت. حزب به معنی اخص سازمان رهبران عملی خواهد بود، اما به معنی عام، به معنی تجسم سیاسی طیف کارگران کمونیست، سازمان همه کارگرانی است که به نحوی از انحاء تحت تاثیر نظرات و سیاست های کمونیستی است. هر رفیق کارگری جای خود را در فعالیت سازماندهی پیدا میکند.

به این ترتیب فعالیت سازماندهی حوزه های ما فعالیتی متنوع و گسترده است. از جذب کارگران تازه کار و کم تجربه به محفل تا تلاش برای جذب رهبران پر نفوذ و صاحب اتوریته به حزب، از سازماندهی فعالیت روتین محافل، اتحاد عمل میان رهبران اعتراضات کارگری در کارخانه های مختلف، تا سازمان دادن فعالیت جاری اعضا حزب در درون این شبکه ها، همه اجزا کار سازماندهی حوزه های ماست. شاخص موفقیت حوزه های ما در امر سازماندهی دیگر نه صرفاً گسترش سازمان حزبی، بلکه همچنین گسترش طیف سر و سامان یافته کارگران کمونیست، منظم شدن و جا افتادن کار محافل، و نزدیک شدن پیوندهای سیاسی و عملی آنها با حزب است .

۷) نکاتی در باره مسائل دوره انتقالی

حوزه ها و سازمانهای موجود ما در انتقال به این شیوه عمل دچار مسائل مشخصی خواهند شد. برخی حوزه های ما از توان کافی برای ایفای نقش هدایت کننده در این شبکه ها برخوردار نیستند. برخی دیگر هم اکنون عملاً چنین دامنه فعالیتی دارند. ایجاد رابطه درست میان گسترش زنجیره ای محافل و کارکرد منفصل حوزه ها نیز خود نیازمند طرح های انتقالی فکر شده و سنجیده ای است. در برخی واحدها تجدید آرایش هایی ضروری خواهد بود. بیشتر این مسائل باید در رابطه مستقیم رفقای حزبی با ارگانهای رهبری طرح و حل و فصل شود. هدف این مقاله ارائه رهنمودهای مشخص سازمانی در قبال این مسائل نیست. اما اشاره چند نکته کلی ضروری است.

۱- حوزه های باتوانایی کمتر میتوانند ضمن کار روتین در محله و یا کارگاه خود، عملاً در حد یک تجمع محفلی ساده در این شبکه ها کار کنند. ایجاد روابط محفلی گسترده باید در دستور حوزه هایی قرار بگیرد که ترکیب و موقعیت آنها اجازه چنین فعالیتی را به آنها میدهد.

۲- کانون های هدایت این شبکه ها در موارد زیادی لزوماً حوزه های ما نخواهند بود. چه بسا شبکه هایی عملاً تحت رهبری کارگران غیر حزبی ذینفوذ و با تجربه قرار بگیرند و یا ترکیبی از رفقای حزبی و غیر حزبی به کانون هدایت این یا آن شبکه بدل شوند. این نه فقط ایرادی ندارد، بلکه جزئی از مکانیسم طبیعی و ضروری این سبک کار ماست. تلاش ما باید این باشد که رفقای غیر حزبی صاحب اتوریته هر چه عمیق تر با نظرات حزب آشنا شوند و با کار ترویجی و مباحثات ما به صحت آنها متقاعد شوند. جذب رفقای در این سطح به عضویت در حزب برای ما بسیار پر ارزش است. باید تاکید کرد که عضویت در حزب نباید سر سوزنی از امکان عملی ادامه فعالیت این رفقا به مثابه رهبران عملی کم کند.

۳- کانون های رهبری این محافل در واقع حوزه های طراز نوینی هستند که با حوزه های محل زیست و کار در حزب تفاوت دارند. اینها در واقع اشکال جنینی کمیته های رهبری تشکیلاتی حزب در سطح مناطق، بخش ها و کارخانه ها هستند. ما باید برای شکل دادن به این کانون ها تلاش کنیم. بطور مشخص تر این کانون ها، اعم از اینکه حزبی باشند یا غیر حزبی، یا ترکیبی از ایندو، باید با رهبری حزب در تماس و ارتباط نزدیک باشند. نظرات و ملاحظات این رفقا جای ویژه ای برای حزب ما دارد و قطعاً در ارگانهای مختلف حزبی انعکاس خواهد یافت.

۴- تمام رفقای حزبی در شهرها باید بویژه برای درک اصول و مبانی سازماندهی و سازمانیابی محفلی کارگران تلاش کنند. نشریه کمونیست و صدای حزب کمونیست خواهند کوشید تا حتی المقدور تجارب موجود را جمعبندی کرده و در اختیار رفقا بگذارند. اما بخش مهمی از این آموزش را باید در صحنه عمل و با مطالعه و تعمق در سبک کار رهبران عملی مجرب جنبش کارگری بدست آورد. آنچه که فعالین حزب باید از عناصر پیشرو طیف کمونیست کارگران بیاموزند، از آنچه که خود باید به آنان آموزش بدهند، کمتر نیست.

اشکال سازمانی که ما امروز در رابطه با طیف کارگران کمونیست طرح و دنبال میکنیم، بدون شک اشکالی اولیه و انتقالی است. کارگران کمونیست باید در روند یک پروسه کار عمیق و سیستماتیک حزب در درون طبقه، بگرد

حزب کمونیست و بطور اخص در سازمانهای حزبی خود متشکل شوند. اما این گامهای اولیه و انتقالی برای تحقق این دورنما حیاتی است. اگر ما بتوانیم هویت سیاسی طیف رادیکال طبقه کارگر را ترسیم و تدقیق کنیم، اگر بتوانیم این طیف را تا حد امکان متحد کنیم، اگر بتوانیم رابطه سیاسی و عملی این طیف را با حزب محکم کنیم، آنگاه در مراحل آتی، و بویژه با تغییر نسبی اوضاع سیاسی، اقدام برای سازماندهی گسترده کمیته ها و بشکل های منطقه ای، کارخانه ای و محلی حزب، با اتکا به نفوذ سیاسی و عملی بالفعل حزب در این قشر کارگران بسهولت بسیار بیشتری عملی خواهد شد. آنچه محور سیاست سازماندهی ما در این دوره و نکته اصلی در بحث کنونی است، لزوم محکم کردن پایههای مادی کمونیسم رادیکال و انقلابی در درون طبقه، به شکل یک طیف کمابیش سازمانیافته کارگران کمونیست، به مثابه پیش شرط هر نوع سازماندهی وسیع حزبی است.

منصور حکمت

به نقل از کمونیست شماره ۲۸ مهر ماه ۱۳۶۵

مجموعه آثار، جلد ششم، صفحات ۱۰۹ تا ۱۴۴

حزب کمونیست و عضویت کارگری

منصور حکمت

حزب کمونیست و عضویت کارگری

منصور حکمت

مقدمه از کمونیست ماهانه: بحث عضویت کارگری یکی از مباحث ارزنده منصور حکمت است که در تابستان ۱۳۶۸ طرح کرده است. این بحث در دو قسمت و با فاصله زمانی کمی در آن تاریخ منتشر شده اند. اینجا کل بحث و در واقع هر دو بخش همزمان در اختیار خوانندگان قرار میگیرد. این مبحث از سلسله بحثهای کمونیسم کارگری در آن دوره است که تفاوت کمونیسم مارکسی و کمونیسم کارگری را در زمینه های مختلف از جمله در امر عضویت کارگران و رابطه احزاب کمونیستی با این طبقه بیان میکند. امروز در شرایطی که امر تحزب کمونیستی طبقه کارگر و ارتقا آن به سطح تحزب حزبی و به این اعتبار جایگاه و اهمیت حزب کمونیستی در تحولات آتی به عنوان ابزار این طبقه و ظرف مبارزه همه جانبه فعالین و رهبران کمونیست آن مورد تاکید و از نان شب واجب تر است، نگاه چندین باره به این بحث را به همه خوانندگان کمونیست و خصوصا فعالین کمونیست طبقه کارگر و همه فعالین حزب حکمتیست توصیه میکنیم.

حزب کمونیست و عضویت کارگری

قسمت اول

مقدمه:

هیچ چیز مانند چند و چون عضویت کارگران در احزاب و تشکیلاتهای چپ مبین خصلت طبقاتی آنها و موقعیت آنها در مبارزه بالفعل طبقات نیست. بالاخره پس از همه تبلیغات و آکسیونها، همه مطالبات و شعارها و همه فعالیتها که بنام طبقه کارگر و منافع او صورت میگیرد، این سوال ساده و روشن مطرح میشود که آیا تشکیلات سو سیالیستی دربرگیرنده کارگران هست یا نه. آیا کارگر و اعتراض کارگری درونمایه اصلی این سازمانها را تشکیل میدهد یا خیر و آیا سازمانها و گروههای سو سیالیستی و کمونیستی که بنام طبقه کارگر فعالیت میکنند عملا ظرف و ابزار اعتراض کارگری هستند یا خیر.

خارج از حزب کمونیست ایران کارگری شدن و سازمان کارگران بودن حتی یک اولویت و یک پرنسپ بسیار از جریانات با صطلاح سو سیالیست نیست. خیلی ها شان کلا ایده انقلاب کارگری را کنار گذاشته اند. برخی دیگر زیاد به وجود پرولتاریا بعنوان طبقه تولید کننده اصلی در جامعه مطمئن نیستند. برای خیلی هایشان سو سیالیسم چهارچوب عمومی ای برای بشردوستی، میهن پرستی، استقلال اقتصادی و توسعه صنعتی، دموکراسی و نظایر آن است و لذا از نظر آنها بطور ویژه ای پای کارگر و مبارزه طبقاتی را به میان نمیکشد. بسیاری دیگر که هنوز برای کارشان به مارکسیسم و مقولاتی چون پرولتاریا و مبارزه طبقاتی نیاز حس میکنند، به انحاء دیگری خود را از لزوم کارگری بودن معاف میدانند. شاید هنوز اوضاع سیاسی اجازه نمیدهد، شاید پرولتری بودن تشکیلات لزوما کارگری بودن بدنه آن را ایجاب نمیکند، شاید کارگران هنوز به اندازه کافی از "آگاهی

طبقاتی "برخوردار نشده‌اند. بهانه‌ها هر چه باشد، تاریخ کمونیسم در ایران و بالاخص تاریخ دوران اخیر مملو از سازمانهای "پرولتاریائی" است که اساساً از دانش آموختگان و تحصیلکردگان طبقه متوسط تشکیل شده‌اند. در اینکه اینها همه لاقلاً در دوره‌های سمپات کارگران بوده‌اند تردید نیست. شاید بقدرت رسیدن هر یک از آنها، که با توجه به موقعیت عینی آنها در حاشیه مبارزه طبقات تنها میتوانست ناشی از یک تصادف تاریخی باشد، منجر به بهبودهایی در زندگی و شرایط کار کارگران ایران میشد. اما، هیچیک در این واقعیت تغییری نمیدهد که درست در کنار اینها و همزمان با پراتیک "پرولتاریائی" اینها، مبارزه واقعی طبقاتی، از دندان قروچه کردن و مشت گره کردن هر روزه کارگران تا اعتصابات و حرکات علنی و وسیع کارگری، در صفحه‌ای دیگر در همان جامعه جریان داشته و کمترین تاثیر مستقیم را از موجودیت و فعالیت این جریانات پذیرفته است.

بحث اینجا بر سر وجود و عدم وجود احزاب عظیم کارگری نیست. مساله اینست که سازمان کمونیستی، با هر طول و عرضی که دارد، باید بدواً سازمانی کارگری و مربوط با محیط اعتراض کارگری باشد. اگر آنها که برای سوسیالیسم شان به کارگر نیازی ندارند بتوانند در قبال وضعیت فعلی سازمانشان شانه بالا بیندازند، فعال حزب کمونیست که برای شکل‌گیری یک کمونیسم کارگری قدرتمند تلاش میکند باید با مشاهده و وضعیت موجود متوجه تناقضات و معضلاتی بشود که توجه جدی او را طلب میکند.

در پس بحث عضویت کارگری یک معضل تاریخی و اجتماعی نهفته است. هدف از این مقاله تشریح این معضل و طرح نتیجه‌گیریهای عملی برای فائق آمدن به آن است. این مقاله بر مبنای بحثی که سه ماه قبل در سمینار کمیته تشکیلات شهرها ارائه کردم، نوشته شده است. از نظر من این مبحث یکی از گره‌های مهم در پیشرفت کمونیسم کارگری چه در درون حزب کمونیست و چه در مقیاس وسیع در درون جنبش کارگری ایران است و نتایج عملی آن، چنانچه پیگیرانه استخراج و اتخاذ شود، میتواند سیمای سیاسی و موقعیت عملی حزب کمونیست ایران را دگرگون کند. واضح است که بحث عضویت کارگری نهایتاً تنها گوشه‌ای از یک پیکار وسیع‌تر برای کمونیسم کارگری است. مبحث عضویت کارگری بالاخره با همه تحلیل و تفسیرهای سیاسی که در بر دارد، به مساله "عضویت" بر میگردد که مقوله‌ای نهایتاً اساسنامه‌ای است. اقدامات مشخصی که از این بحث استخراج میشود شاید بخودی خود زیر و رو کننده نباشند. اما امید من اینست که این بحث بر نگرش ما نسبت به حزب تاثیر بگذارد و آن انتقاد عمومی‌ای را که تحت عنوان کمونیسم کارگری از آن صحبت میکنم را تقویت کند.

چند کلمه درباره کارگری شدن حزب

چندین سال است که حزب کمونیست آگانه هدف "کارگری شدن" را در برابر خود قرار داده است. در طول چند سال گذشته سعی کرده‌ام برای فعالین حزب روشن کنم که ملزومات این تحول چیست. اگر بخواهم محور اساسی تمام این بحثها را در چند جمله خلاصه کنم اینست: سوسیالیسم کارگری یک حرکت زنده اعتراضی در جوامع سرمایه‌داری موجود است که بموازات آنچه که خود را جنبش کمونیستی نام گذاشته است سیر خاص

خود را دنبال کرده و سرنوشت مستقل خود را داشته است. تشکیل یک حزب کمونیست کارگری یعنی سازمان دادن این سوسیالیسم کارگری بمثابه یک حزب سیاسی مارکسیستی، یعنی حزبیت بخشیدن به جنبشی که فی الحال، باشد که بدون سر و سامان و با سازمانیابی درونی ضعیف، وجود دارد.

چپ تاکنونی یک چنین تبیینی را نمیپذیرد. برای آنها جنبش سوسیالیستی و کمونیستی یعنی آن مجموعه گروهها و احزاب سیاسی که تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم فعالیت میکنند. هر جریان ممکن است این یا آن دسته از احزاب و گروهها را بنا بر ملاک‌هایی، که عمدتاً عقیدتی و فرقه‌ای هستند، جزو "جنبش کمونیستی" بداند یا خیر. اما همه بهر حال به مجموعه‌هایی از احزاب و گروهها اشاره میکنند. در مقابل این احزاب و گروهها، طبقه کارگر و جنبش "خود بخودی" طبقه قرار میگیرد. در این دیدگاهها حرکت سوسیالیستی طبقه تا آنجا مقدور است که این احزاب بر آن تاثیر گذاشته باشند و سازمانش داده باشند. اینها لاجرم وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری را در خارج این حرکت حزبی به رسمیت نمی‌شناسند.

هم موقعیت کنونی طبقه کارگر و جنبش به اصطلاح کمونیستی و هم تاریخ پیدایش مارکسیسم و کمونیسم کارگری ورشکستگی این پیشداوری‌های بورژوائی را برملا میکند. مانیفست کمونیست خود بر متن یک سوسیالیسم کارگری فی الحال موجود در قرن نوزدهم تبیین و صادر شد. مارکس و انگلس حتی عنوان بیانیه خود را از نامی گرفتند که کارگران بر جنبش سوسیالیستی خود نهاده بودند و تاکید کردند که کلمه "کمونیست" را برای این بکار می‌برند که خود را از سوسیالیسم غیر کارگری زمان خود تفکیک کنند و تعلق خود را به حرکت کارگری‌ای که تحت نام کمونیسم در جامعه جریان دارد نشان بدهند. برای مارکسیسم اعتراض سوسیالیستی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری یک پیشداده و پیش فرض عینی و موجود بود. آنها قصد اختراع یک جنبش نوظهور را نداشتند، بلکه خود را متفکرین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری عملاً موجود در جامعه تلقی می‌کردند. امروز، پس از قریب یک قرن و نیم که از فعالیت مارکسیست‌ها می‌گذرد، پس از یک قرن و نیم که تئوری مارکسیسم به طرق مختلف و از جمله در دل انقلابات عظیم در درون جنبش کارگری جایگیر شده است، سوسیالیسم کارگری دیگر بطور طبیعی به مارکسیسم گرایش دارد و از مارکسیسم الهام می‌گیرد. برای دوره‌ای و در مقاطعی در کشورهای مختلف، احزاب مارکسیستی و کمونیستی واقعا احزاب سازمانده این سوسیالیسم کارگری بوده‌اند. تاریخ حزبی سوسیالیسم و تاریخ اجتماعی و طبقاتی سوسیالیسم همواره اینچنین مجزا و بهم نامربوط نبوده است. اما امروز ما در موقعیت کاملاً متفاوتی قرار داریم. جریان حزبی با اصطلاح کمونیستی و سوسیالیستی با همه شاخه‌ها و فرقه‌هایش دیگر ربط مستقیمی به این جنبش سوسیالیستی کارگری ندارد. اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر، که پای‌پای رشد و گسترش سرمایه‌داری شدت یافته و امروز کشمکش محوری در تمام جوامع سرمایه‌داری است، دیگر هرچه کمتر و کمتر از مجرای این جریانات حزبی صورت می‌گیرد. ما دیگر باید از دو جنبش حرف بزنیم. دو جنبش با نقاط اتکاء طبقاتی مختلف، آرمانهای مختلف، سرنوشت و مقدرات مختلف و معضلات و مسائل مختلف.

کمونیسم کارگری یک واقعیت اجتماعی و یک سنت زنده سیاسی و مبارزاتی است. یک جریان اجتماعی است. درست همانطور که لیبرالیسم بورژوائی یک واقعیت اجتماعی است. این سنتها بر وجود احزاب سیاسی مقدم اند. علوم سیاسی بورژوائی حزب را مجموعه‌ای از افراد میداند که برای تحقق هدفهای مشترک گرد آمده‌اند. برای مارکسیسم حزب تشکل فعالین یک سنت مبارزاتی و یک جنبش اجتماعی است. لیبرالیسم میتواند در دوره‌ای در حزبی نمایندگی بشود و یا نشود. اما مادام که پایه‌های عینی اجتماعی آن وجود دارند سنت لیبرالیسم یک جریان زنده در درون بورژوازی باقی میماند و بارها به پیدایش احزاب لیبرال جدید منجر میگردد. عین همین برای ناسیونالیسم، رفرمیسم بورژوائی و گرایشات دیگر اجتماعی صادق است. هر کس این را براحتی میفهمد که برای مثال جبهه ملی و سازمانهای متعدد درون آن در سنت لیبرالیسم و ناسیونالیسم ایرانی شکل گرفتند. اما این سنت نه با جبهه ملی شروع میشود و نه به آن ختم میگردد. در مورد کمونیسم کارگری نیز همین معادلات وجود دارد. سنت کمونیسم کارگری، که بین الملل اول و بلشویسم و انقلابات آلمان و روسیه را داشته است، مدت‌هاست که قادر نشده به احزاب سیاسی جدی‌ای شکل بدهد. میتوان علل این ناتوانی را بحث کرد، اما این ناتوانی تغییری در این واقعیت که کمونیسم کارگری یک گرایش مبارزاتی واقعی و موجود در جامعه است نمیدهد.

پس بحث بر سر شکل دادن به یک حزب کمونیستی در درون این سنت مبارزاتی است. قدم اول اینست که انسان همین را بفهمد و تشخیص بدهد که احزاب شبه سوسیالیست و شبه مارکسیست موجود نه در این سنت پیدا شده‌اند و نه در آن کار میکنند. اما کار اصلی دست بکار شدن و ساختن یک چنین حزبی است.

با این تفصیل قاعدتا باید چهارچوب عمومی بحث ما درباره کارگری شدن حزب قدری روشن تر شده باشد. در کنار حزب کمونیست ایران یک سوسیالیسم کارگری هم اکنون در برابر بورژوازی سنگربندی کرده است. این جریان حزب ندارد، برنامه مدون ندارد، در درون خود هزار و یک خط و هزار و یک ابهام دارد، سازمان درونی‌اش در سطحی مقدماتی و حداقل است. حزب کمونیست باید به این جریان پیوندد و اگر چیزی برای گفتن و کاری برای کردن دارد اینجا بگوید و اینجا بکند. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی برسمیت شناخته شدن حزب کمونیست بعنوان ابزار گسترش اعتراض ضد سرمایه‌داری کارگر تو وسط خود جریان سوسیالیسم کارگری و کارگران کمونیست. این مستلزم کندن حزب کمونیست از همه باورها و پیشداوریها، همه مناسبات و مشغله‌ها و همه روشهای موروثی چپ غیر کارگری و حضور تمام و کمالش در این سنگربندی کارگری است. این مستلزم تبدیل شدن حزب کمونیست به سخنگو و پرچمدار این سنت کارگری و فقط همین در برابر کل جامعه موجود و کل بورژوازی است.

عضویت کارگری: طرح مساله

اینکه ما در حزب کمونیست ایران باید امروز مبحث "عضویت کارگری" را در دستورمان بگذاریم و برای تسهیل عضویت کارگران در حزب چاره جوئی کنیم یک تناقض و وارونگی اساسی را میرساند. قاعدتا میبایست مساله عکس این میبود. حزب کمونیست بنا به تعریف و بنا به انتظار طبیعی هر کسی که یکبار مانیفست کمونیست

را خوانده باشد، میبایست حزبی کارگری باشد. اگر بحثی در مورد عضویت بین ما مطرح میشود میبایست بحث شرایط و ملزومات عضویت غیر کارگران در حزب کارگری مان باشد. این تناقض باید هر عضو حزب کمونیست ایران را تکان بدهد و به فکر بیاندازد.

برای برخی رفقا مساله عضویت کارگران در حزب بصورت یک شاخص آماری مطرح میشود. چند در صد از اعضای حزب کارگرند؟ خود همین که رفقا به این شاخصها توجه کنند البته بسیار خوب است. اما تنزل دادن مساله به آمارها و درصدها گمراه کننده است. به حساب آمار و ارقام درصدها اعضا کارگر به غیر کارگر در حزب کمونیست ایران از بدو تشکیل آن مرتبا رو به افزایش بوده است. امروز حزب کمونیست کارگری از این لحاظ به حد نصاب هائی رسیده است که در چپ رادیکال ایران در دهه های اخیر بیسابقه است. میتوان گفت اکثریت قریب به اتفاق غیر کارگرانی که در طول این سالها به عضویت حزب درآمده اند را رفقای تشکیل میدهند که فی الحال با تشکیلات حزب کمونیست کار میگردند اما از نظر حقوقی عضو نبودند. اما در میان رفقای که پس از تشکیل حزب بما پیوسته اند اکثریت بسیار بالائی را رفقای کارگر تشکیل میدهند. در واقع، بویژه در سه چهار سال اخیر، روشنفکران و غیر کارگران به مقیاس بسیار کمی خواهان عضویت در حزب کمونیست ایران شده اند، حال آنکه روی آوری کارگران به کار متشکل با حزب گسترش بسیار زیادی پیدا کرده است.

این روندها همه مثبت و مطلوبند. اینها نشانه هائی از توانائی بالقوه حزب کمونیست ایران برای تبدیل شدن به یک حزب براستی کارگری هستند. اما مبحث عضویت کارگری این تحول آماری تدریجی و ساده را مد نظر ندارد. پائین تر نشان میدهم که چگونه این روی آوری کارگران به حزب هنوز بر متن یک سیاست و سیستم عضوگیری صورت میگیرد که در اساس خود غیر کارگری است. لذا خود همین روند هم عملا از هر معنی جدی طبقاتی تهی میشود. اما اینجا صرفا توجه رفقا را به این جلب میکنم که مساله عضویت کارگری بر سر آوردن آحاد کارگر و عضو کردن آنها در حزب به آن معنی که امروز آنرا می فهمیم نیست. بلکه بر سر وسعت دادن دامنه موجودیت حزب به نحوی است که فعالیت کارگر کمونیست را، همانجا که دارد امروز صورت میگیرد، دربربگیرد و به بخشی از خود تبدیل کند. بعبارت دیگر بحث عضویت کارگری بر سر تجدید تعریف خود مفهوم عضویت و حزیت به نحوی است که مبارزه کمونیستی و رادیکال کارگری ای که هم اکنون در ارتباط تنگاتنگ با حزب صورت میگیرد را هضم کند و به شکل اصلی ابراز وجود خود حزب تبدیل نماید. در کنار آمار و ارقام ورود کارگران به حزب، فاکتهای به مراتب مهمتری نیز وجود دارند که متاسفانه هنوز آنطور که باید وارد محاسبات ما نشده اند و بر تفکر تشکیلاتی و سنتهای حزبی ما تاثیر نگذاشته اند. یک نمونه از این فاکتورها شکل گیری طیف وسیعی از کارگران کمونیست و دخیل در مبارزات اعتراضی کارگری است که شیدا از حزب الهام میگیرند و اگر در رابطه تنگاتنگ عملی با ما قرار ندارند از بی میلی آنها نیست. گاه اخبار فعالیتهای این رفقا خود سازماندهان حزبی را نیز متحیر میکند. حزب ما نه فقط هنوز نتوانسته است کل حرکت سوسیالیستی رادیکال کارگران را در درون خود جای بدهد، بلکه حتی آن بخش از فعالین و مبارزان این سوسیالیسم کارگری

را نیز که خود را آگاهانه به حزب کمونیست نزدیک و متعهد میداند عمدتاً در خارج مرزهای حقوقی حزب نگهداشته است.

بعبارت دیگر حزب کمونیست ایران هم اکنون از دو جزء تشکیل میشود. یک جزء رسمی، سرشماری شده و به عضویت گرفته شده. این آن بخشی است که معمولاً به آن حزب اطلاق میشود. در این بخش بافت غیر کارگری هنوز غلبه دارد. جزء دوم شامل یک نیروی غیر رسمی به مراتب وسیعتر متشکل از کارگران کمونیست و رهبران جنبشهای اعتراضی است که بدون آنکه عضو حزب باشند سیاستهای حزب را جلو میبرند و به اشکال غیر اساسنامه‌ای و ظاهراً بدون ضبط و ربط با حزب رابطه برقرار میکنند. قدرت واقعی حزب ما در هر مقطع حاصل جمع این هر دو جزء است. اما حزب بطور رسمی متأسفانه فقط اولی است. این دوگانگی در همه جای ایران وجود دارد، اما کردستان جایی است که میتوان به برجسته‌ترین شکلی این حقیقت و این تناقض را دید. عضویت کارگری به معنی افزایش خطی کارگران عضو بخش اول (بخش رسمیت یافته امروزی) نیست، هرچند که اینها هم باید بطور قطع در صد کارگران غلبه داشته باشد، بلکه به معنای برسمیت شناسی این بخش دوم و گسترش عضویت حزبی به این سازمان و وسیع کارگری است که در خارج مرزهای امروزی حزب وجود دارد. کارگری شدن حزب کمونیست یعنی کارگری شدن پراتیک آن. یعنی تبدیل شدن پراتیک کارگر کمونیست، در رو در روئی مستقیم با سرمایه، به مهمترین بخش پراتیک حزب. یعنی تجدید تعریف حزبی به نحوی که این پراتیک عملاً موجود و در حال جریان را دربرگیرد. وضعیت موجود تصنعی است و از آن مهمتر، زیان اصلی آن اینست که حزب را از این موقعیت که خود حول پراتیک این بخش کارگری آرایش بگیرد و بر این پراتیک آنطور که باید تاثیر بگذارد محروم میکند. این بخش کارگری فی الحال به اعتقاد من عضو حزب کمونیست ایران هست. بیرون ماندن حقوقی این طیف وسیع رفقای کارگر از حزب، به درجه زیادی تا همینجا روند تحکیم کمونیسم کارگری در حزب را کند کرده است و بر سر راه تبدیل حزب ما به حزب کمونیستی کارگران ایران مانع ایجاد نموده است. به این وضع باید خاتمه داد.

برای روشن شدن چهارچوب این بحث باید به چند نکته دیگر هم اشاره کنم.

اولاً، وقتی از حزب کارگری حرف میزنیم منظور حزبی نیست که لزوماً توده‌های کارگر را در خود و در رابطه با خود سازمان داده باشد (چیزی شبیه موقعیت سوسیال دموکراسی اروپا تا قبل از بحران دهه اخیر). این برای کمونیسم انقلابی در دوره‌های خاص و تحت شرایط خاصی ممکن میشود. آنچه مورد نظر ماست اینست که حزب کمونیست باید بهر حال تا آنجا که بعنوان یک حزب سیاسی موجودیت دارد و فعالیت میکند، سازمانده و دربرگیرنده فعالین جنبش اعتراضی طبقه کارگر و رهبران کارگری باشد. حزب کمونیست باید حزب یک گرایش کارگری باشد. باید حزبی برخاسته از محیط اعتراض کارگری و درگیر در آن باشد. ساختار اصلی و فعالیت اصلی‌اش باید متکی بر بخش پیشرو و کمونیست خود کارگران باشد. مسلم است که در این حزب انقلابیون کمونیست با هر خاستگاه طبقاتی جای دارند. اما ستون فقرات و بافت غالب آن را باید کارگران تشکیل

بدهند و عرصه اصلی پراتیک حزب آنجا باشد که کارگران کمونیست و حزبی در متن اعتراض کارگری با توده کارگران در برابر سرمایه و سرمایه‌دار قرار میگیرند. ثانیاً، این بحث من تفاوت مهمی دارد با بحث کسانی که امروزه حزب را حزب "پشاهنگ" طبقه تعریف میکنند. اختلاف من با این مقوله "پشاهنگ" نیست. بلکه با درکی است که از آن وجود دارد. مدافعان این فرمولبندی در دوره ما سنتاً باز روشنفکران را سازمان میدهند و در این فرمول مجوزی برای ایجاد احزاب چپ غیر کارگری پیدا میکنند. برای اینها پشاهنگ هنوز یک پشاهنگ عقیدتی است و هنوز به قشر تحصیلکرده جامعه رجوع میکند. بحث من درباره پیشرو و رهبر عملی طبقه، آن کارگران کمونیستی را مبنای قرار میدهد که فی الحال بعنوان رهبران اعتراض کارگری و مبلغین و سازماندهان سوسیالیسم کارگری فعالیت میکنند. اینها باید ستون فقرات هر حزبی باشند که تحت نام کمونیست فعالیت میکنند.

"چپ رادیکال" و کارگران

موانعی که بر سر راه ما، بعنوان حزب کمونیست ایران، برای تبدیل شدن به یک حزب عملاً کارگری قرار دارد، ساخته یک روند تاریخی طولانی است. اینها انعکاسی از جدائی تاریخی و عمومی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر است و همانطور که بارها و به اشکال مختلف تکرار کرده‌ام، هر پیشروی ما منوط به گسست فکری و سیاسی و عملی ما از این چپ رادیکال است. ما در این مسیر پیش رفته‌ایم. لذا در هر نقد از چپ رادیکال باید اینجا و آنجا تبصره‌هایی درباره تفاوت‌های حزب ما با این جریان اضافه کنیم. من این تفاوت‌ها را آخر بحث خواهم گفت، چرا که بنظر من هنوز سرنوشت حزب ما را نه این تفاوت‌ها بلکه شباهت‌ها دارد رقم میزند. مساله عضویت کارگری و رابطه عملی حزب با کارگران یکی از آن مواردی است که ما داریم تاوان تمکین غیر انتقادی به باورها و تجارب پیشینه چپ غیر کارگری را پس میدهیم.

منظور من از چپ رادیکال در این بحث کل آن گرایش‌ها شبه سوسیالیستی است که بدنال شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون ایران، جبهه ملی و حزب توده، و بویژه پس از تحولات اقتصادی که با اصلاحات ارضی در ایران صورت گرفت بوجود آمد. مشی چریکی و بعد خط ۳ و در کنار آنها طیف وسیعتری از گروه‌های مائوئیست و لیبرال چپ، اشکال سازمانی‌ای بودند که پیدایش این چپ رادیکال را نمایندگی میکردند. اما همینجا بگویم که چهارچوب عمومی بحث من در نقد رابطه چپ رادیکال با کارگران به محیط سیاسی ایران محدود نمیشود. این جریان در سطح جهانی، اگر از گروه‌هایی بگذریم که در دوره‌های پیشتر از کمیت‌ترین فاصله گرفته بودند، از اواسط دهه ۵۰ میلادی بتدریج با نقد باصطلاح خط رسمی کمونیسم که توسط حزب کمونیست شوروی نمایندگی میشد، شکل گرفتند. تروتسکیسم، مائوئیسم و چپ نو سرچشمه‌های اصلی پیدایش این چپ رادیکال بوده‌اند. این جریانات امروز دیگر موضوعیت خود را از دست داده‌اند و به اضمحلال کشیده شده‌اند. از اواسط دهه ۶۰ تا نیمه دوم دهه ۷۰ دوره فعالیت و رونق این جریانات بود. اینها هم از نقطه نظر جدائی از طبقه

کارگر خصوصیات مشابهی را با چپ رادیکال ایران دارند و طبعاً بر ذهنیت و پراتیک جریانات ایرانی تاثیر گذاشته‌اند. اما در تحلیل این جریانات باید به خاستگاه طبقاتی و محیط اجتماعی متفاوت آنها توجه داشت. چپ رادیکال در اروپای غربی و آمریکا عیناً حاصل و نماینده همان جنبش اجتماعی و مطالبات طبقاتی نبود که در ایران. به این دلیل من بحث خود را به چپ ایران محدود می‌کنم، بخصوص که این یکی از نظر فرمال و تقویمی رابطه مستقیم‌تری با تجربه حزب کمونیست ایران داشته است.

انزوای چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر نه نیاز به اثبات دارد و نه اساساً می‌تواند مایه شگفتی باشد. این چپ در خلاء ناشی از شکست احزاب سنتی اپوزیسیون بورژوائی ایران، حزب توده و جبهه ملی، شکل گرفت که میان خود، آرمانهای قدیمی جناحهای چپ و راست بورژوازی نوخاسته ایران، رفرمیسم و ناسیونالیسم را نمایندگی می‌کردند. نقد چپ رادیکال به این احزاب سنتی اساساً نقدی بود بر رها شدن پرچم این آرمانهای بورژوائی توسط این احزاب و شیوه‌های مسالمت‌جویانه‌ای که آنها پیشتر برای تحقق این اهداف در پیش گرفته بودند. پیدایش چپ رادیکال حاصل بدست گرفته شدن همین پرچم توسط نیروهای اجتماعی دیگر و طبعاً در شرایط اقتصادی و سیاسی متفاوتی بود. مرکز ثقل مبارزه برای اصلاح سرمایه داری ایران و تامین استقلال سیاسی و اقتصادی از بورژوازی به خرده بورژوازی منتقل شد. این انتقال در عین حال حاصل روندهای فکری تعیین‌کننده‌ای در جنبش چپ در مقیاس جهانی و نیز تحولات بنیادی در اقتصاد سیاسی ایران بود. من اینجا نمیتوانم وارد این مباحث بشوم. همینقدر اشاره می‌کنم که اصلاحات ارضی و تحولات مهمی که در طی این پروسه در ساختمان اقتصادی ایران و بافت طبقاتی جامعه رخ داد اهمیت تعیین‌کننده‌ای در زوال احزاب سنتی، شکل دادن به این چپ جدید و سوق دادن آن به مطالبات رادیکال‌تر و شیوه‌های افراطی‌تر در مبارزه سیاسی داشت. در کنار این تحول اقتصادی، اوضاع جهانی جنبش باصطلاح سوسیالیستی و بویژه پیدایش مائوئیسم و نیز خلق گرائی ناسیونالیستی در آمریکای لاتین، که هریک به نحوی استراتژی ناسیونالیسم و رفرم در کشورهای تحت سلطه را تبیین می‌کردند، ماتریال لازم برای ترسیم سیمای سیاسی و نظری این چپ جدید را فراهم می‌کرد.

بهررو آنچه باید تاکید کرد اینست که چپ رادیکال ایران به این ترتیب اصولاً در کانون اعتراض کارگری زاده نشد و پا نگرفت. از نظر آرمانها و اهداف، این چپ گرایش خاصی به سوسیالیسم کارگری و لغو مالکیت خصوصی را نمایندگی نمی‌کرد. مبارزه ضد استبدادی، "عدالت اجتماعی" و "استقلال از امپریالیسم" همچنان درونمایه سیاسی آن را تشکیل میداد. از نظر عملی استخوانبندی این چپ، فعالینش، کادرهایش، حوزه‌های فعالیتش، زبانش، اولویتهای و مشغله‌هایش و بالاخره اشکال مبارزاتی که پیشنهاد میکرد همه از همان طبقات اجتماعی غیرکارگری مایه میگرفت که این چپ پرچم آرمانهایش را بلند کرده بود. من بعداً با تفصیل بیشتری به این ابعاد عملی بر میگردم و نشان میدهم که چگونه این چپ قبایی بود که به قالب تن روشنفکر ناراضی بورژوازی دوخته شده بود. همینقدر روشن است که جدا ماندن طبقه کارگر از این چپ طبیعی و اجتناب‌ناپذیر بوده است. در تمام طول دوران قبل از انقلاب ۱۳۵۷ حتی تماس قابل توجهی میان این چپ با اعتراض کارگری

و محیط این اعتراض دیده نمیشود. بخش اعظم این چپ آشکارا این جدائی را تئوریزه میکند. مائوئیست با دهقانش و چریک شهری با داستان موتور کوچک و بزرگ و تبلیغ مسلحانه‌اش. انقلاب ۵۷ نخستین تلاقی واقعی و حضوری این چپ با کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی است. تاریخ دوره انقلاب تاریخ مسجل شدن این جدائی و لاجرم از صحنه خارج شدن این چپ رادیکال است.

اگر این چپ خود را مارکسیست مینامد دو دلیل اصلی داشت. اولاً، مارکسیسم از نظر اینها یک تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهرآمیز او ضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هر کس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناگهانی و قهرآمیز او ضاع، حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملاً بورژوائی، بوده است بناچار جائی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است. همانطور که گفتم مائوئیسم و شبه مارکسیست‌های مکتب توسعه نیافتگی به اندازه کافی مارکسیسم را خلقی و ملی کرده بودند که بتواند توسط بورژوازی ناراضی کشورهای تحت سلطه اخذ بشود. این او ضاع البته امروز تغییر کرده و "مارکسیست‌هایی" که اینچنین به میدان آمده بودند دارند بسرعت صحنه را خالی میکنند. امروز دیگر برای روشنفکر کشور تحت سلطه نه مارکسیسم مد است و نه انقلاب. اما در دوره‌ای که چپ رادیکال ایران شکل گرفت مارکسیسم تنها روش کسب هر نوع اعتبار سیاسی بمثابه یک جریان رادیکال بود.

عامل دوم در چسبیدن این جریان به مارکسیسم، موقعیت طبقه کارگر در خود ایران و پاگذاری روز افزونش به صحنه سیاسی در جامعه بود. چپ رادیکال کارگر را ستون فقرات خلق خود تعریف کرده بود و گرچه نسبت به مطالبات و نیازها و آرمانهای مستقل این طبقه غیرحساس و لاقید بود، در مجموع خود را نماینده و مدافع کارگر بعنوان بخشی از خلق میدانست. به درجه‌ای که این چپ در سیاست خود، حال با هر تبیینی، برای کارگر جا باز میکرد بهمان درجه بناگزیار مارکسیسم را نیز میبایست در تفکرش وارد کند.

در طول انقلاب کارگران به این چپ نزدیک شدند. اما فقط همین. کارگر مادام که جنبش انقلابی خودش سر و سامان ندارد، مادام که حزب ندارد، برنامه ندارد و خود بطور واقعی و بالفعل آلترناتیو مستقلی در برابر قدرت سیاسی نساخته است، ناگزیار به رادیکالترین و چپ‌ترین جریانات موجود در جامعه چشم میدوزد. همین مکانیسم کارگران را در همه کشورها به جناح چپ بورژوازی متمایل میکند. علت این مساله روشن است. کارگر نه از سر ایده‌آل‌های تجریدی، بلکه با مطالبات واقعی و برای بهبود ملموس در زندگی خود به صحنه سیاسی پا میگذارد. موقعیت عینی او در تولید ناگزیارش میسازد که هر لحظه به امید حتی کوچکترین تغییرات میان حرکت‌های سیاسی انتخاب کند. اما این به معنای جای گرفتن این جریانات در متن اعتراض کارگری و تبدیل آنها به احزاب طبیعی کارگران نیست. چپ رادیکال ایران حتی این امید و این همسوئی سیاسی ناگزیار کارگر ایرانی با خود را نیز بکار نگرفت. افق ناسیونال رفرمیستی، مشغله ضد استبدادی، و ساختمان و بینش سازمانی روشنفکری و شبه آنارشیستی این چپ حتی اجازه نداد این جریانات توسط کارگران برای اعتراض اقتصادی و سیاسی بکار گرفته شوند.

خیلی‌ها وقتی تاریخ سوسیالیسم معاصر ایران و بویژه تاریخ عملکرد این سوسیالیسم در انقلاب ۵۷ را مینویسند، تاریخ این چپ رادیکال را دوره میکنند. واقعیت، اما، اینست که سوسیالیسم کارگری، بعنوان یک جنبش اجتماعی بالفعل در تمام طول حیات این چپ رادیکال در بیرون آن و مستقل از همه افت و خیزهای آن در جریان بوده است. مورخین تازه بدوران رسیده چپ ایران، با الهام از ادبیات دو دهه قبل چپ اروپا و تحت تاثیر تحولات امروز در شوروی، شکست چپ رادیکال ایران را ناشی از عدم توجه آن به امر دموکراسی میدانند. اما در واقع کل چپ رادیکال چیزی جز یک دموکراتیسم ملی و رادیکال نبود. تمام لحظات حیات این چپ را مبارزه علیه سرکوب دموکراسی و بازپس گرفتن دستاوردهای دموکراتیک قیام بهمن توسط رژیم اسلامی میسازد. این چپ برای دموکراسی جنگید و خون داد. چپ رادیکال بدلیل انزوای خود از سوسیالیسم کارگری و جنبش اعتراضی طبقه کارگر شکست خورد. چپ رادیکال در حاشیه سیاست باقی ماند چرا که چیزی بیشتر از سوسیالیسم اقشار حاشیه‌ای جامعه نبود. تاریخ این چپ تاریخ مبارزه دموکراتیک و ضد استبدادی است. تاریخ تحرک دانشجویان و روشنفکران جوان و پلیمیک‌ها و جمع و تفریق‌های سازمانی اینهاست. این مبارزات بهر حال ارزش خود را برای طبقه کارگر دارد، اما تاریخ عمل مستقیم کارگری و سوسیالیسم طبقه کارگر نیست. تاریخ اعتصابات کارگری نیست. تاریخ پیدایش سازمانهای توده‌ای کارگران، خواباندن تولید، کشمکش بر سر دستمزد، پیدایش حوزه‌های فعالیت کمونیستی کارگری، پیدا شدن رهبران سرشناس در مبارزه اقتصادی و نظائر آن نیست. این اتفاقات که با ابعاد خیره کننده‌ای در کنار این چپ و در مقابل چشمان ناباور و بی اعتماد این چپ رخ میداد، خارج پراتیک اجتماعی این چپ باقی ماند. چپ رادیکال از "پیوند" با طبقه کار سخن میگفت، و به این ترتیب به انزوای خود اذعان میکرد، اما هرگز متوجه نشد که مساله نه بر سر پیوند "سوسیالیسم" با کارگران بعنوان یک قشر اجتماعی، بلکه بر سر ترک کردن مکان اجتماعی خویش و پیوستن به حرکت سوسیالیستی کارگری است که فی الحال در جامعه جریان دارد. حرکتی که عمل مستقیم کارگری را سازمان میدهد، اعتراضات و اعتصابات را میسازد، رهبران کارگری را پرورش میدهد، خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر را رشد میدهد، کارگران را تا هر اندازه که میتواند، از محفل تا شورا، متحد نگه میدارد و مارکسیسم را علیرغم همه حشو و زوائد و غامض اندیشی‌هایی که همین چپ رادیکال به آن آویخته است از زیر دست و بال بیرون میکشد تا بکار برسد. این جنبش ضعیف و بی سر و سامان است. تحزب بخود نگرفته است و قدرت عظیم خود را بنمایش نگذاشته است. اما واقعی است. واقعی‌ترین سوسیالیسمی که در ایران وجود دارد.

جدائی چپ رادیکال از کارگران، و یا درست‌تر بگوئیم جدائی جنبش چپ رادیکال ایران از جنبش سوسیالیسم کارگری، یک جدائی همه جانبه و عمیق است. این یک جدائی نظری، برنامهای، پراتیکی، و در یک کلمه اجتماعی است. اینها دو جنبش‌اند برای دو مجموعه تحولات اجتماعی مختلف، برای دو انقلاب مختلف، متکی بر طبقات اجتماعی مختلف. هر دو بالفعل و پراتیک‌اند. یکی نماینده سوسیالیسم و دیگری ظرف حرکت خودبخودی کارگری نیست. در واقع اگر سوسیالیسمی هست در اولی است. دومی تماما ظرف اعتراض ملی -

دموکراتیک روشنفکر ناراضی ایرانی بوده است. مارکسیسم، بعنوان یک تیترو تابلوی عمومی، و همینطور مجموعه‌ای از مطالبات سیاسی و اقتصادی فوری اینها را به هم ربط میدهد و نزدیک میکند. اما هم سنخ گرفتن اینها اشتباه است.

غیر کارگری بودن بافت چپ رادیکال بنابراین پدیده‌ای اجتناب ناپذیر بود که از ماهیت سیاسی و موقعیت طبقاتی آن ناشی میشد. این جریان‌ها، همانطور که گفتم، نه از جنبش طبقه کارگر و از محیط اعتراض کارگری، بلکه در امتداد اپوزیسیون بورژوائی ناسیونالیست و ضد استبدادی شکل گرفته بودند. فعال بودن در درون طبقه کارگر و جنبش اعتراضی طبقه اصولاً حالت طبیعی و متعارف موجودیت این جریان‌ها نبود. چریک‌ها که اساساً با این پیش فرض که اختناق مانع تماس با کارگر است مشی خود را بنا کرده بودند. در جریان انقلاب، هنگامی که عامل اختناق نقش چندانی بازی نمیکرد، تحرک اقشار تحصیلکرده و روشنفکر خرده بورژوا بار دیگر جنبش طبقاتی را برای این چپ تحت الشعاع قرار داد. همین امروز هم برای این چپ رادیکال "دانشجو" هنوز شیپورچی و امید "انقلاب" محسوب میشود و کافی است دانشجویان فلان دانشگاه در اعتراض به قطع برق قاشق به قابلمه بکوبند تا جریاناتی نظیر راه کارگر به هیجان بیایند و روزنامه‌های خود را از تهنیت‌های پرشور به دانشجویان و "جنبش دانشجویی" پر کنند. بهر حال نکته اصلی اینجاست که این جدائی و بیگانگی با اعتراض کارگری ابداً تصادفی نبود و صرفاً جایگاه اجتماعی غیر کارگری این چپ را تأکید میکرد.

در بخش بعدی این نوشته به تفصیل به مکانیسم‌های مشخصی که باعث جدائی عملی و سازمانی کارگران از چپ رادیکال میشد میپردازم و در بخش آخر اقدامات مشخصی را که ما باید در سطوح مختلف برای گسترش عضویت کارگری در حزب کمونیست به آن دست بزنیم بطور خلاصه ذکر میکنم.

حزب کمونیست و عضویت کارگری

قسمت دوم

در بخش قبل گفتم که جدائی عملی کارگران از احزاب چپ رادیکال ایران و غلبه روشنفکران و تحصیلکردگان در این سازمانها ابداً تصادفی و یا ناشی از سیاست‌های عضوگیری نادرست و غیره نیست. بلکه ریشه در جدائی تاریخی و اجتماعی چپ رادیکال ایران از طبقه کارگر و جنبش کارگری دارد. اعتراض کارگری حوزه طبیعی فعالیت و موجودیت این چپ را تشکیل نمیداده و اهداف سیاسی، آرمانهای اجتماعی و اشکال مبارزاتی این چپ با موجودیت اجتماعی و نیازهای سیاسی کارگر به مثابه یک طبقه معین اجتماعی هم سنخ و سازگار نبوده است. در این بخش میخواهم به آن مکانیسم‌هایی که این واقعیت وسیع اجتماعی را در سطح عملی منعکس میکند و کارگران را، حتی آنجا که موضوع کار این تشکیلاتها قرار میگیرند، از این سازمانها و از عضویت در آنها دور نگاه میدارد، اشاره کنم.

مبارزه اجتماعی یا فعالیت سازمانی

قبلا اشاره کردم که چپ رادیکال ایران با شکست نیروهای سنتی اپوزیسیون بورژوائی، جبهه ملی و حزب توده، پیدا شد. این چپ جدید، جریانات سنتی را نقد کرد. در تئوری تاکید جدی تری بر سوسیالیسم و مارکسیسم بعنوان یک مکتب گذاشته شد. از نظر سیاسی لبه انتقاد ضداستبدادی و ناسیونالیستی تیزتر شد. در عمل سیاسی، روش‌های مسالمت‌جویانه جریانات سنتی به نفع مبارزه قهرآمیز و زیرزمینی کنار گذاشته شد. به این ترتیب بخشی از اپوزیسیون بورژوائی در ایران رادیکالیزه شد. اما در این میان تحول اساسی دیگری نیز اتفاق افتاد که این چپ جدید را از سنت‌های سیاسی‌ای که منشاء اولیه آنرا تشکیل میدادند، متمایز می‌ساخت. جریانات سنتی جریاناتی اجتماعی بودند. نه فقط جبهه ملی، که اساسا ائتلاف گل و گشاد و گسترده‌ای از نیروهای متنوع اپوزیسیون بورژوائی بود، بلکه حزب توده نیز که از نظر تشکیلاتی متعین‌تر و سازمانیافته‌تر بود، کانون و تسمه نقاله مبارزه اقشار واقعی در جامعه بودند. چپ جدید چنین خصلتی نداشت. چپ رادیکال ایران به مثابه مجموعه‌ای از سازمانها و گروههای زیرزمینی و غیرقانونی شکل گرفت که مبارزه سازمانی ویژه‌ای را پیش می‌بردند. این سازمانها نماینده و سازمانده جنبش‌های اجتماعی نبودند. برای این سازمانها تحرک سیاسی طبقات و اقشار اجتماعی، در درجه اول جنبش دانشجویی و سپس جنبش کارگری، حرکاتی خارج حیطه پراتیک سازمان بودند که سازمان میبایست در روند مبارزه خود با آنها "پیوند" برقرار نماید. بجای سنت‌های اجتماعی حزب توده و جبهه ملی، سازمانهایی پیدا شدند که نه با موقعیت اجتماعی‌شان، بلکه با مشخصات تشکیلاتی‌شان تعریف میشدند. این خصلت غیر اجتماعی و جایگزین شدن سازمان بجای نیروهای طبقاتی و اجتماعی در صحنه سیاسی، برای چپ رادیکال اجتناب‌ناپذیر بود. چرا که این سنت حاصل رادیکالیزه شدن بخشی از فعالین سیاسی آن طبقاتی بود که خود در صحنه اجتماعی نه فقط رادیکال نبودند، بلکه بدنبال اصلاحات ارضی دهه چهل رسماً در نظام سیاسی محافظه کار موجود چهارچوب سیاسی مناسب برای رشد اقتصادی را یافته بودند.

شیوه عروج این چپ جدید مهر خود را بر خصوصیات سازمانی و عمل سیاسی این جریانات کوبیده بود. ترویج اعتقادات تازه یافته شبه مارکسیستی، تبلیغ و تهییج علیه استبداد و امپریالیسم، و آکسیون به نیروی اعضا و وابستگان تشکیلاتی، خطوط اصلی پراتیک این چپ جدید را ترسیم میکرد. جریانات سنتی سازمانده اعتراض اجتماعی بودند. چپ جدید، منزوی از حرکات اجتماعی، اعتراض سازمانی را به شکل وجودی خود تبدیل کرد. دو تبیین اساسی برای توجیه این خصلت غیر اجتماعی در درون این چپ وجود داشته است. دو تبیین که در عین حال متضمن تحریف برخی از مفاهیم پایه‌ای مارکسیسم و سوسیالیسم کارگری بوده است. اول، مقوله "سازمان انقلابیون حرفه‌ای"، و دوم، "پیوند" سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر. چپ رادیکال موقعیت منزوی و غیر اجتماعی خود را موقعیتی انتقالی میدید. استدلال میشد که آنچه بوجود آمده است سازمانهایی از "انقلابیون حرفه‌ای" است. پیوند این سازمانها با طبقه کارگر و جنبش کارگری امری مربوط به آینده است. مشکل اینجاست که هیچیک از این مفاهیم در سنت مارکسیستی به این شیوه بکار نرفته‌اند. سازمان انقلابیون حرفه‌ای، که جزء

مهمی از تئوری حزب لنینی است، به سازمان حرف‌های و تمام وقت یک حزب اجتماعی کارگری اطلاق می‌شود. وجود یک جنبش سوسیالیستی کارگری، وجود کانونهای محلی برای اعتراض سوسیالیستی کارگر، پیش شرط وجودی یک سازمان انقلابیون حرفه‌ای کمونیستی است. نمیتوان جدا از این سنت مبارزاتی، بدون رابطه عملی با آن، و با ماتریال انسانی بیگانه با این محیط مبارزاتی بدوا در گوشه‌ای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" برای سوسیالیسم کارگری درست کرد و بعد به فکر "پیوند" افتاد. در مورد خود این مقوله "پیوند" پیش از این صحبت کرده‌ایم. صحبت بلشویکها در ابتدای قرن بر سر پیوند یک "سازمان" با توده‌ها نبود، بلکه بر سر جا باز کردن سوسیالیسم به مثابه یک سنت فکری و مبارزاتی در درون طبقه کارگر روسیه بود. این امر در انتهای قرن نه فقط در هر کشور سرمایه‌داری متحقق شده، بلکه سوسیالیسم کارگری بعنوان یک سنت اعتراضی به یک جریان معتبر در درون طبقه کارگر بسیاری از کشورها و از جمله ایران تبدیل شده است. بنابراین تزه‌ای "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و "پیوند" برای چپ جدید تنها پوششی برای استتار یک موقعیت دردناک سیاسی و اجتماعی است. این واقعیت که موجودیت این جریانات موجودیتی سازمانی و فرقه‌ای است. پراتیک سیاسی این جریانات منحصر به پراتیک ترویجی، تبلیغی و آکسیونی اعضا آنهاست. مبارزه اجتماعی با فعالیت سازمانی جایگزین شده است.

سازمان و کارگران

سازمان غیر اجتماعی هم بالاخره در جامعه قرار دارد و با اقشار و طبقات اجتماعی روبروست. هر چند که نمونه‌هایی مانند مجاهدین خلق و شاخه‌هایی از سنت فدائی گواه آنند که سازمان میتواند حتی مواجهه مادی خود با جامعه را نیز به حداقل برساند و خود سازمان را به مینیاتور و کاریکاتوری از جامعه تبدیل کند که افراد در واقع در آن زندگی میکنند، مصرف میکنند، طبقات دارند و غیره. بهر حال امروزه از این نمونه‌های افراطی در درون چپ به معنی اخص کلمه کمتر یافت می‌شود. چپ بهر حال با کارگر بعنوان یک قشر اجتماعی روبرو می‌شود. در سنت چپ غیر کارگری، کارگر در دو قامت متفاوت در برابر سازمان قرار می‌گیرد. اول بعنوان یک قشر و طبقه اجتماعی و دوم بعنوان یک فرد. چپ رادیکال، کارگر را در قامت اجتماعی‌اش بصورت جمع عددی افراد و نهایتاً بصورت یک "صنف" درک میکند. عبارت دیگر برای اینها کارگر بعنوان یک طبقه و بعنوان پدیده‌ای در بیرون سازمان فاقد سیمای اجتماعی و سیاسی است. در مورد دو قطبی سازمان-توده‌ها پیش از این به تفصیل صحبت کرده‌ام. توده‌ها برای سازمان بيشکل و خام‌اند، فاقد حیات سیاسی و تاریخی‌اند، جامد و ایستا هستند و ایجاد هر نوع شکل‌بندی سیاسی در دل آنها از مجرای سازمان ممکن می‌شود. در ظرفیت فردی نیز کارگر فاقد یک سیمای اجتماعی است. اتمی انسانی است که مانند هر فرد دیگر از هر قشر اجتماعی دیگر بر مبنای رابطه‌ای که با سازمان دارد معنی میشود و هر خصلت سیاسی و مبارزاتی خود را مانند سایر اعضا سازمان از خود سازمان می‌گیرد. عبارت دیگر کارگر، چه آنجا که در بیرون سازمان بعنوان یک طبقه در نظر گرفته میشود و چه آنجا که

بعنوان یک عضو و فعال سازمانی نگریسته میشود خصوصیات و مشخصات اجتماعی خود را از دست داده است. در بیرون سازمان طبقه به صنف تنزل داده میشود و در درون سازمان فرد کارگر نه بعنوان عنصری از یک طبقه و یا حتی صنف، بلکه بعنوان سلولی از تشکیلات معنی و موجودیت پیدا میکند. سازمان خصلت غیر اجتماعی خود را در ذهن و در شیوه نگرش خود به کارگر تسری میدهد. کارگر دوشخصیتی میشود. کارگر بعنوان فرد، که باید اندیشه و عمل سازمان را بپذیرد، به آن بپیوندد و مانند هر عضو دیگر ظرفیت‌هایش را بعنوان یک فرد در خدمت نقشه و آکسیون سازمان قرار بدهد، و کارگر بعنوان بخشی از جامعه، بعنوان یک صنف، که باید برای منفعت صنفی خود مبارزه کند.

در واقع هر چه سازمان غیر اجتماعی تر و فرقه‌ای تر باشد، تلقی‌اش از کارگر صنفی تر و غیر سیاسی تر است. هر چه سازمان فرقه‌ای تر و آکسیون‌یست تر است، سیاست کارگری‌اش سندیکالیستی تر و صنفی تر است. اما نکته جالب توجه تلقی چپ رادیکال فرقه‌ای از سندیکا و سندیکالیسم است. کارگر برای اینها صنف است و در نتیجه سندیکالیسم را تمایل "غریزی و خود بخودی" کارگر بطور کلی تلقی میکنند و نه یکی از سنتهای متنوع مبارزاتی در درون جنبش کارگری. این فرق سندیکالیسم اینها با حزب توده در دوره قبل از ۱۳۳۲ است. حزب توده خود بعنوان یک سنت حزبی متکی به جریان سندیکالیستی در درون طبقه بود. سندیکالیسم کارگری را بخود جلب کرده بود. بخشی از پراتیک خود حزب توده سندیکا سازی بود. اما برای چپ جدید سندیکالیسم ابزار تحیب و جلب توجه کارگر بعنوان یک صنف است. کار خود این چپ نیست. درست همانطور که به دهقان زمین وعده میدهند، به کارگر سندیکا وعده میدهند. جریاناتی که وقتی پای جنبش دانشجویی به میان میاید اصرار دارند که خطوط سیاسی مختلف در این جنبش حتما باید تفکیک ایدئولوژیکی و تشکیلاتی خود را روشن کرده باشند، در قبال کارگر جز اعلام وفاداری به ایده سندیکا، که آنها آن را ایده آل کارگر بعنوان یک صنف میدانند، کاری ندارند که بکنند. و باز جالب اینجاست که بدرجه‌ای که کارگر بعنوان یک طبقه به میدان آمده است و مبارزه میان خطوط در میان خودش و وجود یک زندگی سیاسی در درون طبقه را به نمایش گذاشته است، خط مشی چپ رادیکال در قبال تشکل‌های توده‌ای کارگران دستخوش نوسان شده است. وقتی کارگر در انقلاب ۵۷ فعال میشود و سنت مبارزه شورائی در درون طبقه دست بالا پیدا میکند، چپ به این الگو ابراز وفاداری میکند و تا کارگر به عقب رانده میشود، مجدد "شورائی‌های سابق" در چپ غیر کارگری به خط مشی تعظیم و تکریم لفظی در قبال سندیکا رجعت میکنند.

خلاصه کلام اینکه کارگر بعنوان یک طبقه در بیرون محدوده سازمانی عرصه‌ای از فعالیت سازمان‌گرانه چپ جدید نبوده است. این چپ نماینده سیاسی و ابزار حزبی هیچ گرایشی در درون جنبش طبقاتی نبود. لذا حتی آنجا که کارگر از قلمرو کار توده‌ای و طبقاتی به این چپ جلب میشود و با این چپ سازمان پیدا میکند، بدوا موقعیت اجتماعی خود بعنوان یک فعال جنبش اعتراض طبقاتی را از دست میدهد. ممکن است کارگر برای مدتی در همان محیط فعالیت سابق خود در درون جنبش کارگری بماند. اما نقش او بتدریج و بطور اجتناب

ناپذیری عوض میشود. بجای فعال جنبش سندیکائی، "کارگر سازمانی" بتدریج به گزارشگر ویژه سازمان، مامور پخش، و یا به مامور جذب عناصر جدید برای سازمان تبدیل میشود.

به این ترتیب در نقد عضویت کارگری در سازمان‌های چپ غیر کارگری باید بهر حال به رابطه فردی کارگر با سازمان دقیق بشویم چرا که این تنها شکلی است که سنت چپ غیر کارگری کارگر را با خودش سازمان میدهد و عبارت دیگر "عضویت میپذیرد".

همینجا میتوان اولین اختلاف بنیادی‌ای را که میان سنت کمونیسم کارگری با چپ رادیکال در امر عضوگیری کارگران وجود دارد مشاهده کرد. برای کمونیسم کارگری و احزاب کمونیستی کارگران، عضوگیری افراد به حزب چیزی جز جریان انتخاب بهترین عناصر مبارزه طبقاتی و کارگری به حزب پیشتاز و سازمانده این مبارزه نیست. عضویت در حزب یعنی قرار گرفتن کارگر فی الحال مبارز و درگیر اعتراض کارگری در یک سازمان با برنامه و هدف‌دار سوسیالیستی کارگران و تبدیل شدنش به عنصری از یک حرکت متحدانه و آگاهانه. عضویت در حزب نقطه شروع مبارز شدن کارگر نیست. برعکس، حزب کمونیست کارگری حزب متشکل کننده کسانی است که فی الحال در یک مبارزه اجتماعی در حال جریان میان کارگر و سرمایه‌دار درگیرند و نقش پیدا کرده‌اند.

برای چپ رادیکال تاکنونی عضویت، حتی عضویت کارگران، معنای دیگری دارد. قبلاً گفته‌ام که چگونه سوسیالیسم رادیکال غیر کارگری مبارزه طبقاتی عینی و اجتماعی بیرون خودش را نمیبیند. مبارزه با عضویت فرد در سازمان شروع میشود. وظیفه سازمانی موجودیت سیاسی فرد را تعیین و تعریف میکند. در این سنت، این عضویت و پیوستن به تشکیلات است که قرار است به مبارزه جوئی فرد خصلتی اجتماعی بدهد. انسانها نه با هویت مبارزاتی‌شان در جامعه، مثلاً اینکه فلانی فعال شورای فلان کارخانه است، آژیتاتور کارگری در فلان واحد است، رهبر فلان اعتصاب بود، نماینده کارگران در فلان سال بوده و غیره، بلکه با تعلق تشکیلاتیشان تعریف میشوند، بعنوان فدائی، پیکاری، راه کارگری، رزمندگانی و غیره. این سازمان است که برای فرد محیط فعالیت سیاسی تعریف میکند و با قرار دادن او در یک تقسیم کار سازمانی به فعالیت او رنگ اجتماعی بودن میزند. در سنت چپ رادیکال غیر کارگری، سازمان مجرای مبارزه اجتماعی برای فرد است. برای کمونیسم کارگری، حزب سازمانده و هدایت کننده مبارزه اجتماعی‌ای است که در متن جامعه در جریان است، مبارزه وقفه ناپذیر کارگر علیه سرمایه و سرمایه‌دار.

این تفاوت، خودش را بروشنی در سیاست‌ها و روش‌های انتخاب عضو در این دو سنت نشان میدهد. کمونیسم کارگری خود گرایشی در دل یک جریان مبارزه و اعتراض طبقاتی است و لذا بهترین، فعال‌ترین و پرنفوذترین عناصر این مبارزه را بخود جلب میکند. سازمان چپ غیر کارگری، در مقابل، مستقل از طول و عرض خود، فرقه‌ای است که نقطه شروع مبارزه برای فرد است، و لذا عناصر متناسب با مشخصات درونی خود را انتخاب میکند. برای کمونیسم کارگری، عضو جدید یک انسان و یک مبارز فی الحال اجتماعی و فی الحال درگیر مبارزه

است. برای چپ غیر کارگری عضو جدید انسانی مجرد و فاقد پیشینه با خواص فردی قابل استفاده برای سازمان است. یک اتم است که تازه با ورود به سازمان و در ترکیب با اتم‌های مشابه قادر به نوعی فعالیت دسته جمعی میشود. کمونیسم کارگری لاجرم به آن جنبش اجتماعی که خود به آن تعلق دارد نگاه میکند و میکوشد فعالین آن را به خود جلب کند، چپ رادیکال غیر کارگری به جامعه بطور کلی و به مجموعه اتم‌های انسانی حاضر در این جامعه نگاه میکند و دنبال افراد مستعد برای پذیرش تفکر سازمان، قالب‌های مبارزه سازمان و وظایفی که سازمان تعریف کرده است میگردد. هر سازمان و هر سنت مبارزاتی بهر حال عضو و فعال خود را انتخاب میکند. تفاوت اینجا است که برای کمونیسم کارگری و حزب کمونیست کارگران، بخش مهمی از این انتخاب فی‌الحال در متن مبارزه کارگری انجام شده است. عضویت برای این سنت اتحاد یک مبارز دیگر امر کارگران در حزب سیاسی طبقه برای پیشبرد نقشه مشترک است. برای چپ غیر کارگری تمام این انتخاب توسط سازمان و با ملاک‌های سازمان صورت میگیرد و عضویت فرد به معنای ورود او به عرصه پراتیکی و آکسیونی مورد نظر تشکیلات است.

بافت غیر کارگری: توجیحات و واقعیات

تا اینجا معلوم شد که در بحث عضویت کارگری و چپ رادیکال باید کلا مساله رابطه اجتماعی سازمان با طبقه کارگر و انتظار متکی بودن سازمان به گرایش مبارزاتی‌ای در درون خود طبقه را کنار گذاشت و به رابطه فرد کارگر با سازمان پرداخت. وقتی به بحث عضویت کارگری و حزب کمونیست برسیم، ناگزیر باید اساسا به این رابطه اجتماعی بپردازیم. اما تا آنجا که به چپ رادیکال برمیگردد، مساله تماما بر سر چند و چون عضویت آحاد کارگر در این سازمانها و بعبارت دیگر مساله بافت طبقاتی خود سازمان است.

غیر کارگری بودن بافت سازمانهای چپ رادیکال چیزی نبود که بر خود اینها پوشیده باشد. این واقعیت، و یا بعبارت دیگر این تناقض آشکار میان رابطه‌ای که سازمان روی کاغذ با پرولتاریا برقرار کرده است و جدائی عملی‌ای که در جهان واقعی از کارگر دارد، بطرق مختلف در سیستم فکری گرایشات مختلف چپ رادیکال توجیه شده است. اگر این توجیحات را، که در سنتهایی نظیر مشی چریکی، لیبرالیسم چپ، تروتسکسیم و غیره علنا تئوریزه شده است، بشکافیم به چند مولفه اصلی در آنها برمیخوریم. اول مساله اختناق و سرکوب سیاسی است. عموما گفته میشود که سرکوب سیاسی مانع تماس وسیع سازمان با کارگران است، کار با سازمان کمونیستی را برای آنها مخاطره آمیز میکند، روی آوری کارگران به سازمان سوسیالیستی مستلزم وجود درجه‌ای دموکراسی و فضای دموکراتیک در جامعه است و غیره. باید پرسید چرا اختناق این تاثیر را بر روشنفکران ندارد؟ چرا این اختناق مانع تشکیل دهها سازمان با صطلاح کمونیست متشکل از دانشجویان و تحصیلکردگان نشده است؟ و چرا کارگران، با کمیت چندین صد برابرشان در جامعه نتوانسته‌اند معادل روشنفکران طبقات غیر کارگر آدم "خطر کن" و بدرد بخور برای این سازمانها از خود بیرون بدهند. بهانه دیگر، مساله نقش تئوری و آگاهی

در مبارزه کمونیستی است. گفته میشود کمونیست بودن و در سازمان کمونیستی عضو شدن نیازمند سطح بالایی از آگاهی سیاسی و درک تئوریک سوسیالیسم است و ظاهراً روشنفکران در موقعیت مساعدتری برای کسب این ملزومات قرار دارند. باز اینجا سؤالی که مطرح میشود اینست که مگر آگاهی با وجود اجتماعی فرد رابطه ندارد؟ چطور است که میلیونها انسان که در موقعیت اجتماعی ای قرار گرفته‌اند که تئوری سوسیالیسم قرار است زبان حال آن و بیان اعتراض آن باشد آن تعداد انسان آگاه سیاسی از خود بیرون نمیدهد که همین سازمانهای سوسیالیستی موجود را پر کند؟ چطور است که تئوری سوسیالیسم اساساً توسط بخشهایی اتخاذ شده است که وجود اجتماعی شان و موقعیت عینی شان پذیرش آنرا ایجاب نمیکرده است و آن میلیونها انسانی که بحکم موقعیت عینی شان به این تئوری نیاز دارند و این تئوری مال آنهاست قادر به درک و پذیرش آن در یک مقیاس وسیع نیستند؟ بهانه دیگر وجود گرایشات غیر سوسیالیستی حاکم بر کارگران است. ظاهراً سازمان چپ رادیکال درست بدلیل رادیکالیسمش از کارگران منزوی مانده است! از این مینالند که کارگران تحت نفوذ سندیکالیسم یا احزاب رفرمیست قرار دارند، مذهبی‌اند، و غیره. باز هم باید پرسید که روشنفکران طبقات دارا چه خاصیت ویژه‌ای دارند که بسادگی نفوذ افکار و آراء حاکم بر جامعه را، که با موقعیت عینی خود آنها و منفعت مادی آنها بعنوان افراد معین خوانائی بیشتری هم دارد، از خود میتکانند و کارگران از چه نقیصه مادرزادی برخوردارند که جدا کردن آنها از این گرایشات و افکار این چنین دشوار است؟

این بهانه‌ها، که هر یک از سنتهای چپ رادیکال به فراخور حال خود چند تا از آنها را در آستین دارد، بیش از آنکه بتوانند علل دوری کارگران از چپ رادیکال را توضیح بدهند، خود شواهد دیگری هستند از نگرش غیرکارگری این جریانات به مبارزه طبقاتی و سیاسی و حتی به تئوری سوسیالیسم. در عین حال اینها سرنخ یک درک درست از مساله رابطه، یا در واقع بی‌رابطگی، چپ رادیکال و کارگران را بدست میدهند. واقعیت اینست که سازمانهای چپ رادیکال تاکنونی مشخصات تئوریکی خاص و نحوه زیست و فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خاصی داشته‌اند که امکان استفاده از آنها را بعنوان ابزار مبارزه و اتحاد به کارگر نمیدهد.

ملاکها و مکانیسمهای جذب و دفع

بافت غیرکارگری چپ رادیکال گواه اینست که کارگر حتی بعنوان یک فرد، عنصر و ماتریال انسانی مناسبی برای ساختمان تشکیلاتی سازمانهای این سنت نیست. مکانیسمها و ملاکهای جذب و دفع افراد علیه کارگر و به نفع تحصیلکردگان جوان طبقات مرفه و نیمه مرفه در جامعه کار میکند. این مکانیسمها کدامند؟

شروط کلاسیک عضوگیری احزاب کمونیست را بیاد بیاوریم: پذیرش برنامه، اساسنامه، و کار کردن در یک ارگان تشکیلاتی. اینها شرایط کاملاً اصولی و درستی است. اما این شرایط نه یک رابطه حقوقی صرف میان فرد و سازمان، بلکه یک رابطه واقعی و اجتماعی را بیان میکنند. این شروط بیان فشرده این واقعیت است که فرد باید اهداف و آرمانهای ناظر بر سازمان را بپذیرد، روش فعالیت و زندگی سیاسی سازمان در جامعه و موازین و مناسبات درونی سازمان را تأیید کند و خود را با آن وفق بدهد و بالاخره آن وظایف معینی را که برنامه و نقشه

فعالیت سازمان جلوی پایش میگذارد به پیش برود. عبارت دیگر فرد باید با سازمان از نظر سیاسی و عملی از یک جنس باشد. چپ رادیکال ایران عمدتاً فاقد برنامه و یا اساسنامه مدون بود. این تازه دارد این اواخر میان بقایای این جریان‌ها مد می‌شود. اما بهر حال، در غیاب برنامه و اساسنامه مدون هم چپ رادیکال مکانیسم‌های ویژه خود برای شناختن عناصر از نظر فکری و عملی مناسب برای خود را داشته است. مکانیسم‌های دیگری، بعضاً ارادی و آگاهانه و بعضاً خودبخودی و اجتماعی، همان شروط اصلی را در برابر افراد قرار میداده‌اند. آنچه که ما باید تشخیص بدهیم اینست که چگونه این مکانیسم‌ها افراد را از نظر فکری و عملی فیلتر میکنند و چگونه بویژه ورود کارگر به این تشکیلاتها را دشوار و غیر محتمل می‌سازند.

هر سنت سیاسی خواه ناخواه تصویر و شمایی از یک مبارز نمونه بدست میدهد. اهداف یک سازمان سیاسی، روش مبارزه‌اش، اخلاقیاتش، زبان و مشغله‌اش و غیره تصویری عمومی از سازمان و تپیی از انسانها که میتوانند در آن جای بگیرند بدست میدهد. شخصیت پردازی‌ای که هر سنت از قهرمانان خود بعمل می‌آورد، خطوط چهره فردی و سیاسی یک عضو نمونه را بصورت یک الگو متعین میکند و در برابر جامعه قرار میدهد. بنابراین مساله عضویت فرد در سازمان از این سؤال شروع نمیشود که آیا فرد اهداف و عمل سازمان را میپذیرد یا نه، بلکه از این شروع میشود که کلاً چگونه انسانهایی بحکم شرایط اجتماعی، خود قادرند این اهداف و روشها را بپذیرند و خود را به شمایل عضو نمونه شبیه کنند. برای مثال سنت فدائی قبل از انقلاب با نوع معینی از انسان تداعی میشود. سنت مائوئی، سنت سوسیال دموکراسی، سنت تروتسکیستی و غیره نیز هر یک الگویی از یک فعال نمونه دارند. وقتی در خطوط سیمای این مجسمه‌های سیاسی دقت میکنید، بتدریج متوجه شباهتهای آنها با اقشار اجتماعی میشوید که این سازمانها را از درون خود بیرون داده‌اند. در پس تصویر اساطیری و ایده‌آلیزه قهرمان و الگو، انسانهای واقعی را مبینید که در مکان اجتماعی و تولیدی واقعی ایستاده‌اند. پشت عنصر فدائی، با از خود گذشتگی‌اش، با بیصبری سیاسی‌اش، با نفرتش از استبداد، با بی‌اعتمادی‌اش به نیروی طبقات اجتماعی و با رسالتی که در عوض برای خود بعنوان قهرمان قائل است، و غیره، چهره دانشجویان فنی و صنعتی را تشخیص میدید که قهرمانانه آینده تضمین شده فردی خود را برای خدمت به خلق رها میکنند. عنصر فدائی دوران شاه سمبل رشد وجدان اصلاح طلبانه در میان جوانان تحصیلکرده و امیدهای آینده بورژوازی است. پشت نهضت آزادی و مجاهد خلق دو نسل از اعتراض بازار را می‌یابید، با همه محلی‌گرایی، عقب‌ماندگی اخلاقی و دوری از مدرنیسم که در این نهاد سنتی جامعه جای خوش کرده است. پشت تروتسکسیم و لیبرالیسم چپ ایرانی، بی‌هیچ دشواری میتوان چهره روشنفکر آشنا با فرهنگ اروپای غربی و خجل از خاستگاه جهان سومی خویش را دید. سنتهای سیاسی‌ای که در این اقشار جامعه ایران پا گرفته‌اند، و مجموعاً چپ رادیکال دوره معاصر را شکل داده‌اند، بیشک از پیکره قشر اجتماعی که از آن برخاسته‌اند و از زندگی متعارف این اقشار فاصله میگیرند. اما نهایتاً گریزی ندارند جز اینکه روشی متناسب با مبارزه این اقشار، روشی ملهم از افق اجتماعی و ظرفیتهای مادی

این اقبال، در پیش بگیرند. زندگی سیاسی و روشهای مبارزاتی این جریانات بناگير با وجود اجتماعی قشری که در آن پا گرفته اند تناسب مییابد.

این تصویر از پیشی از "انسان مناسب" برای هر سنت مبارزاتی بطرق مختلف به جامعه القاء میشود و آگاهانه و یا بطور خود بخودی مکانیسمهای جذب و دفع سازمانها در رابطه با افراد را شکل میدهد. سازمان با این مکانیسمها عناصر مناسب بحال خود را جذب میکند و آنها را که نمیخواهد دفع میکند. در بسیاری موارد الگوی سازمان از عضو مناسب چنان زنده است و توسط جامعه شناخته شده که از پیش مانع نزدیکی حتی تصادفی افراد نامتجانس با سازمانها میشود. من مطمئنم در ۵ سال گذشته حتی یک کارگر ایرانی هوس تماس گرفتن با جریان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" و یا "سربداران" را نکرده است. در درون سازمان، همین مکانیسمها، انسانها را مطابق سنت مبارزاتی و الگوی فعالیت خود مدام فیلتر میکنند. ماحصل همه اینها اینست که سازمان بعنوان بخشی از سنت مبارزاتی یک قشر و طبقه معین اجتماعی مداوما باز تولید میشود. این روش مبارزاتی و زندگی سیاسی سازمانها و احزاب سیاسی است که عملا معلوم میکند چه الگویی از فعالین سیاسی بدرد آنها میخورد، و لذا فعالین کدام قشر اجتماعی باید در آنها جای بگیرند. اگر به مولفههای مختلف زندگی و فعالیت سیاسی چپ رادیکال ایران دقت کنیم، آن مکانیسمهای عملی ای را که کارگر را از آنها دور نگاه میدارد بروشنی میبینیم. این را میبینیم که چگونه کارگر ماتریال طبیعی و مناسبی برای استفاده در شالوده و ساختمان تشکیلاتی این جریانات نیست.

ملاک عقیدتی: مساله تئوری و پذیرش برنامه

بنظر من اولین مانع نزدیکی کارگران به سازمانهای چپ رادیکال را باید اینجا جستجو کرد. هم مضمون نظریات تئوریک این جریانات و هم جایگاه تئوری بطور کلی برای آنها، کارگر را از آنها دور نگاه میدارد. از نظر مضمونی تئوری برای این جریانات، همانطور که گفتم، توجیه نظری اهداف اجتماعی و مبارزه سیاسی ای بود که فیالذمه محتوایی غیر کارگری داشت. این در درجه اول محتوا و مضمون تئوری این جریانات است که آنرا برای کارگر غیر قابل فهم و غامض میکند. مانیفست کمونیست، تئوری مارکس درباره ریشههای استثمار در جامعه سرمایه داری، تئوری حزب کارگری، تئوری انترناسیونالیسم کارگری، تئوری مارکسیستی دولت و نظایر آن طبعاً برای کارگر قابل فهم است، متون کلاسیک مارکسیستی برای ترویج در محافل کارگری حتی غالباً نیازی به ساده شدن ندارند. یک ترجمه روان در بیشتر موارد کفایت میکند. اما فهم بورژوازی به خوب و بد، فهم تئوری دسته بندی خرده بورژوا به لایه های مختلف، فهم خواص سرمایه داری غیر وابسته، فهم تضاد ساواک و شهربانی، فهم انقلاب شش مرحله ای آنها به پشتوانه "درباره تضاد" مائوتسه دون، و خلاصه فهم تمام اراجیفی که به اسم مارکسیسم از کارخانه های فکری بورژوازی و کارگاههای خرده بورژوازی روانه بازار عقاید میشود، برآستی به ذهن مبهم بین، ابهام تراش و دنیاندیده روشنفکر بورژوا و خرده بورژوا احتیاج دارد. قانع کردن

کارگر به اینکه باید برای اینها جان خود را برکف بگیرد بطور قطع کار بسیار دشواری است. چپ رادیکال با این واقعیت مواجه است که حتی وقتی این آرمانها را به زبان خردسالان بیان میکند، حتی وقتی تئوری را به حکمت عامه تنزل میدهد، باز کارگر آن را نمیفهمد. مساله بر سر خصلت غیر کارگری این تئوری و ناخوانائی آن با امر کارگر است. رشد آگاهی سیاسی کارگر باعث دوری از این تئوریهها و از سازمانهای متکی بر آنها میشود. چپ رادیکال بنا به تعریف نمیتوانست کارگر آگاه به منافع طبقاتی را جلب کند، چون خود به یک چنین آگاهی طبقاتی متکی نبود. مستقل از مضمون و محتوای تئوری، روش برخورد چپ رادیکال به تئوری، و جایگاه تئوری برای این جریانات، بسهم خود مانع دیگری در برابر کارگران قرار میدهد. سازمانهای چپ رادیکال عموماً سازمانهایی هستند که بر مبنای "اعتقادات" شکل گرفته‌اند و طبعاً "تئوری" و "عقیده" مهم‌ترین ملاک ورود به آنها است. در هر سازمان کمونیستی کارگری هم ایدئولوژی و اعتقاد به سوسیالیسم یک شاخص و ملاک مهم است. اما مساله بر سر تبیینی است که از تئوری و ایدئولوژی در سنت چپ غیر کارگری بعمل می‌آید و رابطه‌ای که این ایدئولوژی با فرد و فعال سازمانی پیدا میکند. احزاب چپ رادیکال خارج از سنت کارگری پا گرفته‌اند و لذا پیدایش آنها در درجه اول حاصل نفی نظری تفکر و باورهای سنتهای رسمی اپوزیسیون بورژوائی است. خیلی از این جریانات حاصل انشعاب از لیبرالیسم، ناسیونالیسم، فرمیسم و یا حتی اپوزیسیون مذهبی بوده‌اند. این جریانات در بدو پیدایش خود متشکل از انسانهایی بوده‌اند که برای رادیکال شدن و به اصطلاح مارکسیست شدن، با هر تبیینی، ناگزیر بوده‌اند به کمک افکار و ایده‌آلها و باورهای خود، موقعیت عینی اجتماعی خود بعنوان بخشی از طبقات صاحب مالکیت را نفی کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند مکان اجتماعی خود را نفی کنند و خود را بر مبنای اعتقادات خود تعریف کنند. اینها ناگزیر بوده‌اند ارزش خود را بعنوان انسان و بعنوان عنصر مبارز در جامعه، در تقابل با طبقه‌ای که از آن برخاسته‌اند، از اعتقادات رادیکال خود استخراج کنند. اینها از مکان تولیدی و طبقاتی خود بریده‌اند تا "چپ" بشوند. بنابراین در سنت تشکیلاتی‌ای که ایجاد کرده‌اند، اعتقاد و اندیشه ملاک اصلی قرار می‌گیرد، چرا که تنها این ملاک فاصله‌شان را از طبقه‌شان نشان میدهد. بنابراین همین، سرلوحه تشکیلاتی که می‌سازند، قرار می‌گیرد. هر کس در میان اینها در ایدئولوژی و تئوری با دیگری اختلاف پیدا میکند، به زعم دیگری ناگزیر به طبقه‌ای که پیشتر به آن پشت کرده بود رجعت کرده است. اختلاف نظر تئوریک برای بورژوا شدن کافی است، چرا که همین تبیین تئوریک شاخص جدائی از طبقه‌شان بوده است. از اینرو برای این جریانات تئوری نه یک ابزار برای درک جامعه و جهان بیرونی و ترسیم خطوط مبارزه سوسیالیستی، نه یک نقد، بلکه یک محک مذهبی برای تشخیص خودی و بیگانه است.

تئوری‌ای که به این ترتیب جامد شود و به ملاکی برای تعلق طبقاتی تبدیل شود، جبراً غامض نیز میشود. زیرا اولاً، باید بصورت احکامی درآید که بتوان به آن سوگند خورد و ثانیاً، این احکام باید با چنان دقت و ظرافتی و در چنان جزئیاتی تبیین شوند که فرق و فاصله این جریان را با سایرین ترسیم کنند. تئوری به احکامی برای رد و قبول تبدیل میشود، فرمول‌هایی که هر کلمه آن تعیین کننده است چرا که مرزبندی این فرقه را با چیزی و کسی

بیان میکند. فرمول‌هائی مقدس که انسان یا به آن ایمان دارد و یا ندارد. اگر دارد عضو فرقه هست و اگر ندارد نیست.

این یک معضل و وضعیت عینی است. واقعیت اینست که روشنفکر بورژوازی سوسیالیست و غیر سوسیالیست از نظر اجتماعی افق‌ها و منافع طبقاتی کاملاً متضادی را نمایندگی میکنند. ملاک نظری، باشد که نه با برداشتی مذهبی، برای پیوستن روشنفکران به سازمان مارکسیستی ملاکی اجتناب‌ناپذیر است. اما اشکال کار اینجاست که چپ رادیکال ملاکی را که با تعمیم موقعیت روشنفکر معترض طبقات حاکم تعریف کرده است، و در واقع از هر نوع معنی و ارزش تهی کرده است به همان شیوه در مورد کارگران هم بکار میبرد. پیوستن کارگر به سازمان به اصطلاح کمونیستی اینها هم در درجه اول منوط به گذشتن از آزمون تئوریکی سفت و سختی است که سازمان بر مبنای تاریخ گسست عقیدتی خود از بورژوازی در برابر تازه واردین قرار میدهد. اشکال کار اینجاست که این سازمانها با این تفکر و این روش تشخیص خود و بیگانه، با طبقه کارگری مواجه میشوند که برای انقلابی بودن و سوسیالیست بودن نیازی ندارد تعلق طبقاتی موجود خود و موقعیت عینی‌اش در تولید را نفی کند. در واقع نمیتواند نفی کند. کاملاً برعکس، دقیقاً به دلیل قرار داشتن در این موقعیت عینی است که میتواند سوسیالیسم را بعنوان یک اندیشه و آرمان جذب کند و تئوری سوسیالیسم را در خدمت مبارزه‌اش بکار بگیرد. لازم نیست کارگر با یک نقد عمیق فلسفی بسراغ خودش بعنوان یک فرد برود و با خودش و تعلقات اجتماعی‌اش تسویه حساب بکند تا سوسیالیست بشود و در اردوی مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار بگیرد. حضور در این مبارزه موقعیت اولیه و داده شده هر کارگر در این جامعه است. او بورژوا نیست. وابسته به مالکیت و ارزش اضافه نیست. او میتواند سر جای خودش در جامعه سوسیالیست باشد و بعنوان سوسیالیست مبارزه کند. تئوری مارکسیستی چنین خصلت کلیشه‌ای و چنین بار مذهبی و عرفانی برای کارگر ندارد و تبدیل این تئوری به چنین پدیده‌ای جز دور کردن آن از دسترس کارگر و لذا دور نگاهداشتن کارگر از سازمان اینچنینی نتیجه‌ای در بر ندارد.

وقتی چپ رادیکال از پذیرش برنامه یا اعتقادات و اهداف، به عنوان شرط عضویت سخن میگوید، در واقع به پذیرش یک سیستم فکری غامض و پیچیده، مجموعه‌ای از کلمات قصار و کلیشه‌های فرقه‌ای و سازمانی و قابلیت تکرار آن توسط فرد اشاره میکند. اگر برنامه‌ای در کار باشد، این برنامه معمولاً چکیده همین کلمات و کلیشه‌هاست. هر عبارت برنامه، که قرار است موجز و غیر تکراری هم باشد، دنیائی از مرزبندیهای فکری با سایر گرایش‌ها در کل تاریخ چپ را بیان میکند. اگر برنامه‌ای در کار نباشد، آنوقت مقالات روزنامه‌ها، پلمیک‌ها و غیره شاخصهای عقیدتی برای محک زدن نگرش تئوریک فرد را تشکیل میدهند. بعداً در بحث سیاست عضوگیری حزب کمونیست بار دیگر به ملاک "پذیرش برنامه" بر میگردم. اما این را اینجا باید اضافه کنم که ملاک تئوری و اندیشه در همه سنتهای چپ رادیکال ایران به یکسان عمل نکرده است. یکی از خصوصیات بارز چپ رادیکال ایران بی توجهی و بی اعتنائی به تئوری بوده است. اما این به معنی غیبت ملاک نظری در امر عضوگیری نبوده است. برعکس، مدون نبودن تفکر سازمان، فقدان برنامه و غیره، با نوعی "اجتهاد" افراد و

کادرهای قدیمی و صاحب حق آب و گل و پروسه پیچیده‌ای از آزمایش اعتقادات فردی در عمل جایگزین شده است. سازمان بی تئوری هم فرد را از نظر عقیدتی آزمایش میکند. تفاوت اینجاست که در این موارد این آزمایش مجرائی میشود برای اعمال بدترین انواع قضاوت‌های ذهنی گرایانه، فرقه‌ای، اخلاقی و عقب مانده نسبت به افراد. در این قضاوت‌هاست که خصلت روشنفکری و خرده بورژوائی چپ رادیکال تاکنونی و ناسازگاری آن با مبارزه کارگری و امر جلب کارگران به سازمان به روشترین وجهی عیان میشود.

سبک کار و روش زندگی سیاسی چپ رادیکال

در کنار ملاک اعتقادی، ملاک سبک کار و روش زندگی سیاسی سازمان مطرح میشود. بدرجه‌ای که تشکیلات از نظر تئوریک عقب مانده تر و الکن تر باشد، ملاک و محک عملی برای پذیرش عضو برجسته تر میشود. فرد باید به هر حال "امتحان خودش" را به سازمان داده باشد. این امتحان معمولاً امتحان وفاداری، انضباط پذیری و قابلیت عملی در پذیرش قالبهای مبارزاتی است که سازمان بر مبنای آن شکل گرفته است. این قالب‌ها کدامند؟ بهتر است باز به سیمای اجتماعی عضو نمونه نگاه کنیم. همانطور که گفتم سازمان چپ رادیکال ایرانی که مخلوق روشنفکر ناراضی بورژوا و خرده بورژواست، بر گسست فرد از مکان اجتماعی و تولیدی‌اش مبتنی است. و گفتم که این شرط سوسیالیست شدن و مبارزه سوسیالیستی و رادیکال کردن یک بورژواست و نه یک کارگر. سازمان با افراد و آحاد طرف است و نه اقلشار و طبقات. آنچه که فرد را برای عضویت در این سازمانها ذیصلاحیت کرده و میکند، ظرفیت او برای "رد کردن" و پشت کردن به چیزهای مختلفی است. مانند خواستههای اجتماعی پیشین‌اش، اخلاقیات سابقش، رفاهش، خانواده و علایق شخصی‌اش، تعلقات مادی‌اش. روش مبارزه سازمان جز با چنین افرادی قابل پیاده شدن نیست. وقتی به این تعلقات نگاه میکنیم میبینیم که فرد بورژوا برای گسستن از آنها در موقعیت بسیار مناسبتری قرار دارد. چرا که حتی وقتی به همه اینها پشت میکند، تازه به روشنفکر عصیان کرده و ناراضی همان طبقه تبدیل میشود، در نردبان اجتماعی پائین نیاید. عصیان فرد بورژوا علیه ارزشها و روشهای طبقه‌اش و تعلقات فردی‌اش، او را به انسانی فرودست در جامعه تبدیل نمیکند. چنین فردی نه حرمت اجتماعی‌اش سقوط میکند و نه حتی امنیت اقتصادی‌اش بطور جدی به مخاطره میافتد. برای روشنفکر بورژوا همه اینها حتی ممکن است به حساب حساس بودن و نقاد بودنش، فکور و قابل احترام بودنش، و احتمالاً حتی ماجراجویی‌های جوانی‌اش گذاشته شود. بورژوازی همچنان آغوشش را برای جای دادن به جوانان عصیان زده و ماجراجوی دیروز خود باز نگاه میدارد. هر قدر روشنفکر بورژوا عصیان کند و زیر ارزشها و اخلاقیات طبقه خود بزند، به موقعیت اقتصادی ناامن و بی‌افق یک کارگر سقوط نمیکند. جامعه به هر حال رفاه مادی و امنیت اجتماعی را حق او میداند. سازمانهای چپ رادیکال سنتا حول این موجود اجتماعی شکل گرفته‌اند و نیروی خود را از این تیپ اجتماعی گرفته‌اند. از آن موجودیتی در جامعه که قادر است تمام خصلت اجتماعی و موقعیت اجتماعی خود را بتکاند و به یک انسان آبستره، فارغ از قید و بندهای عینی اجتماعی تبدیل شود. در

جهان واقعی این موجود را اساسا باید در محیط تحصیل پیدا کرد. دانشجو و دانش آموز، آنهم آن بخشی که قرار نیست تحصیلش را تمام کند تا پدر و مادرش را از اضافه کاری و غیره خلاص کند یا خرج تحصیل خواهر و برادر کوچکترش را بدهد، بهترین ماتریال برای این سنت سیاسی است.

یک چنین تشکیلاتی جای کارگر نیست. در واقع کارگر بی آنکه موقعیت خود را بعنوان کارگر نفی کند نمیتواند در این سنت سیاسی و در این روش زندگی جای بگیرد. اما موضوع به همینجا ختم نمیشود. چرا که بر مبنای این کارآکتر اجتماعی، سیستم ارزشی و اخلاقی فردگرایانه و در عین حال نیهیلیستی ای شکل میگیرد که دیگر با نفس زندگی و حرمت انسانی در تناقض قرار میگیرد. کارگر مدافع زندگی است. مبارزه کارگری مبارزه ای برای بهبود رفاه انسانها و بهره گیری انسانها از مواهب طبیعی و اجتماعی است. پشت اخلاقیات مرتاضانه و مقید و عقب مانده چپ رادیکال غیر کارگری ایران، نقد خرده بورژوای عقب مانده و از صنعت و مدرنیسم ترسان یک کشور عقب افتاده را میشود دید. کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی با چنین نگرش و اخلاقیاتی هیچ سازگاری ندارد. شهادت طلبی، آوانتوریسم سیاسی و فردی، تحقیر و نفی علایق و محبت انسانها به هم، اخلاقیات شبه مذهبی، تنها نمونه های برجسته این روش زندگی سیاسی غیر کارگری بوده است. اما نفوذ این تعصبات خرده بورژوائی در زندگی سیاسی چپ غیر کارگری به اینها محدود نیست و از هر منفذ این سنت سیاسی بیرون میزند. در واقع این تناقض مبارزه سیاسی رادیکال با زندگی بورژوائی است که در سنت سیاسی چپ رادیکال، که از این بورژوازی و با نفی زندگی خویش برخاسته است، به تناقض با زندگی بطور کلی تعمیم مییابد.

مناسبات درونی

به هر حال نام کمونیسم و سوسیالیسم آنقدر نزد کارگر معتبر هست که علیرغم همه این موانع تعدادی از کارگران خود را بدرون سازمان چپ رادیکال برسانند. اما اینجا هم ناسازگاری محیط با کارگر و کارگر بودن خود را نشان میدهد. کارگر در درون تشکیلات نیز متمیزه و غیر اجتماعی است. تمام آن خصوصیات که از او یک مبارز قدرتمند علیه سرمایه داری میسازد از او تکانده شده است. او دیگر رهبر فلان شاخه از فعالیت کارگران نیست. آژیتاتور توده ای نیست. سازمان او را در این ظرفیت نخواسته است و نمیتواند در این ظرفیت بکار بگیرد. کارگرانی که به این ترتیب وارد سازمان چپ رادیکال غیر کارگری شده اند خیلی زود خاصیتی نمایشی پیدا میکنند. اگر بنا شد تئوری غامض شده و قابلیت ترویج و تکرار آن ملاک باشد، اگر بنا شد که کندن از موقعیت اجتماعی و تعهدات اجتماعی و تبدیل شدن به یک انسان آبستره ملاک باشد، یعنی آن قالبهایی که روشنفکر جوان و مجرد و فارغ البال بورژوا و خرده بورژوا بسهولت بیشتری میتواند در آنها جای بگیرد، آنوقت کارگر در خود تشکیلات نیز عضو درجه دو باقی میماند. سرباز ساده ای میشود که باید رهبری شود. مقامات تشکیلاتی را نمیتواند احراز کند، در روزنامه و تبلیغ و ترویجش نمیتواند نقش بازی کند، در کنگره اش نمیتواند شرکت کند و

قس علیهدا. به نوع فعالیتی که کارگران در اینگونه تشکیلاتها برعهده میگیرند نگاه کنید تا این "شکاف طبقاتی" در درون سازمان را ببینید.

خلاصه کلام:

سازمان چپ رادیکال غیر کارگری بطور سیستماتیکی خصلت و بافت غیر کارگری خود را بازتولید میکند. درگیر نبودنش در متن اعتراض کارگری و قرار نداشتنش زیر پرچم تغییر جامعه بر مبنای آرمانها و اهداف کارگری، ریشه اصلی جدائی عملی کارگر از این سازمانها است. اما در سطح عملی این جدائی طبقاتی از طریق مکانیسمهای مشخصی، که طی آن عناصر مناسب برای سازمان و سازگار با زندگی و روش فعالیت سیاسی سازمان انتخاب میشوند، بالفعل میشود و مادیت مییابد. با توجه به مشخصات فکری، سازمانی و سبک کاری سازمانهای چپ رادیکال بسادگی میتوان دید که چگونه کارگر ماتریال مناسبی برای ساختن بنای تشکیلاتی این سازمانها نیست. کنکور فکری و عملی که سازمان برای یافتن افراد مناسب برپا کرده است، منظم کارگر را دفع و روشنفکر را جذب میکند.

در بخش بعد به این میپردازم که حزب کمونیست ایران تا چه حد خود را از این موقعیت اجتماعی بیرون کشیده است و از این مکانیسمها خلاص کرده است. هسته اصلی بحث، تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود، وجه اجتماعی مساله عضویت کارگری است. به این با تفصیل بیشتری میپردازم. اما در عین حال لازم خواهد بود که وجه فردی مساله عضویت و ملاکهای موجود انتخاب عضو توسط حزب را نیز بررسی کنیم و نواقصی که در این بعد وجود دارد را هم بشناسیم. و بالاخره به اقداماتی که حزب کمونیست باید برای تسهیل عضویت کارگران بسرعت در دستور بگذارد و به قراری که پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی حزب در این زمینه تصویب نموده است اشاره خواهم کرد.

این مطلب اولین بار در کمونیست های شماره ۵۱ و ۵۲ ارگان حزب کمونیست ایران در تیر ماه و مرداد ماه ۱۳۶۸ به چاپ رسید.

مجموعه آثار، جلد هفتم، صفحات ۱۰۹ تا ۱۴۱

یاداشتهائی درباره مبارزه قانونی

کوروش مدرسی

یاداشتهائی در باره مبارزه قانونی^[۱]

کوروش مدرسی

فهرست

- مقدمه چاپ دوم
- مقدمه
- صورت مساله
- کار "قانونی"، "تشکل "قانونی"، کدام قانون؟
- موقعیت حساس رهبر علنی - توده ای
- نقش شبکه محافل کارگران کمونیست

مقدمه چاپ دوم

این نوشته در سال ۱۹۹۸ نوشته شده و همان طور که از متن آن پیدا است اساساً مخاطب خود را کارگران کمونیست و رهبران کمونیست کارگری گرفته است. امروز اوضاع جامعه بیش از همیشه نیازمند حضور رهبران کمونیست در مقیاس جامعه است و این وظیفه بلافاصله پای کار "قانونی" را به میان میکشد. مسائلی که در این نوشته آمده اند امروز هم میتوانند برای فعالین کمونیست مفید باشد.

کوروش مدرسی

۳۰ اوت ۲۰۰۵

مقدمه

مبارزه علنی - "قانونی" یک رکن اساسی فعالیت کمونیستی و جزء لاینفک حیات اجتماعی است. منظور من در اینجا از دادن عنوان "قانونی" به این مبارزه، تاکید بر این خصوصیت است که چنین مبارزه ای در چهارچوب تناسب قوای موجود صورت میگیرد و دولت یا نیروی سرکوبگر امکان بکارگیری کل توان خود علیه آنرا ندارد. این از مبارزات و تشکل های توده ای تا طیف وسیعی از فعالتهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را شامل میشود. در نتیجه موضوع بحث میتواند از سازماندهی توده ای (کارگری و غیر آن) و نشریات علنی تا فعالیت های اجتماعی، ورزشی و فرهنگی و فعالیت های مشخصتر نظیر فعالیت در دفاع از حقوق زنان و غیره را در بر بگیرد اما در این نوشته بحث اساساً حول مبارزات علنی - "قانونی" در محیط های کارگری خواهد بود.

قبل از پرداختن به صورت مساله باید در مورد عنوان "قانونی" توضیحی بدهم. این نام، یعنی کار "قانونی"، شاید عنوان دقیقی برای تبیین چهارچوب این فعالتهای نباشد و بد فهمی ها و یا سوء تعبیرهایی را بیارورد و مثلاً این شبهه را القاء کند که گویا بحث در باره فعالیت در چهارچوب قوانین دولتی موجود و یا نهاد های دولتی است. فعالیت در چهارچوب قوانین دولتی موجود و یا نهاد های دولتی یکی از ارکان استراتژی مدافعان نظام موجود برای

مهار تحرکات توده ای در چهارچوب حفظ سیستم است. این سیاست متاسفانه مبنای سیاست عملی جریانات ناسیونال رفرمیستی هم هست که در قسمت های دیگر به آن خواهیم پرداخت. اما از طرف دیگر عنوان فعالیت علنی نیز میتواند به آشفته فکری دیگری منجر شود و بهمان درجه ظرائف این فعالیت را مغشوش کند. هر فعالیت علنی الزاما قانونی نیست. مثلا در شرایط معینی احزاب، نیروهای سیاسی و حتی افراد ممکن است اقدام به عمل یا فعالیتی کنند که علنی اما غیر قانونی است، مانند سازمان دادن مبارزه مسلحانه در کردستان. سازماندهی و هدایت چنین مبارزات علنی اما غیر قانونی ای مکانیسم های خاص خود را دارد که با مبارزه علنی و "قانونی" مورد نظر ما متفاوت است. عدم تشخیص این تفاوتها نیز بنوبه خود میتواند منجر به تبیین های نادرست منجر گردد که اگر فرصتی بود درقسمتهای دیگر این بحث به آن خواهیم پرداخت. در هر حال سنتا این فعالیت را قانونی خوانده اند در اینجا من از هر دو عنوان بسته به موقعیت استفاده خواهیم کرد.

صورت مساله

پروسه ی تکامل انقلاب یا کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر پروسه ای بشدت پیچیده است. این تصویر که گویا احزاب یا گروههایی مبارزه مخفی میکنند و تناسب قوا در جامعه را تغییر میدهند، یا بقول ثئوریسین های جنبش چریکی نیروی مطلق دولت را در ذهن مردم میشکنند و بعد از آن مردم قیام یا انقلاب میکنند تصویری بسیار ساده اندیشانه و نامربوط به زندگی جامعه بشری است. کارگران یا مردم یک روزه قیام نمیکند. وقوع یک انقلاب یا قیام برای سرنگونی از جمله محصول قدمهای قبلی ای است که طی آن تناسب قوا میان مردم از یک طرف و دولت حاکم از طرف دیگر، بنفع مردم، تغییر کرده است. تغییر این تناسب قوا به تنهایی از فعالیت مخفی احزاب یا گروههای سیاسی ساخته نیست. مردمی که یک طرف این تناسب قوا هستند خود باید بعنوان فاعل این تغییر عمل کرده باشند. مردم باید ببینند که دولت شکست پذیر شده و به پیروزی خود اطمینان پیدا کرده باشند. توده ای که به پیروزی خود باور نداشته باشد و حتی آنرا اجتناب ناپذیر نداند بندرت وارد میدان مبارزه و رودروئی با دولت میشود. رفتن بکام خطر بدون باور به پیروزی، بندرت در یک حرکت توده ای صورت میگیرد. مردم و از جمله توده کارگری، قهرمانان را دوست دارند و به آنها احترام میگذارند اما از آنها تبعیت نمیکند و بعید است پا به میدان مبارزه ای بگذارند که پیروزی در آن را قابل حصول ندانند و یا به نیروی خود در شکست دشمن باور نداشته باشند. پروسه تدارک انقلاب چیزی جز پروسه تغییر تناسب قوا توسط توده کارگر بعنوان فاعل این تغییر نیست. بنظر من این حکم مستقل از ایدئولوژی و سنت سیاسی-اجتماعی حاکم بر چنین قیامی صادق است.

اما مبارزه توده ای و علنی یک شکل طراحی شده از جانب نیروهای سیاسی نیست. کشمکش میان مردم، از جمله کارگران، با دولت علاوه بر این، انعکاس تلاش برای بهبود شرایط زندگی است. انسان برای بهبود شرایط زندگی خود تلاش میکند. این خصوصیت هر جامعه انسانی است. اما در جامعه سرمایه داری و بخصوص در شرایطی نظیر آنچه که بر ایران حاکم است، مردم و طبقه کارگر بلاواسطه با دولت درگیر میشوند. این جنبه وسیعی از رویارویی و کشمکش است که مبارزه برای افزایش دستمزدها، حتی پرداخت آن، مبارزه برای مسکن مناسب، مبارزه برای

ساعت کار کمتر، مبارزه برای امکانات رفاهی، مبارزه علیه خفقان، مبارزه در دفاع از حقوق کودکان و نوجوانان، مبارزه برای بهره‌گیری برابر از نعمات زندگی، مبارزه برای حق شاد زیستن و غیره و غیره را در بر میگیرد. این آن عرصه‌ای است که مردم روزمره خود را در مقابل دولت می‌بندد. این مبارزه برای رفهم است. تلاش برای پیروزی در این کشمکش نه تنها امری بسیار انسانی است، امری که هر حزب و سیاست انسانی باید خود در را در کنار آن قرار بدهد، بلکه آن میدانی است که بطور واقعی تناسب قوای میان مردم و دولت در آن تغییر میکند. توده مردم بطور کلی، و طبقه کارگر بطور اخص در این کشمکش میتوانند دولت را عقب برانند و به نیروی خود باور کنند و با بهبود شرایطشان، بیشتر و بیشتر را حق خود بدانند و مطالبه کنند. تلاش برای بهبود شرایط کار و زیست یک عرصه همیشه فعال مبارزه توده‌ای و مبارزه طبقاتی کارگران است. حرکت کمونیستی کارگری و حزب ما از هر دو لحاظ نمیتواند به این کشمکش بی‌توجه بماند. حزب کمونیست کارگری ایران هم جزئی از حرکت انسانها برای بهبود شرایط کار و زیستشان در همه عرصه‌های آن است و هم نیروئی است که بطور فعال برای برانداختن حاکمیت جمهوری اسلامی و دولت سرمایه‌داری و بنای جامعه سوسیالیستی تلاش میکند و شبکه‌های محافل کارگران کمونیست؛ بستر اصلی فعالیت تشکیلاتی ما؛ بخصوص در این رابطه نقشی حیاتی را برعهده دارند. هدف من در این نوشته جلب توجه به وجوهی از پیچیدگی این مبارزات، نقش رهبران علنی - توده‌ای و شبکه محافل کارگران کمونیست در هدایت و پیشبرد آن است. علاوه بر این در قسمت بعد به سیاست‌های چپ ناسیونال رفرمیست در قبال فعالیت علنی - قانونی نیز خواهیم پرداخت.

کار "قانونی"، "تشکل" "قانونی"، کدام قانون؟

گفتیم که مبارزه توده‌ای یک مبارزه رو در رو با دولت و بنا به خصلت خود، علنی است و کارگران وقتی وارد آن میشوند که پیروزی در آن را ممکن بدانند. این امر بدین معنی است که دولت در نتیجه تناسب قوای موجود در جامعه یا بدلیل کم و کیف نیروهایش و یا مشروعیت اقداماتش در صفوف نیروهایش نمیتواند تمام قوایش را علیه چنین جنبشی به میدان آورد. عبارت دیگر چنین رو درروئی را تحمل خواهد کرد و نمیتواند مشارکت در آن را غیر قانونی اعلام کند. اگر حتی این فعالیت مخالف نص صریح قانون هم باشد دولت قادر به اجرای چنین قانونی نیست. قوانین همیشه انعکاس تناسب قوا میان دولت و مردم در دوره تصویب قانون هستند. اما این رابطه سیال است و این تناسب قوا تغییر میکند. در واقعیت، رابطه مردم و قدرت دولتی بر اساس تناسب قوا در هر دوره تعیین میشود و در عمل "قانونی" و "غیر قانونی" چیزی جز حدود و ثغور این تناسب قوا نیست. عنوان "فعالیت قانونی" نیز درست از همینجا ناشی میشود. در همین رابطه باید متوجه پاره‌ای از ظرائف مساله بود.

اول، مجدداً باید تاکید کرد که منظور از مبارزه قانونی مبارزه در چهارچوب قوانین دولتی و استفاده از نهادهای دولتی نیست. اشاره ما به مبارزه، فعالیت و تشکلی است که در چهارچوب تناسب قوای موجود توسط دولت تحمل میشود. حاصل مبارزه در چهارچوب قوانین دولتی و یا کار در قالب ارگانهای دولتی به کیسه‌کسانی میرود که هدفشان حفظ سیستم جمهوری اسلامی است. این کار اعتراض فرا سیستمی کارگر و مردم نیازمند تغییر را در

چهارچوب سیستم مهار میکند. مهمتر اینکه برای کسی که هدف خود را سرنگونی نظام سرمایه داری قرار داده است، محدودیت در چهارچوب قوانین و شرکت در نهادهای دولتی معنایش توهم پراکنی و ممانعت از رشد آگاهی طبقاتی کارگران است.

دوم، فعالیت قانونی الزاما هدفش تصویب قوانین جدید نیست. هرچند تصویب قوانین جدید و یا لغو قوانین سابق زیر فشار مبارزه توده ای به معنی تثبیت دراز مدت تر پیروزی کارگران است. هدف این مبارزات میتواند تحمیل یک مطالبه، یک واقعیت یا یک تشکل باشد. مبارزه برای افزایش دستمزد یا پرداخت آن، مبارزه برای آزادی دستگیر شدگان در یک اعتراض یا بازگرداندن کارگران اخراجی، مبارزه برای بهبود مدارس، غذا خوری، مبارزه برای انتشار یک نشریه انتقادی و غیره تنها نمونه های معدودی از این نوع رودروئی است.

سوم، "مبارزه قانونی" شکل مبارزه را مد نظر دارد نه هدف آن را. اگر این مبارزه در متن درستی فهمیده شود و اگر کسی نخواهد مبارزه را در چهارچوب سیستم مهار کند، متوجه خواهد شد که در زیر سلطه جمهوری اسلامی هر هدف انسانی و کارگری عملا غیر قانونی است. در نتیجه هر هدفی خارج از حیطه قانون رسمی قرار میگیرد که برای آن باید هم فعالیت قانونی و هم فعالیت غیر قانونی را سازمان داد. در جامعه برای هدف معین میتوان و باید بطور قانونی و غیر قانونی تواما مبارزه کرد. عملکرد محافل کارگری در یک اعتصاب و یا در برگزاری مجمع عمومی نمونه ای از این واقعیت است. برای متحد کردن کارگران برای بهبود شرایطشان هم فعالیت علنی و هم مخفی همیشه توام است. روابط مخفی و زیر زمینی فعالین یک حرکت است که بعد علنی و "قانونی" - توده ای آنها ممکن میسازد.

چهارم، تناسب قوا و "قانون" جاری یا قانونی که در عمل اجرا میشود، پدیده ای سیال و بشدت متحول است. کارگران و مردم با تحمیل خواستههایشان به دولت تناسب قوا را تغییر میدهند. کاری که امروز در چهارچوب تناسب قوا نمیگنجد و با عکس العمل تند دولت روبرو میشود فردا، نادیده گرفتن آن به دولت تحمیل میشود. اوضاع امروز ایران نمونه گویای این واقعیت است. نوع نشریاتی که امروز منتشر میشود، نوع خواستها و تظاهراتی که امروز به دولت تحمیل گردیده مطلقا با چند سال قبل قابل مقایسه نیست. رژیم اسلامی به عقب رانده شده. امروز دایره "قانون" فراخ شده و تناسب قوا میان مردم و دولت بشدت بضرر دولت تغییر کرده است. تشخیص این تغییر یکی از ارکان مهم گسترش فعالیت توده ای و تغییر مجدد تناسب قوا است. شرط سازماندهی آگاهانه مبارزه امروز، داشتن تصویری از تناسب قوای فردا است.

پنجم - نفس متحول بودن شرایط مبارزه "قانونی" پیشرفت و پس رفت آنها نیز پیچیده میکند. این کشمکش زنده بین دو نیرو است که غالبا رهبرانشان هدف نهائی یکدیگر را میشناسند. در عین حال هر دو در یک تناسب قوای معین حرفشان را میزنند. این واقعیت به مبارزه خصلت افت و خیزی میدهد. بخصوص در سیستم های استبدادی مبارزه قانونی دچار افت و خیز میشود، سرکوب میشود و در اشکال دیگر سر بر میاورد. نفس مبارزه اما انعکاسی

از مبارزه برای بهبود زندگی است و جزء لاینفک زندگی در جوامع انسانی است. واقعیتی است که قابل حذف نیست. اگر در جایی سرکوب شود در جای دیگر تحت لوای دیگری دوبار سر برمیآورد.

موقعیت حساس رهبر علنی - توده ای

شرط لازم مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. رهبری علنی و توده ای بیش از هر چیز یک هنر است. نقش یک رهبر علنی و توده ای با نقش یک سخنران متفاوت است. سخنران میتواند سخنرانیش را بکند و بعد دنبال کار دیگرش برود. رهبر توده ای و فعال علنی اما فرمانده ایست در یک جدال رو در رو که باید تاکتیکهایش را بشناسد، تصویری روشن از پیروزی داشته باشد و ظرفیت و توان نیرویش را بداند و بتواند این نیرو را پیروزمند، متحد تر، آگاه تر و قوی تر از جدالی که در آن قرار گرفته بیرون بیاورد. رهبری این جنبش نوع کاری را که میکند باید بداند. باید هنر رهبری را بیاموزد. باید حساسیت ها را بشناسد و امنیت خود را با اتکا به محبوبیت خود، جلب مردم به شرافت سیاسی و عملی خود و بالاخره با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج حفظ کند. تنها در این شرایط است که میتواند در متن تناسب قوای موجود برای بسیج مردم آژیتاسیون کند، آنها را در میدان نگاه دارد و به آنان افق بدهد. فعال علنی جنبش توده ای باید در آن واحد هم مانع اتخاذ تاکتیک هائی شود که خارج از تناسب قوای فعلی است و هم از امکانات و پتانسیل های موجود غافل نماند. ایفای این نقش و حفظ این بالانس مطلقا کار ساده ای نیست. فشار از دو جانب میتواند مهلک باشد. از جانب فعالین کم تجربه تر و یا حاشیه نشینان انقلابی میتواند متهم به سازشکاری شود و برای اتخاذ روشها و تاکتیکهائی خارج از تناسب قوای موجود زیر فشار قرار گیرد. و از جانب دیگر، زیر فشار ملزومات ابراز وجود علنی و "قانونی" و بخصوص در غیاب ارتباط زنده کمونیستی به محافظه کاری و فدا کردن فردا در راه دستاورد کوچک امروز در غلطد. هنر یک رهبر کمونیست علنی و توده ای باید این باشد که بتواند فعالیت خود را در یک بالانس درست به پیش برد.

نقش شبکه محافل کارگران کمونیست

یک رهبر علنی کمونیست تنها با اتکا به یک شبکه متشکل کمونیستی میتواند چنین نقش پیچیده ای را ایفا کند. چنین شبکه ی متشکلی را در شرایط نرمال، احزاب سیاسی کمونیستی تامین میکنند. وجود یک حزب کمونیستی علنی و یا نیمه علنی در جامعه شیرازه ایست که فعالیت کمونیستی در جامعه و در میان طبقه کارگر را بهم متصل نگاه میدارد و تضمین کننده فعالیت درست و بالانس رهبران توده ای است. اما چنین امکانی در ایران وجود ندارد. در غیاب امکان حضور علنی و رسمی احزاب سیاسی، این بخش از فعالیت بناچار مخفی میماند و اساسا بر دوش شبکه محافل کارگران کمونیست قرار میگیرد. این شبکه ها در پیشرفت کار رهبر علنی نقشی محوری دارند که از آن میان میتوان به اقلام زیر اشاره کرد:

اول - مرتبط نگاه داشتن. در شرایط اختناق بار اصلی مرتبط نگاه داشتن کارگران با یکدیگر، بر دوش شبکه محافل کارگران کمونیست قرار میگیرد. این هم جنبه "درونی" و هم "بیرونی" دارد. مبارزه توده ای و رهبر آن نیازمند ارتباط متقابل محکمی است. در غیاب چنین رابطه ای میان رهبر علنی با توده کارگری و همچنین تامین پیوستگی درونی مبارزه کنندگان هر مبارزه ای میتواند سرعت بشکست کشیده شود. حفظ این ارتباط و انسجام درونی یکی از کارهای مهم این شبکه است. مولفه "بیرونی" این فعالیت برقراری و حفظ ارتباط با سایر بخشهای جنبش کارگری است. شبکه محفلی که محدود به یک کارخانه یا صنعت بشود و خود را در ابعاد وسیع در میان سایر بخشهای طبقه و بخصوص بخش های حیاتی، نظیر نفت و غیره، گسترش ندهد، مبارزه کارگران در کارخانه یا صنعت خود را ایزوله و منفرد میکند. کارائی و امکان مانور رهبر علنی و توده ای را بشدت محدود میکند. گسترش این روابط و تامین چنین ارتباطی حیاتی است.

دوم - تضمین یک افق کارگری و کمونیستی - پیشتر به ضرورت و پیچیدگی حفظ بالانس تاکتیکی و مبارزاتی توسط رهبر توده ای - علنی اشاره کردم. بالانس حساسی که یک رهبر علنی باید میان محدودیت های "قانونی" یک مبارزه و نقش خود در آن با پتانسیل های موجود و گسترش امکانات "قانونی" و میان ضروریات منفعت مقطعی با منافع طولانی مدت تر برقرار کند. فشار جنبش روزمره، فشاری خرد کننده است و بسادگی میتواند منجر به محدود شدن افق یک رهبر علنی و توده ای گردد. تضمین این بالانس تاکتیکی و تبلیغی، تضمین اینکه مقتضیات روزمره، رهبر توده ای را دچار محدود نگری، توهم پراکنی ناخواسته و یا عدم توجه به منافع سایر بخشهای طبقه نکند بر عهده همین شبکه محافل کارگران کمونیست است. این شبکه باید حضور افق کمونیستی را بر مبارزه تامین کند. باید نقش وجدان آگاه رهبر علنی را بازی کند. شاید بتوان گفت که این شبکه ها در مبارزه توده ای علاوه بر هر چیز دیگر باید نقش ستاد جنگی یک فرمانده را بازی کنند. بدون عملکرد موثر چنین ستادی فرمانده به یک رهبر جنگی قبیله ای تنزل پیدا میکند که باید کارش را تنها با اتکا به ابتکار و شجاعت فردی پیش برد.

سوم - تضمین حضور اجتماعی. یک جنبه دیگر فعالیت "قانونی" و علنی تامین افق کمونیستی بر آن مبارزه و تضمین عروج طبقه بعنوان پرچمدار رهائی انسان از بردگی مزدی و همه کثافات جامعه سرمایه داری است. این امر هم باید در خود آگاهی طبقه و هم در نقش اجتماعیش تحقق پیدا کند. به این معنی طبقه کارگر باید همه مسائل جامعه را بخود مربوط بداند، راه حل آنها را بشناسد و این راه حل را در مقابل جامعه قرار دهد و توده هرچه وسیعتری از انسانهای تحت ستم را بزیر پرچم انقلاب کارگری و جامعه سوسیالیستی جمع کند. این واقعیتی است که مبارزه کارگری در اغلب اوقات در شرایط متعارف، خصلت اقتصادی دارد. مبارزه اقتصادی نبض جنبش کارگری است. اما این هم واقعیت دارد که کل ستم و نابرابری موجود در جامعه بیش از هر کس دامن طبقه کارگر را میگیرد. ستم بر زنان، ناسیونالیسم، زیر پا گذاشتن حقوق کودکان، نوجوانان و جوانان و غیره همه دامن طبقه کارگر را هم میگیرد. بمیدان کشیدن این طبقه در چنین ظرفیتی و برای بلند کردن پرچم رهائی در جامعه، بخصوص در دروه کنونی، حیاتی است. بسیج کارگران و بمیدان کشیدن آگاهانه آن حول چنین خواستهائی میتواند و باید

یکی از محورهای کار "قانونی"، فعالیت یک رهبر علنی توده ای و شبکه محافل کارگری باشد. تحولات جامعه منتظر کسی نخواهد ماند. خلاء بدور ماندن طبقه کارگر از این عرصه توسط سایر طبقات پر میشود و طبقه کارگر بعنوان پشت جبهه و نیروی ذخیره این طبقات در تحولات اجتماعی وارد میشود.

چهارم - حفظ امنیت رهبر توده ای - علنی. رهبران توده ای و فعالین علنی و آژیتاتورهای کارگری و توده ای بدون تردید باید در یک رابطه مخفی با شبکه کارگران کمونیست قرار گیرند. این فعالین و رهبران علنی محتاج مشورت، تغذیه فکری و دسترسی به ادبیات زیر زمینی مارکسیستی هستند. در همان حال، فعالین علنی اولین هدف تعرضات دولت یا نیروی سرکوبگر هستند. اثبات ارتباط چنین رهبران و فعالینی با شبکه ای مخفی از جانب دولت، آنها را بکلی از دایره حفاظتی فعالیت "قانونی" و امکان حمایت فعال توده مبارزه کننده محروم میکند. درجه حساسیت شبکه محافل کمونیستی نسبت به حفظ امنیت فعالین و رهبران علنی جنبش توده ای و کارگری، شاخص مهمی در پیشرفت این عرصه از کار است.

پنجم - بار آوردن رهبران جدید. تامین رهبری مستمر و تضمین بار آمدن تعداد هرچه وسیعتری از رهبران جدید، آموزش حساب شده و برنامه ریزی شده فعالین مستعد برای ظاهر شدن در چنین نقشی یکی از شروط حیاتی ادامه کاری، حفظ امنیت رهبران علنی و پیشرفت مبارزه است. فعالیت هدفمند در این جهت باید در لیست برنامه های مهم هر شبکه کارگران کمونیست در محل کار و یا زیست کارگران باشد.

ششم - پخش اخبار. یکی از اهداف مهم اختناق و سانسور ممانعت از پخش اخبار مبارزات کارگران و اشاعه تجربیات و همچنین جلوگیری از حمایت فعال کارگران از یک دیگر است. مضمون مبارزات کارگری بنا به خصلت آن به درجه زیادی مشترک است. حرکت یک بخش از طبقه میتواند به سرعت به سایر بخش ها منتقل شود و فراتر از آن فضای جامعه را تحت تاثیر خود قرار دهد. تامین پخش اخبار و تجربیات یکی از وظایف مهم شبکه کارگران کمونیست است. این کار بعلاوه ماتریال مهمی برای فعالیت رهبر علنی را تامین میکند، راه ارتباط "قانونی" میان بخشهای مختلف طبقه از طریق این رهبران را هموار میسازد و امکان عملی و "قانونی" شکل گیری تشکل سراسری کارگری، بر متن ارتباط این رهبران علنی را تسهیل میکند.

انتشار دهان به دهان خبر بدون استثنا همه جا صورت میگیرد. اما این شیوه بشدت محدود است. از میان شیوه های موثر تر رساندن این اخبار و گزارشات بدست حزب کمونیست کارگری ایران و تلاش برای ایجاد کانالهای "قانونی" و علنی پخش اخبار مثل انتشار یک نشریه علنی - قانونی کارگری است. این دو راه آلترناتیوهای در مقابل یکدیگر نیستند. در شرایط کنونی هیچ نشریه ی قانونی نمیتواند واقعیت مبارزات کارگری را منعکس کند. هر نشریه علنی ناچار است که خود را در چهارچوب ملزومات کار "قانونی" هرس کند. پخش اخبار از جانب حزب این محدودیت را ندارد. حزب میتواند این اخبار را در ابعاد وسیعی منتشر کند. کارگر کمونیست بویژه میتواند نقش مهمی در انتقال تجربیات برعهده بگیرد.

هفتم - ارتباط با حزب. بدون وجود یک حزب کمونیستی که کل این فعالیت ها را بهم متصل نگاه دارد پیشروی موثر مشکل و عملاً ناممکن است. چنین حزبی امروز وجود دارد. حزب کمونیست کارگری ایران میتواند و باید چنین نقشی را ایفا کند. ارتباط محافل کارگری با حزب تضمین کننده ارتباط محافل با هم، تامین کننده افق و دورنمای کمونیستی و ضامن پیوستگی فعالیت آنها است. پس باید با حزب ارتباط گرفت و ارتباط را حفظ کرد. ادامه دارد.

- [۱] این نوشته برای اولین بار در نشریه کارگر کمونیست، دوره دوم، شماره ۱ شهریور ۱۳۷۸، سپتامبر ۱۹۹۹ منتشر شده است

سازمان و سبک کار کمونیتی

کورس مدرسی

سازمان و سبک کار کمونیستی

کوروش مدرسی

توضیح:

این متن خلاصه و تنظیم شده بحثی است که در دو جلسه یک سمینار حزبی در ژانویه ۲۰۰۶ ارائه شده و جنبه طرح بحث را دارد و باید به همین عنوان به آن برخورد شود. از این شماره سازمانده کمونیست بحث کمیته های کمونیستی و بعدا بحث چپ رادیکال و سازمانهای غیر حزبی را خواهید خواند.

سازمانده کمونیست

اولین بار در نشریه سازمانده کمونیست ۸، ۹ و ۱۰ در فوریه و مارس ۲۰۰۶ منتشر شد.

سازمان و سبک کار کمونیستی

بخش اول

کمیته های کمونیستی

طرح بحث

(۱)

رفقا!

دو بحثی که در این سمینار مطرح میکنم، یعنی بحث کمیته های کمونیستی و بحث سازمان های غیر حزبی قرار بود در فرم مفصل تری در انجمن مارکس - حکمت تحت عناوین "حزب کمونیستی و سازمان های غیر حزبی و سازمان های توده ای" و "اصول سبک کار کمونیستی: سازمان، رهبری و مسئله حزب سیاسی - توده ای" ارائه شود. اما به دلیل اینکه این بحث ها فی الحال در رابطه با فعالیت حزب در ایران در کمیته تشکیلات کل کشور در جریان است ارائه آن در شکل کنونی، فشرده تر و محدودتر، در این سمینار جلو افتاد.

بحث اول، یعنی کمیته های کمونیستی، ادامه بحث سیاست سازماندهی ما است. در این بحث ضرورت اتکا سازمان حزبی بر "کمیته های کمونیستی" را طرح میکنم. بحث دوم در مورد سازمان های غیر حزبی و به اصطلاح "تشکل های توده ای" است. در این بحث برخورد چپ رادیکال به این سازمانها و دلیل ناتوانی آن در ایجاد هیچ سازمان اجتماعی رد مورد بحث قرار میدهم و به مبانی روش کمونیستی در قبال این نوع تشکل ها خواهیم پرداخت.

این دو بحث بحث های "تشکیلاتی"، سازمانی، فنی و در مورد اصلاح روش های موجود نیستند. بحث های سبک کاری هستند که به اساس سیاست و فلسفه سیاسی ما مربوط میشوند. بحث در مورد اصلاح شیوه کار جاری نیست، بر سر تغییر آن است. بحث بر سر جدائی از سبک کاری است که نیازهای جنبش ما را پاسخ نمیدهد است. سبک کار و روش تشکیلاتی رایج در میان کمونیست ها، که در میان ما هم شیوه رایج است، میراث جنبش های دیگر اند که باید نقد شده و کنار گذاشته شوند.

از نظر من این بحث‌ها ادامه بحث‌هایی است که در طی ۲۰ سال گذشته مورد سبک کار کمونیستی در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری ایران داشتیم و اساساً منصور حکمت آنها را ارائه کرد. بحث تئوری حزبی ما بعد از تشکیل حزب کمونیست کارگری از جنبه‌هایی جلو رفت و تغییر کرد اما از منظر تئوری سازمانی، بطور اخص، هیچگاه به آن برنگشتیم. مشکلات و ابعاد دیگری از فعالیت کمونیستی میبایست مورد کنکاش و نقد قرار میگرفت که سعی میکنم به آنها هم پردازم و البته از دخالت رفقای مختلف و بویژه "دست اندر کاران" و "خبرگان" در این بحث‌ها استقبال میکنم.

تغییر اوضاع سیاسی ایران، شکست دو خرداد، مقابله سنت‌های سیاسی مختلف موجود در جنبش سرنگونی برای تامین رهبری جنبش اعتراض مردم، همه احزاب جدی را در مقابل مسئله سازمان سازی حزبی به معنی اخص کلمه قرار داده است. همه احزاب در حال گذار از شیوه کار جنبشی به شیوه فعالیت سازمانی تر هستند. این "مشغله" برای ما، به ناچار، پای تئوری سازمان حزب را به میان میکشد و ما را در مقابل مسائل جدیدی قرار میدهد که باید به آنها پاسخ بگوئیم.

در رابطه با سازمان حزب در داخل کشور ما قبلاً، در حزب کمونیست ایران و حزب کمونیست کارگری، در مورد شبکه محافل کمونیستی، شبکه محافل کارگران کمونیست، رهبران علنی، آژیتاتورهای توده‌ای و جایگاه آنها در سازمان و تئوری سازمانی یک حزب کمونیستی - کارگری بحث داشته ایم [۱]. امروز باید مجدداً به این بحث‌ها برگردیم و به مسئله سازمان بطور اخص به پردازیم. اگر در این دوره پاسخ مناسب و متناسب به نیازهای سازمانی جنبش و حزب ما ندهیم در مقابل فعالیت سازمان یافته احزاب دیگر، بر متن سنت و روش خودشان، نا کارا میمانیم.

سازمان یعنی تمرکز. بحتم فعلاً بر سر درجه و سطح تمرکز و یا محل انفصال سازمانی نیست. بحث بر سر نفس تمرکز است. سازمان یعنی آدم‌ها جایی جمع میشوند و در قالب روابط خاصی فعالیت خود را متمرکز میکنند. سوال این است که در یک سازمان کمونیستی ما در اساس چه نوع فعالیتی را متمرکز میکنیم؟ ما تمرکز را در چه چیز می‌خواهیم؟ و دقیقاً می‌خواهیم چه فعل و انفعالی را متمرکز کنیم؟

به این سوال با رویکرد‌های مختلف میتوان جواب داد. اگر مسئله را از سازمان، بخصوص، در شکلی که چپ رادیکال درک میکند، شروع کنیم در قدم اول به نوعی تمرکز میرسیم که تپیک ترین آن حوزه اعضا است. قرار است فعل و انفعال اعضا را متمرکز کنیم. اگر ما بعنوان یک حزب پارلمانی باشیم که محور فعالیت ما انتخاب به پارلمان است به نوع دیگری از تمرکز میرسیم. و اگر از سر تمرکز یک فونکسیون خاص، چاپ یا نظامی یا .. شروع کنیم به تمرکز سازمانی دیگر میرسیم.

همه این رویکرد‌ها به تمرکز سازمانی میرسند اما هر یک به یک نوع ویژه تمرکز و به یک فلسفه خاص از آن تمرکز میرسند. در نتیجه باید به این سوال پاسخ دهیم که سازمان حزب ما بر اساس تمرکز در چه چیز استوار است؟

اینجاست که نوع سازمانی می‌خواهیم ایجاد کنیم مستقیماً به تصویر ما از حزب و چگونگی فعالیت آن برمیگردد. به این معنی است که گفتیم بحث تکنیکی نیست جنبشی و پایه ای است.

آخرین بحث سازمانی، به معنی اخص آن، که داشتیم بحث حوزه های حزبی مربوط به سالهای ۶۳ و ۶۴ شمسی در حزب کمونیست ایران است. در آن زمان بحث کردیم که حوزه سلول و مبنای سازمانی حزب است. میدانید که حوزه از جمع اعضای حزب در یک محیط یا جغرافیا تشکیل میشود.

البته باید توجه کنید که بحث آن زمان ما در مورد حوزه ها با برداشت جاری چپ رادیکال و غیر اجتماعی تفاوت های قابل توجهی داشت. در سنت چپ حوزه ها (تشکل اعضا) اساساً معطوف به فعل او انفعال درون حزبی بود. کار حوزه ها بحث کردن، پخش اعلامیه، و رشد میکروسکوپی و تدریجی سازمان بود. حوزه یک مرکز مخفی، "غیبی"، فکری، و فرقه ای برای روشنگری و رهبری بود یا میشد.

بحث حوزه ها در حزب کمونیست ایران، در مقایسه با سنت چپ غیر اجتماعی آن دوره، یک گام مهم به پیش بود. در بحث حوزه ها ما عنصر جامعه را وارد فعالیت کمونیستی کردیم. حوزه قرار بود که در جامعه فعالیت خاصی را انجام دهد. به عکس تصور آن روز چپ رادیکال، بحث حوزه های ما در آن دوره روی عنصر جامعه و رابطه فعالیت کمونیستی با جامعه و طبقه انگشت. نقش برجسته خسرو داور در بحث حوزه ها هم در حزب کمونیست ایران تاکید بر این اتصال اجتماعی و تلاش برای سازمان یافته کردن آن بود [۲].

اما وقتی که بر نقش اجتماعی حزب تاکید میکنید دیر یا زود بحث رهبری در جامعه، و نه در سازمان خودمان، مطرح میشود. برای ما هم همینطور شد. بحث های منصور حکمت در مورد مکانیسم های رهبری اجتماعی در قالب بحث های سبک کار و آژیتاتور پرولتر را باید یاد آوری کنیم. این بحث ها بازتاب اولین نگاه کردن های ما به مکانیسم های اجتماعی در مبارزه طبقاتی و سیاسی بود. در نتیجه ما میبایست رابطه رهبری اجتماعی را با حوزه های حزبی و با سازمان حزب را روشن میکردیم.

حوزه در سیستم چپ رادیکال و غیر اجتماعی میتواند بدون ارتباط با جامعه زندگی و فعالیت کند. فعالیت کمونیستی ای که ما میخواستیم بدون ارتباط با جامعه معنی نداشت. چپ فرقه ای رهبری را مقوله ای ایدئولوژیک و فرقه ای میدانند. در نتیجه اصولاً عنصر جامعه، رهبری جامعه و مکانیسم های اجتماعی این رهبری از سیستم حذف میشود. خود را از سر تحلیل و حقانیت ایدئولوژیک، که البته خودش به خودش میدهد، بنا به تعریف رهبر جامعه میدانند. در نتیجه مثلاً چپ رادیکال و غیر اجتماعی مسئله جا دادن رهبران اجتماعی در سازمان خود و تبدیل شدن به ظرف طبیعی فعالیت رهبران اجتماعی را ندارد. برای ما، همانطور که اشاره کردم، مقوله رهبری به بحث مکانیسم های اجتماعی رهبری، بحث رهبران عملی کارگری و بحث آژیتاتور پرولتر منجر شد.

در بحث آژیتاتور پرولتر گفتیم که طبقه کارگر و جامعه توده بی شکل و بی سازمان نیست. اعتراض و مبارزه جزئی از حیات روزمره انسان در جامعه و یک جز بدیهی زندگی طبقه کارگر است. گفتیم طبقه کارگر، و راستش

همه بخش های جامعه، برای سازمان دادن تلاش خود برای زندگی بهتر، حتی در محقق ترین شرایط هم، رهبران عملی و شبکه روابط اجتماعی و طبیعی خود را دارند. گفتیم که شبکه کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگری یک جزء داده طبقه کارگر است. یک حزب کمونیستی اجتماعی نمیتواند جدا از این شبکه ها و جدا از این رهبران رهبری کند. و تاکید کردیم که حزب ما باید بیش از هر چیز حزب کمونیست های درون این شبکه های مبارزاتی و رهبران عملی کارگری و اجتماعی باشد.

یک خصوصیت چپ رادیکال عدم ارتباط آن با جامعه و این شبکه ها مبارزاتی و ناتوانی آن در جذب رهبران اجتماعی، در همان ظرفیت و موقعیت اجتماعی که هستند است. سازمان و "سبک کار" چپ غیر اجتماعی و فرقه ای متناسب با فعالیت روشنفکران غیر اجتماعی و دانش آموزان و دانشجویان منفرد و مریخی است، یک رهبر اجتماعی و یک رهبر کارگری، حتی یک رهبر واقعی اعتراضات دانشجویی و روشنفکری، قادر به فعالیت در چنین سازمانی نیست.

بحث ما در آن زمان تغییر کاراکتر اجتماعی حزب و تبدیل آن به ظرف طبیعی مبارزه کارگران و رهبران عملی و بخصوص طیف کارگران رادیکال سوسیالیست بود.

گفتم این بحث ها ما را به بحث ضرورت توضیح رابطه این رهبران و این رهبری با حوزه ها، یعنی چگونگی اداره رهبران، چگونگی اعمال رهبری و تغذیه فکری رهبران عملی و آژیتاتور ها توسط حوزه ها کشاند. در این زمینه بحث هایی در مورد رابطه حوزه ها با این رهبران داشتیم که بعدا توضیح میدهم که به دلیل عدم حل تناقض پایه ای آن شکل سازمانی با این فعالیت اجتماعی هیچگاه عملی نشد.

به هر حال، بعد از این بحث ها در سال های ۶۳ و ۶۴ شمسی در حزب کمونیست ایران ما دیگر به بحث سازمان حزب در داخل کشور بر نگشتیم. سیر رویداد ها و اولویت پیدا کردن مسائل دیگر عملا این بحث را از دستور خارج کرد. در این فاصله ما به حکم و اصلاحاتی در تئوری حوزه - سلول پایه حزب و تلاش برای رفع تناقضات آن، و حداکثر با دور زدن این مقوله سازمانی، به فعالیت اجتماعی مشغول شدیم.

در خارج کشور البته سعی کردیم که تغییرات جدی تری را بوجود آوریم. از جمله بحث خانه های حزب و کمیته های حزبی را داشتیم و از ابتدای تشکیل حزب کمونیست کارگری حوزه عملا و از مقاطع آگاهانه کنار گذاشته شد اما به این پروسه هیچگاه عمیق و همه جانبه برخورد نشد. در نتیجه حتی در خارج کشور فعالیت حزبی ما بر پایه درستی استوار نشد، این فعالیت منحل شد و ما بیشتر به صورت جنبشی - آکسیونی سازمان پیدا کردیم که هنوز ادامه دارد و لطمات آن را هنوز تحمل میکنیم.

به هر صورت، در کنار بحث مربوط به سازمان حزب، اساس فلسفه حزب ما مورد بحث قرار گرفت. آخرین بحثی که توسط منصور حکمت فرموله شد ضرورت ایجاد یک حزب وسیع بود که عضویت در آن ساده است. هر کس حاضر باشد که با حزب یک فعالیت متشکل حزب، به هر درجه ای که میتواند، انجام دهد و خود را در

اهداف عمومی حزب شریک بداند و حق عضویت به پردازد میتواند عضو حزب شود[۳]. و البته همانجا بازهم سلول حزب را حوزه تعریف کردیم.

این نوع عضویت با تعریف متداول از عضویت، در سازمان های چپ رادیکال، بکلی متفاوت است. اینجا تصویری که داریم این است که در یک جامعه هر کس که از بی عدالتی در رنج است و میخواهد علیه آن مبارزه کند و هر کس که میخواهد در سازمان دادن انسانی جامعه نقش فعالی بر عهده بگیرد باید بتواند به عضویت حزب در آید[۴]. حزب باید او را در چنین فعالیتی، به زیر پرچم کمونیستی، سازمان دهد. چنین شخصی باید بتواند، علی الاصول و در شرایط غیر مختنق، در هر محل به خانه حزب مراجعه کند، عضو شود و حزب دستش را در دست کسان دیگری که مبارزه میکنند بگذارد. این آخرین تصویری است که منصور حکمت از حزب داشت و بر این مبنا ما عضویت در حزب را ساده کردیم و حتی شرط توصیه کننده را هم برداشتیم. حزب در این تصویر یک سازمان توده ای است یا میتواند باشد. این حزب یک حزب سیاسی توده ای است.

در این رابطه همینطور بحث کادر ها به عنوان استخوان بندی و اسکلت جنبشی و سازمانی حزب را مطرح کردیم. تاکید کردیم که در یک چنین سازمان توده ای سرنوشت حزب اساسا توسط کادر ها و رابطه رهبری با کادر ها تعیین میشود. اعضا قاعدتا به کادر ها و رهبری حزب اقتدا میکنند. این کادر ها، در مقایسه با اعضا، از هیچ امتیازی در رای دادن و انتخابات ها برخوردار نیستند. اما در دنیای واقعی تکلیف حزب را رابطه معنوی کادر ها با اعضا و رابطه سیاسی و معنوی رهبری با کادر ها تعیین میکند. اعتبار و نفوذ کادر ها معنویاست و از نقشی که کادر در حیات حزب و در برعهده گرفتن مسئولیت دارد ناشی میشود.

در نتیجه، در این تصویر، ما با دو شبکه یا با دو نوع رابطه طرف هستیم. شبکه اعضا و شبکه کادر ها. سازمان اعضا و سازمان کادر ها، رابطه اعضا با رهبری حزب و رابطه کادر ها با رهبری حزب و...

این بحث ها یک تئوری تحزب متفاوت از چپ رادیکال است. تفاوت این چنین حزبی با احزاب چپ رادیکال موردی نیست. کلا یک تئوری حزبی دیگر است که با برداشت رایج چپ از حزب پیشاهنگ، حزب نخبگان، حزب پیشروان و غیره متفاوت است[۵].

این تئوری حزبی با آن بحث حوزه نمیتواند چفت شود. اگر قرار باشد حوزه، سلول پایه حزب باشد که از جمله رابطه حزب با رهبران عملی و مبارزات اجتماعی را نگاه میدارد، آنوقت چنین توقعی از یک سازمان توده ای که اعضایش انسانهای بسیار معمولی جامعه هستند و قرار است به هر درجه ای که میتوانند در فعالیت متشکل حزب درگیر شوند، نا موجه است.

گذاشتن چنین وظیفه ای در مقابل سلول های یک حزب توده ای یا مجددا حزب را محدود به "پیشروان" میکند و آن را از دسترس توده کارگر و زحمتکش و انسان آزادیخواه "عادی" جامعه دور میکند و یا در پرتو ناتوانی واحد های حزبی در ایفای یک نقش رهبری کننده عملا امکان ایفای نقش اجتماعی را از حزب میگیرد. حزب را

در سازمان های توده ای دیگر حل میکند و ما را به دنباله رو جنبش های دیگر تبدیل میکند. در فعالیت در جنبش زنان فمینیست می‌شویم، در عرصه کارگری سندیکالیست، و...

حوزه ای که پیشرو ترین شکل آن را در سالهای دهه ۶۲ شمسی فرموله کردیم، بعد اجتماعی و رهبری کننده به آن دادیم و وظایف آن را در رابطه با آژیتاتورها توضیح دادیم، توسط سلول پایه یک سازمان توده ای قابل تحقق نیست. حوزه اعضای ساده یک حزب توده ای قادر به انجام فعل و انفعالی که در بحث حوزه ها پیش بینی شده است نیست.

در این سیستم حوزه عملا یا ظرف جلسه بحث و جدل غیر اجتماعی چپ رادیکال غیر اجتماعی میشود یا سلول یک حزب "پیشاهنگان غیر اجتماعی". این حوزه ها نمیتوانند ابزار مرتبط کردن یک سازمان توده ای کمونیستی با جامعه باشند.

در طی سالهای ۶۲ - ۶۴ شمسی دو بحث مهم داشتیم که از جنس های متفاوتی بودند. اول بحث سازماندهی منفصل و دوم بحث اتکا بر شبکه های طبیعی و اجتماعی مبارزاتی. اولی یک سیاست سازمانی در مقابل اختناق و فشار پلیسی بود و معنی هویتی برای ما نداشت. بر طبق این سیاست ما سامان حزب را منفصل نگاه میداشتیم، به دلایل امنیتی از حوزه به بالا هیچ هرم تشکیلاتی ایجاد نمی‌کردیم و...

بحث دوم، یک بحث هویتی و به اصطلاح سبک کاری بود. ما اصولا و در هر زمانی میبایست سازمان حزب را بر متن شبکه های اجتماعی و مبارزاتی ایجاد می‌کردیم. در دنیای واقعی در حزب کمونیست، و بعدا معلوم شد در حزب کمونیست کارگری، عکس این برداشت شد. هم در حزب کمونیست ایران و هم در حزب کمونیست کارگری، از بحث سازمان منفصل یک برداشت هویتی و از بحث ضرورت اتکا بر شبکه روابط طبیعی و اجتماعی یک برداشت امنیتی شد. گویا اصولا سازمان ما منفصل است و گویا اتکا بر شبکه های طبیعی و اجتماعی مبارزاتی برای حفاظت در مقابل فشار پلیس است. در نتیجه با هر تغییر مثبتی در تناسب قوا این احزاب اتوماتیک به حوزه های بی ریشه بر می گشتند.

همان زمان منصور حکمت علیه چنین برداشتی جدل کرد اما متاسفانه در تصویر عمومی حزب تغییری بوجود نیاورد.

با این مقدمات می‌خواستم تاکید کنم که ما در بحث در بحث تئوری سازمان باید از تمرکز یک فونکسیون اجتماعی شروع کنیم. این فونکسیون پایه، ضرورت سازمان دادن اعضا برای جلسات بحث نیست. این فونکسیون باید امر تمرکز در سازمان دادن رهبری اجتماعی را مورد نظر قرار دهد. رهبری جامعه و نه فرقه خود، رهبری حزب یا رهبری سازمان خودمان. جمع کردن افراد هم نظر در جامعه هنر نیست متحد کردن و جمع کردن رهبران اجتماعی به زیر یک سقف کمونیستی هنر است.

در دنیای واقعی حوزه هائی که حزب کمونیست ایجاد کرد، علی رغم همه این بحث ها، بدون استثنا یک سری هسته های غیر اجتماعی بودند که تلاش میکردند در نقش رهبران فکری و عملی و در نقش سازمان دهندگان و رهبران توده ای، کارگری ظاهر شوند، که البته چیز زیادی از آنها نمی دانستند و ناموفق ماندند.

سوالی که امروز در مقابل ما قرار دارد این است که آیا باید به همین راه حال های نیمه و ناتمام و التقاطی برگردیم؟ آیا باید باز هم در بحث حوزه ها و نقش اجتماعی آنها اصلاحات وارد کنیم یا بطور کلی یک بار دیگر مسئله را عمیق تر بررسی کنیم؟

اگر حوزه ها با همان مشخصات را ایجاد میکنیم آنوقت بحث حزب سیاسی و حزب توده ای کجا میرود؟ چگونه تناقض سازمان و ترکیب این هسته ها با درگیر شدن و رهبری اجتماعی توسط حزب در پایه ترین سطح را حل میکنید؟

نکته من این است که بحث حوزه از یک تئوری سازمانی دیگری می آید و تزریق عنصر اجتماعی به آن تناقضاتش را نه تنها حل نمیکند بلکه افزایش هم میدهد.

تجربه هم همین را نشان میدهد. در انقلاب روسیه حوزه ای در کار نبود. بعدها است که در پی نیازهای کنترل سازمان حزب حوزه ها بوجود می آیند. در تجربه خود ما هم جائی که توانسته ایم این فونکسیون حزبی - اجتماعی را انجام دهیم حوزه نداشتیم. تجربه سازمان دهی اول ماه مه های سنندج در سالهای ۱۳۶۵ - تا ۱۳۶۷ یک نمونه است. در این اول ماه مه ما توانستیم که در اوج اختناق گرد همائی های عظیم توده ای کارگری با شعارهای چپ و سوسیالیستی را سازمان دهیم. اینها حرکت های خودجوش نبود. یک فعالیت نقشه ریزی شده و عملی شده دقیق از جانب ما در کمیته تشکیلات شهرهای کومه له بود.

این فعل و انفعالات و سازمان های توده ای کارگری که در حول آنها شکل گرفت، مثل اتحادیه صنعتگر، محصول فعالیت جمعی شبکه و کانون هائی از رهبران اجتماعی کمونیست و سازمان دهندگان کمونیست بود که هیچ شباهتی به حوزه نداشتند و ما آگاهانه آنها را از ایجاد چنین سازمان ها و کانون های غیر اجتماعی بر حذر میداشتیم. یک نمونه دیگر از شرایطی که کمونیست ها نقش توده ای و اجتماعی بازی کردند باز هم به تجربه خود ما در سالهای ۵۷ تا ۵۹ در دوره انقلاب ایران برمیگردد. ما کوچ مردم مریوان را سازمان دادیم، ما راهپیمایی مردم سنندج به سوی مریوان را سازمان دادیم، ما دفاع ۲۸ روزه مردم سنندج در مقابل حمله جمهوری اسلامی را سازمان دادیم. پایه هیچ یک از این فعالیت ها حوزه نبوده است. همان وقت تشکیلات های ما در تهران پر از حوزه بود و هیچ نقشی در بعد اجتماعی نتوانستیم بازی کنیم. اما در اوج اختناق ما تحرکات بزرگ اجتماعی توده ای تحت رهبری و سازماندهی کمونیست ها را شکل دادیم. رفقائی که اینجا نشسته اند و درگیر بودند و نوشته های ما در نشریه پیام، که آن روزها توسط کومه له منتشر میشد، و بحث های ما در داریو صدای انقلاب ایران نشان میدهد که چگونه ما در لحظه به لحظه این ماجرا و قدم به قدم سازمان دادن و اجرای آن درگیر بودیم.

تجربه همین یکسال گذشته ما در حزب حکمتیست، در مقایسه با سایر جریان های دیگر، و درجه موفقیت ما در سازمان دادن تحركات اجتماعى مجدداً همین حکم را نشان میدهد. اینجا به دلایل امنیتی وارد جزئیات نمیشوم اما یک مقایسه ساده میان محصول روش ما با کسانی که فکر میکردند با شو تلوژیونی، هنرپیشگی سیاسى و یا با هسته ها و حوزه های سنتی سازمانی میشود تحرك اجتماعى را سازمان داد، همین را نشان میدهد.

آنچه که این فعل و انفعال را ممکن کرده تمرکز رهبران اجتماعى و توده ای و سازمان دهندگان درجه یک حزبى و توده ای در یک نهاد واحد است که من به آن نام "کمیته کمونیستی" را میدهم.

(۲)

گفتیم آنچه که فعل و انفعال اجتماعى و سیاسى حزب را ممکن میکند متمرکز و انتگره کردن فونکسیون رهبرى اجتماعى، بعلاوه رهبرى، سازماندهی و لجستیک حزبى در یک موجودیت واحد تشکیلاتى است. ادغام رهبران اجتماعى و توده ای و سازمان دهندگان درجه یک حزبى و توده ای در یک نهاد واحد که من به آن نام "کمیته کمونیستی" را دادم.

تمرکز در امر رهبرى و سازمان دهی در بعد اجتماعى و حزبى است که به کمیته معنی میدهد. کمیته کمونیستی با اتکا به این مشخصات است که میتواند در کارخانه، در محله، در شهر و در مدرسه و دانشگاه چنین نقش محوری را بازی کند. ماتریال انجام این نقش را دارد، و اساساً فلسفه و شاخص پس رفت و پیشرفت آن ایفای چنین نقشی است.

به عکس حوزه که تجمع اعضا و مسائل ناشی از آن نقطه شروع آن است، تمرکز این کمیته ها از نیاز به ایجاد تمرکز در مبارزه، در رهبرى و در سازمان دهی حزبى و اجتماعى این مبارزه ناشی میشود. اعضای کمیته البته اعضای ساده حزب نیستند. کادرهائی هستند که تنها دلشان نمىخواهد این کار را انجام دهند و "رهبر شوند" کسانی هستند که نشان داده اند که میتوانند چنین نقش هائی را بازی کنند.

این کادرها یا رهبر توده ای و اجتماعى هستند یا سازمان دهندگان تراز اول توده ای یا سازمان دهندگان تراز اول حزبى، یا مسئولین نظامى درجه یک و یا، بسته به نقش هر کمیته خاص، متخصصین دیگری هستند که به کمیته امکان ایفای نقش سیاسى، مبارزاتى، فکرى، عملى و سازماندهی اجتماعى و حزبى را توأمأ میدهد. اینها کسانی هستند که متحد و با هم این فعل و انفعال را سازمان میدهند. بدون انتگره کردن رهبران اجتماعى و سازمان دهندگان توده ای و اجتماعى با رهبران و سازمان دهندگان و متخصصین سازمانى حزبى در یک نهاد امر رهبرى اجتماعى به یک ادا در آوردن و هنرپیشگی سیاسى و تشکیلاتى و امر تمرکز سازمانى به ناچار به یک سازمان مریخی و غیر اجتماعى منجر میشود.

ما نیازمند سازمانى هستیم که پایه تمرکز آن نوع جدیدی از تمرکز باشد که به تمام بحث های سبک کارى و سازمانى کمونیسم خودمان، کمونیسم منصور حکمت، چفت شود. تمرکزى که مشخصه اصلی آن بعد اجتماعى آن است. تمرکزى که جامعه و حزب را در هم ادغام و در خود یکی کند. تمرکزى که بتواند فعل و انفعال

اجتماعی و توده ای و همچنین فعل و انفعال سازمانی حزب را با هم مقدر کند و واقعاً تمرکز در حزب در یک محل یا جغرافیا را بوجود آورد.

شکل سازمان چپ رادیکال غیر اجتماعی در دوره اختناق "خوب" کار میکند، جلسه میگیرند، بحث میکنند، اعلامیه میدهند و مخفی هستند. این نوع سازمان ها، سازمان کسانی است که حتی دوست، همسایه یا همکار شان هم نمیداند که سوسیالیست یا کمونیست اند و به این عنوان نقشی در جامعه ندارند. همیشه مقهور آخوند و ناسیونالیست و فاشیست محل هستند.

با باز شدن جامعه و کاهش اختناق، آنجا که دیگر فضای اجتماعی تعیین کننده میشود، و سیاست میتواند در ابعاد اجتماعی به جلو صحنه بیاید، این چپ ضعیف میشود و ناتوانی و حاشیه ای بودن آن کاملاً برجسته میشود. به کل چپ ها و کمونیست های سنتی نگاه کنید: وقتی اختناق هست رشد میکنند و وقتی که فضا باز میشود به محافل کوچک بی تاثیر کاهش پیدا میکنند. یک دلیل این دگر دیسی معکوس همین تصویر سازمانی - غیر اجتماعی از حزب و حزب است. این داستان زندگی حاشیه ای و بی تاثیر و منفعل چپ رادیکال در اروپا و غرب است.

اما کم توجهی یا کنار گذاشتن بعد سازمانی و حزبیت سیاسی هم سر از دنباله روی دیگری در می آورد. اگر فقط از سر بعد اجتماعی حرکت کنید به انحلال حزب، به سندیکالیسم و یا به آثار کو سندیکالیسم میرسید. در این حالت حزب سیاسی را در جنبش های دیگر حل میکنید. مرکز حزب سیاسی قدرت سیاسی است. این گرایش با کنار گذاشتن مبارزه سیاسی برای تصرف قدرت سیاسی، نقش خود را به یک گروه فشار در چارچوب قدرت سیاسی بورژوازی کاهش میدهد. در عرصه مبارزه و اعتراض اقتصادی کارگران سندیکالیست میشود، در جنبش رهائی زن فمینیست، در امر پناهندگان به فعال کار خیریه و ... تبدیل میشود. این تحزبی است تنها متکی به شبکه های جنبشی و مبارزاتی، حزب بدون حزب است. شیوه فعالیت جریاناتی است که اساساً محدود به ایفای نقش گروه فشار بر بورژوازی هستند و نه آلترناتیو آن در گرفتن قدرت سیاسی اینها تنها متخصص سازمان های به اصطلاح کمپینی هستند. این نوع سازمانها، آنجا هم که توده ای و واقعاً اجتماعی و متکی به آژیتاتورها و رهبران توده ای و اجتماعی هستند. فاقد مکانیسمی برای متحد کردن مبارزه در ابعاد سیاسی و جنبشی، برای افق دادن، برای رهبری کردن و برای سازمان دادن حرکت برای تصرف قدرت سیاسی و سازمان دادن آلترناتیو جامعه، برای انقلاب سوسیالیستی هستند.

همانطور که اشاره شد، اگر فقط از سر حزب و سازمان حزب بگردید به هسته های غیر اجتماعی و ایدئولوژیک چپ سنتی میرسید. تمرکز های سازمانی، بی نفوذ، کسانی که مستقل از درجه تسلط شان بر مارکسیسم یا نقش اجتماعی ندارند و یا اگر چنین نقشی را دارند این نقش شان را در خارج از این تمرکز سازمانی شان رفع و رجوع میکنند. در نتیجه سازمان همچنان در حاشیه جامعه باقی میماند. این نوع سازمان نمیتواند انقلابات و اتفاقات اجتماعی و توده ای را سازمان دهد. این سازمان میتواند اعلامیه پخش کند، خبرنگاری کند، تبلیغات کند، اما نمیتواند در ابعاد اجتماعی مردم را به حرکت در بیاورد و از ایفای نقش جنبشی و اجتماعی قاصر میماند.

اینجا می‌خواهم بر بُعد جنبشی تاکید کنم چون ما می‌خواهیم جامعه را به زیر سلطه اجتماعی جنبش خودمان، جنبش کمونیستی، بکشیم. ما داوطلب های سرویس دادن به جنبش های دیگر یا سازمان مصلحین اجتماعی یا سازمان خدمات اجتماعی نیستیم. ما علاقه ای به انقلاب توده ای برای جنبش های دیگر نداریم.

اما اگر سازمانی با مشخصات اجتماعی، حزبی و جنبشی فوق الذکر نداشته باشیم فاقد امکان و افق سازمان دادن انقلاب خودمان می‌شویم و به دنبال رو اوضاع و هورا کش برای سازمانها و جنبش های دیگر تبدیل می‌شویم. به کل چپ غیر اجتماعی نگاه کنید. این سرنوشت شان است. خودشان روی پای خودشان قادر به انجام کاری نیستند از ایفای نقش اجتماعی هم قاصر اند.

در مقابل این تصویر ما تصویر تحزب سیاسی - اجتماعی را داریم که شروع آن به بحث های کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در نقد سبک کار پوپولیستی، بحث اصول و سبک کار حوزه های حزبی خسرو داور و همچنین بحث های سبک کاری منصور حکمت بر می‌گردد.

کمیته کمونیستی جمع هائی هستند که وظیفه آنها رهبری اجتماعی - توده ای و سازماندهی حزبی و توده ای، تضمین آن است که سیاست کمونیستی حزب در منطقه یا محدوده عمل این کمیته تسلط پیدا کند. این در حقیقت تمرکز کادر ها است. کار این تمرکز سازمان دادن مبارزه اجتماعی به زیر سیاست ها و شعار ها و اهداف و تاکتیک های حزب است. باید این تمرکز با تقسیم کار در میان خود بتواند رهبری اجتماعی، رهبری سیاسی و توده ای، رهبری سازمانی و تدارکاتی و امنیتی و نظامی فعالیت حزب و همچنین تفوق فکری کمونیسم ما بر سایر جریانات فکری و جنبشی در محل را تامین و تضمین کند.

این کمیته ها باید ابزارهای لازم برای ایفای چنین نقشی را بسازند. خود به آژیتاتور ها و رهبران اجتماعی تبدیل شوند و یا رهبران و آژیتاتورهای اجتماعی موجود را به خود جذب کنند، خود در امر سازمان دهی و تدارکات و امنیت و نظامی حزبی و اجتماعی متخصص شوند و یا این سازمان دهندگان و متخصصین را به خود جذب کنند. این کمیته ها مجبورند که تناقض یا رقابت میان اهمیت نویسنده و آژیتاتور خوب، با رهبر اجتماعی توانا، تناقض و رقابت میان سازمان دهندگان توانا (که غالباً نه نویسنده خوبی هستند و نه آژیتاتور قوی) با نقش رهبران اجتماعی را حل کنند. کار این کمیته ها بدون همکاری و بازو در بازو این دو خاصیت پیش نمی‌رود. یک حزب کمونیستی اجتماعی همان قدر به یک رهبر و آژیتاتور اجتماعی نیاز دارد که به یک متخصص سازمانی خوب.

این کمیته ها از نظر حزبی مسئول و رهبر فعالیت حزب در محیط عمل خود هستند. شاخص موفقیت آنها هم نه تعداد اعلامیه های پخش شده و نه تعداد خبر های مخابره شده، بلکه شاخص اثرکتیو موفقیت این کمیته ها این است که چقدر این نقش رهبری متحد کننده حزبی و اجتماعی را ایفا کرده اند و چقدر حزب را به جریان سیاسی، اجتماعی و فکری و عملی هژمونیک در محدوده عمل خود تبدیل کرده اند. البته کمیته ها برای این کار به ایجاد سازمان متناسب، پخش اعلامیه، عضو گیری، خبرنگاری و غیره هم احتیاج پیدا میکنند. شاخص نهائی این است که این کمیته ها چقدر توانسته اند مبارزه را متحد کنند، چقدر توانسته اند مبارزه را متشکل کنند، چقدر

توانسته اند این مبارزه را حول سیاست های حزب رهبری کنند و در این راستا چقدر حزب را بسازند. اینها همه ابعاد یک پدیده واحد است. به اعتقاد من قدم بعدی در تئوری سازمانی ما و در ساختن حزب تشویق ایجاد کمیته های کمونیستی است.

سازمان اعضا، که به جای خود مهم است، زیر مجموعه کمیته کمونیستی و تابع آن است. سازمان اعضا ارگانسم غیر مستقلی است که روی پای خود معنی ندارد، نمیتواند زندگی کند و نباید نقطه شروع توجه سازمانی ما باشد. سازمان پایه حزب، به نظر من، آن واحد پایه ای است که فعالیت و حیات حزب را در محدوده عمل خود انجام میدهد و جنس و نوعش مثل خود حزب است.

کمیته کمونیستی نمیتواند در محیط فعالیت خود نه رهبر اجتماعی را با خود داشته باشد و نه سازمانده توانای اجتماعی و حزبی و تنها ترکیبی از "بچه های خوب" ایدئولوژیک باشد. این با هدف و فلسفه وجودی کمیته متناقض است. کمیته کمونیستی ترکیبی از کسانی است که با هم کار رهبری و سازمان دهی اجتماعی و حزبی را انجام میدهند. کارهایی که از تک نفری ساخته نیست، هیچ تک نفری همه این خاصیت ها را ندارد.

عدم تفکیک این دو نوع فعالیت اجتماعی و حزبی و ادغام درست آنها در یک سازمان درست حزبی برای خود ما مشکل درست کرده است. بطور اخص حزب ما رهبرانی را دارد که در ابعاد اجتماعی میتوانند هزار نفر هزار نفر برای حزب عضو بگیرند، رهبرانی را داریم که میتوانند جامعه و توده مردم را به امر خود به حرکت در آورند. اما از همین ها میخواهیم که هم سازمان دهندگان توانای حزبی و هم نویسندگان برجسته باشند. از طرف دیگر از سازمان دهندگان برجسته حزبی و از نویسندگان توانای مان میخواهیم که نقش رهبر اجتماعی را ایفا کنند. هر دو به بن بست میرسند و سازمان حزبی ما نه نقش رهبری اجتماعی را درست بازی میکند و نه اصولاً سازمان درستی را ایجاد میکند.

کسانی که مردم را در ابعاد توده ای به حزب و به سیاست های حزب جلب میکنند معمولاً و الزاماً همان کسانی نیستند که میتوانند سازمان درست کنند، جلب شده ها را جذب کنند، سازمان بدهند، رشد و آموزش بدهند و چپ و راست شان کنند، تدارکات حزب را تامین کنند، نشریه را بدست دیگران برسانند، واحد ها و عملیات نظامی سازمان دهند و هدایت کنند، و یا متخصصین سازماندهی و مدیریت شبکه ها و سازمان های حزبی و غیر حزبی، متخصصین امنیت و غیره که جمعا به اصطلاح رهبران ساکت (quiet leaders) هستند، باشند.

(۳)

گفتیم رهبران اجتماعی - توده ای و رهبران به اصطلاح ساکت سازمانی هیچ کدام از دیگری مهم تر نیستند. یک حزب سیاسی کمونیستی و انقلاب کمونیستی بدون هر دو نوع کادرهای حزبی، بدون این دو پایه، محکوم به فنا است. کمیته کمونیستی اساساً برای ادغام همه این نقش ها و برای تامین آنها شکل میگیرد. اگر تلاش کنید حزب را تنها روی یکی از این پایه ها بنا کنید یا تبدیل به یک جریان بدون حزب میشوید، مثل کمپین ها، گروه های

فشار که تحزب سیاسی برایشان این اهمیت و جایگاه را ندارد. و یا با حذف یا کاهش نقش و اهمیت رهبران اجتماعی و توده ای تبدیل به یک سازمان منضبط و محکم اما فرقه ای و قطع شده از جامعه میشوید. ناتوانی در ادغام و انتگره کردن این دو نقش یکی از علائم مادرزاد چپ رادیکال حاشیه ای است. مهم این است که متوجه باشیم در دنیای واقعی به ندرت کسانی پیدا میشوند که بتوانند در آن واحد هر دو نقش را بازی کنند. خاصیت حزب و سازمان این است که با کنار هم قرار دادن انسانها با قابلیت های متفاوت و با انتگره کردن آنها در یک موجودیت ثالث، میتواند فعل و انفعالی را در جامعه شکل دهد که هر دو این عرصه ها را به پوشاند.

توصیه میکنم کتاب نینا را گیر بیاورید و بخوانید و به این جنبه از فعل و انفعال سازمانی بلشویک ها دقیق شوید. بقیه جنبه های نینا، از جمله نقش قهرمانان یا خط داستان آن مورد بحث من نیست. نگاه کنید که اول ماه مه را چگونه سازمان میدهند. دقت کنید که کمیته حزبی در باکو چگونه کار میکند، پروسه پیوستن یک نفر (اژدر) به کمیته باکو چگونه است و غیره. ترکیب سازمان و رهبران اجتماعی را ببینید.

در اول ماه مه های سنندج که ما در اوج اختناق چند هزار نفر را جمع میکردیم عملاً همانطور کار میکردیم. با این تفاوت که در روسیه اگر فعالین حزب را میگرفتند شان تبعید شان میکردند که خیلی ها وسط راه به اروپا میرفتند و در مورد ما فوراً اعدام میشدیم.

به هر حال، بحث من این است که قدم بعدی در تئوری سازمانی ما، ایجاد پایه های سازمانی حزبی است که از یک طرف پتانسیل اجتماعی دارد و میتواند جامعه را به حرکت در آورد و از طرف دیگر ماشین حزبی را دارد که تنها این حرکت را ممکن میکند و سازمان میدهد بلکه هر پیشروی را تبدیل به افزایش قدرت سازمانی و افزایش تحرک اجتماعی و سیاسی حزب میکند و میتواند هر پیشروی را تبدیل به یک سنگر محکم کند که عقب راندن جامعه و حزب از آن سنگر مشکل باشد. ماشینی که اعضا و دستداران جلب شده را جذب و در سازمان حزب انتگره میکند و ... این پایه سازمانی کمیته کمونیستی است. بحث من این است که سازمان حزب را باید بر چنین واحد اجتماعی - سازمانی یعنی بر کمیته های کمونیستی استوار کنیم.

در مورد وظایف کمیته های کمونیستی میشود مفصل تر و مشروح تر صحبت کرد. اما قبل از بحث بیشتر در مورد وظایف این کمیته ها باید در مورد اهداف کارشان روشن بود.

باید روشن باشیم که هدف این کمیته ها دو وجه تفکیک ناپذیر دارد.

۱. کمیته باید در عرصه فعالیت خود (در یک شهر، محله، کارخانه، دانشگاه، مدرسه و ...) همه جنبه های

مبارزه اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فکری و عملی را به زیر پرچم سیاست های حزب متحد و رهبری کند. شاخص موفقیت در این عرصه تعداد اعلامیه ها و مقالات صادره توسط کمیته نیست. واقعیت زمینی و مادی خود مبارزه است. کمیته ای که هزار نوشته و اعلامیه داده است اما در محیط فعالیت خود نفوذی ندارد، نمیتواند نیرو بسیج کند، و رهبری مبارزه در محیط فعالیت آن در دست سنت ها و جنبش های سیاسی دیگر است، کمیته است که هنوز با هدف خود فاصله بسیار زیادی دارد. البته باید متوجه بود

که تضمین این امر پدیده ای نیست که یک روزه اتفاق بیفتد. رسیدن به این هدف محتاج کار هدفمند و پیگیر کمیته، جذب رهبران و سازماندهندگان توانا به حزب یا به شبکه پیرامونی حزب، بوجود آوردن نفوذ سیاسی و معنوی برای اعضای کمیته و حزب در آن محیط و....

۲. کمیته باید محیط فعالیت خود را در ابعاد وسیع و توده ای متحد کند و سازمان بدهد. تنها متحد کردن موافقین حزب یا حتی "چپ ها" کافی نیست. باید در کارخانه کارگران، در محله مردم، و ... را متحد کرد. کمیته باید در بطن این تشکل ها یا اتحاد های توده ای وجود یک سازمان محکم حزبی را تضمین نماید.

با داشتن این اهداف و وظایف، کارها و روتین های کمیته ها را میتوان نتیجه گرفت. رهبری کردن مبارزه مردم و طبقه کارگر، تغییر تناسب قوای سیاسی تحت سیاست های حزب در عرصه فعالیت یک کمیته و ایجاد سازمان حزبی متناسب و متناظر با آن. در نتیجه متحد کردن مردم، عضو گیری، مبارزه نظری با عقاید مخالف، آموزش اعضا، امنیت، تنظیم رابطه رهبران علنی با سازمان مخفی حزب، جمع آوری کمک مالی، کادر سازی، و غیره حیاتی میشوند.

اگر مثلاً کمیته کمونیستی در ذوب آهن از من بپرسد وظیفه من چیست؟ جواب میدهم که وظیفه شما سازمان دهی مبارزه در ذوب آهن به زیر سیاست های حزب، ایجاد یک سازمان قوی حزبی است. به کمیته میگویم این کمیته باید رهبر کارگران ذوب آهن شود. در نتیجه مجبور است هم رهبران موجود و آدم های سازمانده توانا موجود را به خود جلب و در خود جذب کند و هم از کمونیست های موجود رهبران یا سازمان دهندگان توانا بسازد.

هر جا مبارزه هست رهبران و شبکه مبارزاتی هم هست. مبارزه اجتماعی بدون رهبر و بدون شبکه مبارزاتی ممکن نیست. بحث سبک کار ما در سالهای ۶۰ این بود که سازمان حزب باید در این شبکه ها فعالیت کند و این رهبران را به خود جلب کند. کمیته کمونیستی جایی است که این رهبران، این سازمان دهندگان، به زیر سیاست های حزب، در آن متمرکز هستند. در نتیجه کار با رهبران توده ای و اجتماعی، کار با سازمان دهندگان کارا و جلب اینها در صدر اولویت های کمیته قرار میگیرد.

کمیته کمونیستی یک فعل و انفعال زنده در کارخانه، در محله و یا در هر فضا و شبکه ی مبارزاتی دیگر است. قلب حزب است که دائم در محل میتپد.

اگر کمیته کمونیستی بخواهد این نقش را ایفا کند باید بر اساس روابط اجتماعی و طبیعی آدمها بنا گذاشته شود. با وصل کردن یک عده به هم که تنها ایدئولوژی شان یکی است یک جمع غیر اجتماعی میسازیم. ممکن است در شرایطی این کار را هم بکنیم اما این یک شیوه روتین تشکیل کمیته های کمونیستی نیست. ممکن است این یا آن شخص، این یا آن مسئول را به یک کمیته منتقل کرد اما پایه و بدنه اصلی کمیته باید در جامعه ریشه داشته باشد و در نتیجه باید بر اساس روابط طبیعی، اجتماعی و مبارزاتی در یک محل یا محیط خاص استوار باشد.

بخصوص در امروز در شرایطی که ما داریم تحزب کمونیستی را بر متن یک سنت عمیقا غیر اجتماعی و حاشیه ای بازسازی میکنیم باید به این جنبه توجه کرد. بعد از دهه ۶۰ شمسی امروز اولین بار است که دوباره به سازمان حزب در داخل بر میگرددیم و میخواهیم با دید جدیدی که در بیست سال گذشته پیدا کرده ایم حزب را دوباره بسازیم.

باید توجه کنیم که داریم حزب را بر متن وجود سنتی بوجود می آوریم که در آن آدم ها در خارج از محیط اجتماعی خود به هم وصل میشوند و فعالیت اساسا جلسه گرفتن، بحث کردن و حداکثر اعلامیه پخش کردن و یا شرکت در آکسیون است. اگر آکسیون و تدارک برای آکسیون را از این سنت بگیریم کار دیگری برایش نمی ماند. امروز تصویر داده از فعالیت در یک سازمان چپ رادیکال همین است. هر کس که به فعالیت متشکل چپ رادیکال می پیوندد تصورش همین است: جلسه بگیریم، بحث کنیم، اعلام موضع کنیم، و این موضع را "کفتری" (که اخیرا مدل تلویزیونی آن هم آمده است) به اطلاع مردم برسانیم و یک آکسیون راه بیندازیم.

سازمان هائی که هیچوقت پایشان هیچ جای محکمی بند نبود و کمونیست هائی که راحت تر هستند که با هم حرف بزنند تا اینکه بروند با مردم حرف بزنند. کمونیست هائی که نمیتوانند به زبان آدمیزاد با مردم حرف بزنند و جز خودشان کسی نوشته و حرفشان را نمیفهمد، کمونیست هائی که نمیتوانند مردم را جذب کنند و نمیتوانند رهبر مردم شوند.

ما داریم حزب مان را روی این سنت داده جامعه میسازیم در نتیجه باید حساسیت های خاص خودمان را داشته باشیم.

فاکتور مهم دیگری که باید به آن توجه کرد این است. که کمیته کمونیستی نمیتواند صنفی و رشته ای باشد. اگر کمیته کمونیستی بخواهد نقشی که گفتیم را بازی کند آنوقت باید کمیته کمونیست ها باشد. به این معنی کمیته کمونیستی در یک محل کمیته کمونیست های آن محل است. به قول لنین کمیته ای است که در یک محل کارگر کمونیست، فاحشه کمونیست، دانشجو کمونیست، سرباز، دهقان یا هر انسان کمونیست دیگری را در خود جا میدهد. مثلا در دانشگاه کمیته کمونیستی نباید تنها کمیته دانشجویان کمونیست باشد. باید کمیته دانشجو، استاد، کارمند، نظافتچی، و هر موجود کمونیست دیگری در آن دانشگاه باشد. همینطور کمیته کمونیستی در کارخانه، در محله، در روستا و غیره، هر کدام باید کمیته کمونیست های آن محیط باشند. کمیته کمونیستی نمیتواند صنفی کارگران کمونیست، دانشجویان کمونیست، دهقانان کمونیست، زنان کمونیست و غیره باشد.

کمیته های کمونیستی باید مثل گره های عصبی، در شبکه های مبارزاتی و اجتماعی نقش بازی کنند و این شبکه ها را به رنگ خود در می آوردند و از این طریق جامعه را به دور خود به حرکت در می آورند. جامعه یک پدیده انتگره است. کارگر فقط در کارخانه مبارزه نمیکند. در محله هم زندگی میکند، مشکل آب و برق و تلفن دارد، مشکل مدرسه بچه هایش را دارد، مشکل خطر اعتیاد برای بچه هایش را دارد، فرزندش در دانشگاه و مدرسه درس میخواند، سر دخترش به زور حجاب میکنند و شامل آپارتاید جنسی میشود و ... کارگر انسان است، صنف نیست.

انسان در این جامعه زندگی میکند و در این جامعه باید برای همه چیز مبارزه کرد و حول این همه چیز شبکه های مبارزاتی و حمایتی شکل میگیرد و در دنیای واقعی این شبکه ها به هم میرسند، خوب یا بد از هم تاثیر میگیرند و بر هم تاثیر میگذارند. محال است در جایی کارگر سوسیالیست یا عدالتخواه باشد و غیر مستقیم هم که باشد، تنه اش به تنه دانشجو یا آدم های سوسیالیست و شبکه های مبارزاتی و معترض در آن محیط نخورد. شبکه های مبارزاتی سلسله اعصاب جامعه هستند جایی به هم میرسند. کمیته های کمونیستی تنها بر متن این شبکه های مبارزاتی و بخصوص شبکه فعالین اجتماعی چپ و کمونیست میتواند شکل بگیرد و عمل کند. شبکه مبارزاتی که کارخانه، رشته، دانشگاه ها و این یا آن بخش جامعه را به هم وصل میکنند، میتواند اهداف کمیته های کمونیستی را متحقق کند.

وقتی به آینده نگاه کنید، کمیته کمونیستی کانون کادرهای حزب است. وقتی به نینا بر میگردید ببینید که همه کادرهای حزب بلشویک در باکو جزو کمیته باکو هستند. کمیته باکو عبارت است از مجمع کادرهای بلشویک در باکو است. عضو زیاد دارند که در کمیته نیستند و نمیدانند اعضای کمیته چه کسانی هستند. از وجود کمیته خبر دارند، چون کمیته اعلامیه میدهد و اظهار وجود میکند که بعدا به این نکته بر میگردم. نینا از جمله داستان تبدیل کردن کارگری بنام اژدر به کادر حزب و در نتیجه پیوستن اش به کمیته بلشویکی باکو است. اژدر را کادرهای موجود کمیته بار می آورند، امتحان میکنند و بالاخره به عضویت کمیته کمونیستی باکو درش می آورند.

ما ممکن است به دلایل امنیتی نخواهیم همه کادرهای مان در فلان دانشگاه یا کارخانه را در یک کمیته به هم معرفی کنیم. اما این کادرها باید در جمع هائی که خود از جنس کمیته کمونیستی هستند متشکل باشند و فعالیتی در قالب کمیته کمونیستی را از آنها بخواهیم.

در قدم اول، هم به دلیل امنیتی و هم به دلیل اینکه این کار باری ما روش تازه ای است، باید سازمان مفصل را در پیش گیریم. این انفصال را در سطح کمیته های کمونیستی نگاه داریم. بعدا در اولین فرصت باید کمیته کمونیستی ما در هر جا متمرکز شود و رهبری و مسئولیت حزب در آن منطقه یا محل را تماما برعهده بگیرد. کانونی که در این محدوده تصمیم میگیرد کمیته کمونیستی است که در چارچوب سیاست و سلسله مراتب حزب تصمیم میگیرند و محیط خود را سازمان میدهند و رهبری میکنند. در این کمیته ها رهبران اجتماعی و توده ای، متخصصین سازماندهی، جعل، امنیت، تدارکات، مالی، نظامی، تبلیغات، نشریات، آموزش و غیره و غیره شرکت دارند، کسانی که بعلاوه بیش از یک عضو مایه میگذارند و مسئولیت قبول میکنند.

اگر شاخص موفقیت حوزه، ستا، رو به درون حزب است، شاخص موفقیت کمیته کمونیستی تماما بیرون از آن و در جامعه است. شاخص این است که چقدر جامعه را تغییر داده است؟ چقدر مردم را سازمان داده است؟ چقدر طبقه کارگر را متحد تر کرده است؟ چقدر حزب را در جامعه تبدیل به نیروی هژمونیک سیاسی، فکری و مبارزاتی کرده است؟ و...

سازمان اعضا چه میشود؟ در آینده اعضا حول خانه های حزب و فونکسیون های آن سازمان خواهند یافت. اما در حال حاضر اعضا باید در گروه ها و شبکه یا گروه های مختلف مبارزاتی، اجتماعی، سیاسی، فکری و غیره به دور کمیته ها سازمان پیدا میکنند و یکی از کارهای مهم کمیته کمونیستی جذب و سازمان دهی اعضا در این شبکه ها و گروه ها و تلاش دائم برای ارتقا آنها و گسترش کمیته است. اعضا در این روابط هم سازمان پیدا میکنند و از هر اندازه انرژی که میتوانند بگذارند استفاده میشود و هم آموزش داده میشوند و بار می آیند و داوطلب های مستعد به کمیته اضافه میشوند و یا کمیته های جدید را شکل میدهند. امروز در داخل کشور اعضا را باید در همان شبکه های مبارزاتی نگاه داشت و کمیته ها باید حواس شان به این اعضا باشد.

کمیته های کمونیستی میتوانند اشکال مختلف داشته باشند. اساس کار کمیته های کمونیستی معطوف به جغرافیای معین، مثل کارخانه، محله، شهر، روستا، مدرسه، دانشگاه و .. است. اما کمیته ها به این اشکال محدود نیستند. میتوان کمیته های کمونیستی معطوف به یک سازمان توده ای (اتحادیه، انجمن، سازمان غیر حزبی توده ای، شورا و...) یا کمیته های معطوف به یک رشته خاص مثلا نفت، برق، .. داشت. حتی در شرایط اولیه و محدود کنونی میتوان کمیته های معطوف به شبکه های مبارزاتی که ممکن است چند دانشگاه و کارخانه و کانون هنری و غیره را به هم وصل میکند را داشت. کمیته کمونیستی میتواند معطوف به یک عرصه خاص از مبارزه باشد مثل عرصه جنبش زنان یا جوانان یا .. باشد باید در این مورد کاملا خلاق و منعطف برخورد کرد.

مهم این است که کمیته ها محیط اطراف خود را به رنگ خود در می آورند، این محیط را سازمان میدهند، مثل بلور کریستالی هستند که در یک مایع اشباع شده قرار گرفته است محیط خود را به سرعت متبلور میکنند. وقتی جایی کمیته کمونیستی شکل میگیرد رفتار مردم، تناسب قوای سیاسی، فکری، فرهنگی و اجتماعی به نفع آزادی خواهی و بربری طلبی تغییر میکند، حزب و سیاست های حزب نفوذ بیشتری پیدا میکند و فضایی که در آن فعالیت میکنند عوض میشود.

تحزب کمونیستی یعنی سازمان دادن مبارزه انسانها برای زندگی و دنیای و بهتر، در هر بعد آن و بخصوص در بعد سیاسی برای تصرف قدرت سیاسی به عنوان مهمترین رکن تلاش انسان برای دنیای بهتر. بر این اساس بخشی از وظایف کمیته ها را میتوان این چنین ردیف کرد:

- سازمان دادن و متحد کردن مبارزه تحت سیاست های حزب.
- جلب رهبران موجود و سازمان دهندگان توانا و مستعد به حزب، جذب آنها در حزب و نگاه داشتن آنها با حزب
- تامین هژمونی سیاسی، فکری و عملی حزب بر فضای مبارزاتی محیط فعالیت کمیته، در نتیجه تنها کمیته باید مبارزات را رهبری کند و مردم را متحد نماید، بلکه باید نظرات غلط در محیط فعالیت خود مبارزه کند، هم از ادبیات حزب استفاده کند و هم خود ادبیات تولید کند.
- گسترش شبکه های محفلی و ایجاد کمیته های کمونیستی جدید

- تامین و تضمین اتحاد و هم خطی حزب در محل فعالیت آنها
 - یک وظیفه مهم کمیته کمونیستی این است که خودش را با حزب مرتبط نگاه دارد. مرتبط نگاه داشتن یک کمیته معین با حزب وظیفه آن کمیته است.
- کمیته برای رسیدن به این اهداف باید حقوق و اختیاراتی داشته باشد.
۱. کمیته کمونیستی باید حق داشته باشد به اسم خود فعالیت کند. مخفیانه و بدون نام نمیشود رهبر جانی شد. اینکه کمیته به دلایل امنیتی علنا اظهار وجود میکند یا نه مسئله ای است که کمیته باید در مشورت با ما در مورد آن تصمیم بگیرد. اما بنا به تعریف کمیته کمونیستی باید هویت داشته باشد و بتواند از این هویت استفاده کند. باید بتواند اعلامیه، نشریه، جزوه، سایت اینترنتی، ای میل های جمعی و ... بدهد. این اظهار وجود اشکال متفاوت و مختلفی وجود دارد که هر کمیته بسته به امکانات و محیط فعالیت خود میتواند از آن استفاده کند.
 - بحث من این است که اگر کمیته کمونیستی وظیفه ای دارد باید متناسب با آن وظیفه حق و اختیار تصمیم گیری هم داشته باشد. اعلام وجود به نام خود و عضو گیری برای حزب جزو اولیه ترین این اختیارات هستند. حزب اگر کمیته را خارج از سیاست خود دید و تلاش اش برای هم خط کردن آن به جانی نرسید میتواند آن کمیته یا تشکیلات را منحل کند. این کار را همه احزاب دنیا میکنند.
 ۲. کمیته کمونیستی باد در کنگره ها و کنفرانس های حزب نمایندگی شوند. باید متناسب با نقش و اهمیتی که در جامعه و در حیات سیاسی حزب دارند دارای حق رای باشند. اگر این حق را به کمیته ها ندهید وزنه یک کمیته کمونیستی در سازمان حزب را به وزنه یک جمع متفرق اعضا در یک گوشه پرت دنیا کاهش پیدا میدهد. مشکل امنیتی و انتخابات در شرایط مخفی وجود دارد اما به هر حال باید ابتکار زد و دخالت این کمیته ها در بحث ها، سیاست گذاری ها، انتخابات ها و تصمیم گیری های حزب را تامین کرد. به دلیل شرایط پلیسی شاید موقتا نشود سیستم انتخابات تمام و کمال را داشت اما به هر حال این کمیته ها باید نمایندگی شوند و این امر ممکن است انتخابات را نا ممکن کند اما نمایندگی شدن سیاسی و تشکیلاتی این کمیته ها محصور بر نمیدارد.
- بعد از بحث کافی در این مورد باید قرار های و طرح های لازم را به تصویب برسانیم و اسناد لازم را فوراً آماده کنیم. رسیدگی به این امر برای ما اورژانس است.

توضیحات

- [۱] مثلاً رک منصور حکمت: "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران"، "درباره سیاست سازماندهی کارگری ما"، "حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری - درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی"، "حزب کمونیست ایران و عضویت کارگری"، "اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری" "حزب و جامعه"، "حزب و قدرت سیاسی" که همگی در منتخب آثار یک جلدی منصور حکمت از انتشارات حزب کمونیست کارگری حکمتیست و در سایت آثار منصور حکمت <http://hekmat.public-archive.net> قابل دسترس هستند. همچنین رک کورش مدرسی "یادداشت هائی در باره مبارزه قانونی"، "تشکیلات کارگری با شاخه نظامی"، "نکاتی درباره سازماندهی حزبی در ایران"، "درباره وظایف دوستانان حزب در ایران" و ... که در سایت کورش مدرسی <http://www.koorosh-modaresi.com> قابل دسترس هستند

- [۲] رک جزوه خسرو داور "حزب، هسته، رهبری" کارگر کمونیست (ارگان اتحاد مبارزان کمونیست) شماره ۲ سال ۱۳۶۱، "اصول و سبک کار حوزه های حزبی" ضمیمه ۱ کارگر کمونیست (ارگان اتحاد مبارزان کمونیست) شماره ۹، تیرماه ۱۳۶۲، "درباره وظایف هواداران حزب" کمونیست (ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران) آذر ۶۲

- [۳] رک منصور حکمت "اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری"

- [۴] رک منصور حکمت سخنرانی ها در کنگره سوم حزب کمونیست کارگری

- [۵] ما در بحث انقلاب روسیه توضیح دادیم که انتصاب این تئوری تحزب از طرف چپ سنتی و راست به لنین نادرست است. رک کورش مدرسی "لنینیسم، بلشویسم و منشویسم؛ بررسی تحلیلی انقلاب روسیه"

www.hekmatist.com

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com



انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

مارس ۲۰۱۹ - فروردین ۱۳۹۸

www.hekmatist.com